

شورا

ماهنامه شورای ملی مقاومت ایران

د. ناطقی

کریم قصیم

یزدان حاج حمزه

ی. علوی

مهدی سامع

مسعود رجوی

د. ناطقی

اسماعیل وفا یغمایی

«نصر» رژیم به روایت رفسنجانی

اسب عصارى

موانع اقتصادی «استحالة» رژیم

آینده نفت، چشم اندازی مبهم

جنبه تراژیک ترور دکتر قاسملو

فروغ جاویدان، یک سال بعد

حرفهای کاک جلیل گادانی

در جمع عاشقان

به یاد کمال الملك

گزارش، نقد... بیانیه‌ها، پیامها... گاه شمار...

ضمیمه ۱: نقض حقوق بشر در ایران...

ضمیمه ۲: متن کامل مواد اصلاح شده قانون اساسی رژیم

www.xalvat.org
www.KetabFarsi.com

شورا

ماهنامه شورای ملی مقاومت

شماره ۴۹ - مرداد و شهریور ۱۳۶۸

«نصر» رژیم

به روایت رفسنجانی

د. ناطقی

خمینی مرد، در حالی که سزای قدرت پرستی خود را هم - با وضع خفتباری که با پذیرش آتش بس و پیامدهای آن برایش پیش آمده بود - دید. نزدیکانش گفته اند که او در ماههای آخر عمرش می دانست که «می خواهد برود»، این بود که ساعتی بعد تنهایی، در حالی که ریش خود را در دست می گرفته، می گریسته است. گرچه از سوی نزدیکان وی این امر به «خداترسی» وی تعبیر شد، اما جلادی مثل خمینی بعید است که حتی لحظه ای به خطا بودن اعمال خود اندیشیده باشد. او در یکی از آخرین پیامهایش، در واکنش به مصاحبه های بعضی از مهره های رژیم که ادامه جنگ را به صراحت نادرست خوانده بودند، گفت: «ما در جنگ یک لحظه هم پشیمان نیستیم». خمینی گریه می کرد چون «آبرو»یش را بر سر پذیرش آتش بس معامله کرده بود و همه رؤیاهای او مبنی بر صدور انقلاب و خط و نشان کشیدنهایش برای این و آن مثل «تف سربالا» روی صورت خودش افتاده بود. خمینی در چنین وضعی مرد، در حالی که انبوهی از مشکلات اقتصادی و اجتماعی، ویرانیهای ناشی از جنگ و داغ هزاران عزیز از دست رفته - که به فتوا و دستور او کشته شده بودند - برای ایران و مردم ایران باقی ماند. اما آن چه برای بازماندگان و دست پروردگانش به عنوان میراثی شوم به جا گذاشت، دعوا بر سر قدرت و تضادهای روزافزونی است که «نصیحت»های مکرر خمینی هم نتوانسته بود آن را چاره کند.

میراث خمینی

مسأله بازنگری در قانون اساسی، که از نیمه های سال گذشته زمزمه های آن

* «نصر» رژیم به روایت رفسنجانی	د. ناطقی	۳
* اسب عسّاری	کریم قصیم	۲۵
* موانع اقتصادی «استحاله» رژیم	یزدان حاج حمزه	۴۴
* آینده نفت، چشم اندازی مبهم	ی. علوی	۶۵
* جنبه تراژیک ترور دکتر قاسملو	مهدی سامع	۷۷
* فروغ جاویدان، یک سال بعد	مسعود رجوی	۸۶
* حرفهای کاک جلیل گادانی	-	۹۸
* در جمع عاشقان	د. ناطقی	۱۱۶
* به یاد کمال الملک	اسماعیل وفا یغمایی	۱۳۶
* کابینه ۲۸ مردادی	محمد حسین نقدی	۱۳۹
* شورای ملی مقاومت: بیانیه، پیام، اطلاعیه...		۱۴۳
* گاه شمار مرداد و شهریور ۶۸		۱۶۷
* ضمیمه ۱: نقض حقوق بشر در ایران...		۲۵۱
* ضمیمه ۲: متن کامل مواد اصلاح شده قانون اساسی رژیم		۲۳۵

شنیده می‌شد، با برکناری منتظری «قائم مقام رهبری» به مسأله فوری‌تری تبدیل شد. گرچه مرگ به خمینی مهلت نداد که خودش این قانون تجدید نظر شده را تأیید کند، اما قبل از مرگش پذیرفته بود - و در واقع فتوا داده بود - که لازم نیست رهبر مرجع باشد، مجتهد باشد کافی است، و این هم یک «تف سر بالا»ی دیگر بود. همان طور که می‌دانیم پس از مرگ خمینی «خبرگان» رژیم جلسه کردند و خامنه‌ای یک شبه آیت‌الله و رهبر شد، قبل از این که اصلاحات قانون اساسی رژیم انجام یافته باشد. هدف اصلی این «اصلاحات قانونی»، اقامت تمرکز قدرت اجرایی بود که قبای ریاست آن را رفسنجانی از پیش برای خود دوخته بود. اما همزمان با شروع زمزمه اصلاح قانون اساسی و حذف پست نخست‌وزیری برای دادن تمام اختیارات اجرایی به رئیس جمهوری آینده - که برای همه روشن بود کسی جز رفسنجانی نخواهد بود -، زمزمه مخالفتها هم شروع شد. و جالب توجه این که این مخالفتها به طور عمده از طرف خط امامیها بود که رفسنجانی بیشتر عنصری در اردوی آنان به حساب می‌آمد.

«مرد مقتدر» رژیم شدن هدف رفسنجانی بود. او از مدتها پیش برای رسیدن به این هدف، عملاً به کارها و اقداماتی دست می‌زد که در حد اختیارات قانونیش نبود و در موارد متعدد در نقش رئیس قوه مجریه عمل می‌کرد. به یاد داریم که کمی قبل از شکستهای مفتضحانه اوایل سال ۶۷، که منجر به پذیرش آتش‌بس شد، رفسنجانی با اختیارات تام جانشین «فرمانده کل قوا» شد و در این سمت قرار بود او تمام امکانات کشور را جهت پیشبرد امر جنگ متمرکز کند. یعنی عملاً اختیارات دولت را هم به دست آورده بود. اما با شکست در جنگ و پذیرش آتش‌بس ورق برگشت و وی دیگر نمی‌توانست عملاً از این اختیاری که خمینی به وی واگذار کرده بود، استفاده چندانی بکند. به علاوه با پذیرش آتش‌بس دوره جدیدی آغاز شده بود که سیاستها و نقش جدیدی را می‌طلبید. می‌توان گفت که، به احتمال قوی، رفسنجانی تصمیم خود را برای رئیس جمهور شدن (با حذف پست نخست‌وزیری) بعد از آتش‌بس گرفته بود. اما خبرهای آشکار و پنهان آن در وسایل ارتباط جمعی رژیم از دیماه سال گذشته انتشار یافت. شاید برای اولین بار روزنامه انگلیسی زبان تهران تایمز بود که، در اواسط دیماه ۶۷، در مقاله‌یی خبر داد که خمینی با فکر ایجاد سیستمی که رئیس جمهوری آن دارای قدرت اجرایی باشد موافقت کرده است و رفسنجانی هم با تصدی چنین مقامی موافق است، اگر شرط حذف پست نخست‌وزیری و جایگزین شدن آن با مقام جدید معاونت رئیس جمهوری پذیرفته شود. البته رویدادهای بعدی نشان داد که شخص رفسنجانی بود که اساساً خواهان ایجاد چنین سیستمی بود. به هر حال اولین ندای مخالفت با حذف پست نخست‌وزیری و تمرکز قدرت در دست رئیس جمهوری، از سوی وزارت کشور بلند شد. محتشمی در نظر

داشت با اجرای قانون شوراهای اسلامی و برگزاری انتخابات آن بعد از انتخابات ریاست جمهوری، - که به گفته معاون امور اجتماعی وزارت کشور قرار بود ۳۰۰ هزار تن از اعضای این شوراها طی آن برگزیده شوند (۱) - به مقابله با این امر برود. اما مرگ خمینی همه چیز را به هم ریخت. محتشمی در سمینار سراسری معاونان سیاسی استانداریها در اول بهمن ۶۷ گفت «ما موظف هستیم قانون شوراهای اسلامی را اجرا کنیم. مردم اصل هستند... اگر حکومت فردی باشد چه فرقی با گذشته دارد» (۲). معاون سیاسی وزارت کشور نیز در همان سمینار فاش کرد که میرحسین موسوی، برای جلوگیری از به وجود آمدن بحران، با حذف پست نخست‌وزیری موافقت کرده است، ولی خود او (معاون وزارت کشور) با این حذف مخالف است چون سبب پیدایش دیکتاتور و خالی ماندن «صحنه» از مردم و، در نتیجه، وابستگی قدرت سیاسی به خارج می‌شود (۳). به هر حال با قطعی شدن تغییرات در قانون اساسی، به یکباره همه فالانژها و آدمکشهای رژیم، دموکرات و ضددیکتاتوری شدند. اظهارات عده‌یی از آنها، از جمله رشیدیان (۴)، خلخالی (۵)، اصغرزاده (۶)، عباس‌دودوزانی (۷) را در روزنامه‌های اردیبهشت و خرداد سال جاری می‌توان یافت. به هر حال «اصلاحات قانون اساسی» همزمان با انتخابات ریاست جمهوری، به فراندم گذاشته شد و رفسنجانی در هر دو رای‌گیری به مقصود خود رسید. اما دو سه ماه فرصت کافی بود تا معلوم شود نه قوه مجریه واقعاً متمرکز شده و نه این که رفسنجانی چشم‌انداز روشنی برای حل مشکلات اقتصادی و اجتماعی دارد.

مشکلات اقتصادی و اجتماعی جامعه یکی دو تا نیست. رژیم خمینی که در ۸ سال گذشته کاری جز دمیدن در تنور جنگ نداشت، نه تنها هیچ قدمی در راه توسعه اقتصادی و صنعتی و علمی برنداشت، بلکه بسیاری از امکانات موجود را هم طی جنگ از میان برد. حال رفسنجانی باید مسائل به جا مانده از این سالهای ویرانگر را حل کند. اما هیچ نشانه‌یی از وقوع معجزه در بازار نفت، که درآمد ارزی رژیم اساساً متکی به آن است، دیده نمی‌شود. مشکل کمبود ارز در همه شئون رژیم اثر گذاشته است، تا آن جا که ولایتی، در مصاحبه‌یی با روزنامه رسالت ۳۰ فروردین، فاش کرد که یکی از هیاتهای نمایندگی رژیم به وزارت خارجه اطلاع داده است که به علت مضیق مالی، چاره‌یی جز برگشتن به تهران ندارد. کمبود امکانات نیز، که به نوبه خود ناشی از کمبود ارز است، به اقرار خود رژیم در زمینه کشاورزی سبب از بین رفتن محصولات می‌شود. معاون امور زراعت وزارت کشاورزی در بهمن ماه گذشته به از بین رفتن ۳۰ تا ۵۰ درصد گندم تولیدی در خراسان و فارس به دلیل نبود امکانات لازم اشاره کرد (۸) و معاون اداره کشاورزی استان خراسان نیز از بین رفتن ۱۵۰ هزار تن محصول گندم سال ۶۷ استان خراسان را به علت کمبود کمباین و دیرکرد برداشت دانست

(۹). این در حالی است که، به گفته وزیر کشاورزی رژیم، کشاورزان در تولید مواد غذایی از جمله گندم و شیر ضرر می‌کنند (۱۰). طبیعی است که با این وضع روزبه‌روز بر تعداد روستاهای خالی از سکنه افزوده شود و روزبه‌روز در اثر مهاجرت، تراکم جمعیت در شهرها به حد انفجار برسد و مشکلات زندگی شهری را غیرقابل تحمل بسازد. البته همه مشکلات ناشی از کمبود ارز نیست، بخشی از آنها هم ناشی از بی‌برنامگی، باندبازی و کشمکش بر سر قدرت است. معاون تحقیقات و آموزش کشاورزی رژیم در ۲۴ دیماه سال گذشته در سمینار «تحقیقات غلات»، با اشاره به این که «با رشد کنونی جمعیت، در چند سال آینده واردات غلات از میزان دو میلیون و پانصد هزار تن فعلی به ۴ تا ۵ میلیون تن خواهد رسید»، گفت: «طرحها و برنامه‌های بعضی از سازمانها، مانند طرح وزارت جهاد سازندگی، هیچ‌گونه نتیجه و کاربردی مثبت ندارد و حاصل آن دور ریختن سرمایه‌های کشور است» (۱۱). مشکلات بخش صنعت هم از این کمتر نیست. در بهمن ماه سال گذشته، مهندس سازگار، رئیس هیأت عامل سازمان گسترش و نوسازی صنایع ایران، با اشاره به این که «۱۲۰ شرکت بزرگ دولتی که ۶۰ درصد صنعت سنگین کشور را شامل می‌شود و زیر پوشش این شرکت قرار دارند، اکثراً زیان‌ده هستند یا پایین‌تر از ظرفیت متعارف کار می‌کنند»، مدعی شد که «صنایع مادر و سرمایه‌ی کشور در صورت تصویب قوانین مناسب و حمایت‌های لازم از سوی دولت و مجلس شورای اسلامی قادرند بدون اتکا به ارز حاصله از نفت روی پای خود ایستاده، با صدور محصولات تولیدی به خارج سودآور باشند، ... متأسفانه قوانین و سیاست‌های فعلی کشور متناسب با واردات است و هیچ تناسبی با صدور محصولات داخلی ندارد» (۱۲). معلوم است که «تجارت محترم» سودهای کلان و گنج بی‌رنج و افسانه‌ی خویش را از جمله در سایه وجود چنین قوانینی کسب کرده‌اند که توسط همین مجلس و شورای نگهبان آن تصویب شده است.

مشکلات سیاسی رفسنجانی

اما مشکلات اقتصادی رژیم هر چه باشد، حل آنها تابع حل مشکل سیاسی است. رفسنجانی زمامداری خود را موقعی آغاز کرده که ده سال حاکمیت نکبتبار رژیم آبرو و اعتباری برای هیچ یک از کارگزارانش باقی نگذاشته است. مشکلات سیاسی رفسنجانی را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: مشکلات داخلی و مشکلات مربوط به سیاست خارجی. مشکلات خارجی خود به دو بخش قابل تقسیم است، یکی روابط و مناسبات دیپلماتیک و دیگری مسأله آتش‌بس و اجرای قطعنامه ۵۹۸. حل مسائل مربوط به سیاست خارجی در گرو حل مسائل سیاسی داخلی است. در واقع اگر

بخواهیم در بین مشکلات رفسنجانی، مشکل و مسأله درجه اول او را مشخص کنیم، باید بگوییم که مشکل اصلی خاموش کردن یا مهار کردن حزب‌اللهیها و خط امامیهای دو آتشه است. «امت حزب‌الله» که در دهسال گذشته با «حضور در صحنه»، سوخته شدن در تنور جنگ و سوزاندن دیگران و ایجاد اختناق، ضامن تداوم حیات رژیم خمینی بود، حالا باید به پشت «صحنه» رانده شود و دم برنیاورد. حالا رفسنجانی باید راهی را برود که خمینی با برداشتن اولین گام در آن راه، اعتراف کرد که آبروی خود را بر سر آن «معامله» کرده است، تا جایی که چند ماه بعد ناچار شد، برای ترمیم موقعیت و اعتبار صدمه دیده خود، با دادن فتوای قتل سلمان رشدی سنگی به چاه بیندازد که همه «عقلا»ی رژیم هنوز گرفتار آنند. در آن چه در زیر می‌آید ما نخست به مشکلات سیاست خارجی رفسنجانی خواهیم پرداخت و بعد به مشکلات سیاسی او در داخل.

سیاست خارجی

رفسنجانی برای گشایش سیاست خارجی خود و برداشتن گامهای سریع و بلند در جهت بازسازی روابط با غرب (به ویژه با آمریکا) باید نشانه‌هایی از اقتدار خود و توانا بودنش در مهار کردن «رادیکالها» بروز دهد. آن چه طرفهای خارجی رژیم می‌خواهند این است که اطمینان پیدا کنند رژیم سیاستهای تروریستی را ترک گفته است. در این مورد آمریکاییها آزادی گروگانهای خود را در بیروت شرطی برای برداشتن اولین گام قرار داده‌اند. محافل غربی، به ویژه آمریکاییها، محتشمی را یکی از عوامل اصلی و فعال سیاستهای تروریستی و گروگانگیری و سازماندهنده حزب‌الله لبنان می‌دانند و حتی طراحی انفجار هواپیمای مسافربری پان‌امریکن بر فراز لوکربی را، که در آذر ماه ۶۷ روی داد، به او نسبت می‌دهند. تحلیلگران و سیاستمداران غربی، حتی قبل از انتخاب رفسنجانی به ریاست جمهوری، ضرورت کنار زدن تندروها، به ویژه محتشمی، را برای پیشبرد سیاستهای «واقع‌گرایانه» مطرح کرده بودند. بعد از انتخابات ریاست جمهوری هم بسیاری از همین محافل اظهار نظر کردند که اگر رفسنجانی بتواند محتشمی را کنار بزند، نشانه‌ی از تسلط وی بر امور خواهد بود و راه برای بازسازی رابطه با غرب هموار خواهد شد. این اظهار نظرها غالباً از برنامه‌های فارسی رادیوهای خارجی هم پخش می‌شد و حتماً «امت همیشه در صحنه حزب‌الله» هم آنها را می‌شنید. رفسنجانی می‌بایست اولین گام را با کنار زدن محتشمی به هنگام معرفی کابینه بردارد. وی، به رغم توصیه ۱۳۶ نماینده مجلس بر ضرورت ابقای محتشمی در پست وزارت کشور، او را کنار گذاشت و آخوند عبدالله

نوری را، که خمینی کمی قبل از مرگش او را به عنوان نماینده خود در سپاه پاسداران انتخاب کرده بود، به جای محتشمی معرفی کرد. گرچه رفسنجانی در اول شهریور، در دیدار با وزیر و مسئولان وزارت خارجه، گفت «نبرد قدرت ساخته ذهن غربیهاست و در قاموس فرهنگ اسلامی ما جایی ندارد»، اما مگر «امت حزب الله» را می شود با این حرفها رنگ کرد؟ مگر همین رفسنجانی نبود که در مصاحبه با تلویزیون فرانسه، که متن آن در اطلاعات ۲۵ بهمن ۶۷ به چاپ رسید، در پاسخ به سؤالی در مورد رقابت برای جانشینی خمینی، گفت که «این هم از بی اطلاعی غربیها از ایران است، چون در این جا هیچ کس تردید ندارد که آیت الله منتظری جانشین بلامعارض امام هستند... اگر خدای نکرده روزی مسأله جانشینی برسد، بدون هیچ اشکالی آیت الله منتظری جانشین خواهند بود؟» اما همه دیدند که فقط دوسه ماه بعد منتظری با چه حقارتی برکنار شد و این و آن چه عیبها که برای او نشمردند. رفسنجانی کابینه خود را، که محتشمی از آن کنار گذاشته شده بود، روز ۲۸ مرداد به مجلس معرفی کرد. به احتمال قوی انتخاب این روز از روی بی توجهی نبوده بلکه رفسنجانی می خواسته است با این انتخاب، «کمال حسن نیت» خود را نسبت به آمریکا نشان بدهد. این دو «حسن انتخاب»، البته از سوی آمریکا بی پاسخ نماند و آنها دو روز بعد علام الدین توران، عضو فعال سازمان مجاهدین خلق ایران در بخش روابط بین المللی را در فرودگاه لُس آنجلس، به خاطر استفاده از اسم مستعار در گذرنامه، دستگیر کردند (هر چند خبر این دستگیری چند روز بعد انتشار یافت). در چند سال گذشته ثابت شده است که یکی از اولین گامهای عملی در برقراری رابطه با رژیم و نشان دادن «حسن نیت»، ایجاد تضییقات برای مجاهدین است. این چیزی است که مهره های درجه یک رژیم، از جمله رفسنجانی، به عنوان یکی از شرطهای اصلی با صراحت و بارها به طرفهای خارجی خود اعلام کرده اند. به هر حال گرچه رفسنجانی در خلیجها این توهم را ایجاد کرد که در حال برداشتن گامهای بلندی در جهت قبضه قدرت و مهار کردن اوضاع است، اما خیلی زود مثل خر در گل واماند.

مسأله تروریسم

سیاست خارجی رژیم در زمینه گشایش رابطه با غرب و آمریکا، چنان با تضادهای درونی و اختلافات سیاسی داخلی به هم تنیده شده که به نظر می رسد رفسنجانی در دایره بسته ای گرفتار آمده است. به نظر می رسد که اکنون بخشی از تضادهای درونی رژیم در بیرون از مرزها عمل می کند. وجه بارز آن مسأله تروریسم و گروگانگیری است که اغلب با نام حزب الله لبنان و گروههای شیعه لبنانی طرفدار رژیم آمیخته است. قبلاً اشاره کردیم که محتشمی، که مدتها سفیر رژیم در سوریه بود، سازمان دهنده و حتی

بنیانگذار حزب الله شناخته می شود. در ماجرای اخیر ربوده شدن شیخ عبید توسط اسرائیلیها، خبری هم مبنی بر منسوب بودن محتشمی با شیخ عبید انتشار یافت. هفته نامه عربی الدستور، چاپ لندن، در شماره ۲۳ مرداد (۱۴ اوت ۸۹) نوشت: «بعد از این که دستگاههای امنیتی وابسته به رفسنجانی کشف کردند که یکی از جناحهای جنبش حزب الله لبنان، که رهبری آن را ابراهیم الامین به عهده دارد، مستقیماً از محتشمی دستور می گیرد، محمود هاشمی بهرمانی، برادر رفسنجانی و مدیر دفتر امور سوریه و لبنان و فلسطین در وزارت خارجه رژیم، به بیروت اعزام شد و به اعضای مجلس شورای حزب الله هشدار داد که پس از این تعدد مراکز قدرت پایان یافته و مرکز تصمیم گیری در اختیار رفسنجانی است. وی اشاره کرد که محتشمی به زودی مقام خود را از دست خواهد داد و هر کس ارتباطش را با فرد بازنده ادامه دهد، خودش نیز به همراه او تباه خواهد شد». بنا بر همین گزارش، وی به اعضای شورای حزب الله اطلاع داد که تهران «تصمیم گرفته کلیه کمکهای مالی و نظامی به جنبش حزب الله را در حال حاضر قطع کند و روابط آینده جمهوری اسلامی با حزب الله و نیز کمکهای آینده اش به آن، با توجه به همراهی [آتی] حزب الله با طرحهای رفسنجانی برای حل مسأله گروگانها مشخص خواهد شد». گزارش الدستور حاکی از آن بود که برادر رفسنجانی در دمشق با جان مکاریتی، نماینده سفیر آمریکا در بیروت، دیداری داشته که طی آن «گامهای مقدماتی برای مبادله گروگانهایی که زنده اند با اموال بلوکه شده ایران، تعیین شده است». در ۱۹ شهریور رادیو رژیم گزارش داد که هیأتی از حزب الله لبنان شامل سیدحسین موسوی، ابوحسام، سیدابراهیم الامین و حافظ الخلیل به تهران آمده و با رفسنجانی دیدار کرده اند و رفسنجانی «بار دیگر حمایت همه جانبه ایران از مردم لبنان، به ویژه جنبش انقلابی حزب الله، را اعلام کرد». روز ۳۱ شهریور نیز یک هیأت لبنانی - فلسطینی متشکل از اعضای جنبش حزب الله به سرپرستی شیخ صبحی طفیلی، شیخ سعید شعبان رهبر جنبش توحید اسلامی، جبهه خلق برای آزادی فلسطین - فرماندهی کل به رهبری احمد جبرئیل و جنبش انقلابی فتح به رهبری ابوموسی به تهران آمدند و با مقامهای رژیم دیدار کردند. در بین این گروهها، احمد جبرئیل - که گروه وی مظنون به اجرای طرح بمبگذاری در هواپیمای پان امریکن است - و ابوموسی با سوریه نیز روابط نزدیک دارند و سرهنگ ابوموسی، به خاطر دشمنی با عرفات، مورد توجه رژیم است. این که از این افراد و گروهی که روز ۱۹ شهریور به تهران آمده بودند کدامها سرکردگی رفسنجانی را پذیرفته و کدامها نپذیرفته اند، روشن نیست، اما اگر ثابت شود که سقوط هواپیمای مسافربری فرانسوی در خاک چاد - که همزمان با حضور معاون وزارت خارجه فرانسه در تهران صورت گرفت - بر اثر بمبگذاری توسط حزب الله بوده، معلوم می شود که رفسنجانی در رسیدن به توافق با همه حزب اللهیهای لبنان چندان موفق نبوده است.

اما در داخل، مخالفتها با سیاست «مدره شدن و مصلحت‌گرایی» رفسنجانی خیلی زود سرباز کرد. وقتی رفسنجانی در نماز جمعه ۱۳ مرداد، با اشاره به قتل سرهنگ هیگینز، گفت «من به کاخ سفید عرض می‌کنم، می‌گویم لبنان راه حل دارد، آزادی گروگانها راه حل عاقلانه و مدبرانه دارد. بیا بید عاقلانه ببندید، ما هم کمک می‌کنیم مسائل آن جا را حل کنیم»، سه روز بعد (چهارم محرم) محتشمی، در سخنانی بر سر قبر خمینی جواب داد: «هسته‌های بسیج و حزب‌اللهی را که امام با آن نفس مقدس قدسش در جهان ایجاد کرده است، مرگ ابرقدرتها و استکبار جهانی را صدا می‌دهند و این همان نوایی است که حسین (ع) روز عاشورا سر داد». محتشمی به این ترتیب، به گوش رفسنجانی و طرفهای معامله او رساند که «هسته‌های بسیج و حزب‌اللهی» که وی به دستور خمینی تشکیل داده است و در حال حاضر در لبنان متمرکزند، مثل امام حسین سازش ناپذیر خواهند بود و با آشتی‌جویی و سازشکاری رفسنجانی با استکبار جهانی کنار نخواهند آمد. یک ماه بعد، پس از آن که عده‌یی از نمایندگان کنگره آمریکا نامه‌یی به وزیر خارجه آن کشور نوشتند و به وی یادآور شدند که «به جای حدس و گمان و امیدواری به ظهور معجزه‌آسای میانه‌روها از درون گروه حاکم کنونی، روی مردم ایران و جنبش مقاومت آنها برای برقراری یک نظام جدید معقول‌تر حساب کند» و با اشاره به قطعنامه پارلمان اروپا، خواهان تحریم تسلیحاتی و نفتی علیه رژیم شدند، یک بار دیگر «موج ضد استکباری» در داخل رژیم بالا گرفت. گرچه باند رسالتیها با انتشار فوری این خبر در روزنامه خود خواستند از آن به نفع رفسنجانی - با این استدلال که آمریکا او را ادامه‌دهنده سیاستهای خمینی می‌داند - استفاده کنند، اما خیلی زود وضع عوض شد و از چپ و راست اعلامیه صادر شد و در سخنرانیها تأکید شد که با آمریکا نمی‌شود و نباید رابطه برقرار کرد. در این میان کسانی مثل بشارتی و لاریجانی هم، که مطالبی در مورد امکان و ضرورت برقراری رابطه با آمریکا ابراز داشته بودند، به ناچار عقب‌نشینی کردند و ناگزیر از رفع و رجوع و اصلاح حرفهای خود شدند. این موج مخالفت با سیاست «مصلحت‌گرایی» و «عقلانی شدن» سیاست رژیم تنها به مسأله رابطه با آمریکا و غرب محدود نمی‌شود. رجایی خراسانی هم که در مصاحبه با روزنامه تهران تایمز - که بلندگوی رفسنجانی است - مطالبی در مورد لزوم برقراری رابطه با عربستان سعودی، «برای جلوگیری از خالی ماندن صحنه عربستان برای عراق»، ذکر کرده بود، با انتقاد شدید روبه‌رو شد و کمیسیون روابط خارجی مجلس در اعلامیه‌یی که در ۲۲ شهریور صادر کرد، تأکید نمود که آن چه رجایی خراسانی اظهار داشته، نظر شخصی وی بوده است. این کمیسیون با ابراز وفاداری نسبت به آمال خمینی یادآور شد که هرگونه حرکتی در این جهت، طبق نظر خامنه‌ای خواهد بود.

از سوی دیگر طرفهای خارجی رژیم، که هدف اقدامات تروریستی واقع شده

بودند، به نوبه خود به رژیم فشار می‌آوردند که از زدن به نعل و میخ دست بردارد و اگر واقعاً خواهان روابط عادی است، اول گروگانهایی که در دست هوادارانش هستند آزاد کند و دست از حمایت تروریسم بردارد. روشن است که این فشارها را بیشتر از همه رفسنجانی باید تحمل کند. در آمریکا، گرچه جرج بوش و سایر مسئولان بلند پایه آن کشور پیوسته یادآور شده‌اند که خواهان از سر گرفتن روابط عادی با رژیم هستند، اما در حال حاضر تأکید می‌کنند که گام اول را باید رژیم، با ترتیب دادن آزادی گروگانها، بردارد. آنها تاکنون پیش شرط رژیم را مبنی بر این که ابتدا آمریکا باید سرمایه‌های بلوکه شده ایران را آزاد کند، نپذیرفته‌اند. از طرفی در آمریکا کسانی هم هستند که خواهان اتخاذ روشهای قاطع و اقدامهای عملی در مبارزه با سیاستهای تروریستی رژیم‌اند. مثلاً هنری کیسینجر، در مصاحبه‌یی با شبکه تلویزیونی ای.بی.سی آمریکا در ۱۶ مرداد، گفت «به نظر من باید از بحران فعلی استفاده کنیم تا این مسأله را فیصله دهیم. ما می‌دانیم که چه کسی پشت سر آنها [گروگانگیرها] است. همان طور که در چندین مورد قبلی دیده‌ایم، ایرانیها درخواستهای مشخصی را اعلام کرده‌اند که در صورت تحقق آنها وارد عمل خواهند شد. بنابراین به نظر من اگر آنها بتوانند در قبال دریافت باج آزادی گروگانهای آمریکایی را تأمین بکنند، باید بتوانند بدون باجگیری هم این کار را بکنند». کیسینجر در پاسخ به این سؤال که «آیا شما پیشنهاد می‌کنید، حتی به بهای کشته شدن گروگانهای آمریکایی، این مسأله را [با حمله به مراکز اقتصادی و هدفهایی در ایران] خاتمه دهیم؟» گفت: «خُب باید گروگانهای آینده را مقایسه بکنیم، چهارگروگان دانشگاه بیروت و نیز سرهنگ هیگینز، که بعد از آخرین معامله با آنها اسیر شدند». سعودیها نیز با اعلام خبر اعدام ۱۶ نفر از کسانی که در انفجارهای حج امسال دست داشته‌اند و پخش تلویزیونی اعتراف آنها مبنی بر این که مواد منفجره را سفارت رژیم در کویت به آنها داده است، آن هم در بحبوحه بحث و جدل در مجلس و خارج از مجلس بر سر برقراری رابطه با عربستان سعودی یا دوری جستن و لعن و نفرین «آل سعود» طبق وصیتنامه خمینی، به احتمال قوی هدفی جز این را دنبال نمی‌کرده‌اند که به باندهای خط امامی و حزب‌اللهی رژیم بفهمانند که دوره تحمل قذاره‌بندی و تروریسم آنان به سر رسیده است. آنها به ویژه به رفسنجانی هم می‌خواسته‌اند بفهمانند که اگر قرار است وارد بازی شود، باید تکلیف سیاست یک بام و دو هوای رژیم را روشن کند تا معلوم شود که بالاخره تصمیم گیرنده کیست و سمت و سوی سیاستهای رژیم ادامه تروریسم است یا دیپلماسی منطبق بر قوانین بین‌المللی. می‌توان گفت که در مجموع، خوشبینی اولیه غربیها نسبت به رفسنجانی جای خود را به تردید، و در مواردی به ناامیدی، داده است و بسیاری از آنها اکنون سیاست صبر و انتظار پیشه کرده‌اند. حیرت‌انگیز در این میان، خوشرقصی شورویها برای رژیم است که گاه از حد وقاحت و

بیشتری هم در می‌گذرد. گویی با این همه سند و مدرک علیه رژیم خمینی و محکومیت مکررش در مجامع بین‌المللی، آنها هنوز قادر به درک واقعیت‌های ایران نیستند یا چنان «مصلحت‌اندیش» و «واقع‌گرا» شده‌اند که، برای تأمین منافع سیاسی خود، از حمایت رژیم مرتجع و خونخواری چون رژیم خمینی هم ابایی ندارند.

مذاکرات صلح

رژیم خمینی قطعنامه ۵۹۸ سازمان ملل را یک سال پس از صدور آن، هنگامی پذیرفت که یک سلسله شکست‌های متوالی - و از همه مهمتر ضربه سنگین آزادسازی موقت شهر مهران توسط ارتش آزادیبخش ملی - را متحمل شده بود. عدم پیشرفت مذاکرات صلح در واقع بیشتر از این امر مایه می‌گیرد که رژیم از روی ناچاری و از ترس سقوط و فروپاشی به آتش‌بس تن در داد تا چند صباحی دیگر به موجودیت لرزان خود ادامه دهد. عراق خواهان آزادی بدون قید و شرط اسیران جنگی است و بر انجام مذاکرات مستقیم با رژیم برای عقد قرارداد جدیدی پافشاری می‌کند و قرارداد ۱۹۷۵ را فاقد اعتبار می‌داند. رژیم در مقابل، قبل از هر اقدامی خواهان خروج نیروهای عراق از مناطقی است که هنوز در اشغال دارد و بدون توجه به سرنوشت دهها هزار اسیر دو طرف و نگرانی‌های خانواده‌هایشان، مبادله اسیران را به تخلیه مناطق اشغال شده مشروط می‌کند. این دور بسته فقط یک بن‌بست نیست، بلکه یک راه خروج وخامت‌بار یعنی احتمال آغاز مجدد جنگ را پیش رو قرار می‌دهد. به نظر می‌رسد که عراقیها دریافته‌اند که صلح واقعی و دائمی امری نیست که سردمداران رژیم ظرفیت تحقق آن را داشته باشند، چون کسی فراموش نمی‌کند که مهره‌های ریز و درشت رژیم، اعم از نظامی و غیرنظامی، آتش‌بس را چون فرمان خمینی بود پذیرفتند. خود خمینی هم آن را نه به عنوان درمانی برای خونریزی هشت ساله، بلکه چون زهر قبول کرد. طه یاسین رمضان، نایب نخست وزیر عراق، مصاحبه‌ی دارد با مجله النهار عربی و الدولی (۶ شهریور ۶۸) که منعکس‌کننده ارزیابی عراق از وضعیت رژیم و عدم توانایی آن در انعقاد قرارداد صلح است. وی در قسمتی از مصاحبه خود، با ذکر این نکته که هدف رژیم از جنگ با عراق «به اجرا گذاردن یک ایدئولوژی مشخص یعنی ایجاد امپراتوری اسلامی بود»، می‌گوید «زمانی گفته می‌شد که ارتش ایران، هر وقت عازم هر کشور شود، به خواست خدا با هیچ مانعی روبه‌رو نشده و تمامی آن کشور را اشغال خواهد کرد. بعد از هشت سال ایران شکست خورده و منهدم شده است. زمانی که صلح و حسن همجواری امضا می‌شود، این امضا به معنی سقوط ایدئولوژی که این دولت بنا نهاد و در نتیجه سقوط خودش است. به همین خاطر اقدامات و تحولاتی در امور داخلی ایران اجتناب ناپذیر است تا شرایط برای امضای پیمان فراهم شود. ما متوهم نبودیم، یعنی فکر

نمی‌کردیم که طی چند روز [امضای] قرار داد ممکن است. زیرا این موضوع به شرایط مربوط است و این شرایط است که مسیر آن را تعیین می‌کند، چه منفی باشد چه مثبت». آخرین موضعگیری‌های رژیم در مورد اجرای قطعنامه ۵۹۸، یکی اظهارات رفسنجانی در مجمع بزرگ فرماندهان سپاه پاسداران در ۲۶ شهریور بود که گفت «... امروز همه دنیا دارد می‌فهمد که رژیم عراق برای گرفتن امتیاز در اروندرود پافشاری و لجابت می‌کند، ولی ما در مذاکرات هم همان استقامت دوران جنگ را خواهیم داشت و اگر این مذاکره ده سال هم طول بکشد و یا حتی منجر به جنگ هم بشود، حاضر نیستیم از یک وجب خاک کشور اسلامی خود دست برداریم و دشمن را تا آن جایی که قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر تعیین کرده، عقب می‌زنیم و اگر خود عقب‌نشینی نکرد تحقیقاً آنها را با زور بیرون خواهیم کرد». سه روز بعد هم، در ۲۹ شهریور، رادیو رژیم گزارش داد خامنه‌ای در دیدار با «قشرهای مختلف امت حزب‌الله، اشغال بخشی از خاک ایران توسط رژیم عراق را تهدید صلح در منطقه از سوی رژیم عراق دانستند و تأکید کردند که ملت مسلمان و انقلابی ایران به تجربه و در عمل نشان داده است که نمی‌تواند اشغال حتی یک وجب از خاک خود را در دست دشمن تحمل کند». در فردای آن روز خامنه‌ای، در پیامی به مناسب سالگرد آغاز جنگ یا به قول خودشان «هفته دفاع مقدس»، ضمن آن که با وقاحت صدور قطعنامه را «عکس‌العمل ناگزیر قدرتهای حمایت‌کننده عراق در برابر شکستهای آن کشور» دانست، با تناقض‌گویی ابلهانه‌ی اضافه کرد که «شعار دفاع مقدس ما در آن تأمین گردیده بود و اجرای کامل آن دشمن را به شکست قطعی می‌رسانید و لذا هرگز جمهوری اسلامی آن را رد نکرد». او تأکید کرد که «همه می‌دانند که ایران انقلابی حضور متجاوز فاسد پلید را در مرزهای خود زمان درازی تحمل نخواهد کرد و به طور حتم خساراتی که در این مرحله نصیب متجاوز در منطقه خواهد شد، مانند گذشته خساراتی سنگین خواهد بود». حال اگر فرض کنیم که این شعارها و خط و نشان کشیدن، چه از سوی رفسنجانی و چه از سوی خامنه‌ای، قلمز درکردنهای توخالی، برای مصرف داخلی و سرگرم کردن نیروهای سرخورده رژیم باشد، اما بالاخره رژیم ناچار است روزی پاسخی عملی برای این مسأله پیدا کند و آن روز است که این خط و نشان کشیدن‌ها مثل استخوانی در گلوی کارگزاران رژیم‌گیر خواهد کرد. درست مثل همان شعارهای توخالی مرگ بر آمریکا و آشتی‌ناپذیری بین «کفر و اسلام»، که امروز تله مرگی برای رژیم شده است. به هر حال هیچ چشم‌انداز روشن و مثبتی برای اجرای قطعنامه ۵۹۸ سازمان ملل و انعقاد قرارداد صلح دیده نمی‌شود و طبیعی است که در یک چنین وضعی رژیم به هیچ‌وجه قادر نخواهد بود اعتماد و زمینه لازم برای سرمایه‌گذاری خارجی و داخلی (صرفنظر از سایر عوامل) و اجرای برنامه‌های عمرانی را (به فرض موجود بودن همه عوامل آن) به طور مؤثر فراهم کند.

مسائل سیاسی داخلی

مسائل سیاسی داخلی همان طور که قبلاً اشاره شد، بزرگترین مشکل رفسنجانی است. مهار کردن «حزب الله و خط امام» امری است که رویدادهای همین دو ماه زمامداری رفسنجانی، به ویژه رویدادهای شهریور ماه، نشان داد که اگر امری غیرممکن نباشد، به سادگی میسر نخواهد بود. آن دسته از مهره‌های رژیم که در دستگاه حکومت خمینی نقشی داشته و با رفسنجانی کار کرده‌اند ولی حالا کنار گذاشته شده‌اند، به خوبی می‌دانند که اگر رفسنجانی جای پای خود را محکم کند به حساب همه رقبای خود خواهد رسید. از این رو واکنشهای مخالف با سیاستها و اقدامات رفسنجانی خیلی زود، و به عناوین مختلف، شروع شد. وجه مشخص و مشترک همه این واکنشها، ابراز وفاداری به خط تعیین شده از سوی خمینی، به ویژه فراموش نکردن «دشمنی با آمریکا»، می‌باشد. کنار گذاشتن آن دسته از مهره‌های رژیم که «خط امامی» و «حزب الهی» شناخته می‌شدند، نمی‌توانست روی «امت حزب الله» یا «پایینها» بی‌تأثیر باشد. باید توجه داشت که وقتی فردی مثل محتشمی کنار گذاشته می‌شود — که گفته می‌شد به عزل و نصبهای متعددی در استانداریها و فرمانداریها دست زده و گوشش هم به اعتراض کسی بدهکار نبوده است — در پی آن عزل و نصبهای متعدد دیگری، این بار در جهت خلاف، می‌تواند صورت بگیرد و همین جریان به سایر سازمانها و مؤسسات رژیم هم خواهد کشید و باز هم بر تشنج و ناراضیهای موجود خواهد افزود. نمونه‌های برجسته از مخالفت با اقدام رفسنجانی در کنار زدن خط امامیها و حزب اللهیها را در اظهارات نمایندگان مجلس می‌توان یافت. اصغرزاده، نماینده خط امامی مجلس، ضمن مخالفت با انتصاب فلاحیان به سمت وزارت اطلاعات، فاش کرد که او در صحبتهای خود با نمایندگان گفته است «جمعی با این عنوان خاص و دانشجویان خاص دنبال این هستند که من [فلاحیان] را ساقط کنند». اصغرزاده گفت «من بسیار نگرانم که خدای نکرده... آن جا به گونه‌یی عمل بشود که بچه‌های خوب آن جا طرد بشوند، به اسم این که اینها، مثلاً اول انقلاب، فرض کنید دانشجویان پیرو خط امام بودند، یا فلان مارک و فلان اتهام را بچسبانند و حالتی به وجود بیاورند که متأسفانه من در این چند روز احساس کردم دارد به وجود می‌آید». از آن صریحتر انتقادهای حائری‌زاده، نماینده بیرجند در مجلس رژیم است که بنابه نوشته روزنامه رسالت (۱۵ شهریور)، در سخنرانش خمینی را مخاطب قرار داد و گفت: «تو روح الله موسوی بزرگ که رفتی موسوی‌های خط تو نیز یکی یکی از گردونه کار سیاست و قضاوت خارج شدند. تو با دو چشم می‌نگریستی و هر زمان به جناحی و طیفی از اصحاب نظر عنایتی داشتی، اما بعد از تو، با فروبستن

دوگانگی باقی می‌ماند

چشم‌انت، گویی یک طیف و جناح که لطف خاصی به آنها داشتی از چشم بعضیها افتاد» و افزود «پدر! بعضیها بعد از تو ارث تو را بدین‌گونه تقسیم کردند و چنین گفتند: از صحن خانه تا به لب بام از آن من — از بام خانه تا به ثریا از آن تو». به واقع رفسنجانی در «حفظ وحدت» و جمع کردن همه جریانها و جناحهای «مؤمن به انقلاب و نظام» تا کنون موفقیتی نداشته است و از قضا یکی از مشکلات بزرگ او در این زمینه، سرکردن تا دو سال دیگر با مجلسی است که وزیر کشور برکنار شده در برگزاری انتخابات آن متهم به سوءاستفاده از قدرت شده بود، تا آن جا که اختلاف او با شورای نگهبان بر سر صحت رأی‌گیری در یکی دو حوزه با پادرمیانی خمینی و به نفع وزیر کشور حل شد. حداقل ۱۳۶ تن از نمایندگان این مجلس محتشمی را آدم «صالحی» می‌دانستند و خواهان ابقای او بودند، ولی حالا او برکنار شده، آن هم در فضایی مملو از این سوءظن که راه برای سازش با آمریکا باز شود. بنابر این هر چند رفسنجانی در جلسه بررسی کابینه در ۵ شهریور گفت که برنامه وی — که به طور عمده متکی به همان برنامه ۵ ساله است — باید به تصویب مجلس برسد و مصوبه مجلس ملاک عمل قرار خواهد گرفت، ولی در واقع کار با این مجلس برای وی آسان نخواهد بود. اوضاع وقتی تماشایی‌تر خواهد شد که در انتخابات میان‌دوره‌یی مجلس که قرار است در آذرماه برگزار شود، خط امامیهای کنار زده شده (مثل محتشمی) تصمیم بگیرند در انتخابات شرکت کنند و از بخت بد رفسنجانی به مجلس هم راه یابند.

مشکل دوگانگی قدرت در سیستم ولایت فقیه هم — که حالا رئیس جمهوریش رفسنجانی و رهبرش خامنه‌ای است — باقی خواهد ماند. گرچه ظاهراً رفسنجانی تندرورها را از کابینه کنار گذاشت و برای همه وزیران معرفی شده هم رأی اعتماد گرفت، مشکل تمرکز قدرت اجرایی هم چنان باقی است. خامنه‌ای در همین مدت نشان داده است که خودش را، به عنوان «رهبر و ولی امر مسلمین»، خیلی جدی می‌گیرد و از «اختیارات قانونی رهبر» خوب می‌تواند استفاده کند. دوگانگی موجود را، به طور مثال، می‌توان در انتصاب رئیس بنیاد مستضعفان (بنیاد جانبازان) توسط خامنه‌ای مشاهده کرد. اگر هدف از حذف پست نخست وزیری، تمرکز قدرت در دست رئیس جمهوری بود، می‌بایست در همان مواد تصویب شده از سوی شورای بازنگری قانون اساسی رژیم تصریح می‌شد که کلیه مؤسسات یا نهادهای تحت ریاست و مسئولیت نخست‌وزیر به رئیس جمهوری منتقل می‌شوند. حتی می‌شد با گذراندن لایحه‌یی در مجلس رژیم این کار را کرد. اما این اقدام «قانونی»، که برای «متمرکز کردن» قدرت

اجرائی لازم بود، صورت نگرفت و حال بنیاد مستضعفان - که از سال پیش به بنیاد جانبازان تغییر نام یافته و به تعبیری خود یک کارتل اقتصادی با شرکتهای متعدد تولیدی است - زیر نظر «رهبر» قرار دارد. خامنه‌ای هم چنین با انتصاب محمد یزدی، چهره سرشناس باند «رسالیتها» به سرکردگی آذری قمی، این باند و طیف نیروهای متمایل به آن را - که منتهی‌الیه راست رژیم در برابر خط امامیها به شمار می‌روند - تقویت کرده است و در نتیجه حمایت بیشتری از سوی این طیف برای خود کسب خواهد کرد. البته پیش از این نیز خامنه‌ای بیشتر از رفسنجانی به این جناح نزدیک بود. رفسنجانی، اگرچه در جریان انشعاب «جامعه روحانیت مبارز تهران» در آخرین روزهای اسفند ۶۶ به انشعابیون نپیوست - و این قطعاً مورد امتنان جناح رسالتیهاست که، با تأکید همیشگی‌شان بر فقه سنتی، از سوی انشعابیون به طرفداری از اسلام سرمایه‌داری و اسلام مرفهین بی‌درد متهم شده بودند - اما در موضع رئیس مجلس با طرفداران این طیف در مجلس و نیز با شورای نگهبان، که با باند رسالتیها و فقه سنتی همسویی بسیار دارد، اصطکاک فراوان داشت و حتی یک بار هم، در اوایل تیر ماه سال ۶۵، در دیدار با اعضای هیأت امنای بنیاد رسالت، به آنها هشدار داد که «مواظب باشید روزنامه به تفرقه‌انگیزی متهم نشود که به تعطیلی آن منجر خواهد شد» (۱۳). حالا یزدی با در اختیار داشتن سازمان بازرسی کل کشور، دارای اختیارات چشمگیری در نظارت و کنترل امور اجرایی است و، اگر بخواهد، می‌تواند از این اختیارات برای چوب گذاشتن لای چرخ دولت استفاده کند. محقق داماد، رئیس این سازمان که به تازگی از سوی یزدی منصوب شده، در ۲۱ شهریور اعلام کرد که مأموران سازمان بازرسی کل کشور در کلیه مؤسسات و نهادهای دولتی مستقر خواهند شد و بر نحوه کار آنها نظارت خواهند کرد. وی گفت کلیه مسئولان اجرایی و دستگاههای دولتی موظف هستند اطلاعات و اسناد مورد نیاز را در اختیار این سازمان بگذارند و «تمرد از این امر جرم محسوب می‌شود و موجب انفصال از خدمات دولتی یا ۶ ماه زندان خواهد شد». با این وضع معلوم نیست که فردا جنگ و دعوا بین مأموران دولتی و مسئولان اجرایی با هیأت‌های سازمان بازرسی کل کشور در بگیرد. از کارهای دیگر یزدی در سمت رئیس قوه قضاییه، که هیچ کس آن را در شروع کار زمامداری رفسنجانی نمی‌تواند به فال نیک بگیرد، انتصاب جلاد خون‌آشامی مثل لاجوردی به عنوان رئیس سازمان زندانها بود. شنیده می‌شود که این امر باعث شد که بعضی از خوشباورهای خارج کشور که برای بازگشت به ایران آماده می‌شدند، از تصمیم خود منصرف شوند.

کنار رفتن رفسنجانی از فرماندهی نیروهای مسلح رژیم، گرچه به علت کثرت اشتغال در امور اجرایی عنوان شده است، اما این دلیل واقعی به نظر نمی‌رسد. او به عنوان «نماینده امام در شورایعالی دفاع»، به ویژه در سالهای آخر جنگ اعمال نظر

بسیار در سیاستهای جنگی می‌کرد. عملیات کربلای ۴ و ۵ که یکی دو ماه بعد از رسوایی معامله پنهانی با آمریکا صورت گرفت و دهها هزار کشته برای نیروهای رژیم باقی گذاشت، گفته می‌شد به دستور و تأکید رفسنجانی صورت گرفته است و نظامیان با آن موافق نبوده‌اند. بعد از ماجرای سپرده شدن «فرماندهی کل قوا» به رفسنجانی در اوایل سال ۶۷، که به پیشنهاد خامنه‌ای صورت گرفت، دستاورد این فرماندهی شکستهای پیاپی بود که منجر به قبول آتش‌بس شد. گرچه در ابتدا مبتکر پذیرش آتش‌بس مشخص نشد اما رجائی خراسانی در دیماه سال قبل، در اجتماع دانشجویان دانشگاه تبریز، فاش کرد که «رفسنجانی امام را متقاعد کرد که قطعنامه پذیرفته شود» (۱۴). خامنه‌ای هم سال قبل، در «هفته وحدت» در دانشگاه تهران، وقتی از او سؤال شد «شما که جام زهر را به امام دادید و ایشان را مجبور به نوشیدن آن کردید حالا چه برنامه‌یی دارید؟» در پاسخ ضمن این که یادآور شد جام زهر را «واقعیتها» به دست امام داد، دو نفر را که خمینی از آنها اسم برده بود (ولی خامنه‌ای آن را فاش نکرد) پیشنهاد دهنده آتش‌بس دانست و به کلی از خود سلب مسئولیت کرد، و گفت گرچه رئیس شورایعالی دفاع بوده. ولی از سال ۶۲ به بعد هیچ نقشی در تصمیم‌گیریهای مربوط به جنگ نداشته است (۱۵). با توجه به ضربه روحی شدیدی که از بابت پذیرش غیر منتظره آتش‌بس به نیروهای ایدئولوژیک رژیم وارد آمد، عدم مداخله و اعمال نظر خامنه‌ای در امور این نیروها در طول جنگ منتهی به شکست، وی را در نزد این نیروها، که سپاه پاسداران در محور آن است، در موقعیتی بهتر از رفسنجانی قرار می‌دهد. خامنه‌ای با پیام اخیر خود به مجمع بزرگ فرماندهان سپاه پاسداران، و تعیین کردن وظیفه آموزش و سازماندهی «ارتش ۲۰ میلیونی» برای آنها، این موضع را تقویت کرد.

در این موج التهایی که به خاطر تلاشها و اظهارات رفسنجانی و کارگزاران سیاست خارجی وی، حزب‌اللهیها و خط امامیها را فرا گرفته است، در حالی که رفسنجانی در جایگاه متهم به سازشکاری با آمریکا قرار دارد، موضع «ضد استکباری و ضد آمریکایی» خامنه‌ای در جایگاه رهبر چهره وی را به نحو بارزی از رفسنجانی متمایز می‌کند. این امر البته تصادفی نیست. وقتی رفسنجانی در سیزدهم مرداد در نماز جمعه گفت «من به آمریکا عرض می‌کنم مسأله لبنان راه حل دارد» و برای کمک به آمریکا اعلام آمادگی کرد، این امر با خرسندی از سوی رئیس جمهوری آمریکا و مقامهای بلندپایه آن کشور استقبال شد. اما خامنه‌ای چندی بعد، در ۲۴ مرداد، در جمع «خانواده‌های اسرا و مفقودین جنگ»، خطاب به آمریکا گفت: «امروز پس از رژیم غاصب حاکم بر فلسطین اشغالی، منفورترین دولت در برابر چشم ملت ایران [شما] هستید، هیچکس در نظام جمهوری اسلامی با شما مذاکره نکرده و نخواهد کرد». ده روز پس از این اظهارات، مجمع «روحانیون مبارز» در بیانیه‌یی که در روزنامه جمهوری اسلامی ۴ شهریور انتشار

یافت، خاطر نشان کرد «... درست است که همه قدرتهای شرقی و غربی مظاهر استکبار زمان هستند، اما جز ناآگاهان و ساده‌دلان کسی تردید نمی‌کند که کریه‌ترین چهره استکبار در زمان ما آمریکاست. لاجرم جبهه ضد استکباری انقلاب ما جز با تقویت و دشمنی آشتی‌ناپذیر با این مظهر استکباردوام نخواهد یافت». در این بیانیه «روحانیون مبارز» بدون این که اسمی از رفسنجانی ببرند، با اشاره به اظهارات خامنه‌ای، آن را «شکوه‌مند» و «افتخارآفرین» و «فریادی باصلابت و شجاعت» خواندند و افزودند «بدین‌سان [یعنی باموضع‌گیری خامنه‌ای] بر دستهای ناپاک توطئه‌گرانی که در غیبت آفتاب امام خواب عدول جمهوری اسلامی از اصول و آرمانها را می‌دیدند، آب پاکی ریخته می‌شود». آیامنظور از این «توطئه‌گران»، رفسنجانی و کارگزاران سیاست خارجی وی نیستند؟

دوگانگی دیگری که هم چنان در رژیم باقی خواهد ماند، عدم وحدت و یکپارچگی نیروهای نظامی رژیم و جدایی بین ارتش و سپاه است. خامنه‌ای در پیام خود به مجمع بزرگ فرماندهان سپاه (که در ضمن هیچ یک از فرماندهان ارتش به آن دعوت نشده بود) با تأکید بر جداگانه بودن مأموریت این دو نیرو و لزوم «رقابت مثبت» بین آنها، رسماً بر این دوگانگی مهر تأیید نهاد و در ضمن با سپردن «وظیفه سنگین سازماندهی ارتش بیست میلیونی» به سپاه، برتری را به سپاه داد. اما معلوم نیست به چه دلیل خامنه‌ای به «رقابت مثبت» خوشبین است، چون وجود این نوع رقابت قبلاً در وزارت دفاع و وزارت سپاه رسواییهای زیادی برای رژیم به بار آورده بود که بخشی از آن را هادی غفاری در آن سخنان جنجال برانگیز خود در انتقاد از محسن رفیق‌دوست، وزیر وقت سپاه، افشا کرد. به علاوه در ده سال گذشته تلاش برای وحدت بین این دو نیروی جنگ و سرکوب رژیم به جایی نرسیده و سپاه گاه به تسویه حسابهای خونینی هم با ارتش دست زده است.

شکافها عمیق‌تر می‌شود

آشکار و پنهان باندهای مختلف رژیم برای هم خط و نشان می‌کشند. نفاق و تفرقه از موجودیت این رژیم تفکیک‌ناپذیر است، هم چنان که در زمان زنده‌بودن خمینی هم فتواها و «منشور برادری» او نتوانست از تزايد و تشدید این تفرقه جلوگیری کند. اما حالا، پس از مرگ خمینی و فروکش کردن نوحه‌خوانی و عزادارای برای وی، اختلاف و تفرقه با سرعتی باز هم بیشتر و با امواجی بلندتر از امواج پیشین، رژیم جمهوری اسلامی را دچار توفان کرده است. اما انتقاد یا مخالفت کردن هم بدون خطر نیست. اگر دکتر سامی به قتل رسید، منتظری معزول و به کُنج انزوا فرستاده شد و شرع‌پسند مفقودالاثَر شد، داستان هنوز خاتمه نیافته است. سرنوشت شرع‌پسند می‌تواند در

انتظار دیگر نمایندگان مجلس رژیم هم باشد و ماجرای دکتر سامی ممکن است برای دیگران - مثلاً برای خود محتشمی - هم اتفاق بیفتد. نمونه‌هایی از این تشدید اختلافهای باندهای مختلف رژیم را می‌توان در وقایع شهریور ماه دید. در جریان بررسی کابینه رفسنجانی، در جلسه ۵ شهریور ماه، صالح‌آبادی، یکی از نمایندگان مجلس رژیم، از وزارت خارجه انتقاد کرد که یک مسئول وزارت خارجه برای اخذ تصمیم در مورد یکی از کشورهای خاورمیانه، ۱۳ بار استخاره کرده است و مسئول دیگری وقتی با مقامات خارجی ملاقات می‌کند، سعی می‌کند که به آنها حدیث و روایت یاد بدهد. او افزود کسانی در وزارت خارجه هستند که در شرکت آرامکو در آمریکا کار می‌کردند و حالا می‌خواهند روابط را با «عربستان و سایر کشورها» عادی بکنند. در پی این اظهارات، طوماری علیه وی در مشهد به امضا رسید. این موضوع را ده روز بعد، حائری‌زاده، نماینده دیگر مجلس (از بیرجند)، اظهار داشت و کسانی را که دست به این اقدام زده‌اند «شمرهایی» خطاب کرد که می‌خواهند «حلقوم حق‌گویی را از قفا ببرند» و هشدار داد که «آزادگی این مجلس نخواهد گذاشت بعضیها به مجلس خط بدهند و آزادگی مجلس را در طومار بپیچند یا طومار آزادی را درهم پیچند». او در ادامه سخنانش فاش کرد که «فرد محترمی در منبر» گفته است که اینهایی را که مخالفت کرده یا رأی مخالف به فلان وزیر داده‌اند «در انتخابات بعدی از دم تیغ خواهیم گذراند، در این دوره مجلس از قلم ما در رفته‌اند». چند روز بعد این از اظهارات حائری‌زاده (که قبلاً قسمتهای دیگری از سخنان وی را در مورد طرد «موسوی‌ها» و تقسیم ناعادلانه میراث خمینی ذکر کردیم)، روزنامه رسالت در ۲۲ شهریور، در حالی که او را به «همسو شدن با بلندگوهای استکباری و به زیر سؤال کشیدن ارزشهای والای انقلاب» متهم می‌کرد، خبر داد که «... به دنبال انتشار اطلاعیه جامعه روحانیت، اصناف، فرهنگیان و دانشجویان شهرستان بیرجند مبنی بر اعلام انزجار از این حرکت ضد انقلابی» حائری‌زاده، گروه کثیری از «مردم حزب‌الله و شهید پرور» جلوی دادسرای انقلاب اسلامی بیرجند جمع شده و با دادن شعارهای «دادستان انقلابی، حائری... دستگیر باید گردد، مرگ بر ضد ولایت فقیه» خواهان دستگیری و اخراج وی از مجلس شدند. دادستان انقلاب اسلامی بیرجند هم در پاسخ به «درخواست مردم» در جمع آنان حضور یافت و ضمن سخنانی پیرامون نقش ولایت فقیه در جامعه اسلامی گفت: «این مسأله بالاتر از مسائل سیاسی است و مردم امروز به خاطر توهین به مقدسات خود این جا جمع شده‌اند». حال آن که در متن سخنان این نماینده نگونبخت - که در رسالت ۱۵ شهریور چاپ شده است - هیچ توهینی به ولایت فقیه و مقدسات رژیم دیده نمی‌شود؛ او فقط طلب سهم‌الارث از ماترک خمینی را کرده بود! اما این موجهها که فرو نشستی نیستند. ده روز بعد از این شعارهای «دستگیر باید گردد» علیه حائری‌زاده، موسوی‌اردبیلی - از «موسوی‌های»

برکنار شده - در روز ۳۱ شهریور در نماز جمعه‌یی که سر قبر خمینی برگزار شد، هشدار داد که «یک مسأله بیمارگونه در جامعه در حال رشد کردن است و آن این که هر وقت یک مسئول یک حرفی زد و دیگری گفت من رأیم این نیست، فوراً یک برجسی به او می‌زنند که تو ضد انقلابی، تو ضد ولایت فقیه... نه خیر، آن که این حرفها را می‌زند او خودش ضد اسلامی حرف می‌زند». موسوی‌اردبیلی در ارزیابی خود از اوضاع رژیم گفت: «ما نمی‌توانیم این کارها را بکنیم و بعد بگوییم وحدت خودتان را در جبهه داخلی حفظ کنید». وی اظهار نگرانی کرد که اگر عده‌یی یا جمعیتی فکر کنند کنار زده شده‌اند، فاجعه خواهد بود، چون در نتیجه «آنها اول بی‌تفاوت می‌شوند، بعد کم‌کم تبدیل به ناراضی می‌شوند بعد خدای نکرده، خدای نکرده، تبدیل به ضد انقلاب می‌شوند. آن وقت ما باید بگوییم نفس کش، هر کس قدرت دارد مخالفت کند، چه می‌کنیم».

مسأله یاس و سرخوردگی بعد از پذیرش آتش‌بس، به شکل یک پدیده روانشناختی عمومی بین نیروهای حزب‌اللهی - به ویژه بین نیروهای سرکوبگر - در آمده است. موارد متعدد اظهار ناراضی و شکایت بسیجیانی که سالها در جبهه گذرانده‌اند ولی اکنون کسی آنها را به حساب نمی‌آورد، در روزنامه‌های رژیم منتشر شده و می‌شود. این سرخوردگیها در بین نیروهای سازمان یافته و دستچین شده رژیم هم پدیده‌یی همه گیر است. فروزش، وزیر جهاد و سازندگی رژیم، در سمینار «جمع‌بندی ثبت تجارب جنگ تحمیلی» در دیماه سال گذشته «عدم تمایل برادران برای اظهار فعالیت‌هایشان در جبهه‌ها و عدم پیش‌بینی پایان جنگ به این صورت» را از عواملی دانست «که تاکنون باعث شده نسبت به ثبت وقایع جنگ اقدامی صورت نگیرد» (۱۶). قائم‌مقام کمیته‌های سرکوبگر رژیم نیز در مصاحبه‌یی در ۱۹ بهمن ۶۷ گفت «هر چه از انقلاب دورتر می‌شویم، مردم به هر دلیل با ارزشهای انقلاب فاصله می‌گیرند. فشارهای مختلف اجتماعی، و احیاناً عدم توجه به بعضی از خواسته‌های افراد نهادی و بسیجی موجب شده است که روز به روز این نیروها انگیزه‌های خود را از دست بدهند» (۱۷). اما اهمیت این پدیده سرخوردگی هنگامی کاملاً آشکار می‌گردد که خود موضوع و انگیزه تولیدات فرهنگی و هنری حزب‌الله و نیروهای نخبه رژیم می‌شود. محسن مخملباف یکی از نمونه‌های ویژه‌یی است که بعد از انقلاب در زمینه سینما - که عرصه کاملاً ناشناخته‌یی برای حزب‌الله بود (چرا که تا زمان انقلاب سینما از سوی آخوندها تحریم شده بود) - به فعالیت پرداخت و این هنر را در خدمت ارتجاع به کار گرفت. او که پیش‌تر، کینه جنون‌آمیزش را به پیشتازان مبارزه مسلحانه در فیلم «توجیه»، و هیستری ضد کمونیستی خود را در فیلم «دو چشم بی‌سو» نشان داده بود (فیلمهایی که از فرط ابتذال، نه تنها مورد توجه «امت حزب‌الله» قرارنگرفت بلکه سروصدای نقدنویسان سینمایی رژیم را درآورد) حال با ساختن فیلم «عروسی خوبان»، که در اردیبهشت

امسال به‌نمایش درآمد و چند هفته روی اکران بود، به‌بیان سرخوردگیهای خود پرداخته است. از قضا این فیلم گویا زبان حال بسیاری دیگر از عقال رژیم هم هست و مورد «استقبال گیشه‌یی» هم قرار گرفته است.

این سرخوردگیها و ناامیدیها، طبیعی است که با تشدید اختلاف در بین سران رژیم، بیشتر می‌شود و این برای رژیمی که خود را با نیروی سرکوب سر پا نگهداشته، بسیار خطرناک است. این نیروهای سرخورده اکنون در بیرون قدرت اجرایی، مهره‌های برکنار شده‌یی مثل محتشمی را با خود همسو می‌یابند و می‌توانند برای ادامه تلاش جهت تحقق آمال برنیامده یا دستیابی به موقعیتهای از دست رفته‌شان به آنها تکیه کنند و امثال محتشمی هم، متقابلاً، به این سرخوردگان نیازمندند و آن چه در این یکی دو ماه بر زبان آورده‌اند نشان دهنده این است که لااقل در حال حاضر صحنه سیاست را ترک نگفته‌اند و مایل به ترک آن هم نیستند. اشارات محتشمی در مراسم تودیع با استانداران، مبنی بر این که در «صدر اسلام پیشنهادهای بسیار به پیامبر و یاران ایشان می‌شد که دست از مواضع و دیدگاههای خود بردارند تا در عوض هر آن چه می‌خواهند به آنها داده شود» و تشبیه وضع امروز رژیم با آن زمان و تأکید بر این که «ما تمام رذالتها و جنایات زمین را از جانب آمریکا می‌بینیم» (۱۸)، اظهارات میرحسین موسوی در یک جلسه تودیع، مبنی بر این که «باعث فخر دولت خدمتگزار محرومین است که در هشت سال گذشته همواره مورد خشم و غضب آمریکا و اذنباش بوده است» (۱۹) و اظهارات موسوی‌اردبیلی بر سر قبر خمینی در نماز جمعه ۳۱ شهریور، مبنی بر این که «با تو پیمان می‌بندیم همواره آمریکای جهان‌خوار را و مزدوران آن را خیانتکار و خیانت‌پیشه و دشمن بشریت دانسته، هیچ وقت دست دوستی به سوی او دراز نخواهیم کرد»، همه از یکسو، نشان از اظهار وجود بر کنار شده‌ها و تلاششان برای جلب توجه و جذب سرخورده‌ها دارد و از سوی دیگر تنها ماندن رفسنجانی و تنگی میدان مانور او در عمده‌ترین مسأله سیاست خارجی حکومتش، یعنی بازسازی روابط با آمریکا را نشان می‌دهد. به هر حال اگر رفسنجانی بخواهد موفقیتی در تحقق هدفهای خود به دست آورد، اول باید صبر کند تا خاطره خمینی دفن شود، گرچه مهلت چندانی ندارد. به همین خاطر هم بود که احمد خمینی و میرحسین موسوی به نحوی کاملاً فعال، امر ساختن گنبد و بارگاه برای خمینی را پی گرفتند تا هر وقت لازم شد بتوان «امت حزب‌الله» را در آن جا جمع کرد و با اعلام وفاداری به خمینی، برای هر کس که پا از «خط‌امام» بیرون گذاشت، خط و نشان کشید.

در مقابل مقاله سعیدی سیرجانی در اطلاعات ۳۵ مرداد، که نویسنده در آن، با مستمسک قرار دادن سخنان رفسنجانی، ضمن تمجید از این که «بعد از سالها سیاستمداری قبل از پرداختن به اوج افلاک به فکر محدوده مسئولیتش افتاده»، به

انتقادی سخت از گروگانگیری، شعارهای ضدآمریکایی و «جنگی بی‌حاصل و خانمانسوز و شوم که با ساده‌اندیشی ادامه یافت» دست زده بود، همه در واقع طعنه و کنایه به خمینی بود و آزمایشی برای آغاز دوره «خمینی‌زدایی». اما حزب‌الله و خط‌امام، خیلی زود مسأله را دریافت و واکنشهای شدیدی علیه روزنامه‌اطلاعات و نویسنده آن نشان داد، تا جایی که یکی از نماینده‌های مجلس از نویسنده به عنوان «قلم به‌مزد کثیف» نام برد و گفت اگر روزنامه‌اطلاعات دهها سال کار کند نمی‌تواند جبران این مقاله را بکند. این آزمایش نشان داد که مسأله به این سادگیها و به این زودیها قابل حل نیست. در واقع «مبارزه» شعاری - و از زاویه ارتجاعی - با آمریکا که خمینی با گروگانگیری کارکنان سفارت آمریکا راه انداخت و از آن به عنوان «انقلابی بزرگتر از انقلاب اول» نام برد و، با بهره‌گیری از همین اقدام، بسیاری از مدعیان را به کنار زد و فرزندان انقلابی خلق را در پرچم آمریکا پیچید و تیرباران کرد، کاری مثل سوار شدن روی ببر بود که امروز پایین آمدن از آن، برای پسمانده‌های رژیمش، امری بسیار دشوار و خطرناک است. اکنون دو عامل از مهمترین عوامل پیوند بین جناحهای مختلف رژیم، یعنی جنگ و حضور شخص خمینی، در میان نیستند و از همین رو با تشدید تفرقه و «نفاق» بین این باندها، موجودیت رژیم هر دم بیشتر تهدید می‌شود. خمینی را نمی‌شود زنده کرد، اما جنگ را چطور؟ شاید اظهارات اخیر رفسنجانی و خامنه‌ای در این مورد - که قبلاً به آن اشاره کردیم - نشانه‌یی از توجه به همین امر باشد. اما نیروهای سرخورده رژیم با چه انگیزه‌یی به استقبال جنگ و مرگ خواهند رفت، در حالی که همه آن چه را که در چند سال گذشته رشته بودند، پارسال خمینی پنبه کرد و بعد هم مرد؟

امروز به روشنی می‌توان دید که وضع و حال آخوندها و دست‌اندرکاران رژیم، که شهوت قدرت پرستی چنان جلو چشمانشان را گرفته بود که واقعیتهای دنیا را از روزه‌یی به اندازه «شکاف در» می‌دیدند، خوشتر از حال و روز آن خاتون در حکایت مثنوی نخواهد بود. سال قبل رفسنجانی در نماز جمعه ۷ تیر گفت «... شاید اصلاً نصر ما در نابودی ما باشد. ما نمی‌دانیم مصلحت خداوند چیست و برای ما چه می‌خواهد» (۲۵). شاید این که حاصل سالها مبارزه و شکنجه‌ها و شهادتهای ارزنده‌ترین فرزندان انقلابی و مبارز خلق به چنگ آخوندهای دیوسیرتی مثل خمینی و رفسنجانی افتاد، «خواست خدا» بوده باشد. اما نابودی این فرومایگان دیگر «خواست خدا» نیست، نتیجه اعمال خودشان است که در عکس‌العمل از سوی مردم متجلی می‌شود و در مقاومت تبلور می‌یابد. اکنون نزدیک بودن «نصر» رژیم به روایت رفسنجانی، هر روز که می‌گذرد، قطعی‌تر می‌شود و این، البته، پیروزی بزرگ مردم ایران خواهد بود.

منابع و توضیحات:

- ۱ - رادیو رژیم، ۵ دیماه ۶۷.
- ۲ - کیهان، اول بهمن ۶۷.
- ۳ - اطلاعات، ۲ بهمن ۶۷.
- ۴ - رسالت، ۶ اردیبهشت ۶۸.
- ۵ - کیهان، ۲۵ اردیبهشت ۶۸.
- ۶ - رسالت، ۲۷ اردیبهشت ۶۸.
- ۷ - اطلاعات، ۴ خرداد ۶۸.
- ۸ - رسالت، ۳۰ بهمن ۶۷.
- ۹ - کیهان، ۳۰ آذر ۶۷.
- ۱۰ - اطلاعات، ۱۲ بهمن ۶۷.
- ۱۱ - رادیو رژیم، ۲۴ دیماه ۶۷.
- ۱۲ - رسالت، ۲۹ بهمن ۶۷.
- ۱۳ - رسالت و جمهوری اسلامی، ۲ تیرماه ۶۵.
- ۱۴ - رسالت، ۶ دیماه ۶۷.

۱۵ - نشریه «راه مجاهد» که توسط لطف‌الله مثمینی منتشر می‌شود، در شماره ۵۲ (فروردین و اردیبهشت ۶۸) مطالبی از پرسش دانشجویان و پاسخ خامنه‌ای به آنان به مناسبت «هفته وحدت» درج کرده است. گرچه این نشریه تاریخ این پرسش و پاسخ را ذکر نکرده اما احتمالاً مربوط به همان جلسه پرسش و پاسخی است که در آذر ماه سال گذشته در دانشگاه تهران برگزار شد. از آن جا که مطلب عنوان شده در مورد چگونگی پذیرش قطعنامه ۵۹۸ اهمیت دارد و به نظر می‌رسد در جای دیگری هم انتشار نیافته است، ذکر آن را مفید می‌دانیم.

«سؤال: شما که جام زهر را به امام دادید و ایشان را مجبور به نوشیدن آن کردید، حالا چه برنامه‌یی دارید؟

خامنه‌ای: در رابطه با جام زهر باید بگویم که این ما نبودیم که جام زهر را به امام دادیم، بلکه جام زهر را واقعیتهای به دست امام داد. مسأله دیگر این که من از سال ۶۲ به بعد در هیچ‌یک از تصمیم‌گیریهای جنگ نبودم. البته ممکن است بگویید که ریاست شورای عالی دفاع را داشته‌ام. درست، ولی شورای عالی دفاع تصمیمات مربوط به جنگ را نمی‌گرفت. البته گاهی با من مشورت می‌کردند، من هم بعضاً نظراتم را می‌گفتم، ولی من تصمیم‌گیرنده نبودم. حالا سیر قضیه را برای شما می‌گویم. حضرت امام نامه‌یی دادند که

اسب عسّاری

کریم قصیم

خمینی، جبار منفور جهانیان و دژخیم ضحاک صفت ایران، سرانجام شکست خورده، بی‌آبرو و زهرنوشیده، سر به گور سپرد و حالا، در دوره گذار رژیم دست پرورده‌اش به زمانه بعد از او، علایم و خطوط سیاسی یک روند خاص رفته رفته در حاکمیت خودنمایی می‌کند. در تاریخ معاصر جهان هیچ نمونه‌یی از این قماش در دست نداریم. وضع این جبار و پایان کارش با سرنوشت جباران شاخ شکسته دیگری که عصر ما به خود دیده — فی‌المثل موسولینی و هیتلر — متفاوت شد. شرایط و جو بین‌المللی زمانه هم بالکل دگرگونه است.

همان طور که شخص خمینی خود یک جبار غیرعادی بود، رژیم ولایت فقیه او هم — بین دیگر جباریتها — نوع ناشناخته، نابهنگام و تاریخ‌گریزی به شمار می‌آید. همین طور واقعیت و عواقب مرگ او نیز، سوای وجه خصوصی آن، به شکل دیگری دارد پوست می‌اندازد. موسولینی در بحبویه از هم گسیختگی اداری و هزیمت نظامی رژیمش کشته شد و هیتلر در واپسین روزهای شکست کامل نظامی، خود را کشت و گماشتگانش بلافاصله تسلیم شدند. اما خمینی پیش از فرارسیدن آخرین روزها، آتش‌بس را پذیرفت و با این اقدام واپسین دوره حیاتش جنبه دیگری یافت. بعد از قبول آتش‌بس، خمینی گمان می‌کرد صرف «معامله آبرو» مشکل‌گشا خواهد شد و می‌تواند بدون پرداخت بهای دیگری، رندانه، شکست ایدئولوژی صدور تروریسم و «جنگ، جنگ تا رفع فتنه از عالم» را بایگانی کند: شتر دیدی ندیدی. چند ماهی هم چو انداخت و جلوه فروخت که گویا اهلی شده و اهل مذاکره، و به خصوص دوروبر «شیطان بزرگ» می‌چرخید و بو می‌کشید شاید مفتکی دستش به گوشت برسد. ولی همین که حس کرد به این سادگی دستش به آن نمی‌رسد و تازه این خود باعث شده که

سی و چند نفر از برجستگان مملکتی، اعم از دولتی و غیردولتی، جلسہ‌یی تشکیل بدهید. این جلسہ در دفتر من تشکیل شد. امام فرمودند قضیه را با اینها در میان بگذارید. شب قبل از جلسہ، احمد آقا آمدند و گفتند حضرت امام نامہ‌یی نوشته‌اند کہ در آن جلسہ خوانده شود. من تا قبل از باز شدن نامہ از متن آن اطلاعی نداشتم و فکر می‌کردم کہ امام می‌خواهد با ما مشورت کنند. حضرت امام در آن نامہ فرموده بودند فلان شخصیت کشوری به من چنین گفت و فلان شخصیت نظامی هم به من چنین گفت (البته ایشان اسامی را گفته بودند) و من آتش‌بس را قبول دارم. در آن نامہ امام علل آتش‌بس را گفته بودند. روز بعد جلسہ‌یی در مجلس با شرکت عدہ زیادی از شخصیت‌های مملکتی تشکیل شد، حدود ۵۰۰، ۶۰۰ نفر، کہ اعضای شورای نگهبان هم بودند، و در آن جلسہ هم آن نامہ خوانده شد. حضرت امام گفته بودند آتش‌بس را بپذیرید و ما از حضرت امام خواهش کردیم ما قطعنامہ را قبول کنیم تا دشمن سوءاستفادہ نکند. و به طور خلاصہ بگویم: «من نبودم».

۱۶ — اطلاعات، ۱۵ دیماه ۶۷.

۱۷ — رسالت، ۱۹ بهمن ۶۷.

۱۸ — اطلاعات، ۲ شهریور ۶۸.

۱۹ — رادیو رژیم، اول شهریور ۶۸.

۲۰ — جمهوری اسلامی، ۸ تیر ماه ۶۷.

زمین زیر پایش هم بلرزد، و عنقریب کلاش را هم باد حوادث خواهد برد، به شدت بیمناک شد و با فرمان قتل سلمان رشدی آخرین جو سازی و موج تروریسم داخلی - خارجی زمان حیاتش را به راه انداخت. در پناه این گرد و خاک غلیظ بود که توانست ماشین به گِل نشسته رژیمش را به کناری بکشد تا برای حرکات احتمالی بعدی آماده اش سازد.

خمینی در همان فُرجه چند ماهه بعد از آتش بس و دوره فوران تضادهایی که به شقه شقه شدن و فلج رژیم ولایت فقیه راه بُرد، حساب دستش آمد که بعد از آن «جام زهر» اولی، چند تای دیگر هم تا دم مرگ در انتظارش است. عزل منتظری و، بعد، حکم به «بازنگری قانون اساسی» به آن ترتیب، همه اقداماتی اضطراری بودند که او تلاش می نمود به منظور دوام عمر رژیمش، هر کدام را به گونه ای توجیه و تفسیر کند و از گسیختن شیرازه امور جلوگیری نماید. اجل مهلتش نداد تا خود خط و ربط بعد از «بازنگری» را مُهر و امضا کند، ولی تمامی علایم سیاسی و حرکات سران رژیمش به خوبی نشان داد که سردمداران جناحها و باندهای قدرت، جملگی از خطر سرنگون شدن توسط مردم و ارتش آزادیبخش ملی چنان در وحشت مرگ به سر می برند که ناگزیر نمایش وحدت را، در مرحله اول بعد از خمینی، پذیرفته و علاوه بر این به سردمداری موقتی رفسنجانی گردن گذاشته اند. رویدادهای گوناگون سیاسی این چند ماهه و، دست آخر، رای باندهای مجلس به کابینه رفسنجانی و عقب نشینی بی سابقه «خط امامیها» در این مرحله، همه حاکی از آن است که این مرتجعین قرون وسطایی به اهمیت حفظ و بقای «دولت صاحب مرده» واقفاند و در راه حفظ آن بین خود حاضرند همه اصول و مدعاها را لگدمال کنند، چرا که «امارت و فرمانروایی» از هر دین و ایمان و اصل و ملاحظه ای برایشان مهمتر است. از این واضح تر که آذری قمی ابراز کرد نمی شود که: «در صورت نبودن والی واجد شرایط، باید از والی فاجر اطاعت کرد. امارت و فرمانروایی و ولایت مطلقه ضرورت حتمی دارد، اگرچه امیر نیکوکار و عادل وجود نداشته باشد». این بود که بعد از مرگ خمینی معطلش نکردند، به اقتضای حاجت جای خالی را به «والی فاجر» سپردند و با کلاه شرعی و ترفندهای آخوندی، علی گدا را یکشبه «رهبر معظم» کردند: کله پز برخاست سگ جایش نشست. برای این جماعت جرّار از همه مهمتر این بود که پس از مرگ خمینی، دستگاه و ماشین دولتی روی زمین نماند و بخصوص ستون فقرات آن، یعنی محور سرکوب و اختناق رژیم، مرتب به خون زنده باشد و بچرخد. تمام هم و غم آنها این شد که این دوره گذار را زنده بمانند و به هر ترتیبی شده، ماشین دولتی را نگهدارند. حال هرگونه تعمیر و ترمیم و آچارکشی بماند برای بعد، اگر عمری باقی ماند.

دوره گذار

واضح است که با مرگ جبّاری چون خمینی، رژیم وی قادر نیست به همان شکل و شیوه ای که خاص اقتدار، سابقه و تواناییهای ارتجاعی شخص او بود روزگار بگذراند. تغییر و تحوّل صوری در مواضع و مقامات، اولین گام به شمار می آمد و ایجاد ثقل حکومتی متناسب با امکانات اضطراری موجودشان ناگزیر به دنبالش صورت گرفت. این کارها، بعد از مرگ جبّار مهیب، جزء دستورالعمل رایج ادامه حیات محسوب می شد. منتها در مورد خاص رژیم ولایت فقیه، «دوره گذار» را ویژگیهای دیگری متمایز می نماید که منشا همه آنها در ورشکستگی دوره واپسین حیات همان جبّار مرده قابل جستجو است.

خمینی زمانی مرد که خود دستور بازنگری قانون اساسی خود ساخته اش را صادر کرده بود و دستگاه می بایست، در تمام ارکانش، به اصطلاح متمرکز شود. طبق تمهیدات خود خمینی و دستکاری وارثانش مرکز ثقل قدرت حاکمه می بایست به حوزه سیاسی و اجرایی، یعنی پست جدید «ریاست جمهوری قدرتمند»، منتقل شود. همین تفاوت خود از مهمترین ویژگیهای این دوره گذار است، چرا که این رژیم هیچ گاه به چنین دوگانگی - جدایی سیاست از فقاقت و مرجعیت - دچار نبوده و اصولاً چنین پایه ریزی نشده بود. گذشته از این، حذف شرط مرجعیت از رهبری خود موجب تضاد مخرب تازه ای بود. این تفاوت های ساختاری به صرف اعلام و ثبت در متن «قانون اساسی» که محقق نمی شود. در عمل به آنها، دستگاهها و ارکان و نهادهای جوراجور «نظام» به شدت تکان خواهد خورد و طفره رفتن از آنها نیز خود موجب به هم ریختگی و اغتشاش مضاعف خواهد گشت.

ویژگی بارز دیگر در این دوره گذار این است که، برخلاف دوران خمینی، حضور متعادل و مهار شده جناحهای دست آموز ولی متضاد در سطوح فوقانی قدرت غیرممکن می شود، چرا که با تمرکز ثقل سیاسی در ریاست جمهوری ناسازگار در می آید و با نوع سیاست و هدفهای جاری رفسنجانی نمی خواند، حال آن که حضور متعادل و مهار شده جناحها - که خود نوعی بازتاب حضور و اقتدار چند وجهی خمینی بود - در سر تا پای پیکر و چهار ستون رژیم وجود داشت. حذف نسبی یا مطلق یک جناح در رأس قوا، بلافاصله بر رابطه درونی نیروهای این جناحها اثری مخرب می گذارد و نتیجه ناگزیر این جا به جایی، تشدید تضادها و مقابله درونی است، مگر آن که با شدت عمل اختناقی بیشتری انجام گیرد که در هر صورت وحدت شکن است. همین جا ویژگی دیگر دوره گذار نمایان می شود: اتحاد عمل در بدنه و نهادهای دستگاههای

رژیم در شرایطی دشوارتر می‌گردد که نیاز آنها به «همه با هم» به طور بیسابقه‌یی حدت یافته است. این نوع تناقضها را حضور خمینی جبران می‌کرد ولی مرگ او به طور مضاعف به آنها دامن می‌زند.

ویژگی دیگر دوران گذار آن است که جامعه جهانی و بخصوص غرب، دیگر آماده نیست رژیم را، وقتی پای روی همه موازین و ملاکهای بین‌المللی سیاسی و دیپلماسی می‌گذارد، به حالت خود رها کند. دیگر قدرتهای بزرگ دست از سر این رژیم بر نخواهند داشت و این وضع از مسائل درجه اول وارثان جبار ورشکسته خواهد بود. وارثان خمینی در موقعیتی نبوده و نیستند که قدم اول را با یک تهاجم سیاسی و ایدئولوژیک علیه روند سیاست جهانی بردارند. پس ناگزیر از همان اولین حرکات، مشی سازش و «تمایل به رکوع در برابر دشمن» بر همه وجوه دیپلماتیک و سیاسی کارشان سایه انداخته است.

مشی سازش و میز اسرائیل

هنوز «روزهای خوش عزاداری» ادامه داشت و چهلیم خمینی در راه بود که بار دیگر پرونده ناکام «بازسازی» را عنوان کردند و همان فیلم بعد از آتش‌بس را به نمایش سپردند. همان سیاست و همان پرسوناژهای آبگزه پارسال پا به صحنه گذاشتند. آنها در سال گذشته، در زمان حیات خمینی و با حمایت او، تا پشت درهای ینگه دنیا هم رفته بودند و حاضر بودند نقش «ژاندارمی منطقه» را نیز پذیرا شوند که دیدیم دست از پا درازتر برگشتند و دعایشان مستجاب نشد. خمینی بود و جنبید و از مهلکه کنارشان کشید. حالا دوباره بی همان سیاست سازش را گرفته‌اند. این بار ژاندارمی منطقه بماند، فقط داخل آدم حسابشان کنند رضایت می‌دهند. با این «تدبیر» به سرعت دست به کار شدند و یگراست رفتند سراغ اصل مسأله، و به خودی و بیگانه گوشزد نمودند که شرط اول بقا عبارت است از فراهم آوردن زمینه سیاسی امور در خارج کشور: «بازسازی به عنوان ضرورتی اجتناب ناپذیر صرفاً یک امر اقتصادی یا نظامی نیست. تجربه سالهای اخیر نشان می‌دهد که بدون فراهم آوردن زمینه سیاسی امور نمی‌توان به هدفهای توسعه اقتصادی یا تقویت بنیه دفاعی کشور دست یافت. روشن‌تر آن که جمهوری اسلامی ایران برای توفیق در برنامه

در طبّاحی سیب‌زمینی آبگزه شده به درد پخت نمی‌خورد و باید ریختش دور، اما در سیاست استعماری ظاهراً به وارونه این قاعده عمل می‌شود: آبگزه‌ها برای پخت و خورد مناسب‌ترند!

بازسازی به یک سیاست خارجی فعال، کارآمد و با ثبات نیازمند است» (اطلاعات، ۱۲ تیر - تاکید همه جا از من). نویسنده این سطور در پایان مطلب کار نظری «دفتر مطالعات» وزارت خارجه توجه می‌دهد، جایی که می‌دانیم در دست محمد جواد لاریجانی است!

پس معین شد که گام نخست «بازسازی اقتصادی» عبارت است از آشتی با خارج! روز بعد مقاله مشابهی در روزنامه جمهوری اسلامی به چاپ می‌دهند و مطلب خود را روشن‌تر می‌گویند: «به اصل مسأله یعنی تبیین شعار نه شرقی، نه غربی جمهوری اسلامی می‌پردازیم تا ببینیم که اصولاً آیا شعار نه شرقی، نه غربی جمهوری اسلامی مترادف دایمی با شعارهای مرگ بر شوروی، مرگ بر آمریکا و غیره است. این گونه شعارها فقط کاربرد مقطعی داشته و به موازات تحركات جمهوری اسلامی ایران و تحولات جهانی و داخلی، اکنون نه تنها طرح آنها محلی از اعراب نخواهد داشت بلکه طرح برخی از این شعارها حتی ممکن است به ضرر نظام نیز در حال حاضر تمام شود» (جمهوری اسلامی، ۱۳ تیر، مقاله وارده!).

این نوشته‌ها پیش از آن که مصرف داخلی داشته باشد، در آن دوره خلأ حضور خمینی، که بیم و هراس همه‌شان را گرفته بود، در درجه اول مصرف خارجی داشت و به مثابه نشان دادن پرچم سفید به «شیاطین» بود. مواد و مصالحی بود برای افسانه‌پردازی در رسانه‌های غرب و ایجاد جو مساعد و شکستن محاصره «آیات شیطانی». جناح رفسنجانی از همان آغاز این دوره یک ژست تازه «تروریسم گریز» هم اتخاذ کرد و تلاش نمود در انظار غرب حساب خود را از سایه‌اش جدا جلوه دهد. شروع کردند به انکار و حاشا و حتی محکوم کردن دستامده‌های رژیمشان. سر قضیه ربودن هواپیمای افغانی اول خود را زدند به آن راه، و بعد که دیدند مطبوعات غرب ولکن نیستند، زود معیّری را راهی خراسان کردند که همان جا سر و ته ماجرا را هم بیاورد: «مشخص شده که کمک خلبان و مسئول گارد پرواز، به دلیل خصومت شخصی که از قبل داشته‌اند، در کابین هواپیما با هم درگیر می‌شوند» (رادیو رژیم، ۲۹ خرداد).

یک وجه دیگر مشی سازش در این باره این بود که پاگشای آن را در منزل گورباچف در شرق دادند: مانوری سهل‌تر از مانور با غرب و به لحاظ بازیهای درونی، واجب‌تر و مناسب «نمایش وحدت» که در درون به روی صحنه برده بودند. سفر رفسنجانی به شوروی و نتایج آن هیچ برای غرب تکان دهنده نبود. همین که رفسنجانی از آن اندازه بُرد و بُرش سیاسی برخوردار شده بود که به عنوان طرف مذاکره با خارج، امضاکننده قرارداد میلیاردی واقع شود، خود نشانه معنی‌داری بود. تازه نفس امتیاز دادن رفسنجانی به شوروی در تمام زمینه‌های

سیاسی، صرفنظر از احساس حسادت موقتی که در غرب برانگیخت، معین می‌نمود که دوره «سیاست خارجی فعال» به چه معنی و مفهومی خواهد بود. وانگهی، به رغم غرولند این و آن مفسر و روزنامه‌نویس آمریکایی، بعداً معلوم شد که کسی روی دست کس دیگری بلند نشده است و ... «دو دور گفتگوهای محرمانه میان ایران و آمریکا، یکی قبل و دیگری بعد از دیدار رفسنجانی از شوروی، انجام گرفته است» (مجله کوییتی السیاسه، ۲ مرداد). جالب است که چندی بعد، وقتی ماجرای بمب‌گذاری ایادی رژیم در مکه پیش آمد، خامنه‌ای و رفسنجانی بلافاصله و با صراحت این عمل را «محکوم» کردند؛ انکار که عمل با حرف، خیلی پا به پا پیش می‌رفت! همان طور که قتل قاسملو هم، با وجود دم خروس آشکارش، به انکار گذشت و دولت اتریش هم چشم و گوش و دهان خود را زود بست و قضیه را مسکوت گذاشت. برعکس آن چه در مکه و وین به دست ایادی رژیم انجام می‌شد، پشت پرده برو و بیا بالا گرفته بود. از علایم پراکنده و اقدامات بخصوصی هم پیدا بود که دانه حاضر و مرغ مشتاق است. فی‌المثل ایالات متحده کمی از غلظت نظامی نیروهایش در خلیج فارس و نزدیک جزیره فارسی کاست و در مورد مسأله پرداخت غرامت به خانواده قربانیان هواپیمای ایران‌ایر، به نوعی کوتاه آمد و اعلام آمادگی نمود. سر مسأله «پیچیده» گروگانگیری نیز جو سیاسی منطقه رو به انبساط می‌نمود و خبرهای تازه‌یی می‌رسید: «نشانه‌هایی موجود است که به من اجازه می‌دهد بگویم چه بسا از حل مطلوب این مسأله دور نباشیم و تماسهای فشرده‌یی به دور از انتظار در جریان است» (مصاحبه رهبر حزب لیبرال - سوسیال دموکرات انگلیس با روزنامه کوییتی الوطن، ۲۹ تیر). این «تماسهای فشرده» گسترش می‌یافتند. در غرب هم رسانه‌ها، اعم از مخالف و موافق دولتهای مربوطه، به صورت «چند ملیتی» دوباره ساز «پراگماتیست و مدره» بودن رفسنجانی را کوک می‌کردند. پای شوروی و واسطه‌های کوچکتر هم به بازی باز شده بود. میز سازش با «شیطان بزرگ» تدارک دیده می‌شد. همه منتظر بودند که رفسنجانی زود به ریاست جمهوری برسد و قفل باز شود که درست در روز موعود، - روز اعلام موفقیت رفسنجانی در انتخابات ریاست جمهوری - اسرائیل با ربودن شیخ عبید و ایجاد یک بحران غیرمترقبه، خودش را به پشت پرده رساند که «حاجی انا شریک»!

دولت بنیادگرای ارجاء شمیر حساب کرده بود که میز سازش بسیار پر منفعت است، پس با این عمل چند هدف را با یک تیر زد. هم پای آمریکا را دوباره به قضیه لبنان کشید، هم به تلاشهای ساف یک ضربه وارد کرد و هم کاری نمود که وجه پنهانی میز سازش به کلی از بین برود و رفسنجانی ناگزیر شود گامهای سریعتری بردارد: «پیش از ربودن شیخ عبید حالت امیدوارکننده‌یی در بیروت به چشم می‌خورد و به

نظر می‌رسید که مسأله گروگانها به زودی حل خواهد شد. ولی حالا که اسرائیل پای آمریکا را دوباره به یک درگیری تازه در لبنان باز کرده، هیچ معلوم نیست کار به کجا می‌کشد. رهبری تازه و پراگماتیک ایران با توجه به فشاری که از جانب رادیکالهای کشور الهی جریان دارد، در برابر این وضعیت ناجور قرار گرفته که ناگزیر است، به خاطر کسب مجدد اعتبار و باور جهان متمدن، ریسک انشعاب و جدال قدرت در صفوف خویش را بپذیرد» (نشریه آلمانی دی‌سایت، ۱۱ اوت).

حرکت حساب شده اسرائیل در لبنان ضربه سیاسی و روانی شدیدی بر حزب‌الله بود. کارکرد این جماعت در لبنان حکم می‌کرد که بلافاصله واکنش نشان دهد، وگرنه هم در چشم هواداران خودش بی‌غیرت و درمانده می‌آمد و هم کار چانه‌زدن و سهم خواستنش سر میز سازش دشوار می‌شد. حزب‌الله وارد عمل شد و سرهنگ هیگینز آمریکایی را به قتل رساند و گروگان بعدی آمریکایی را هم گذاشت زیر ساطور تهدید به مرگ. غرب ناگهان به صدا در آمد. اول به اسرائیل پرخاش نمود: «... در ایران رفسنجانی بهترین امید برای گروگانها و به طور کلی منافع غرب می‌باشد و این در صورتی است که دیگران بگذارند او موفق شود... اگر اسرائیل می‌خواهد متحد ما باشد بهتر است رفتارش نیز مانند یک متحد باشد» (تمپل موریس نماینده پارلمان انگلیس، بی بی سی، ۱۵ مرداد). ولی خیلی زود قال خوابید، آبها از آسیاب افتاد و صف‌آرایی غرب به اتفاق اسرائیل صورت گرفت و حتی این تز تبلیغ شد که «هر گونه راه حلی برای خاتمه مسأله گروگانها بستگی به معامله بین ایران و اسرائیل خواهد داشت... علی‌رغم ابراز تنفر دو طرف، آنها هم‌خواه‌های غریبه‌یی نیستند. جنگ [ایران و عراق] ایران و اسرائیل را همدستان مناسبی برای همدیگر کرده است و...» (شبکه تلویزیونی سی‌ان‌ان آمریکا، ۲۳ مرداد).

در پی قتل سرهنگ هیگینز و تهدیدات بعدی حزب‌الله، ایالات متحده به سرعت یقه رفسنجانی را گرفت. سنای آمریکا قطعنامه‌یی به تصویب رساند، مبنی بر حمایت از هر نوع اقدام تلافی‌جویانه دولت آمریکا. جرج بوش پیام تندی برای سران رژیم فرستاد و ایالات متحده «جمهوری اسلامی را برای سلامتی و امنیت گروگانهای آمریکایی که در دست میلیشیای طرفدار ایران در لبنان می‌باشند، مسئول شمرد» (خبرگزاری رویتر، ۱۲ مرداد). همین تندباد سیاسی پرده حاجب کل ماجرای تماس و تسلیم را به کناری زد و برای رفسنجانی هم جز فرار به جلو چاره‌یی باقی نگذاشت. او ناگزیر بود هم به مذاکره‌جویی خفتبار خودش اذعان کند و هم فهرست کابینه را طوری فراهم آورد که متناسب نشست و برخاست با اسرائیل و آمریکا و... باشد. بعد از پیام بوش طولی نکشید که رفسنجانی مشت خودش را باز کرد و در ضمن آخرین جمله از دومین خطبه نماز جمعه ۱۳ مرداد، دستمال سفید را نشان داد: «من عرض

می‌کنم، به کاخ سفید می‌گویم، لبنان راه حل دارد، آزادی گروگانها راه حل دارد، راه حل عادلانه و مدبرانه دارد، بیا بید عادلانه وارد بشوید ما هم کمک می‌کنیم مسائل آن جا را حل کنیم» و ینگه دنیا از سر رضایت خاطر نفسی بلند کشید. همان شب مک‌فارلن معروف، که زمان ایرانگیت با رفسنجانی نان و نمک خورده بود، به عرض سلام وی با یک علیکم السلام غلیظ جواب گفت: «این پیشنهاد رفسنجانی بایستی برای ما دلگرم کننده باشد... یک سری تغییرات بنیادی [!] در سیاست ایران صورت گرفته که بخشی از آن به خاطر نقش آگاهانه رفسنجانی است... ما آن را شروع بازی به اصطلاح "عادی شدن" می‌دانیم» (مصاحبه با کانال ۴ تلویزیون انگلیس، ۱۳ مرداد). البته رفسنجانی چند روز پیش از این عرض سلام به غرب، عرض ادبی هم برای شرق پست کرده بود: «روز دوشنبه [۸ مرداد] تهران تایمز، روزنامه انگلیسی زبان چاپ تهران که با وزارت امور خارجه ارتباط نزدیک دارد، برای نخستین بار گنجاندن دولت نجیب‌الله را در مذاکرات مربوط به تعیین آینده سرنوشت افغانستان توصیه کرد» (صدای آمریکا، ۱۲ مرداد).

به این ترتیب کار اسرائیل که در نظر اول به چوب لای چرخ انداختن می‌مانست، در واقع به کل پروسه شتاب بخشید و از این به بعد قُبَح رابطه با رژیم خمینی هم در افکار عمومی جهان ریخت و مسأله مذاکره برای نجات «گروگانها» پشتوانه اخلاقی پیدا کرد و نقطه ضعف ایرانگیت اول دیگر این بار تکرار نشد. منتها رفسنجانی هم دیگر نمی‌توانست به الّا کُلّنگ «رادیکال - مدره» سوار شود و به اقتضای نرخ روز موضع بگیرد. غربیها به او حالی کردند که باید بازی گرگ و میش‌نمایی را کنار گذارد و این بار با یک سیاست واحد و به عنوان مسئول تمام اعضای دولت آینده‌اش با آنها روبه‌رو شود. و این البته در زمینه چگونگی تدوین فهرست کابینه هم معنی پیدا می‌کرد و بخصوص لزوم حذف محتشمی را سر بسته متذکر می‌شد: «شکی وجود ندارد که وضعیت سیاسی در تهران پیچیده است، ولی ما باید با دولتی که آن جا هست معامله کنیم. رفسنجانی باید برای تمام عناصر دولتش مسئول باشد. او نمی‌تواند یک سیاست خارجی را بر اساس انتخاب از بین عناصر داخل ایران هدایت کند... او باید برای تمام عناصر دولتش مسئول باشد» (برمر، مسئول سابق اداره ضد تروریسم وزارت خارجه آمریکا در مصاحبه با شبکه تلویزیونی سی‌ان‌ان آمریکا، ۱۹ مرداد). در این میان شیوخ حزب‌اللهی لبنان تلاش کردند مستقیماً باب مذاکره با آمریکا را باز کنند که بلافاصله بهشان فهماندند مسجد جای خر بستن نیست: «دولت بوش می‌گوید در جستجوی مذاکرات مستقیم با گروه حزب‌الله طرفدار ایران نیست» (رادیو آمریکا، ۲۱ مرداد). در عین حال یادآوری کردند که - برخلاف سابق - جهت آغاز گفتگو با ایران، هیچ گونه شرط قبلی قائل

نمی‌شوند و اعلام شد که دولت بوش پیشنهادات مشخصی پیرامون «آینده روابط بین دو کشور» برای رفسنجانی فرستاده است. در رأس این پیشنهادات آزاد کردن همه گروگانهای آمریکایی در یک نوبت و اعلام مخالفت صریح با تروریسم و گروگانگیری و... توسط دولت ایران بود. روز ۲۴ مرداد جرج بوش، پیش از آغاز تعطیلات تابستانی خود، در یک کنفرانس مطبوعاتی در کاخ سفید شرکت نمود و در آن جا به طور مفصل راجع به گروگانها و انتظاراتی که از سران دولت تهران دارند، اظهار نظر نمود: «ایران باید تغییر رویه خود را آشکارتر سازد» (رادیو آمریکا، ۲۴ مرداد). دو روز بعد رفسنجانی، در دیدار با وزیر امور خارجه پاکستان، اول کمی از لحن و زبان بوش شکوه کرد ولی بعد به خواست او روی خوش نشان داد و حتی برای وی مایه گذاشت: «ما گروگانگیری را محکوم می‌کنیم... در دنیا آقای بوش عاقلتر از آقای ریگان به نظر می‌رسد» (رادیو رژیم، ۲۶ مرداد). او حتی، برای جلب رضایت آقای بوش، از این هم فراتر رفت و چند روز بعد از معرفی کابینه (لیست فیکس ۲۸ مردادی) علناً فاتحه تئوری «صدور انقلاب» را هم خواند: «... بنابراین در چارچوب معیارهای پذیرفته شده و در عرف بین‌المللی و بدون آن که در امور داخلی دیگران دخالتی داشته باشیم، باید نقطه نظرات و پیام خود را در صحنه جهانی مطرح سازیم» (در جلسه دیدار با وزیر خارجه و سفیران کشور در خارج، رادیو رژیم، ۱ شهریور). یعنی تا آن جا که مربوط به بیان «غلط کردیم» باشد، رفسنجانی همه جور حاضر است. منتها ینگه دنیا چند قلم مسأله دست به نقد دارد و در درجه اول، آزادی تمام و کمال و یکباره همه گروگانهایش در لبنان را می‌خواهد. و این جاست که پای حضرات به عواقب اعمال خودشان گیر است و مانده‌اند که چگونه کوسه و ریش‌پهن با هم باشند. بالاخره اگر این کار هم شدنی باشد مدتی وقت می‌خواهد و تازه عامل زمان هم آمد نیامد دارد. بی‌خود نیست که رفسنجانی با این نوع میزی که در ملاعام چیده شده، زیاد دلخوش نیست و اصرار دارد که میز سازش از مسأله گروگانها جدا باشد: «موقعیت کنونی برای پایان دادن به مسأله گروگانها در لبنان زیاد دوام نخواهد داشت و آمریکا نباید موضوع نگهداری سرمایه‌های ایران را با مسأله گروگانها اشتباه نماید... جرج بوش با کمی بیشتر حالت انسانی گرفتن همه چیز به دست می‌آورد و هیچ چیز از دست نمی‌دهد» (کیهان بین‌المللی، ۲۶ مرداد). ولی آن طرف هم خوب می‌داند که رفسنجانی بند را آب داده و در مضیقه است. آنها هیچ عجله‌یی ندارند، تحت هیچ فشار عاجلی نیستند و در این ماجرا از زمان سود می‌برند: «دولت بوش برنامه خود را برای دراز مدت تنظیم می‌کند» (فیتزواتر - سخنگوی کاخ سفید، روزنامه کریستین ساینس مانیتور، ۲۶ مرداد).

حلقه مفقوده یا دور باطل؟

رسانه‌های جمعی دنیای غرب، در آستانه نمایش انتخابات ریاست جمهوری و سپس روی کار آمدن کابینه ۲۸ مردادی رفسنجانی، چنان در تعریف و توصیف وی به افسانه‌پردازی قلم سپردند که انگار حلقه مفقوده داروین را جُسته‌اند که با آن، مشکل وصل سلسله وحوش به جماعت انسان «راه حل» می‌یابد! این هیاهوی مَستانه از بابت سرعت وقایع هم بود. پیشترها خواب و خیالشان این بود که «مدره‌ها» و رفسنجانی، خرده خرده خمینی را از خر شیطان پایین بیاورند و او هم موفق شود روح خبیثی را که از اعماق قرون وسطا بیرون کشیده، دوباره به شیشه کند تا بالاخره مقدمات استحاله رژیم فراهم آید. بعد از آتش‌بس، خود خمینی یکسره حاضر بود ولی زود معلوم گشت خواستن با توانستن خیلی فرق دارد. حالا که خمینی مرده، رسانه‌های غرب آن تجربه آموزنده را به طاق بستان سپرده و سیاست‌گذاران آنها باز فیلشان یاد هندوستان کرده بود، از خود بیخود. گمان می‌بردند که با کمک به رفسنجانی، خلأ قدرت و اقتدار خمینی پُر می‌شود و مشکل دهساله تعدد مراکز قدرت و سیاست، که خاص باند پروری خود خمینی بود و زیر صندلی قدرتش صورت می‌گرفت، با آمدن یک رئیس جمهوری اهل بخیه فیصله می‌یابد. اما مروری در رویدادهای همین چند ماهه و تأمل بر فاصله روزافزون میان مدعای اولیه و نتایج حاصله، به خوبی نشان می‌دهد که روند وقایع به سمت آن چه به نام استحاله معروف شده جریان ندارد، بیشتر معطوف به آشفتگی بیشتر، ویرانی و گرانی و فساد و غارت و اختناق سنگین‌تر است. حتی در زمینه تضادهای درونی رژیم هم، رفسنجانی، حلقه واسطی برای سازش به شمار نمی‌رود، چه رسد به آن که جای اقتدار فائقه خمینی را بگیرد. تنازع بقای جناحها و تیره‌های رژیم هم به هیچ «انتخاب طبیعی» خاصی ره نخواهد بُرد و انقراض آنها هم امری خودبه‌خودی نخواهد شد. همه‌شان از همان روز اول از خطر سرنگون شدن - بیرون ریختن مردم و حمله نهایی ارتش آزادیبخش - وحشتزده‌اند و دلیشان هم برای فراخوان به وحدت بیم از همین خطر بوده است. خامنه‌ای که نقش عامل موقتی «اتحاد» را بازی می‌کرد، با ملاحظه اولین نشانه‌های علنی شکافهای کهنه که در «روزهای خوش عزاداری» پرده‌پوشی شده بودند، به میدان آمد و ندا داد که: «باید اصل را بر وحدت بگذاریم» (سمینار ائمه جمعه، ۱۲ تیر) و رفسنجانی هم که خوب می‌دانست بر پله‌های صعود، تحریک رقبا هیچ صرفی ندارد، در آستانه رئیس جمهوری شدن نقاب «همه با هم» به چهره زد: «سیاستهای من این است که از همه نیروها استفاده کنند و اجازه ندهند، که خطوطی منزوی بشوند و خطوطی حاکم بشوند، همه با هم کار می‌کنند» (رادیو رژیم، ۲

مرداد). منتها این خط علنی تبلیغاتی، جلوه محراب و منبرش بود. در خلوت آن کار دیگر را کرده بود که آن همه در غرب برایش اسپند دود می‌کردند. همان سناریوی «الحاق به غرب»، با تغییرات لازم و سرمایه‌گذاری سیاسی «جهانی»، دوباره در دستور قرار گرفته بود. این دفعه جوسازی را از راه شرق شروع کردند. از شوروی که برگشت، در اولین نماز جمعه از هوشیاری جماعت حاضر اظهار تعجب کرد که نگفته دانسته‌اند زمان شعار مرگ بر شوروی گذشته است! این مقدمه‌یی بود که بعد قابل تعمیم باشد به دفع شعار «مرگ بر آمریکا». خلاصه و رندانه قصد داشت دولادولا شترسواری کند که همان روز اول «ریاست‌جمهوری»، اسرائیل یقه‌اش را گرفت و صورتحساب خودش را جلو او گذاشت. حزب‌الله هم سرهنگ هیگینز را کشت و در لبنان قمر در عقرب شد. رفسنجانی چند روزی را به مبهم گویی گذراند. بعد که دید ینگه دنیا صریحاً چنگ و دندان نشان می‌دهد، یک قدم پس گذاشت که «هرگاه آنها [آمریکا] مانند شوروی با ما برخورد کند [؟] ما نیز همان رابطه را با آنان خواهیم داشت» (کیهان، ۱۵ مرداد). ولی زود دانست که سُمبه پر زور است و این حرفهای نسیه افاقه نمی‌کند. این بود که روز ۱۳ مرداد آن جمله خاص را «عرض کرد» و اعلام علنی مذاکره و میانجیگری نمود. از همین جا به بعد نمایش وحدت معلق و دور باطل شروع شد. هنوز سیاستمداران و رسانه‌های غربی مشغول تحسین موضع رفسنجانی بودند که حسین شیخ‌الاسلام، مشاور وزیر خارجه رژیم، اعلام کرد «ما آمادگی برای هیچ‌گونه میانجیگری نداریم» (مصاحبه با روزنامه لبنانی الحیاة، ۱۸ مرداد). بعد هم موضع‌گیری علیه مذاکره با آمریکا تبدیل شد به یک موج تبلیغاتی. هنوز اسم رفسنجانی را نمی‌آوردند، ولی دیگر حمله به ساخت و پاخت با آمریکا و پول و دلار گرفتن، گیریم به بهانه بازسازی، به صفحات مطبوعات کشیده بود؛ عین وضع پارسال، پیش از آن که خمینی به آن «عطف عنان» فرمان دهد. حالا هم جناح مخالف رفسنجانی ول‌کن بحث نبود: «برخلاف القائات محافل غربی و حامیان داخلی آنها، تجربه تاریخی ملت‌های جهان سوم ثابت کرده است که مددجویی از غرب برای توسعه اقتصادی ره به ترکستان می‌برد... حرکت در جهت آرمانهای امام، صدور انقلاب، تأمین استقلال، مقابله با قدرتهای استعماری، آزادیبخشی در جهان و اسلام، باید ادامه یابد» (کیهان هوایی، ۱۸ مرداد). بعد یکی از سران آن جناح، محمدعلی انصاری مسئول دفتر خمینی، صاف اعلام کرد که «ما همیشه باید به آمریکا به عنوان دشمن شماره یک انقلاب اسلامی بنگریم» (خبرگزاری رژیم، ۲۲ مرداد). در آستانه معرفی کابینه معنی سیاسی این موج تبلیغاتی خط امامیها معلوم بود. می‌خواستند فشار بیاورند تا سهم مطلوبی در کابینه کسب کنند و از آن راه خط را جلو برند. اما طرفین دعوا همدیگر را می‌شناختند و موج سواری را هر دو طرف بلد بودند. این

بود که خود «رهبر معظم» به میدان آمد که بله، «... امکان ندارد که ما با دولت آمریکا مذاکره و یا ارتباط برقرار کنیم و ما آن را شدیداً رد می‌کنیم» (رادیو رژیم، ۲۳ مرداد). در این احوال، سران جناح مخالف، که می‌دانستند رفسنجانی لیست کابینه را به ضرر آنها تدوین کرده، به یک حربه فشار بی‌سابقه متوسل شدند. ۱۳۸ نفر در مجلس امضا جمع کردند و خطاب به رفسنجانی، خواهان ابقای محتشمی در پست وزارت کشور شدند. جو تبلیغاتی علیه ریاست جمهوری سازشکار را هم غلیظ کردند: «ریاست جمهوری وسیله‌ی است به منظور دست یافتن به ارزشهای اسلام و انقلاب. اگر روزی این مقام به ابزاری جهت پایمال کردن این ارزشها تبدیل شود و وارد معامله و سازش گردد، دیگر به یک مقام بی‌ارزش مبدل شده است» (فاضل هرندي در مراسم نماز جمعه، ۲۷ مرداد). نامه اکثریت نمایندگان مجلس به رفسنجانی در متن این جو تبلیغاتی، به لحاظ سیاسی به معنای وارد آوردن فشار شدید به رفسنجانی بود تا فهرست هنوز منتشر نشده وزیرانش را تغییر دهد. ریاست جمهوری، که از همان گامهای اول می‌بایست میان وعده به خارج و امتیاز به جناح مخالف در داخل یکی را انتخاب کند، جز فرار به جلو و معرفی سریع اعضای کابینه در روز ۲۸ مرداد چاره‌ی نیافت. البته این کار به معنی پاتک سیاسی هم بود، چون در خارج هم جوسازی به نفع رفسنجانی محرک تازه‌ی یافت، منتها تضاد داخلی هم دور تازه‌ی به خود گرفت.

روز ۳۰ مرداد مقاله‌ی به حمایت از رفسنجانی و سرزنش و لعن شعار «مرگ بر آمریکا» در روزنامه اطلاعات به چاپ رسید. معلوم بود که رفسنجانی به یک حمله متقابل تبلیغاتی دست زده که تنور خارج کشور را داغ نگهدارد. این کار نمی‌توانست از طرف جناح مقابل به سکوت برگزار شود. برعکس، ولوله‌ی به پا شد. روز بعد صدقیانی در جلسه علنی مجلس صدا به اعتراض بلند کرد: «هم‌چو قلمهای دست به مزدی فرصت می‌یابند تا کل انقلاب را تخطئه کنند، تا اسلام را زیر سؤال ببرند... روزنامه اطلاعات دهها سال بخواهد کار کند نمی‌تواند این مقاله را جبران کند. این مقاله کثیفی که هزاران برابر کثیفتر از مقاله «رشیدی مطلق» در روزنامه اطلاعات زمان شاه بود... کی این اجازه را به روزنامه‌ها داده...» و معلوم بود که کی این اجازه را داده: همان که در کابینه سهم مهمی به جناح مخالف نداده بود، همان که «لیست فیکس ۲۸ مردادی» را گذاشت جلو حضرات. حالا جواز چاپ مقاله «هزاران برابر کثیفتر» را صادر کرده بود که به جناح مخالف نشان دهد در شرایط موجود ناچارند هم چوب را بخورند و هم پیاز را! روز بعد، روزنامه جمهوری اسلامی در تیتتر سرمقاله‌اش هشدار داد که: «دوره نیاز ما به وحدت به پایان نرسیده» (اول شهریور). ولی معلوم است که نیاز به مقابله عاجل‌تر بوده است. در همان روز موسوی

و محتشمی، که کنار گذاشته شده بودند، هر دو خط خود را علناً از رفسنجانی جدا کردند. موسوی در مجلس تودیع با استانداران و... گفت: «باعث فخر دولت خدمتگزار محرومین است که در هشت سال گذشته همواره مورد خشم و غضب آمریکا و اذتابش بوده است» (رادیو رژیم، ۱ شهریور) و به گزارش خبرگزاری رژیم، «محتشمی وزیر کشور بر کنار شده هشدار داد که دشمنان ما، آمریکا و غرب، تنها وقتی راضی خواهند شد که اسلام و انقلاب اسلامی نابود شده باشد... ارائه هرگونه برنامه و اصولی برخلاف اصول امام نقض آشکار مسیری است که امام به روشنی نشان داده است». همان روز خامنه‌ای دوباره وارد دعوا می‌شود، منتها این دفعه عکس حرف هفته پیش خود را می‌زند و اندرز می‌دهد که «ما نباید دست دشمن آتو بدهیم. ما نباید زبان دشمن را به روی خودمان باز کنیم» (رادیو رژیم، ۱ شهریور). ولی کسی گوشش به این «فرمایشات رهبر معظم» بدهکار نیست. روز بعد محتشمی شلتاق می‌کند: «امروز دشمنان انقلاب و اسلام با تمام قدرت برای نابودی موجودیت ما بسیج شده‌اند و ما تمام رذالتها و جنایات روی زمین را از جانب آمریکا می‌بینیم» (اطلاعات، ۲ شهریور). در همین گفتار است که او آشکارا از تمایل به رکوع در برابر دشمن سخن می‌گوید و آن را می‌کوبد و به چاپ مقاله سعیدی سیرجانی هم حمله می‌کند. در همین روز، کیهان هم مقاله تندى علیه این نوشته به چاپ رساند و هشدار داد: «باید زنگهای خطر را به صدا در آورد... جز مصالحه با آمریکا مگر کدام کار خطیر و عظیمی است که باید آن را قدم به قدم انجام داد؟...» (مقاله «لیبرالها و تعزیتی دوباره»).

در روزهای بعد هم جو بحث «ضد آمریکایی» ادامه یافت و مراکز متعدد قدرت اعلام موضع کردند. «جامعه روحانیت مبارز» در ذم سازش با آمریکا اطلاعیه داد، ولی «روحانیون مبارز» تندتر کوس بستند و صاف همان مواضع «مرگ بر...» را پیش کشیدند: «کسی تردید نمی‌کند که کریه‌ترین چهره استکبار در زمان ما آمریکاست و لاجرم وجهه ضد استکباری انقلاب ما جز با تقویت دشمنی و آشتی‌ناپذیری با این مظهر استکبار دوام نخواهد یافت... حرمت خون شهیدان را با شعار کوبنده مرگ بر آمریکا در همه صحنه‌های زندگی نگاه دارند» (روزنامه جمهوری اسلامی، ۴ شهریور). این هیاهوی شدید ثابت می‌کرد که حضرات نتوانسته‌اند پیشنهادات خود را به رفسنجانی بقبولانند و حالا، در آستانه جلسه مجلس، می‌خواهند چنان جوی بسازند که شاید از طریق فشار تبلیغاتی به تغییر اعضای کابینه نایل آیند. ولی از روز پنجم شهریور این موج شکست. در این روز که جلسات سه روزه برای بحث و بررسی لیست کابینه رفسنجانی شروع شده بود، در مطبوعات غرب، و در رأس همه نیویورک تایمز، پرونده اتهام تروریسم و بمب‌گذاریها - بخصوص انفجار هواپیمای

آمریکایی در لاکربی - یکجا به حساب محتشمی گذاشته شد: «مقامات رسمی دولت معتقدند که محتشمی زمینه انفجار هواپیمای پان‌آمریکن را فراهم ساخته است... مقامات رسمی دولت می‌گویند اگر رفسنجانی قدرت سیاسی آن را داشته باشد که او و دستیارانش را از قدرت دور نگه دارد، امکان این که واشنگتن و تهران به طرف روابط بهتر و محتملاً آزادی گروگانهای آمریکایی در لبنان پیش بروند، بیشتر به نظر می‌رسد... مقامات رسمی استدلال می‌کنند که مدارک جمع‌آوری شده توسط مقامات اطلاعاتی برای اثبات مشارکت محتشمی در بمب‌گذاری کافی به نظر می‌رسد». به این ترتیب «مقامات رسمی دولت آمریکا» درست سر بزنگاه به کمک رفسنجانی آمدند و با شکستن همه کاسه و کوزه‌های تروریسم رژیم - که رفسنجانی خود فرمانده کل قوایش بوده و، به شهادت نامه پارسال موسوی، رأساً مسئول آن اعمال است - به طور یکجانبه سر محتشمی و آن جناح، عملاً وی را «عنصر نامطلوب» اعلام کردند. از یک طرف این «امداد غیبی» و از طرف دیگر نامه «رهبر معظم» به نمایندگان مجلس و توصیه به قبول کابینه، ورق را به نفع رفسنجانی و «لیست فیکس» برگرداند. دیگر در مجلس جز آدای «تکلیف شرعی» چیز مهمی باقی نمانده بود. شک و ناله‌های چند نفر به این یا آن وزیر، با لحنی شکسته و یاس‌آلود صورت گرفت و از آن پرخاشجویی و رجزخوانیهای چند روز پیش خبری نبود. حتی برچسب آمریکایی بودن وزیران هم موجی نمی‌افکند: «آقای نجفی در جمع معاونین خود گفت بله بنده آمریکایی هستم، و این را با کمال افتخار اعلام می‌کنند. این ریشخند زدن به انقلاب و خون شهداست و سرافکندگی برای ما که ایشان در رأس وزارتخانه عظیمی چون آموزش و پرورش قرار گیرند» (حضرتی نماینده مجلس، رادیو رژیم، ۶ شهریور).

روز هفتم شهریور لیست وزیران کابینه ۲۸ مردادی رفسنجانی با اکثریت آرا «تصویب» شد! به این ترتیب رفسنجانی سران جناح رقیب را کنار زد و به جای «همه با هم»، جناح خود را در رأس قوای رژیم مستقر ساخت. ساخت و پاختی هم اگر کرده باشد با «آیات عظام» و... کسانی است که شیخ محمد یزدی را در رأس قوه قضائیه جای داده‌اند، ولی در آن چه مربوط به مذاکره با آمریکا است، به شیخ هم هیچ اتهام ضدیتی نمی‌چسبد. بنابراین در ظرف سه ماه رفسنجانی موفق شد تعادل جناحها را به هم بزند و حتی در رأس قوا ترکیبی یکجانبه به نفع جناح خودش بچیند. پس، از «تقسیم قدرت» و انحصار وراثت مایملک اختیارات و خطوط خمینی خبری نیست و رفسنجانی به طور رسمی همه را قبضه کرده است. حال سؤال اصلی این است که آیا این نمود و نمایش بُرد جدال قدرت به واقع با بود و وجود تناسب و تعادل قوای جناحها در سطوح پایین‌تر و چهار ستون دولت و نهادهای این رژیم

حزب‌اللهی مطابقت دارد یا نه؟ اما رفسنجانی که شخصیت سیاسی و مذهبی فراسوی جناحها به حساب نمی‌آید؛ الان هم که به هیچ‌وجه در موقعیتی نیست که بتواند خود را از موضع گرفتن صریح درباره سیاست خارجی و داخلی کنار بکشد و چون خمینی به کمین بنشیند. بنابراین با این کابینه تحمیل کرده به دیگران، می‌باید بی تحمیل یک سیاست واحد هم باشد. می‌باید موفقیت کسب کند و به سرعت، وگرنه دیگر مطلقاً هیچ عذر گناهی ندارد که حزب‌الله را متقاعد کند. اما پیش بردن سریع معامله با آمریکا، بر فرض که مقدور باشد، نتیجه سریع اقتصادی نخواهد داشت، محصول سیاسی آن هم جز فعال کردن سریع و شدید تضادهای داخلی و به هم زدن مجدد قرار و مدارها با خارج چیزی نخواهد بود. موقعی این سیاست «الحاق به غرب» در عمل شدنی و در نتیجه قابل اتکا برای رفسنجانی می‌بود که می‌توانست تضاد با جناح مقابل را تا آخر تشدید کند و به طور سریع و قاطع، به حذف آنها از دستگاه دولت و مجموعه نهادها نایل آید. حالا فقط آنها را رانده، خفیف و تحقیر کرده و از طریق نیویورک تایمز و سعیدی سیرجانی به آنها حمله کرده است. در یک بافت قدرت استبدادی، اراده رسیدن به بالاترین نقطه قدرت یا باید، از طریق یک روش «تقسیم قدرت» کنترل شده رفته رفته خود را بالا بکشد و مستولی شود، یا آن که در همان اولین مجالها، هنگامی که رقبا هنوز به خط و تاکتیک مقابله واحدی نرسیده و دچار ندانم‌کاری و بخصوص فقدان رهبری هستند، کار آنها را یکسره کند و در آن جاها که باید، میخ خود را محکم بکوبد. رفسنجانی به هیچ یک از این دو روش رایج کار نکرده است. رقیب را در سطوح بالا کنار زده، با «امداد غیبی» آچمز کرده و با ایجاد جو دروغین «بازسازی» و وعده سرازیر شدن دلارهای آمریکایی، دهان فرصت‌طلبان و صاحبان نفوذ و پول و بازار را به آب انداخته و با کلاه به کلاه کردن و رُعب و حيله، تند و تیز یک «لیست فیکس» را به کرسی نشانده است، با مسئولیت و عواقبی که مستقیماً به خود او بر می‌گردد. خوب، حالا چه؟ چاه را نکنده منار را دزدیده است. حالا می‌خواهد با این مناصب و با این هیأت دولت «آمریکاپسند» چکار کند؟ علی‌الاصول باید فوراً سیاست مربوطه را هم پیاده کند که آش نخورده دهن سوخته نشود، اما از همه شواهد و قرائن موجود چنین بر می‌آید که رفسنجانی دنبال روش حذف سریع نیست، یعنی نمی‌تواند باشد، و باید در این جا و آن جا امتیاز دهد. همین که چهار روز بعد از تحمیل کابینه و شروع کار به عنوان «رئیس جمهوری قدرتمند»، مجبور شد از پست فرماندهی اجرایی کل قوای مسلح استعفا بدهد و بعد هم موسوی را به مشاورت بر دارد و... خود نشانه ضعف اقتدار اوست. تازه بر سر مسأله بسیار مهم و پر مخاطره‌یی چون مسأله گروگانهای آمریکایی و تروریسم و «صدور انقلاب»، به جز انکار و اظهار برائت دیپلماتیک، چه کار مهمی از

دستش برآمده است؟ رُعب و وحشت و اختناق و اعدام و حلق آویز که کمتر نشده، ترور در خارج کشور هم که به صورتهای مختلف ادامه دارد. با این تفصیل قابل فهم است که رفسنجانی مجبور است با مخالفان به ظاهر بازنده راه بیاید و به آنها از حیث سیاسی و مواضع امتیاز بدهد. آنها هم، بنا به طبیعت فکری و منافع بانندی که در آن قرار دارند، به این سادگیها ولکن معامله نیستند و از قضا مشاهده ضعف «رئیس جمهوری قدرتمند» آنها را جری‌تر هم خواهد کرد. مگر از همان فردای تصویب کابینه، شروع نکردند به صف‌آرایی تبلیغاتی در مطبوعات؟ «شعار مرگ بر آمریکا در ایران عمیقاً دارای فرهنگ و فلسفه‌ی خاص است» (اطلاعات، ۸ شهریور، مقاله «مرگ بر آمریکا»). از آن طرف هم مخلوق فرانکشتاپینی رژیم دارد کار خودش را می‌کند: «دولت الجزایر به دولتهای عربی و غربی نسبت به حمله تروریستی تندروهایی که توسط برخی طرفهای مذهبی ایرانی حمایت مالی می‌شوند، هشدار داد... مراکز امنیتی الجزایر متوجه شده‌اند که گروههای تروریستی، مشتمل بر اعضای عرب و غیر عرب، به نزدیکی اهداف مورد نظر منتقل شده و تحت آماده‌باش هستند تا دستورات را اجرا کنند» (روزنامه کویتی القبس، ۲۶ مرداد). هر چه رئیس جمهوری می‌گوید کوسهام، ایادیش دنبال ریش پهن او می‌گردند. در جماران هم «احمد خمینی مرتب جلسه می‌گذارد! نگاهی به تابلو درگیریها و اصطکاکهای کنونی جناحها کافی است تا دریابیم رفسنجانی نه حلقه اتصال و وحدت آنها که، به اقتضای سابقه و سیاستی که پیشه کرده، موجب افتراق بیشتر آنها شده است. او نه از آن اقتدار و اعتباری برخوردار است که جهت مهار جناحها و کنترل تضادها لازم است و نه فعلاً به آن ابزارها و اهرمهایی مجهز است که برای تشدید نهایی تضادها و یکسره کردن کار ضرورت دارد. به این ترتیب دیری نخواهد پایید که «حلقه مفقوده» راه‌حل استعماری و طرح استحاله نیز، در چرخ دنده دور باطل تضادهای تعیین تکلیف نشده این رژیم نابهنگام و عقیم، خود به عامل کارکردی دیگر تبدیل خواهد شد، تا وقت تعیین تکلیف نهایی ملت و مقاومت با کل رژیم مستاصل و منحط و مخرب فرا رسد.

گره‌های کور

بر سر مسأله جنگ و صلح بود که بالاخره شاخ خمینی شکست و مجبور شد آن قهوه قجری را سر بکشد. رژیم خمینی ۸ سال تمام ملت ایران را به تنور جنگ ضد ملیش سوزاند، ثروتهای میهنی ما را به اندازه چند نسل نابود کرد و آخر سر هم آتش‌بس را در وضعیتی پذیرفت که خطر سرنگون شدن بیخ گوشش بود. او، مسأله

جنگ یا صلح را حل نکرده، سرش را گذاشت، ولی وارثان قدرت او نه واجد آن اقتداری هستند که بسیج مجددی را سازمان دهند و نه یارای آن را دارند که الزامات یک جنگ باخته و حصول قرارداد صلح را بپذیرند. بی‌سبب نیست که رفسنجانی تمهیدی اندیشیده که ناتوانی را به وارونه تثبیر کند: «این حالت نه صلح نه جنگ به نفع ما و فشار روی عراق بیشتر از ماست... مسأله اروندرود برای عراق حیاتی است اما برای ما حیاتی نیست... در بلند مدت عراق نمی‌تواند از اروندرود صرف‌نظر کند ولی ما برای همیشه می‌توانیم صرف‌نظر کنیم... جنگ هم تحقیقاً به نفع عراق نیست... پس نقطه قوت این است که فشار روی طرف ما بماند و یا این باشد که مستاصل شود و صلح را بپذیرد» (مصاحبه با روزنامه رسالت، ۴ مرداد). او این موضع چند پهلوی و مزورانه را، بنا به احتیاج، در آستانه «انتخاب» به ریاست جمهوری ابراز کرد. در خطوط این تحلیل که دقیق شویم، پی می‌بریم که او می‌خواهد ضعف کنونی رژیم را پنهان کند تا مگر فرصت مطلوبی به یاری «امدادهای غیبی» از راه برسد. چون بدون تغییر تعادل قوای نظامی که چنین جدولی جواب پیدا نمی‌کند. شگرد او در این اظهارات این است که عامل مخاطره‌آمیزی مثل عامل زمان را به مثابه «نقطه قوت» خودشان جا می‌زنند، حال آن که زمان برای کسی نقطه قوت است که در این مسأله همین الان هم چیره باشد و در چشم‌انداز بعدی قوی‌تر گردد. رفسنجانی در این موضع‌گیری رسمی از سیاست دفع‌الوقت دفاع می‌کند، به این خیال که انتظارات و مطالبات جامعه را در این مورد به تعویق اندازد و گرنه خودش خوب می‌داند که اولین نتیجه به درازا کشاندن مسأله، سرازیر شدن مداوم بخش بزرگی از بودجه مملکت در این چاه‌ویل نظامیگری است و این ضرورت انکارناپذیر با آن مدعای اصلی او در باب «بازسازی اقتصاد کشور» سازگاری ندارد. وانگهی اگر رفسنجانی خود اعتراف می‌کند که عراق نمی‌تواند از اروندرود بگذرد و استفاده از آن برایش حیاتی است، پس یکی از نتایج این فرض این می‌شود که عراق، به دنبال لایروبی، شروع کند به استفاده از این آبراه و آن چه را که به لحاظ سیاسی اعلام نموده، در عمل به اجرا گذارد. آن وقت، دولت «نه صلح نه جنگ» چه خاکی بر سر می‌ریزد؟ فرضهای احتمالی دیگری هم وجود دارند که بدون توسل به جنگ از جانب عراق، می‌توانند به نتیجه مشابهی منجر شوند. خلاصه این طور نیست که رفسنجانی بتواند با حاضر نشدن بر سر میز مذاکره صلح و دفع‌الوقت، طرف را به صلحی مطلوب رژیم مجبور کند. اگر این حساب جدی می‌بود عراق چه مرضی داشت زودتر بدان روی نیاورد. وانگهی رژیم خود از بلندگوهایش این طور تبلیغ می‌کند که گویا سیاست دفع‌الوقت مطلوب عراق است: «رژیم عراق می‌خواهد با دفع‌الوقت و ایجاد حالت نه صلح نه جنگ، هم ایران و هم منطقه را در یک حالت بی‌ثباتی نگهدارد» (برنامه

صدای عدالت، رادیو رژیم، ۳۱ مرداد). آخر این چه رئیس جمهوری همه کاره‌یی است که رادیوی دستگاهش تحلیل او را به حساب عراق می‌گذارد؟ اما هر چه هست این امر مسلم می‌باشد که برنامه «بازسازی» قوای مسلح و بنیه جنگی در صدر اهداف رژیم قرار دارد. به همین دلیل ایرانگیت که سهل است، به هر نابدترکار بعدی هم حاضرند تا شاید اسلحه برسد. به آباد کردن مناطق جنگ‌دیده و ویران شده هم کاری ندارند. حتی از نوع مواضع کارشناسان متمایل به رژیم هم این جنبه آشکار می‌شود: «تحریمهایی که علیه ایران شد، باید خاتمه یابد... عملیاتی که هدفش جلوگیری از دسترسی ایران به اسلحه و مهمات در سرتاسر جهان بود، اینک زمان آن فرا رسیده که لغو شود» (دکتر زالمه خلیل‌زاده، محقق خاور نزدیک در مؤسسه تحقیقاتی رند آمریکا، در مصاحبه با رادیو آمریکا، ۱۹ مرداد).

ولی رفسنجانی که می‌داند بدون گردن گذاشتن به شرایط «شیطان بزرگ» معامله جوش نخواهد خورد و تحقق عمده‌ترین این شرایط با حذف قاطع جناح مقابلش ممکن می‌شود. امری که باز به دلایل پیش گفته، از عهده وی خارج است. پس در این زمینه هم رفسنجانی برگ جدیدی ندارد که رو کند و این جا هم - به لحاظ مواضعی که از رژیم انتظار می‌رود - چیزی جز ادامه سیاست فلاکت‌بار بودجه‌بندی جنگی بارز نخواهد شد. وقتی چاه‌ویل بازسازی بنیه جنگی این مقدار از بنیه مالی مملکت را می‌خورد، دیگر چگونه می‌توانند از برنامه‌های عمرانی و تولیدی حرفی به میان کشند، مگر آن که به هر قیمت قصد حراج ثروتهای نهفته میهن را داشته باشند، به همه طرفهای خارجی. در داخل، هر چقدر هم اعلام کنند کارخانجات فلان و بهمان را حاضرند بفروشند، پاسخی نخواهند گرفت. اقتصاد ورشکسته ایران که، به خلاف بعضی کشورهای دیگر، در حال حاضر به رکورد و تورم ناشی از کمبود مالکیت خصوصی دچار نیست، کدام تاجر و سوداگر پُر پول داخلی حاضر می‌شود دست از سودهای نجومی ناشی از فساد و سوداگری بردارد و در محیط فاقد امنیت قضایی و سیاسی و اقتصادی و حقوقی رژیم ولایت فقیه، سرمایه‌هایش را وارد پروسه نامعلوم تولید کند؟ پس منظور باز دست دراز کردن به سوی خداوندان سرمایه بین‌المللی است. ولی آنها هم بدون ضمانت به این اقتصاد درهم‌جوش و ویران نزدیک نخواهند شد. می‌ماند امرار معاش روزمره، که به قول روزنامه رسالت «چاره‌یی نیست جز آن که پیش‌بینی نماییم که در چند سال آینده حتی برای تأمین قوت‌لایموت مردم می‌بایستی دست‌گدایی به سوی کشورهای صنعتی دراز کنیم» (رساله، ۲۳ مرداد). گره‌های کور این رژیم بخت برگشته یکی دو تا نیست. بی‌خود نیست که حالا دیگر حتی همدستان دیرینه‌شان هم برایشان لُغز می‌خوانند: «روزنامه الجماهیر [چاپ لیبی] سؤال کرد که چه چیزی از آن انقلابی که شاه را سرنگون ساخت... باقی مانده است؟» (روزنامه

کویتي القبس، ۳ شهریور).

رفسنجانی در همین آغاز دوره زمامداریش ثابت کرده که تمام داشته‌اش را روی کارت «خارجی» گذاشته و در داخل نه اقتدار مشکل‌گشایی دارد و نه حاضر به تقسیم متعادل قدرت با جناحهای دیگر است. معنی این تاکتیک آن است که، به هوای کسب حمایت از خارج، حاضر به فروش و حراج داخل هست. منتها خداوندان سرمایه که عقد اخوتی با او نبسته‌اند، تسلیم زبانی و غلط‌کردم رادیویی هم دیگر کهنه شده و کفاف نمی‌کند. باید آن چه را پنهان و آشکار گفته و قول و قرار گذاشته، به عمل درآورد. همین جاست که درمانده و در منگنه تعارض میان خیزی که برداشته و غل و زنجیرهایی که چهار ستون دولتش را نگهداشته‌اند، مرتب فرسوده خواهد شد. عمل به طرح استحاله سیاسی پیشکشش، هیبت و اقتدار ارتجاعی دوره خمینی هم به سرعت دارد از بین می‌رود و کار به جایی خواهد کشید که افسار تلاش روزمره و امرار معاش پیش پا افتاده رژیم به گردش خواهد افتاد و حول محور غارت بیشتر، فساد بیشتر، اختناق و فقر شدیدتر، کورکورانه خواهد گشت. این مجموعه قرون وسطایی نه ظرفیت استحاله و انبساطی در سیاست دارد و نه قابلیت ساختمان اقتصاد. رفسنجانی با خرج کردن از مایملک اقتدار خمینی شروع کرد و، اگر عمرش کفاف دهد، در پایان، اسب عزاری غارتگران داخلی و خارجی خواهد شد. از درون این رژیم ضد زندگی، تاریخ متولد نمی‌شود، تا روزی که ملت برشورد و مقاومت و ارتش آزادی‌کمرش را بشکنند و ایران دوباره در آزادی نفس کشد.

موانع اقتصادی «استحاله» رژیم

یزدان حاج‌حمزه

در حالی که بازماندگان رژیم خمینی مجبورند برای پیشبرد سیاست «الحاق به غرب»، زبان سیاسی دوگانه‌یی را به کار برند، با نظام سرمایه‌داری غرب به زبان اقتصادی واحد و صریحی سخن می‌گویند و خلاصه کلام آنها این که «یا باب‌الحوادث ما را دریاب! استمداد رژیم از غرب پس از برقراری آتش‌بس آشکار و آفتابی شد، تا جایی که وزیر نفت قبلی و کنونی رژیم، ضمن بلند کردن چوب حراج ثروتهای ملی ایران به سخنگویی از جانب حاکمیت، سرمایه‌داران غربی را به بازگشت به ایران تشویق کرد، چون «ایران منابع زیرزمینی زیادی دارد، دارنده دومین ذخیره گاز جهانی است، دارای منابع نفتی عظیم است، هم چنین ذخایر عظیم طلا، زغال سنگ، اورانیوم، روی، مس، قلع و... دارد. این منابع دست نخورده است و اگر کسی در ایران سرمایه‌گذاری کند ضرر نمی‌کند» (۱). خود «حضرت امام» نیز به اجتناب‌ناپذیر بودن این امر پی برده بود و، چنان که دیدیم، ضمن تأیید دست‌پخت «شورای سیاستگذاری بازسازی»، پای استقراض از خارج امضا گذاشت. اما رژیم خیلی زود متوجه شد که این مهم، اگر هم عملی باشد، مشروط بر آن است که آنها نیز با جای پای شاه گذارند و به طور رسمی و تمام و کمال در نظام بین‌المللی سرمایه‌داری ادغام شوند (۲). این نیز، به نوبه خود، یک پیش‌شرط سیاسی دارد که پاسخگویی به آن راه به «استحاله» حاکمیت آنها می‌برد. اما پاسخگویی به الزامات سیاسی استحاله از ماهیت ارتجاعی و مادون سرمایه‌داری رژیم بر نمی‌آید. با این وجود «پراگماتیست»‌های حاکم، در شرایطی که تهدیدهای مشخص نظامی - سیاسی و اقتصادی موجودیت آنها را به خطر انداخته است و در اوضاع و احوالی که خود را با دشمنی آشتی‌ناپذیر مردم ایران رو به رو می‌بینند، در جا زدن پشت این مانع را

خودکشی تلقی می‌کنند و درصدد آنند که در دل «دوست» به هر حيله رهی پیدا کنند. به فکر آن افتاده‌اند که از مسیر «اقتصادی» بخت خود را آزمایش کنند، شاید از این راه مانع سیاسی «استحاله» را دور بزنند یا به تدریج از آن عبور کنند. «برنامه اول توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی» محمل و مرکبی است که برای طی این مسیر به کار گرفته‌اند. پرونده‌یی را که در سال ۶۲ یک بار مطرح کردند و، به دلیل موانع بزرگ اجرایی، آن را بوسیدند و کنار گذاشتند از بایگانی راکد بیرون کشیدند و با قدری دستکاری، از آن لایحه‌یی تهیه کردند و، با دستپاچگی تمام، آن را به مجلس بردند و شور اول آن را در ظرف دو سه روز به تصویب رساندند. اما سیر حوادث داخلی و بین‌المللی، از جمله قضیه سلمان رشدی و بیماری و مرگ خمینی، پیشرفت کار را تا روی کار آمدن رفسنجانی به تعویق انداخت. رفسنجانی در مقام ریاست جمهوری، با وقوف بر شب تاریک و گرداب هائیلی که رژیم در آن دست و پا می‌زند، از بیم «موج»، به فوریت «برنامه توسعه» را دستاویز خود کرد و ضمن حذف برخی از چهره‌های ظاهراً «رادیکال» از کابینه، شعار «تحول اقتصادی» و «ایجاد و نگهداری جو امنیتی اقتصادی کشور» را در بوق تبلیغاتی خود دمید. او از تریبون «نماز جمعه» جار زد که «کارهای دراز مدت را در برنامه پنجساله اول و دوم خواهیم داشت ... و در پایان این دو برنامه خواهیم دید که این جا همه چیز روی پای خودش ایستاده است. اما در حال حاضر برنامه کوتاه مدت لازم داریم... خوشبختانه من، به عنوان مسئول اجرایی کشور، با مقام معظم رهبری که سیاستگذاری در اختیار ایشان است، توافق داریم که یک برنامه کوتاه مدتی را اجرا بکنیم برای این که یک مقدار فشار اقتصادی و فشار زندگی را از دوش مردم مستضعف برداریم» (۳). او در ادامه صحبتش اعلام کرد که محتوای این برنامه کوتاه مدت چیزی جز بازسازی و سر پا نگاهداشتن صنایع وابسته و زهوار در رفته به ارث رسیده از رژیم شاه نیست؛ البته اگر گوش سنگین غرب این پیام را بشنود و او را در تأمین سالی «۷ تا ۹ میلیارد دلار» ارز برای تهیه مواد اولیه و وسایل یدکی این صنایع مصرفی یاری دهد! تا آن جا که از «اهداف نخستین برنامه پنجساله توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران» - که چندی پیش رئوس آن توسط سرپرست سازمان برنامه و بودجه رژیم در اختیار خبرنگاران گذاشته شد - بر می‌آید، رژیم با زبان «برنامه‌ریزی دراز مدت» خود نیز دست به دامان غرب شده و اهداف و خط مشی این برنامه را بر روی پایه‌یی چیده است که عمده مواد و مصالح آن باید از غرب تأمین شود. برای پی بردن به این موضوع کافی است در نظر بگیریم که در حالی که درآمدهای ارزی کنونی رژیم کفاف هزینه‌های جاری و فشرده ارزی او را نمی‌دهد و در اوضاع و احوالی که در آینده بازار جهانی نفت کمترین چشم‌اندازی

برای افزایش درآمد ارزی رژیم نیست، مسئول برنامه‌ریزی رژیم - همان کسی که تا چندی پیش به ملاحظه این اوضاع می‌گفت «یکی از مسائل مدیریت توسعه کشور این است که توان تنظیم یک برنامه درازمدت را به دلیل آسیب‌پذیری اقتصادی ندارد» (۴) - حالا برای دولت رفسنجانی برنامه درازمدتی تنظیم کرده که اجرای آن، در طی پنج سال آینده، یک‌قلم نیاز به ۹۰ میلیارد دلار سرمایه‌گذاری ارزی دارد (۵). اگر در نظر بگیریم که کل وامی که قرار است شوروی - به صورت تحویل تجهیزات پروژه‌های مشترک با ایران - در طی ده سال در اختیار رژیم بگذارد، فقط ۲ میلیارد دلار است (۶)، آن وقت به خوبی می‌توان پی برد که این برنامه تا چه حد بر روی کمک غرب پی‌ریزی شده و عجالتاً تأمین مالی برنامه تا چه حد نسیه و خیالی است. به همین اعتبار می‌توان گفت که «برنامه توسعه اقتصادی» رژیم بر فرض پیوند سیاسی با غرب بنا نهاده شده است، پیوندی که رژیم نه به لحاظ فرهنگی تاب کشش آن را دارد و نه از عهده حل موانع سیاسی آن برمی‌آید. اما تا آن جا که به غرب برمی‌گردد، در عین حال که از اهمیت جغرافیای سیاسی ایران نمی‌تواند چشم‌پوشی کند، در عین آن که، با حاکمیت این رژیم، خاطرش از بابت تثبیت ساختار اقتصادی وابسته ایران و حفظ بازار این کشور جمع است، باید دید با آن گیر و پیچهای فرهنگی و سیاسی و با معضل اقتصادی استحاله رژیم، یعنی ناتوانی اقتصادی برای ادغام در نظام بین‌المللی سرمایه‌داری چه می‌تواند بکند؟ غرض از طرح این سؤال به هیچ وجه منتفی دانستن احتمال کمک غرب به بازسازی خسارات ۵۰۰ میلیارد دلاری وارده بر تأسیسات اقتصادی رژیم نیست (۷)، بلکه سؤال این است که اگر هدف استحاله اقتصادی را توان‌یابی اقتصادی رژیم برای ایفای نقش پیش‌بینی شده برای ایران در تقسیم کار جهانی بگیریم، آیا با توجه به ایلغار ده سال گذشته رژیم و از هم گسیختگیها، ناهنجاریها و تغییرات فاحشی که طی این مدت در اقتصاد ایران پدید آمده، امکان بازگرداندن آن به وضعی مشابه وضع گذشته منتفی نشده است؟ و آیا تلاش برای «اکبرشاه» کردن آخوند - بازاری سیاه‌بندی نظیر رفسنجانی، از نظر اقتصادی نیز، به کوبیدن آب در هاون نمی‌ماند؟ در این نوشته با مرور برخی از ویژگیهای کنونی اقتصاد ایران به بررسی پاسخ این سؤال می‌پردازیم.

گسترش وابستگی اقتصادی

اقتصاد وابسته کشورهای نظیر کشور ما را به ظرف سوراخی مانند کرده‌اند که بخش مهمی از ثروتهای طبیعی که به درون آن ریخته می‌شود، از سوراخ وابستگی به خارج راه می‌یابد. یعنی به جای آن که اقتصاد «درون‌زا» باشد و سرمایه‌های ملی را

دستمایه رشد تولید واقعی کشور نماید، سیاستهای استعماری آن را، به لحاظ ساختار و کارکرد، «برون‌زا» کرده‌اند و به خدمت رشد واقعی خود گرفته‌اند. در چنین اقتصادی سر پا نگهداشتن حاکمیت و تأمین نیازهای مصرفی جامعه، به قیمت خروج مستمر و فزاینده ثروتهای ملی تمام می‌شود. اگر چه وابستگی و برون‌زایی اقتصاد ایران ریشه در تاریخ صد و پنجاه سال اخیر این کشور دارد، اما برنامه‌ریزی جامع برای درونی کردن و ساختاری نمودن آن از سال ۱۳۲۲، زیر عنوان «توسعه اقتصادی»، توسط رژیم شاه آغاز شد. برنامه اول توسعه اقتصادی مورد نظر شاه در دوره دو سال و چند ماهه حکومت ملی دکتر مصدق - که طی آن اقتصاد ایران بدون اتکا به درآمد نفت اداره می‌شد - متوقف گردید و از سال ۱۳۳۴ تا سال ۱۳۵۶، با اجرای چهار «برنامه عمرانی» دیگر پیگیری شد. از سال ۱۳۴۱ به بعد رژیم شاه، با روی آوردن به «اصلاحات ارضی»، تغییر سیاست داد و با هدایت بخش عمده سرمایه‌گذارها به رشته‌های راه و ارتباطات، نفت و نیرو، صنایع و معادن، آبرسانی و کشاورزی و آموزش و پرورش، به اقتصاد سرمایه‌داری متکی بر صنایع وارداتی و صدور نفت خام به عنوان ما به ازای بخشی از هزینه‌های وارداتی، روی آورد. برای تثبیت و درونی کردن وابستگی اقتصادی، فرهنگ مصرفی جامعه دستخوش دگرگونی شد و مصرف کالاهای ساخت کشورهای توسعه یافته غرب و تولید و ساخت مشابه آنها در صنایع جدید ایران رایج گردید. واردات کالاهای مصرفی، چه به صورت تمام شده و چه به صورت نیمه تمام و تکمیل آن در صنایع وابسته، رشد یافت. به موازات آن بخش خصوصی، که محور اصلی توسعه بود، رشد سریع پیدا کرد و با کمک شرکتها، فرامی‌تبی در بخشهای صنعت، کشاورزی و تجارت، تولید و توزیع وابسته را سامان داد و وارد ساختار اقتصاد ایران نمود. در تمام این سالها «تولید ملی» ظاهراً راه رشد خود را می‌پیمود و به نیازهای جدید ناشی از افزایش جمعیت پاسخ می‌داد و همه ساله از «رشد دو رقمی» آن داد سخن می‌دادند. اما، به موازات آن، واردات کالاهای مصرفی - یعنی سر حلقه وابستگی - و صادرات نفت - یعنی تکیه‌گاه اقتصادی ایران - نیز رشدی شتابان یافتند، تا جایی که حیات اقتصادی جامعه ایران به ادامه این روند وابسته شد و جز در مواردی که میزان فروش نفت در بازار جهانی افت پیدا می‌کرد، ابعاد این داد و ستد، به تناسب افزایش جمعیت و بی‌ثباتی حاکمیت، گسترده‌تر می‌شد. نگاهی به عملکرد صادرات نفت و واردات کالا در چند سال گذشته این واقعیت را به زبان ارقام نشان می‌دهد. در جدول زیر، برای دریافت بهتر هزینه‌های ارزی مربوط به سر پا نگهداشتن حاکمیت، واردات غیر گمرکی - که بخش عمده آن سلاح و خدمات مربوط به آن است - از کل واردات تفکیک شده است. در مورد واردات گمرکی نیز باید یادآور شد که بخش عمده آن چه زیر عنوان مواد اولیه

و واسطه آورده شده، مربوط به صنایع وابسته مصرفی است که باید به حساب واردات کالاهای مصرفی گذاشته شود.

پرداختهای ارزی جاری به میلیارد دلار (۶۳ - ۵۲)

سال	درآمد نفت	پرداختهای جاری	واردات گمرکی				واردات غیرگمرکی
			مواد اولیه واسطه	کالاهای مصرفی	کالاهای سرمایه‌ای	جمع	
۱۳۵۲	۴/۸۵	۵/۸۸	۲/۲۷	۵/۵۵۷	۵/۹۰۶	۳/۷۳	۲/۱۵
۱۳۵۳	۱۸/۲۵	۱۲/۴۲	۴/۲۶	۱/۰۱	۱/۳۳	۶/۶۱	۵/۸۱
۱۳۵۴	۱۸/۷۸	۱۹/۴۵	۶/۲	۱/۹۹	۳/۴۹	۱۱/۶۹	۷/۳۶
۱۳۵۵	۲۵/۴۸	۲۵/۵۴	۶/۷	۲/۲۵	۳/۸	۱۲/۷۶	۷/۷۸
۱۳۵۶	۲۵/۷۱	۲۴/۵	۷/۹	۲/۶۹	۴/۰۱	۱۴/۶۲	۹/۸۸
۱۳۵۷	۱۷/۸۶	۲۱/۲۳	۵/۳۵	۲/۱۱	۲/۹	۱۵/۳۷	۱۵/۵۶
۱۳۵۸	۱۹/۳۱	۱۶/۵۴	۵/۳	۲/۵۵۹	۱/۸۳۵	۹/۶۹	۷/۸۵
۱۳۵۹	۱۱/۶	۱۸/۸	۶/۲	۲/۸۹	۱/۷۳	۱۵/۸۴	۷/۹۶
۱۳۶۰	۱۲/۴۵	۱۷/۵۵	۸/۲۲	۳/۱۴	۲/۱۴۹	۱۳/۵۱	۳/۴۴
۱۳۶۱	۲۵/۵۵	۱۴/۹	۶/۸۶	۲/۶۷	۲/۳۰۸	۱۱/۸۴	۳/۵۵
۱۳۶۲	۲۲	۲۲/۳	-	-	-	۱۸	۴/۳
۱۳۶۳	۱۷/۹	۱۷	۸/۳	-	-	۱۴/۵	۲/۵

به طوری که از جدول فوق بر می‌آید تا سال ۱۳۵۶ گسترش برنامه‌ریزی شده وابستگی بی‌وقفه ادامه یافته و از سال ۱۳۵۷ به بعد، بر اثر تلاطم بازار جهانی نفت، درآمد ارزی رژیم از این محل دچار نوسان شده است. پیروزی انقلاب ضدسلطنتی و آمادگی کامل جامعه ایران برای پذیرش تغییر الگوی مصرف، فرصتی استثنایی و تاریخی را برای تغییر ساختار اقتصاد ایران و رهایی از وابستگی فراهم آورد. اما رژیم خمینی، بی‌اعتنا به این فرصت و فارغ از غم نان و آب مردم، در عرصه اقتصاد وابسته ایران یله شد و مقامات رژیم آن چنان آسان پای اسناد هزینه سیاستهای سرکوب و جنگ و چپاول امضا گذاشتند که گویی امکانات مادی کشور «غنیمت جنگی» آنهاست. در این سالها نه تنها اقدامی برای کاهش نیاز به واردات کالاهای مصرفی، واسطه و نظامی به عمل نیامد بلکه، چنان که در جدول به چشم می‌خورد، در سالهایی نظیر ۵۹ و ۶۰ حجم واردات کالاهای مصرفی و واردات غیرگمرکی افزایش

یافت. رژیم در سالهای جنگ و در بحبوحه تنگنای ارزی نیز قدمی در جهت اصلاح و کاهش نیازهای ارزی اقتصاد کشور برنداشت. در این سالها اقلام جدیدی از تأمین هزینه‌های ریالی سالانه خود را به ارز و واردات بیشتر از خارج گره زد، بدین ترتیب که از یک سو خود، به طور رسمی، در بازار به دلالتی ارز پرداخت تا از محل فروش ارز به نرخ بالتر از نرخ رسمی منبع درآمدی برای حدود ۲۵ میلیارد تومان از هزینه‌های جاریش ایجاد کند و از سوی دیگر پرداخت «سوبسید» برخی از کالاهای کوپنی را به درآمدی موسوم به «مابه‌التفاوت قیمت تمام شده کالاهای وارداتی بخش خصوصی» مشروط کرد. از این طریق تجار وابسته مجاز شدند که، با پرداخت «پورسانتاز» ریالی مشخصی به دولت، کالاهای وارداتی خود را به قیمت دلخواه در بازار عرضه کنند. با این دو اقدام رژیم گامهای تازه‌یی در جهت تعمیق وابستگی و سفت‌تر کردن سر حلقه آن، یعنی واردات کالاهای مصرفی و صادرات نفت، برداشت. البته از سال ۶۴ به بعد، بر اثر بحران درآمد نفتی و تنگنای ارزی رژیم، اجباراً حجم واردات کاسته شد. اما نیاز وارداتی به موازات رشد جمعیت و افزایش بار مالی سیاست ضدمردمی جنگ و سرکوب رژیم افزایش یافت. موسوی، نخست وزیر سابق رژیم، چندی پیش درباره روند افزایش نیازهای وارداتی کشور و میزان کنونی آن به مجلس گزارش داد که «در سال ۱۳۵۷ نظریه‌پردازان رژیم سابق محاسبه کرده بودند که چنان چه کشور بخواهد وضعیت اقتصادی خود را برای ده سال حفظ کند... در سال ۱۳۶۷ به ۴۰ میلیارد دلار ارز نیاز خواهد داشت. ما در سال ۶۷ قرار داریم، با ۱۰ میلیارد دلار بودجه ارزی مصوب مجلس. آنها رشد جمعیت را ۲/۵ درصد تصور می‌کردند در حالی که آمارگیری سال ۶۵ نشان داد که در دهه منتهی به این سال رشد متوسط سالانه ۳/۹ درصد بوده است» (۹). رئیس کمیسیون بودجه مجلس، کمبود ارزی برای پاسخگویی به افزایش نیازهای وارداتی را این چنین توضیح می‌دهد که «مملکتی که در سال ۵۶ به صورت سرانه با ۸۲۰ دلار برای هر نفر اداره می‌شد، الان با ۱۴۲ دلار اداره می‌شود» (۱۰). با توجه به افت سرانه تولید کشاورزی و صنعتی، دست نخورده ماندن ساختار اقتصادی ایران، تورم قیمت کالاهای وارداتی و کاهش برابری دلار - ما به ازای صادرات نفت - در مقابل مارک آلمان و ین ژاپن، می‌توان به این نتیجه رسید که اگر بر تأسیسات اقتصادی ایران بیش از ۵۰۰ میلیارد دلار خسارت جنگی وارد نشده بود - یا اگر این تأسیسات بازسازی شود - برای آن که اوضاع اقتصاد وابسته ایران بتواند به وضعی مشابه سال ۱۳۵۶ برگردد، پرداخت ارزی یا واردات سرانه سالانه نمی‌تواند کمتر از ۱۰۰۰ دلار باشد. با این حساب میزان نیاز ارزی - وارداتی اقتصاد وابسته کشور در حال حاضر کمتر از ۵۰ میلیارد دلار در سال نیست. این رقم به خوبی شاخص گسترش

میزان وابستگی اقتصاد ایران است و در قیاس با نیاز وارداتی ۹۴ میلیون دلاری سال ۱۳۳۲ کشور، نرخ رشد کتی نیاز وارداتی و وابستگی اقتصاد ایران را نشان می‌دهد. تغییرات کیفی واردات، که به صورت کاستن از واردات کالاهای سرمایه‌ی و روی آوردن به واردات کالاهای مصرفی (به ویژه مواد غذایی) بارز شده است، حاکی از تعمیق وابستگی اقتصاد کشور است. برای پی بردن به میزان ناهنجاری اقتصاد ایران در قیاس با یک کشور جهان سومی، بد نیست به این نکته اشاره کنیم که واردات کشور ۷۵۰ میلیون نفری هند در سال ۱۳۶۳، حدود ۲ میلیارد دلار کمتر از واردات کشور ۵۰ میلیون نفری ایران در همین سال بوده است (۱۱). به هر حال رژیم در شرایطی برای پیوستن به نظام بین‌المللی سرمایه‌داری بی‌تابی می‌کند که دیگر امکانات تولید نفت و دیگر مواد معدنی ایران، و مهمتر از آن کشش بازار جهانی، نمی‌تواند جوابگوی نیازهای الگوی مصرف و تولید وابسته ایران باشد. اگر رژیم شاه به لحاظ فرهنگی و سیاسی، استعداد آن را داشت که حمایت نظام سرمایه‌داری جهانی را برای نوعی مقابله با بحران اقتصاد ایران جلب کند و با ایجاد صنایع پتروشیمی و برنامه‌ریزی جهت صدور محصولات آن تا حدودی فروش نفت خام و گاز را کاهش دهد و قدرت خرید نیازهای وارداتی ایران را از بازار جهانی - به موازات افزایش نیازهای وارداتی - چند سالی دیگر حفظ کند، رژیم خمینی به دلیل نداشتن آن استعداد «شاهانه»، به دلیل ویرانگریها و انهدام زیر ساختهای اقتصاد ایران، به دلیل شانه‌خالی کردن از سرمایه‌گذاری لازم برای حفظ قدرت خرید ایران از بازار جهانی و، مهمتر از همه، به دلیل ازهم‌گسیختگیها و ناهنجاریهایی که در نظام توزیع و تولید وابسته ایران پدید آورده، از لحاظ اقتصادی سالها پیش فرصت «استحاله» و بر تخت نشاندن «اکبرشاه»های خود را از دست داده است. مروری بر ازهم‌پاشیدگی وضع تولید و توزیع کالا در طی چند سال گذشته این واقعیت را نمایانتر می‌کند.

ابعاد ازهم‌گسیختگی تولید و توزیع

در یک اقتصاد موزون، اصل بر تولید است و خدمات ماقبل و مابعد تولید؛ یعنی تدارک لوازم و توزیع کالاهای تولید شده، در خدمت تولید قرار می‌گیرند و هماهنگ با نیازهای آن حرکت می‌کنند. برای آن که این مقصود حاصل شود، هیچ تضمینی جز سوددهی بیشتر فعالیتهای تولیدی وجود ندارد. اما، به طوری که دیدیم، بنای اقتصاد وابسته ایران بر واردات کالاهای ساخته شده و مواد اولیه و کالاهای واسطه نهاده شده است، پیوند بین بخشها و درون بخشهای اقتصادی گسسته شده است و تولید صنعتی و کشاورزی و خدمات جداگانه به واردات پیوند

خورده‌اند. شرط آن که فعالیتهای تولیدی نسبت به خدماتی سود بیشتری داشته باشند آن است که به‌قدر کافی محصول به بازار عرضه کنند و، با مهار عرضه و تقاضا، قیمت‌ها را کنترل و واسطه‌های اضافی توزیع را حذف نمایند. اما وابستگی شدید تولید به واردات مواد اولیه و واسطه، یعنی به ارز و نوسانات و تنگناهای اجتناب‌ناپذیر ارزی کشور، بزرگترین مانع رشد موزون تولید وابسته و پاسخگویی هماهنگ آن به تقاضای بازار است. در چنین شرایطی فعالان بخش توزیع کالا کنترل قیمت‌ها را به دست می‌گیرند و سودهای بی‌حساب را نصیب خود می‌کنند. این پدیده، که اساساً بر تنگناهای ارزی کشور سوار است، با شدت‌یابی این تنگناها تشدید می‌شود و وضعیت اشتغال و سرمایه‌گذاری در بخشهای مختلف اقتصادی و پراکندگی جمعیت در سطح کشور و خلاصه وضعیت تولید و توزیع را تحت‌الشعاع خود قرار می‌دهد، تا جایی که، مثل وضع کنونی اقتصاد ایران، حتی تولید وابسته را در معرض تعطیل قرار می‌دهد و اقتصاد را هر چه بیشتر به سمت واردات مستقیم کالاهای مصرفی می‌راند. نگاهی به بحران موجود در بخش تولید کشاورزی و صنعتی و بخش خدمات این واقعیت را ملموس می‌کند.

۱ - کشاورزی و تهیه مواد غذایی

مطابق سرشماری سال ۱۳۶۵، تعداد ۳۸۷۹۸ روستا از ۱۰۴۱۰۸ پارچه آبادی روستایی ایران - یعنی ۳۷/۳ درصد از روستاهای کشور - خالی از سکنه شده و جمعیت ۳۵۸۸۵ روستای کشور به کمتر از ۱۰۰ نفر رسیده است (۱۲). با این حساب تا سال ۱۳۶۵، تعداد فعالان کشاورزی در تقریباً ۶۵/۵ درصد از روستاهای ایران به حداقل یا به صفر رسیده است. جمعیت روستانشین کشور از ۸۰ درصد کل جمعیت کشور در زمان حکومت ملی دکتر مصدق، به ۴۵/۵ درصد رسیده (۱۳) و سهم اشتغال در بخش کشاورزی از ۵۶/۵ درصد کل شاغلان کشور در سال ۱۳۳۵، به ۲۹/۱ درصد در سال ۱۳۶۵ نزول کرده است (۱۴). این ارقام به خوبی ابعاد مهاجرت و بحران کشاورزی در ایران را نشان می‌دهد و این قصه هنوز در اوضاع و احوالی ادامه دارد که هر ساله میزان تقاضا برای محصولات کشاورزی ۲/۵ درصد بیشتر از سال قبل می‌شود (۱۵). وزیر سابق کشاورزی رژیم میزان کمبود کنونی و چند سال آینده مواد غذایی در ایران را این چنین گزارش کرد: «کالری مورد نیاز جمعیت کشورمان در دوره‌های ۵ ساله آینده، از ۵۱ هزار میلیارد [کنونی] به ۶۲ و ۷۴ و ۱۰۵ هزار میلیارد کالری افزایش خواهد یافت، در حالی که با امکانات جاری تولید، تولید کشور از ۳۸ هزار میلیارد در سال تجاوز نمی‌کند» (۱۶). رشد واردات برخی از اقلام مواد غذایی نظیر غلات، قند و شکر در طی ده سال اخیر نیز، با آن که جوابگوی

نیازهای مردم نبوده است، از رشد کمبودها حکایت دارد. واردات غلات از ۹۶۵۸/۵ میلیون تن در سال ۵۶ به ۵/۷۳۵ میلیون تن در سال ۶۳، و واردات قند و شکر در طی همین مدت از ۱۶۲/۶ هزار تن به ۶۶۵ هزار تن بالغ گردیده است (۱۷). وزیر سابق کشاورزی در مورد ادامه این روند زنگ خطر را به صدا در می‌آورد: «تا سال ۱۳۷۷، که جمعیت کشور به ۷۵ تا ۷۶ میلیون نفر می‌رسد، ... اگر نیاز با تولیدات داخلی رفع نشود، به طور متوسط باید سالانه ۴ تا ۵ میلیارد دلار ارز اضافی جهت واردات مواد غذایی اختصاص دهیم» (۱۸). با این حساب می‌بینیم که ادامه واردات مواد غذایی به همین روال به تنهایی می‌تواند تا چند سال دیگر «راه رشد سرمایه‌داری» را در ایران سد کند. این را هم باید یادآور شویم که این، وضع کشاورزی کشوری است که سی و چند سال پیش (۳۱ - ۳۲) چرخ اقتصادش بدون درآمد نفت می‌چرخید و مازاد احتیاج برخی از مواد غذایی آن صادر می‌شد. اما در حاکمیتی که آن مهاجرتها را باعث شده و «قریب ۶۴ درصد از خاکهای موجود کشاورزی، ۵۵ درصد از آبهای موجود کشور، ۶۳ درصد از منابع جنگلی، ۷۵ درصد از مراتع موجود و ۸۵ درصد از منابع تولید آبزیان و شیلات کشور مورد استفاده قرار نمی‌گیرد» (۱۹) و در اوضاع و احوالی که «ایران در بین ۲۹ تولید کننده گندم در جهان، از نظر سطح زیر کشت مقام هشتم و از نظر عملکرد در واحد سطح [بازده] جزء آخرین رده‌ها یعنی بیست و هشتم است» (۲۰)، برای کشاورزی ایران روزهای تیره‌تری را باید چشم به راه بود.

۲ - صنایع بزرگ

با آن که هنوز در ایران صنایع کوچک روستایی و شهری عمده شاغلان بخش صنعت را در بر می‌گیرند، ارزش افزوده آنها، طبق آمار سال ۱۳۶۳، تنها ۱۰ درصد ارزش افزوده این بخش را تشکیل می‌دهد (۲۱). از این رو به اعتبار نقش تعیین کننده‌ی که صنایع بزرگ در تولید صنعتی ایران دارند (۹۰ درصد) وضعیت این دسته از صنایع ایران را مرور می‌کنیم.

صنایع بزرگ ایران، که به طور عمده صنایع مصرفی هستند، در دهه ۱۳۴۰ - با توجه به تغییر کمی و کیفی تقسیم کار بین‌المللی در سالهای پس از جنگ دوم جهانی - ایجاد گردیدند. بیشتر این صنایع انجام مرحله نهایی تولید را به عهده دارند و به لحاظ مواد اولیه، ماشین‌آلات، قطعات یدکی و تکنولوژی به خارج وابسته‌اند. نیازهای این صنایع باید از شرکتهای چند ملیتی، که مرکز اصلی تولید هستند، تأمین شود و به ازای آن ارز و به طور مشخص نفت، که سرنوشت و قیمت و مقدار آن را همین چند ملیتیها در دست دارند، مبادله گردد. در سال ۱۳۶۳،

تعداد کارگاههای بزرگ صنعتی ایران ۷۵۱۳ واحد بوده که در آن ۶۱۹/۳ هزار نفر کار می‌کرده‌اند. از این تعداد ۱۰۲۶ کارگاه دولتی بوده که در آنها ۴۳۲ هزار نفر (۷۲/۸ درصد شاغلان صنایع بزرگ) به کار مشغول بوده‌اند. صنایع دولتی، با وجود آن که فقط ۱۳/۷ درصد کارگاههای بزرگ صنعتی را تشکیل می‌دهند، ۷۳/۵ درصد ارزش افزوده این صنایع و ۶۴/۲ درصد ارزش افزوده کل بخش صنعت را به وجود می‌آورند (آمار سال ۱۳۶۳) (۲۲). با این حساب پس از انقلاب، دولت در تولید صنعتی کشور نقش اصلی و تعیین کننده را داشته است.

براساس آمار سال ۱۳۵۸، کارگاههای بزرگ صنعتی در این سال با ۵۸/۳ درصد ظرفیت خود کار می‌کردند و میزان متوسط وابستگی آنها به خارج از نظر مواد اولیه ۵۶/۷ درصد (۲۳)، از نظر ماشین‌آلات و لوازم یدکی ۹۵/۷ درصد (۲۴) و عمده‌ترین منابع تأمین آنها کشورهای آلمان، ژاپن و انگلیس بوده است. براساس آمار موجود وابسته‌ترین صنایع، بالاترین میزان ارزش افزوده را دارند. با افت شدید درآمد نفت در سال ۶۵ و ادامه تنگناهای ارزی دولت تا زمان حاضر، این صنایع در معرض فشار شدید قرار گرفتند و حتی آن دسته از کارخانه‌های دولتی که تولیدشان در خدمت جنگ قرار نگرفته بود دچار مشکلات اساسی شدند. به عنوان مثال سهمیه ارزی ۴۰۰ کارخانه دولتی تحت پوشش «سازمان صنایع ملی» - وابسته به وزارت صنایع - که در سال ۶۲ در حدود ۴ میلیارد دلار بود، در سال ۶۵ به کمتر از ۴۷۰ میلیون دلار رسید (۲۵) که بخشی از آن به نرخ رسمی و بخشی دیگر به نرخ ارز صادراتی در اختیار آنها گذاشته شد. سهمیه ارزی کارخانه‌های بخش خصوصی - که بیشتر به تولید کالاهای مصرفی مشغول بودند - قطع گردید و به جز آنها که تولیداتشان در اختیار جبهه‌ها گذاشته می‌شد، بقیه می‌بایستی ارز مورد نیاز خود را از بازار آزاد تهیه کنند. نوسان شدید قیمت ارز در بازار آزاد، مشکلات تهیه ارز و نبود امنیت اقتصادی کار را به جایی رساند که بیشتر کارخانه‌داران بخش خصوصی در صنایع کوچک و بزرگ ترجیح دادند که سرمایه‌های خود را از تولید صنعتی به کار تجارت و خرید و فروش انتقال دهند. در این مورد آماری منتشر نشده، اما از اظهارات مسئولین رژیم می‌توان به ابعاد این جا به جاییها پی برد. وزیر صنایع سنگین رژیم در اردیبهشت ماه ۱۳۶۶ اعلام کرد که «کاهش درآمد ارزی سبب شد است که طی دو سال اخیر، بسیاری از صنایع وابسته از کار بیفتند...» و وزیر کار کابینه رفسنجانی، در همین تاریخ، یعنی در زمانی که رئیس کمیسیون کار مجلس بود، اعتراف کرد که «تعداد کارگرانی که تا پایان سال ۱۳۶۵ اخراج شده‌اند به ۷۵۰ هزار نفر می‌رسد» (۲۶). در طی این سالها شدت‌یابی استثمار کارگران در کارگاههای صنعتی و فشار زندگی نیز عاملی بوده که به جا به جایی نیروی کار از بخش تولیدی

صنعتی به بخش خدمات منجر شده است. برای دریافت این موضوع کافی است در نظر بگیریم که، بنا بر آمار مرکز آمار ایران، بین سالهای ۵۸ تا ۶۲ در حالی که بهره‌وری کار به قیمت ثابت (نسبت ارزش افزوده به تعداد حقوق‌بگیران) در کارگاههای بزرگ صنعتی ۳۵ درصد افزایش داشته، حقوق سرانه ۳۷/۸ درصد کاهش یافته است (۲۷). با این اوصاف و به خصوص با توجه به بحران ارزی که از سال ۶۵ به بعد بر صنایع کشور حاکم شده - با در نظر داشتن این موضوع که از سال ۱۳۵۵ تا سال ۱۳۶۵ سهم اشتغال در صنعت از ۳۴/۲ درصد شاغلان کشور به ۲۵/۲ درصد رسیده (۲۸) -، حتی در نبود آمار، گسترش تعطیلی کارگاهها و جا به جایی و خروج نیروی کار از این بخش قابل لمس است. ادامه این روند کار را به جایی کشانده که رفسنجانی در آغاز کار ریاست جمهوری اعلام کرد در حال حاضر ۷۰ درصد ظرفیت تولید صنعتی کشور تعطیل است و تنها از ۳۰ درصد آن بهره‌برداری می‌شود (۲۹).

۳ - بازرگانی و سلاطین بازار

در «سمینار جمعیت و توسعه» (شهریور ۶۷، مشهد) اعلام شد که حدود ۸۰ درصد از مشاغل که بین سالهای ۵۵ تا ۶۵ در کشور ایجاد شده، در بخش خدمات بوده است (۳۰). مقایسه آمار بخش خدمات و زیر بخش بازرگانی آن در دو سال ۵۵ و ۶۵، نرخ هجوم جویندگان کار به سوی فعالیتهای غیرتولیدی را بهتر نشان می‌دهد. بر طبق سرشماری سال ۱۳۵۵ در بخش خدمات ۳۱/۸ درصد از شاغلان کشور مشغول به کار بوده‌اند و تعداد کل «کارگاههای بازرگانی» - که مراکز رسمی توزیع و عرضه هستند - در سطح کشور، ۳۹۱۶۵۰ باب بوده که ۵/۴ درصد آنها عمده‌فروشی و ۹۴/۶ درصد آنها خرده‌فروشی می‌کرده‌اند. یعنی برای هر ۹۱ نفر از جمعیت، یک عامل توزیع ثابت وجود داشته است. اما در سال ۱۳۶۵ حدود ۴۵/۴ درصد از شاغلان کشور در بخش خدمات مشغول بوده‌اند، و تعداد کارگاههای بازرگانی تنها در شهر تهران به ۴۰۰ هزار باب رسیده بود. یعنی برای هر ۱۴ شهروند تهرانی، یا هر سه خانوار، یک خرده‌فروش وجود داشته است (۳۱). در همین سال رقم کل «کارگاههای بازرگانی» در سطح کشور به ۸۲۲۳۴۸ باب رسیده بود که ۷۷/۴ درصدشان در نقاط شهری و ۲۲/۶ درصدشان در نقاط روستایی فعالیت می‌کردند. از این تعداد ۱۴/۴ درصد عمده‌فروش و ۸۵/۶ درصد خرده‌فروش بوده‌اند (۳۲). با آن که حسابهای ملی و سهم بازرگانی در تولید ناخالص ملی از سال ۱۳۶۳ به بعد منتشر نشده، اما با مقایسه سهم ۲۱/۹ درصدی این فعالیتهای با سهم ۱۳/۱ درصدی کشاورزی در تولید ناخالص ملی در سال ۶۳، و با در نظر گرفتن آن

که بازرگانی تنها ۸ درصد و کشاورزی ۲۹/۱ درصد از شاغلان کشور را در برمی‌گیرد (طبق سرشماری سال ۶۵)، می‌توان به سوددهی غیرعادی و بالای فعالیتهای بازرگانی پی بُرد (در سال ۶۲ متوسط درآمد شاغلان مقیم شهرها، بخصوص کارکنان بخش خدمات و تجارت، ۵۰ برابر درآمد تولیدکنندگان بخش کشاورزی بوده است) (۳۳). با توجه به آن که، طبق آمار سال ۶۵، تنها ۱۴/۴ درصد از کل کارگاههای بازرگانی کشور «عمده‌فروش» بوده‌اند، روشن است که عمده سود سرشار این بخش به جیب «عمدةالتجّار» شریک در حاکمیت سرازیر شده است. کار و کاسبی این «تجار محترم» رژیم با تولید واقعی جامعه اساساً بیگانه و بی‌ارتباط است. اینها همان غارتگرانی هستند که، بنا به گزارش بانک مرکزی - زیر عنوان «واردات کالا توسط بخش خصوصی» -، در فاصله سالهای ۵۸ تا ۶۴، یعنی تا قبل از سقوط درآمد نفت، حدود ۶۰ میلیارد دلار نفتی را به نرخ دولتی از خزانه دولت خارج کرده و ظاهراً صرف واردات کالاهای مصرفی کرده‌اند (۳۴). اینها همان ۱/۵ درصد صاحبان حساب در بانکها هستند که ۹۰ درصد حجم سپرده‌های بانکی متعلق به آنهاست؛ همان «دولت» نامرئی حاکم بر اقتصاد ایران هستند که، به قول رئیس کمیسیون برنامه و بودجه رژیم، درآمدهای روزانه‌شان به ۷۰۰ هزار تومان می‌رسد (۳۵) و بالاخره همان شاخه ستر حاکمیت را تشکیل می‌دهند که رفسنجانی، در مقام دفاع از حضورشان در مجلس، ضمن ملامت یکی از منتقدان آنها، می‌گفت «ما باید اینها را حفظ کنیم. من خوشحالم که اینها در مجلسند. من نمی‌دانم این حرفها از تریبون مجلس روی افرادی که در بازار با ما کار کردند و در آینده هم به اینها احتیاج داریم چه اثری خواهد گذاشت؟ ...» (۳۶). امروز آن «آینده»یی که به آنها «احتیاج» دارد فرارسیده است. او، در مقام ریاست جمهوری و در چارچوب سیاستگذاری «برنامه پنجساله اول توسعه اقتصادی» رژیم، می‌خواهد آنها را به پایگاه رسمی سیستم حکومتی وابسته آخوندی تبدیل نماید، به همان صورتی که شاه سرمایه‌داران وابسته‌یی چون خسروشاهی‌ها، القانیان‌ها و لاجوردی‌ها را پایگاه حکومتی خود کرده بود. اما آن کجا و این کجا؟

یکی از موانع برطرف نشدن «استحاله اقتصادی رژیم»، استحاله این غول - تاجرهای «بازاری» به کلان سرمایه‌داران صنعت وابسته ایران است. اینها در رأس شبکه گسترده توزیع و بازرگانی کشور، به طفیل نظم وابسته اقتصاد ایران و به یمن برخورداری از قدرت بلامعارض خود در حاکمیت، با همان شیوه‌های مرسوم بازار سنتی، با دست به دست کردن کالاهای مصرفی وارداتی - جانشین وارداتی - صدها برابر کار تولیدی سود می‌برند و با خیل میلیونی شاغلان بخش توزیع کالا و خدمات جنبی آن و سرمایه بیش از ۱۰۰۰ میلیارد تومانی خود، بزرگترین عامل فشار سیاسی

و اقتصادی برای ادامه این روند هستند. اینها، که تار و پودشان در کار واسطه‌گری و تجارت به شیوه «بازار» به هم بافته شده، در کار سوداگری خود بسیار محتاطند و میزان خطرپذیری آنها در این زمینه بسیار محدود است. با آن که اغلب متشرعند و اهل پرداخت «وجوهات» به آخوندها، کار و کاسبی و حساب و کتاب مالی آنها کاملاً بسته است و تا جایی که می‌توانند ردی از میزان «عایدات» خود باقی نمی‌گذارند. حسابرسی «پورسانتاژ» آخوندها، یا «وجوهات شرعی» پرداختی، با خودشان است و مازاد بر آن هیچ «دین شرعی» دیگری برای خود قائل نیستند و زیربار فشارهای «عرفی» نظیر پرداخت مالیات نمی‌روند. به لحاظ «ایدئولوژیک» قانون‌گریزند و برای شانه خالی کردن از قید و بندهای دست و پا گیر «شرعی» و مزاحم کار و کاسبیشان از حربه‌یی که متولیان «اسلام فقهاتی» به دست آنها داده‌اند - یعنی «کلاه شرعی» - استفاده می‌کنند. برای آن که پارچه نخی را به جای پارچه پشمی به مشتری قالب کنند، ریش و پشم خود را در دست می‌گیرند و با «کمال خلوص» در مقابل مشتری قسم می‌خورند که «والله پشم است»! رفسنجانی روی سرمایه‌گذاری این جماعت در اجرای «برنامه توسعه اقتصادی پنج ساله» اش حساب اساسی باز کرده است. در این برنامه پیش‌بینی شده که از ۲/۲۵۵۵ میلیارد تومان سرمایه‌گذاری لازم برای اجرای این برنامه در طی پنج سال آینده، اینها، به همراه سرمایه‌داران خارجی صاحب دلار، به عنوان «بخش خصوصی»، ۴/۱۳۶۸ میلیارد تومان یعنی حدود ۵۵ درصد آن را تأمین کنند (۳۷) و با قرار و مدارهای متداول، دست در دست عاملان شرکت‌های فراملیتی غربی و ژاپنی گذارند و صنایع وابسته و به طور کلی نظم تولید و توزیع و مصرف وابسته را، مطابق الگوی موجود، دوباره سروسامان دهند و بگردانند. رفسنجانی به زبان «برنامه» از اینها توقع دارد که در شرایط آشفته و ناامن کنونی و در اوضاع و احوالی که فالانژهای «خط امام»ی در زوایای مؤسسات تولیدی دولتی کمین کرده‌اند، حدود ۱۰۰۰ کارخانه عظیم و حراج شده دولتی را خریداری کنند، سرمایه‌های خود را از آن بهشت سودبخش واسطه‌گری که در آن «کسی را با کسی کاری نباشد» به عرصه تولید صنعتی منتقل کنند و در انبوه مشکلات و قید و بندهای تولیدی گرفتار شوند! این، سنگ بنای «برنامه» رفسنجانی، آخرین امید و تنها «شانس» استحاله رژیم است؛ «برنامه»یی که نقش آن برآب است و «شانس»ی که پوچی آن هر روز آشکارتر می‌شود.

حال با توجه به آن چه گذشت می‌توان نتیجه گرفت که اقتصاد ایران دیگر کشش روند وابستگی شیخانه و شاهانه را ندارد و حتی به فرض نزدیک به محال رفع موانع سیاسی استحاله رژیم، به فرض تأمین و بازسازی خسارت ۵۰۰ میلیارد دلاری وارده بر تأسیسات اقتصادی ایران، نه «توسعه وابسته» این کشور محتمل است و نه

رفسنجانی و دیگر پسمانده‌های رژیم خمینی از لحاظ فرهنگی و ماهوی توان آن را دارند که به خدمت این کار گرفته شوند. تنها راه نجات ایران گشودن راه «توسعه مستقل» است و این مهم میسر نمی‌گردد مگر آن که سد اصلی این راه یعنی حاکمیت ارتجاعی و ضدبشری رژیم خمینی به دست نیروی انقلاب ریشه‌کن شود و سپس کارستان بسیج شائقانه استعدادهای بیکران مردم ایران در جنبش سراسری صلح و سازندگی کشور آغاز گردد و فرهنگ توسعه مستقل و موزون و ملی اشاعه یابد. به اعتبار صلاحیت رهبری، سازمانیافتگی انقلاب نوین ایران و استعداد و فداکاری یکایک رزمندگان ارتش آزادی و مقاومت تاریخی مردم ایران، باید به گشایش راه نجات ایران امیدوار بود.

منابع و توضیحات:

۱ - لوموند، ۲۵ تیر ماه ۱۳۶۷، مصاحبه با آقازاده.

۲ - شبکه تلویزیونی SPEN - آمریکا، ۱۹ سپتامبر ۸۹: جان‌کلی، مشاور وزارت خارجه آمریکا، در مقابل «زیرکمیته اروپا»ی کنگره، در پاسخ به این سؤال که آیا غرب از نظر اقتصادی شیوه برخورد واحدی با ایران دارد؟ می‌گوید: هیچ تردیدی نیست که اروپاییها و ژاپنیها برای گرفتن کار در ایران با هم مسابقه دارند، اما مدتهاست که اعتبار مالی دولت ایران زیر سؤال است و به علت ریسک زیاد معامله با ایران، از جانب دولتهای این کشورها اقدام چشمگیری به عمل نیامده است. او اضافه می‌کند که برای به کار بستن شیوه و سیاست مشترکی نسبت به ایران با کشورهای اروپایی در حال گفتگو هستیم.

۳ - رادیو رژیم، ۱۳ مرداد ماه ۶۷.

۴ - ایران تایمز، ۲۸ بهمن ۶۷.

۵ - ابرار، ۲۸ مرداد ۶۸، (مصاحبه مطبوعاتی رنجانی، سرپرست سازمان برنامه و بودجه رژیم).

۶ - ماهنامه خبری IRAN FOCUS، ژوئیه ۱۹۸۹.

۷ - رقم ۵۰۰ میلیارد دلار خسارت جنگی برآورد کارشناسان اقتصادی رژیم است (ماهنامه اطلاعات سیاسی - اقتصادی، بهمن و اسفند ۶۷).

۸ - آمار سالهای ۵۲ تا ۶۱ از دفتر آمار بازرگانی خارجی ایران، به نقل از «بررسی

تحولات اقتصادی کشور بعد از انقلاب» تهیه شده توسط اداره بررسیهای اقتصادی بانک مرکزی، و آمار سالهای ۶۲ و ۶۳ از ماهنامه اطلاعات سیاسی - اقتصادی، دیماه ۶۷، گرفته شده است.

۹ - اطلاعات، ۱۱ دیماه ۶۷ (از سخنان میرحسین موسوی به هنگام طرح بودجه ۶۸ در مجلس).

۱۰ - رسالت، ۲۰ اسفند ۶۷ (بحث بودجه ۶۸).

۱۱ - اطلاعات سیاسی - اقتصادی، دیماه ۶۷.

۱۲ و ۱۳ - اطلاعات، ۱۳ اسفند ۶۵ (مصاحبه رئیس مرکز آمار ایران).

۱۴ - کیهان، ۳۰ شهریور ۶۷ (نتایج طرح سرشماری عمومی کشاورزی).

۱۵ - گزارش سمینار «جمعیت و توسعه»، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شهریور ۶۷.

۱۶ - کیهان، ۲۱ مهر ۶۶.

۱۷ - اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شهریور ۶۷.

۱۸ و ۱۹ - رسالت، ۶ شهریور ۶۷.

۲۰ - رادیو رژیم، ۲۴ دیماه ۶۷ (از سخنان معاون تحقیقات و آموزش وزارت کشاورزی در «سمینار غلات»).

۲۱ - گزارش بانک مرکزی، سال ۶۳، صفحه ۱۵۸.

۲۲ - مرکز آمار ایران، «آمار کارگاههای بزرگ صنعتی»، اردیبهشت ۶۵.

۲۳ - «بررسی تحولات اقتصادی کشور بعد از انقلاب»، اداره بررسی اقتصادی بانک مرکزی.

۲۴ - مرکز آمار ایران، نارساییها و وابستگیهای کارگاههای بزرگ صنعتی کشور در سال ۱۳۵۸.

۲۵ - ماهنامه خبری IRAN FOCUS، سپتامبر ۱۹۸۹.

۲۶ - ایران تایمز، ۱۸ اردیبهشت ۶۶ (سمینار سراسری «شوراهای اسلامی کار»، اردیبهشت ۶۶).

۲۷ - کیهان، ۱۹ اسفند ۶۶ (به نقل از مرکز آمار ایران، دیماه ۶۴).

۲۸ - کیهان، ۳ شهریور ۶۷.

۲۹ - رادیو رژیم، ۱۳ مرداد ۶۷.

۳۰ - اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شهریور ۶۷ (گزارش سمینار صنعت و توسعه).

۳۱ - اطلاعات سیاسی - اقتصادی، دیماه ۶۷.

۳۲ - سالنامه آماری ۱۳۶۶، مرکز آمار ایران.

۳۳ - اطلاعات سیاسی - اقتصادی، بهمن و اسفند ۶۷.

۳۴ - همان جا (به نقل از گزارش سالانه بانک مرکزی، «موازنه ارزی کشور در سالهای مختلف»).

۳۵ - کیهان هوایی، ۱۸ مرداد ۶۸ (مصاحبه با الویری، رئیس کمیسیون بودجه مجلس رژیم).

۳۶ - کیهان، ۲۷ فروردین ۶۲ (رسیدگی به اعتبارنامه خاموشی در مجلس رژیم).

۳۷ - ابرار، ۲۹ مرداد ۶۸ (مصاحبه مطبوعاتی زنجان).

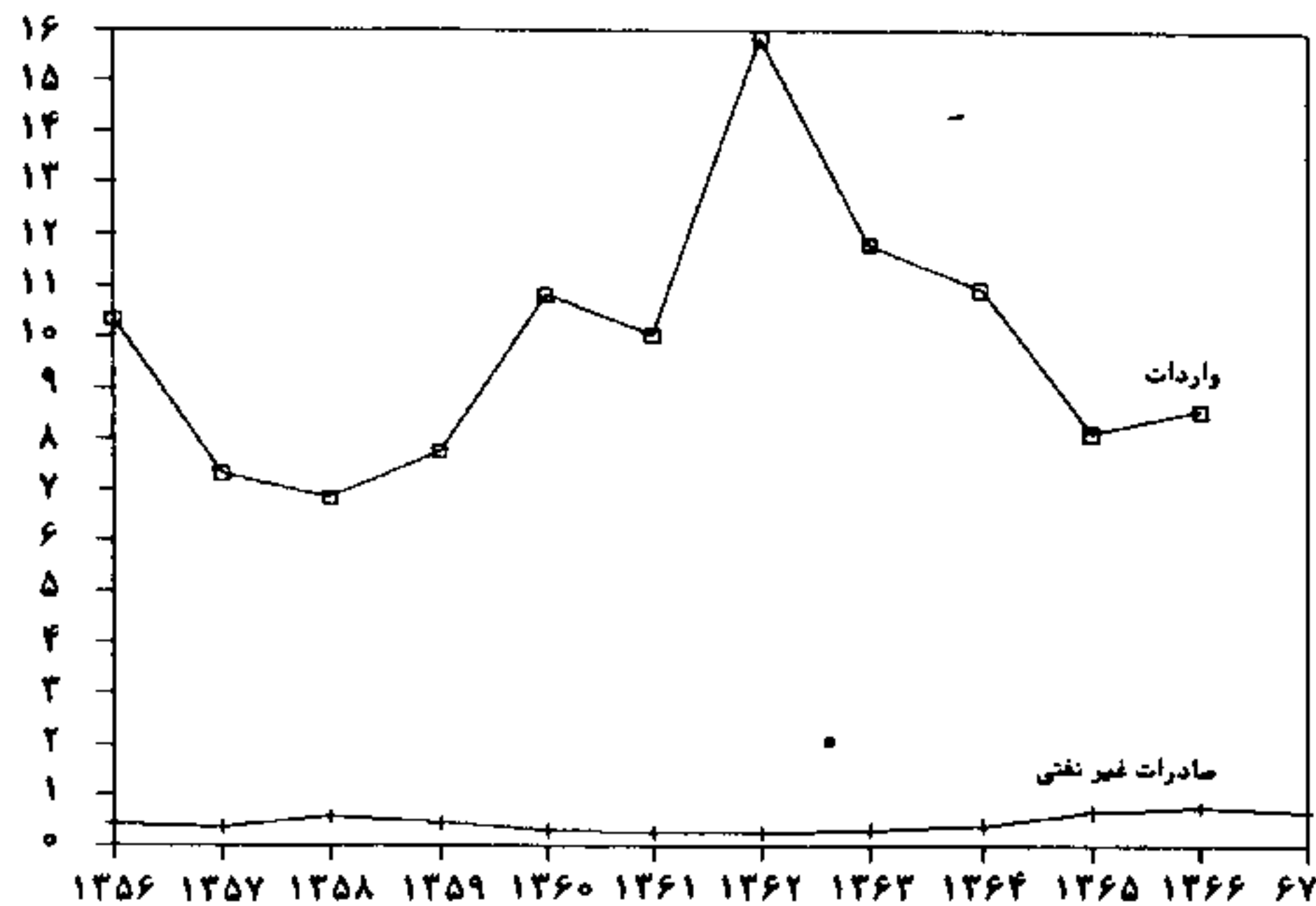
آینده نفت، چشم اندازی مبهم

ی. علوی

تاریخ ۳۰ سال اخیر اقتصاد ایران نشان می‌دهد که تشکیل سرمایه ناخالص داخلی در داخل اقتصاد ایران به نوعی به بخش نفت - و نه تنها درآمدهای ارزی نفت - وابسته است. دلایل متعددی موجب این امر است: ضعف سایر بخشهای اقتصادی، ابتدایی بودن بازار سرمایه در ایران و سرعت توسعه و قدرت بخش نفت نسبت به بخشهای دیگر، یا به اصطلاح توسعه ناموزون بین آن و سایر بخشها. بخش کشاورزی قابلیت کمی برای ایفای نقش در افزایش نرخ تشکیل سرمایه ناخالص داخلی دارد. علت آن است که این بخش از اقتصاد دارای مشکلات ساختی متعددی است که مانع از تبدیل آن به یک بخش فعال و سرمایه‌زاست. عدم انطباق وضع حقوقی و مالکیت زمین با یک اقتصاد پیشرفته، ابتدایی بودن شیوه تولید و مدیریت، فقدان تکنولوژی مطلوب و مؤثر از جمله موانع توسعه این بخش است. این مشکلات طی ۳۰ سال اخیر، کمابیش مانع اصلی توسعه اساسی در بخش کشاورزی بوده است. در دوران رژیم گذشته، این بخش هر چه بیشتر از رمق افتاد. تشکیل سرمایه در این بخش عمدتاً ناشی از تزریق پول از سوی دولت بود که با استعانت از درآمدهای نفتی صورت می‌گرفت. نقش خود این بخش در سرمایه‌زایی بسیار ناچیز است و تکافوی یک کشاورزی رو به پیشرفت را نمی‌کند. در بخش صنایع - منهای صنایع نفت و گاز - قابلیت تراکم سرمایه تا حدی وجود دارد. این قابلیت مدیون تکنولوژی نسبتاً امروزی صنایع (نسبت به بخش کشاورزی) و رونق بازار محصولات آن است. اما احیای این صنایع بدون ارز کافی و بدون امنیت اقتصادی و سیاسی چشم‌اندازی ندارد. بخش بازرگانی، به لطف سابقه تاریخی و نیز کارکرد ده ساله رژیم خمینی دارای انباشت سرمایه‌ی شگفت‌انگیز است. این انباشت نه در چارچوب رقابت

بین‌المللی و کوشش برای عرضه محصولات داخلی به بازار بین‌المللی، بلکه در حصار بسته داخلی و عرضه محصولات خارجی و داخلی در بازارهای بدون رقیب و سیاه داخلی صورت می‌گیرد. انباشت سرمایه در این بخش که به برکت مکانیسمهای اقتصادی و کارکرد اقتصادی رژیم میسر شده، معمولاً کمتر به بخشهای دیگر مدد می‌رساند. سیاستهای رژیم هم، که معمولاً در برخی سیاستهای مالیاتی خلاصه می‌شود، کمتر تأثیری بر این روند داشته است. آن چه این روند را بسیار تسهیل می‌کند، همانا ساخت فعلی بازار سرمایه در ایران است. ساخت این بازار به نحوی است که نقدینه را به سوی فعالیت تجاری می‌کشانند. اگر بازار بورس سهام در جهان صنعتی یک عامل اساسی در مکیدن سرمایه به سوی صنایع و رونق آنهاست، بازار بورس در ایران، با آن که اسماً وجود دارد، در گذشته و حال، فاقد حداقل آثار حیات بوده است و می‌باشد. عقب‌ماندگی ساخت بازار سرمایه و بازار مالی در ایران، از جمله تحت تأثیر عقب‌ماندگی ساخت اقتصادی کشور، بی‌اعتباری شرکتها و صنایع و بازار بورس و غلبه بخش خدمات و تجارت است. حال آن که در جهان صنعتی، با توسعه بازار بورس سهام و اوراق قرضه، حتی به طور روزمره، می‌کوشند شرایط را برای سرمایه‌گذاری و فعال کردن نقدینه هر چه سریعتر، مفیدتر و ساده‌تر کنند و، در واقع، این نهاد جزء غیرقابل حذفی از اقتصاد شده است و اعتبار اقتصاد و پول کشورها هر چه بیشتر زیر تأثیر آن قرار می‌گیرد. فقدان این بخش برای این کشورها، به نظر اغلب اقتصاددانها، به عنوان عامل کاهش درجه اثربخشی بازار سرمایه و کار و عقب ماندن از تکامل سریع تکنولوژی و اقتصاد - و در نتیجه نرخ رشد اقتصادی - تلقی می‌شود. به نظر عده‌ی دیگر از اقتصاددانها، در اروپای دهه ۸۰، این بخش به عنوان لوکوموتیو سایر بخشها عمل کرده و به خصوص با ظهور شرکتها توسعه و شرکتها دانش (۱)، این بخش توانسته است سایر بخشها را به سوی عقلانیت و اثربخشی بیشتر به پیش براند. به همه این دلایل، یک واحد فرضی از نقدینه در ایران قابلیت کمتری را برای تبدیل شدن به سرمایه فعال دارد تا در جهان صنعتی. در مقابل، همان واحد مفروض از نقدینه، قابلیت بیشتری را برای تبدیل شدن به کالای قابل فروش در آینده دارد تا وارد شدن به بازار سهام و فعال ماندن در آن. در صورت وجود یک مازاد بر مصرف، وجوه اضافی در دست افراد سهلتر می‌تواند به یک فرش تبدیل شود تا به سهام شرکت. فرش یا طلا می‌تواند قدرت خرید را حفظ کند و در عین حال در اختیار خود فرد است، اما این ویژگی برای سهام شرکتها وجود ندارد و حتی در دوران پیش از انقلاب هم وجود نداشت. بی‌اعتباری شرکتها و دستگاه حقوقی مرتبط به آن، در ایجاد این فرایند تأثیر مستقیم داشته است. به وجود آمدن یک بازار بورس فعال و فراگیر در ایران، که بتواند جزئی طبیعی و پایدار از اقتصاد

نمودار ۱: مقایسه واردات و صادرات غیر نفتی (میلیارد دلار) (۳)



این نسبت در سال ۶۷ وضع نامتعادل‌تری داشته و، طبق اطلاعات موجود، در طی سال ۶۷ صادرات غیرنفتی حدود ۱۳/۵ درصد نسبت به سال قبل کاهش یافته است (۴). دلایل این امر به واقع همان کاهش درآمدهای نفتی و ناکارایی کل اقتصاد رژیم در این سال، و نیز افزایش مصرف داخلی از سویی و کاهش قدرت رقابت و از دست رفتن بازار کالای سنتی ایران در خارج، از سوی دیگر بوده است. به این جهت رژیم سعی بسیار در افزایش درآمدهای نفتی نمود، به نحوی که، به علت بهبود نسبی قیمت نفت نسبت به سال پیش، درآمدهای نفتی تا حدودی افزایش یافت (جدول زیر).

جدول ۱: درآمد نفتی ایران (به میلیارد دلار) (۵)

سال	۸۶	۸۷	۸۸	تخمین ۸۹
درآمد	۵/۹۰۷	۹/۸۲۴	۷/۶۵۵	۱۰/۳۶۸

* بر اساس قیمت اسمی ۱۵ دلار برای هر بشکه و ۱۱/۹ درصد افزایش احتمالی درآمد صادراتی نفت

روند فوق که دارای نوسان نامنظم و غیرقابل پیش‌بینی است، نشان می‌دهد که تکیه بر درآمدهای نفتی نیز دارای اطمینان چندانی نیست. شاید لازم به ذکر باشد

شود، البته در کوتاه مدت میسر نیست. این امکان در بلندمدت قابل پیش‌بینی نیز مورد تردید است. بلوغ این اندام در اقتصاد کشورهای غربی حدود ۵۰ تا ۷۰ سال به درازا کشید. از این رو به نظر می‌رسد که باز هم بخش بازرگانی، حتی اگر نه همه نقدینه‌ها دست کم بخش اساسی و عمده آن را به سمت خود بکشد و بخشهای دیگر را از امکان سرمایه‌یابی از وجوه راکد یا پس‌انداز شده و سرگردان، محروم گرداند. از این رو دست آخر نگاهها به سوی امکان سرمایه‌گذاری از درآمدهای نفتی، آن هم به وسیله دولت، خواهد چرخید و بدین ترتیب نقش گذشته و حال بخش نفت، به عنوان منشأ عمده درآمدهای ارزی و کل سرمایه‌گذاریها، هم چنان حفظ خواهد شد. این اهمیت نقش نفت از جنبه‌های گوناگونی است: از نظر تأثیر درآمدهای نفتی به روی سایر درآمدها، به روی حجم اعتبارات و هزینه‌ها، یا حتی بر چگونگی کسب وامهای کوتاه و بلندمدت و امکان مشارکت دیگران در طرحهای توسعه کشور. تأثیر بازار جهانی نفت به روی چگونگی وام‌دهی و مقدار وام، از آن روست که وام‌دهندگان، با توجه به غلبه بخش نفت بر اقتصاد ایران، برحسب وضع وام‌گیرنده و توانایی او در پرداخت اصل و فرع وام درآینده است که به اعطای وام تمایل نشان می‌دهند. رونق اقتصادی و توانایی بازپرداخت بدهیهای کشور بستگی زیاد به آینده بازار نفت دارد و از این رو اوضاع نفت در آینده، تأثیر مهمی بر تصمیم وام‌دهندگان خواهد داشت.

سهم نفت در برنامه توسعه

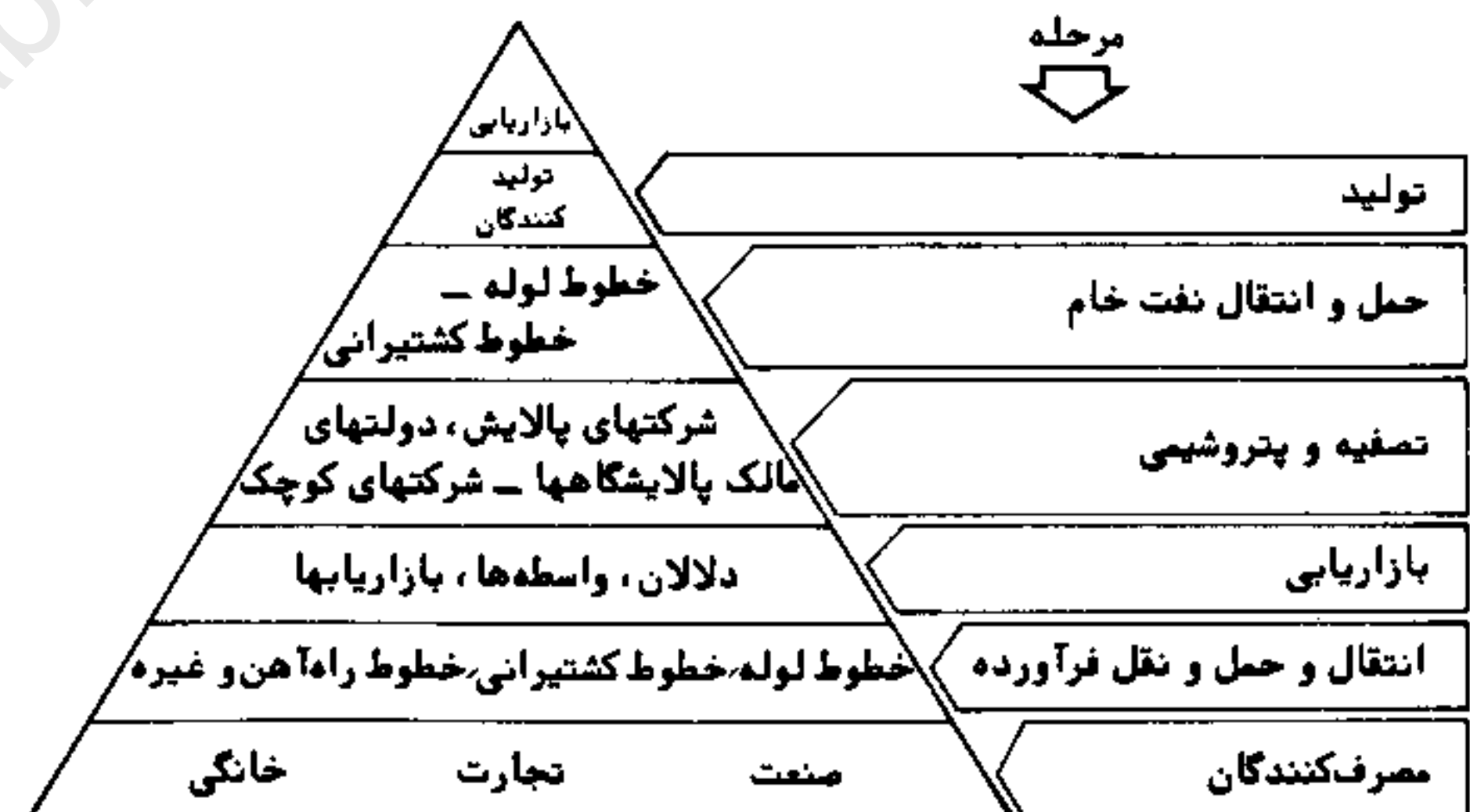
نتایج حاصل از تجربه گذشته و جاری تجارت خارجی ایران حاکی از این است که بیش از ۹۰ درصد از درآمدهای ارزی وابسته به صادرات نفت است. دلایل بسیاری برای اثبات این نظر وجود دارد که این وضعیت در بلندمدت نیز ادامه خواهد داشت. در هم شکستگی اقتصادی ایران، ناتوانی نهادهای اقتصادی از حل مشکلات جاری و افزایش سریع جمعیت، وارد آمدن خسارتی بالغ بر ۵۰۰ میلیارد دلار بر اقتصاد ایران، ادامه فرار نیروی کار ماهر و متخصص از ایران، بنیه ضعیف آموزش و پرورش و تحقیقاتی و علمی و ... همه می‌تواند مؤید این باشد که اقتصاد ایران تا سالهای آینده نمی‌تواند مستقل از درآمد نفت حتی وضع جاری خود را اداره کند. در شرایطی که حتی بازار صادراتی کالاهای سنتی ایران نیز (مانند فرش، که ایران قاعدتاً دارای مزیت نسبی در تولید آن است) (۲) به علت گرانی (تحت تأثیر تورم شدید داخلی) و کاهش کیفیت در خطر است، تکیه بر صادرات غیرنفتی چشم‌اندازی ندارد. نگاهی به وضع تجارت خارجی ایران و سهم صادرات غیرنفتی در آن، مؤید این نظر است:

که در برنامه اول توسعه، که در سال ۶۲ تدوین شد و مورد تصویب مجلس آن زمان قرار گرفت، قیمت نفت حدود ۳۳/۲۵ دلار برای هر بشکه در نظر گرفته شده و عایدی ناشی از نفت تا سال ۶۸، در حدود ۱۲۰ میلیارد دلار پیش‌بینی شده بود. تغییر و تحولات بعدی نشان داد که قیمت هر بشکه نفت به کمتر از نصف و درآمد کل به چیزی کمتر از یک سوم درآمد برآورد شده رسید. بنابراین، برآورد قیمت‌های نفت احتیاط و دقت بسیاری را طلب می‌کند.

عوامل مؤثر در تحول بازار نفت

باید بین دو دسته از عوامل، که عوامل داخلی و خارجی بازار نفت نامیده می‌شوند، تمایز قائل شد. عوامل داخلی، یا عوامل مربوط به اقتصاد نفت، عواملی هستند که به طور مستقیم در بازار نفت فعالند و عوامل خارجی عواملی هستند که به طور غیر مستقیم بر عوامل داخلی تأثیر می‌گذارند. نمودار زیر تصویر ساده‌ی از عوامل دسته اول را در ساخت بازار نفت نشان می‌دهد.

نمودار ۲: ساخت بازار نفت



در این هرم، از راس تا پایه، به ترتیب عوامل - یا به عبارت دیگر گروه‌های عامل - و رفتار اقتصادی آنها در ارتباط با بازار نفت منظم شده‌اند. هر یک از این گروه‌ها به نحوی در شکل‌گیری بازار نفت، یا به بیان دیگر عرضه و تقاضا، صادرات و واردات و بالاخره قیمت نفت مؤثر است. لایه تحتانی مثلث نقش مهمی را در تقاضا برای نفت

ایفا می‌کند، در حالی که لایه تولید کنندگان نقش عمده را در عرضه دارد. ارتباط بین مصرف کنندگان و تولید کنندگان بدون تکاپوی لایه‌های میانی، یعنی عوامل مربوط به انتقال، پالایش، بازاریابی و... ممکن نیست. اهمیت بیشتر یا کمتر هر یک از این گروه‌های عامل در بازی بازار نفت دارای عیار ثابتی نیست، چرا که عوامل داخلی بازار نفت همواره در یک چالش مداوم و تحول مستمرند و تا حدی به عوامل بیرونی بازار نفت متکی می‌باشند.

عوامل بیرونی مؤثر بر ساختار بازار نفت شامل دسته‌ی از عوامل اقتصادی، سیاسی، تکنولوژیکی و هم چنین داخلی و بین‌المللی است که بازار نفت را به نحوی زیر تأثیر خود دارند و در روندهای مختلف، به اشکال مختلفی بر بازار اثر می‌گذارند. نمودار زیر تصویر ساده‌ی از آنها را در یک مجموعه نشان می‌دهد.

تولید کنندگان	مصرف کنندگان
مصرف انرژی در داخل و سهم نفت در آن	تحولات سیاسی
درآمد نفت در برنامه توسعه	ضریب همبستگی تصمیم مصرف کنندگان
سهم نفت در بودجه عمومی	کشف منابع جدید انرژی و صرفه جویی
سهم نفت در تولید ناخالص داخلی	صرفه جویی و مدیریت
وضع سازمان و مدیریت بخش نفت	وضع اقتصادی و مالی
وضع تکنولوژیکی بخش نفت	نرخ رشد اقتصادی
وضع سایر بخشهای اقتصادی	سهم نفت در انرژیهای مصرفی
میزان ذخایر نفتی	چگونگی منابع انرژی داخلی
ضریب همبستگی تصمیم تولید کنندگان	ترکیب مصرف انرژی
ثبات سیاسی و اقتصادی	سطح مصرف انرژی

با تجزیه و ارائه عوامل مؤثر درونی و بیرونی ساخت بازار نفت، به نظر می‌رسد که زمینه‌ی جهت بررسی وضع آینده نفت فراهم شده است. در آن چه در زیر می‌آید از این مدلها کمک گرفته شده است.

آینده اقتصاد نفت

مصرف جهانی هیدروکربورهای نفتی در طی دهه ۶۰ میلادی، سالانه بین

۷/۵ تا ۹ درصد افزایش یافت. این روند افزایش، با نرخ حدود ۲ درصد، تا سال ۷۳ هم ادامه داشت (۶). با ظهور شوک نفتی اول در این سال و افزایش قیمت نفت به حدود دو برابر نرخ قبلی و سایر پیامدهای این شوک، نرخ رشد مصرف نفت در جهان به حدود ۲/۵ تا ۳ درصد رسید. در دهه ۸۰ میلادی مصرف نفت و فرآورده‌های آن رو به کاهش نهاد، به طوری که کشورهای عضو «سازمان اقتصادی همکاری و توسعه» (OECD) یعنی مجموعه‌یی که بیشترین مصرف سرانه انرژی در آن صورت می‌گیرد، بین سالهای ۷۹ تا ۸۳، به طور متوسط حدود ۵/۵ درصد در سال کاهش مصرف داشتند. این کاهش در برخی از سالهای پس از ۸۳ به ۲ درصد بالغ شد. در برخی از سالهای پس از سال ۸۵ مصرف نفت و فرآورده‌های آن شاهد افزایش ناچیزی حدود ۲ درصد نسبت به متوسط مصرف دوره ۸۴ تا ۸۹ بود که چندان قابل اهمیت نمی‌نماید. تا سال ۷۳ تصور می‌شد که نرخ رشد آن زمان در OECD هم چنان ادامه پیدا می‌کند. براساس این تصور چنین برآورد می‌شد که مصرف نفت در جهان - منهای بلوک شرق - از حدود ۳۹/۵۶ میلیون بشکه در روز، در سال ۱۹۸۶ به ۱۲۳/۵ میلیون بشکه در روز خواهد رسید (۷). اما شوکهای نفتی و تحولات بعدی بازار نفت و اقتصاد جهان موجب شد که مدلی با نرخ ۱/۳۶ درصد افزایش در مصرف سالانه نفت منطقی‌تر جلوه کند. براساس این نرخ افزایش، می‌بایست مصرف همان مجموعه از کشورها در سال ۸۶ به حدود ۵۷/۴ میلیون بشکه در روز برسد. ولی این بار هم پیش‌بینیها با شکست مواجه شد و رقم مصرف نفت در این سال از ۴۷/۳ میلیون بشکه در روز تجاوز نکرد. توزیع اقتصادی‌تر مصرف انرژی برحسب منابع آن، کوشش در جهت صرفه‌جویی و عقلانی‌تر کردن استفاده از انرژی، اعمال مدیریت مؤثرتر در سمت کاهش سرانه مصرف نفت و کاهش مصرف انرژی و نفت نسبت به واحد تولید ناخالص ملی با توجه به عدم کاهش استاندارد زندگی، موتور محرک تحولات اقتصادی بود که به کاهش مصرف و کارایی بیشتر انجامید.

مصرف

بر اساس الگوهای قبلی پیش‌بینی می‌شد که مصرف نفت در جهان تا سال ۲۰۰۰ طبق جدول شماره ۲ (صفحه بعد) باشد (۸)، اما پس از وقایع دهه ۸۰ میلادی و به خصوص تحولات نیمه دوم این دهه، تحلیلگران مجبور شدند که عواملی هم چون مؤثرتر شدن مدیریت و ظهور تکنولوژی پیشرفته را - که موجب عقلانی‌تر شدن استفاده از منابع انرژی است - بیشتر در این تحولات دخالت دهند. حاصل این تحول این است که مدل‌های پیش‌بینی و برآورد فعلی، نقاط انعطاف بیشتر و میدان وسیعتری از نقاط غیرقابل پیش‌بینی را در پیش‌روی برآوردکنندگان نهاده‌است.

جدول ۲:

پیش‌بینی مصرف نفت در جهان (به جز بلوک شرق) به میلیون بشکه در روز

نرخ فرضی رشد اقتصادی	۵/۵ درصد	۳/۵ درصد
افزایش فرضی مصرف سالانه	۲/۵ درصد	۱/۳۶ درصد
سال ۱۹۹۰	۱۶۴/۹	۶۰/۶
سال ۱۹۹۵	۲۳۶/۸	۶۴/۸
سال ۲۰۰۰	۳۴۰/۲	۶۹/۴

از این رو برآوردهای گوناگونی که از سوی مؤسسات تحقیقاتی نفتی وابسته به شرکتهای نفتی و مؤسسات اقتصادی صورت گرفته‌اند، با احتیاط به آینده می‌نگرند و افزایش چشمگیری را در نرخ مصرف سالانه نفت پیش‌بینی نمی‌کنند. نمونه‌یی از این نوع برآوردها را در جدول زیر می‌توان مشاهده کرد:

جدول ۳: تخمین مصرف انرژی به میلیون بشکه در روز (۹)

مرجع برآورد	سال	۱۹۹۰	۲۰۰۰
۱- آژانس بین‌المللی انرژی	OECD	۳۵	۳۴
	سایر کشورها	۱۵	۲۰
	جمع	۵۰	۵۴
۲- شرکت نفت تگزاس	OECD	۳۴	۳۶
	سایر کشورها	۱۵	۱۹
	جمع	۴۹	۵۵

بنا به برآورد آژانس بین‌المللی انرژی نرخ افزایش سالانه انرژی در دهه ۹۰ در کشورهای OECD حدود ۳/۳ درصد خواهد بود، در حالی که این نرخ در سایر مناطق - که مناطق در حال توسعه است - و به خصوص خود کشورهای صادرکننده نفت، به حدود ۳ درصد در سال خواهد رسید. برآورد دیگر تفاوت اندکی با برآورد اول دارد که چندان چشمگیر نیست. طبق هر دو برآورد نرخ مصرف در جهان در حال توسعه شتاب بیشتری نسبت به این نرخ در جهان توسعه یافته دارد. نرخ افزایش جمعیت بیشتر، تکنولوژی غیر مدرن، مدیریت غیرعلمی و فاقد کارایی و نیز

جدول ۴: عرضه نفت بر حسب بخشها به میلیون بشکه در روز (۱۱)

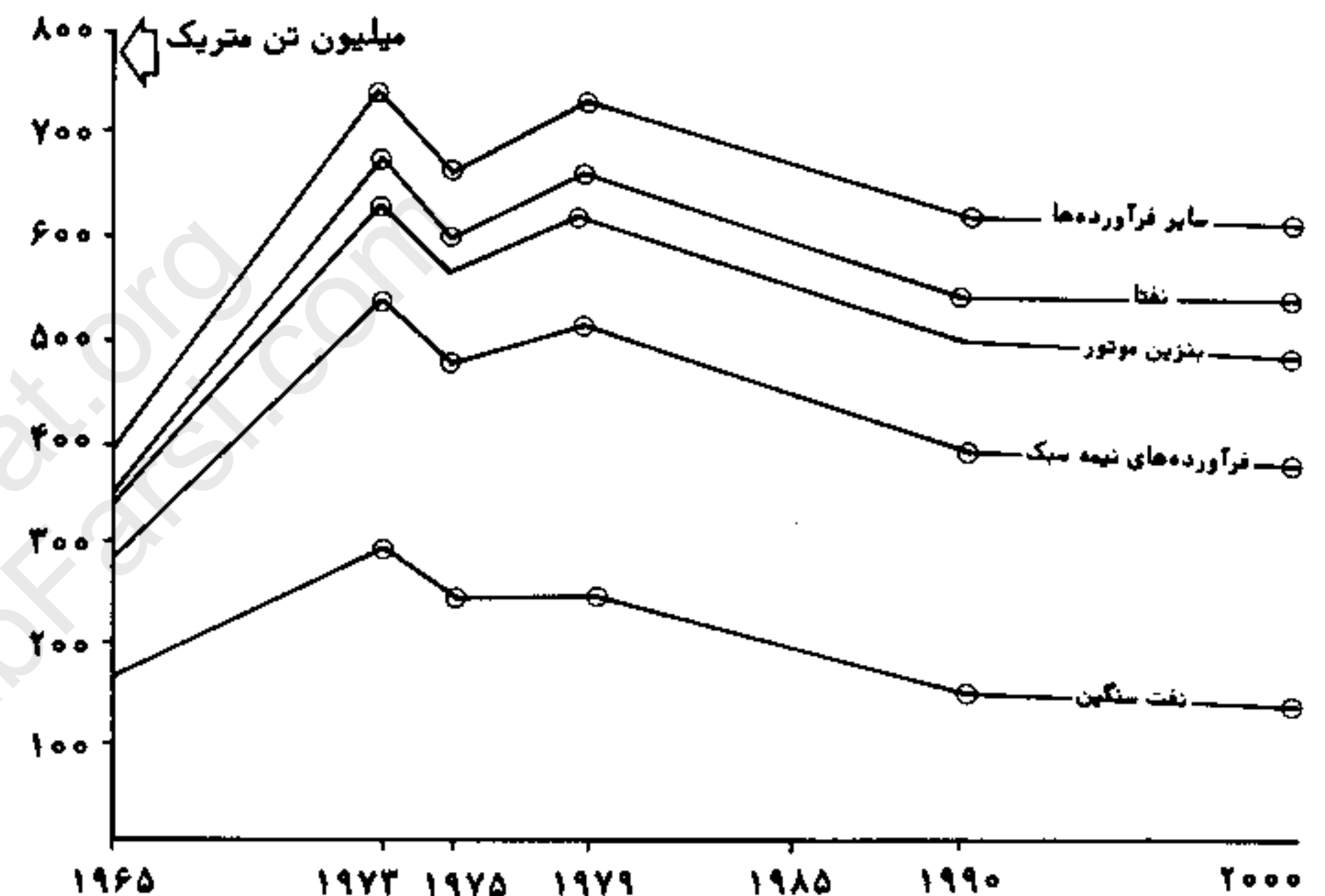
مرجع برآورد	عرضه کننده	سال ۱۹۹۰		سال ۲۰۰۰		سهم بخشها (درصد)
		سال ۱۹۹۰	سال ۲۰۰۰	سال ۱۹۹۰	سال ۲۰۰۰	
۱- آژانس بین المللی انرژی	OECD	۱۵	۱۴	۳۰	۲۵/۹	
	غیر اوپک	۱۲	۱۱	۲۴	۲۰	
	اوپک	۲۳	۲۹	۴۶	۵۴/۱	
	جمع کل	۵۰	۵۴	۱۰۰	۱۰۰	
۲- شرکت نفت تگزاس (میانگین برآورد)	OECD و غیر اوپک	۲۶/۵	۲۳	۵۴/۵	۴۲	
	اوپک	۲۲/۵	۳۲	۴۵/۵	۵۸	
	جمع کل	۴۹	۵۵	۱۰۰	۱۰۰	

حدی افزایش خواهد یافت، ولی تقاضای مرتبط به این عرضه به طور عمده از خود کشورهای اوپک یا کشورهای در حال توسعه است و ارتباط زیادی با کشورهای در حال توسعه یافته ندارد. در این حالت در دهه ۹۰ تا سال ۲۰۰۰ میلادی، عرضه نفت در کشورهای توسعه به طور متوسط ۲/۶ درصد در سال افزایش خواهد داشت. اگر برآورد دوم مدنظر باشد و عرضه ۲۰ میلیون بشکه در روز برای سال ۱۹۹۰ و ۳۶ میلیون بشکه برای سال ۲۰۰۰ در نظر گرفته شود، عرضه نفت اوپک در طی این دوره، سالانه ۸ درصد رشد خواهد داشت. سهم اوپک در برآورد نخستین در عرضه نفت به بازار جهان، در سال ۱۹۹۰ حدود ۴۶ درصد است که به حدود ۵۴ درصد در سال ۲۰۰۰ خواهد رسید. این سهم کمتر از سهم اوپک در دوران اقتدارش در دهه ۷۰ میلادی، و چیزی حدود سهم فعلی است. با توجه به این که بیش از چند ماه به آغاز سال ۱۹۹۰ نمانده است، و در این شرایط اوپک دارای سقف عرضه ۱۹/۵ میلیون بشکه (۱۲) در روز است، به نظر می رسد که سطح تقاضا در سال ۱۹۹۰ چیزی کمتر از ارقام فوق باشد.

منابع اوپک خود گمان دارند که، لاقلاً در فصل اول سال ۹۰ (که قاعدتاً به لحاظ فصلی مهبای بیشترین تقاضاست)، کل تقاضای نفت در جهان - به جز بلوک شرق - حدود ۵۲/۱۲ میلیون بشکه در روز خواهد بود که سهم اوپک در آن به بیش از ۲۱/۱۲ میلیون بشکه در روز نخواهد رسید. پس اگر تغییری در برآوردهای فوق، لاقلاً در کوتاه مدت، متصور باشد، احتمالاً در سمت کاهش خواهد بود. در میان

ارزانتر بودن منابع انرژی نفتی در این کشورها - که بخشی از آنها خود صادر کننده نفت هستند - از دلایل این امر به شمار می روند. هستند برآوردهایی که برای رشد سالانه مصرف در کشورهای توسعه یافته، حتی نرخ کمتری را پیش بینی می کنند. شرکت «اسو» نرخ حدود ۱/۰ درصد را برای منطقه اروپایی OECD منطقی می داند و نمودار زیر را برای برآورد مصرف نفت در این منطقه ارائه می دهد:

نمودار ۴: تقاضای کشورهای اروپایی OECD برای فرآورده های نفتی (۱۰)



تولید

با توجه به حجم شناخته شده فعلی نفت و تکنولوژی موجود، حجم تولید نفت در سالهای آتی نیز بیش از تقاضای واقعی ارزیابی می شود. با این همه به نظر نمی رسد که سطح مصرفی که ذکر آن رفت، میدان چشمگیری را به تولید بدهد، جز این که هر نوع تولید بیش از سطح واقعی مصرف به زیان قیمتها عمل کند و در نهایت به غیر اقتصادی شدن تولید منجر شود. آن چه موجب می شود که این فرضیه قابل قبول تر باشد، افزون بر برآوردهای مربوط به مصرف، همانا برآوردی است که از عرضه نفت در سطح جهان برای سالهای آتی می شود (جدول شماره ۴، صفحه بعد). بنا به برآورد نخستین، سهم کشورهای غیر اوپک در عرضه نفت به هر حال دارای نوسانی چشمگیر نخواهد شد و اگرچه در سال ۹۰ تا حدی رشد خواهد نمود، ولی تا سال ۲۰۰۰ میلادی به سطح پیشین باز خواهد گشت. سطح عرضه اوپک نیز گرچه تا

منابع و نظریات محافل وابسته به اوپک دو سناریو در مورد عرضه نفت وجود دارد. سناریوی اول، که براساس رشد اقتصادی متوسط ۲/۵ درصد در منطقه OECD بنا شده، سناریویی میانه‌رو است. در این سناریو قیمت نفت خام به طور متوسط ۱۸ دلار اسمی در سال ۹۲ و ۱۸ دلار واقعی برای سالهای بعد تا سال ۲۰۰۰ در نظر گرفته شده است (۱۳). در سناریوی دوم، که قدری تندرو است، نرخ رشد OECD ۳ درصد در نظر گرفته شده است و قیمت نفت برای سالهای یاد شده، با سناریوی اول تفاوتی ندارد. عرضه نفت در جهان طبق این دو سناریو، در جدول زیر خلاصه می‌شود.

جدول ۵:

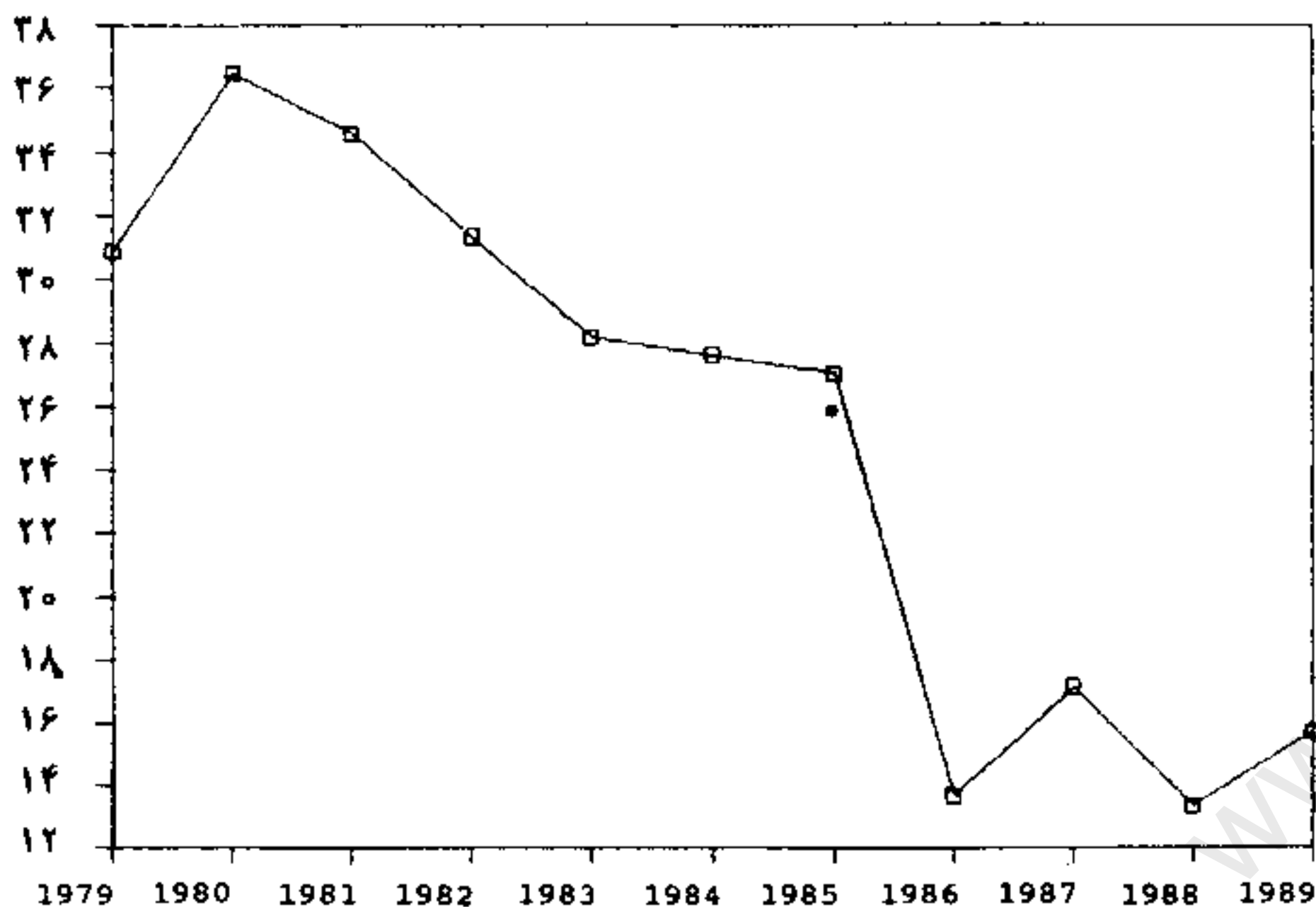
عرضه نفت توسط بخشهای مختلف جهان به میلیون بشکه در روز (۱۴)

سال	سناریوی ۱			سناریوی ۲		
	۱۹۸۸	۱۹۹۵	۲۰۰۰	۱۹۸۸	۱۹۹۵	۲۰۰۰
صادرات غیر اوپک	۲۹/۹	۲۹	۲۷/۵	۲۹/۹	۲۹/۶	۲۷
صادرات اوپک	۱۹/۱	۲۴/۶	۲۹/۵	۱۹/۱	۲۸/۱	۳۶/۱
جمع	۴۹	۵۳/۶	۵۷	۴۹	۵۷/۷	۶۳/۱
سهم اوپک (درصد)	۳۸/۹	۴۵/۹	۵۱/۷	۳۸/۹	۴۸/۷	۵۲/۲

همان‌گونه که مشاهده می‌شود، تفاوت سهم اوپک در دو سناریو برای سال ۱۹۹۵ حدود ۲/۸ درصد و برای سال ۲۰۰۰ حدود ۵/۵ درصد است. این تفاوت خود مبتنی بر این است که دو سر طیف کارشناسان و پیش‌بینی کنندگان اوپک در مجموع اتفاق نظر دارند که تکرار وضع دهه هفتاد میلادی از نظر سهم در عرضه و تولید و صادرات و تکرار جنگ دهه هشتاد میلادی بر سر قیمت‌ها، برای اوپک امکان ندارد. البته این سناریوها مبتنی بر طبیعی بودن روند اقتصاد جهانی است و در صورتی که حوادث غیر قابل پیش‌بینی اتفاق بیفتد، اعتبارشان، بنا به درجه تأثیر آن اتفاق، زیر سؤال قرار می‌گیرد.

قیمت نفت

قیمت نفت، به عنوان یک عامل مستقیم در افزایش یا کاهش درآمدهای ارزی و نفتی، دارای نقش مهمی است. اهمیت این عامل، هر برنامه توسعه را در شرایط فعلی زیر تأثیر خود قرار می‌دهد و آن برنامه را به تحولات بین‌المللی بازار نفت مرتبط می‌کند. قیمت اسمی نفت خام در دهه هفتاد و به خصوص دهه هشتاد میلادی

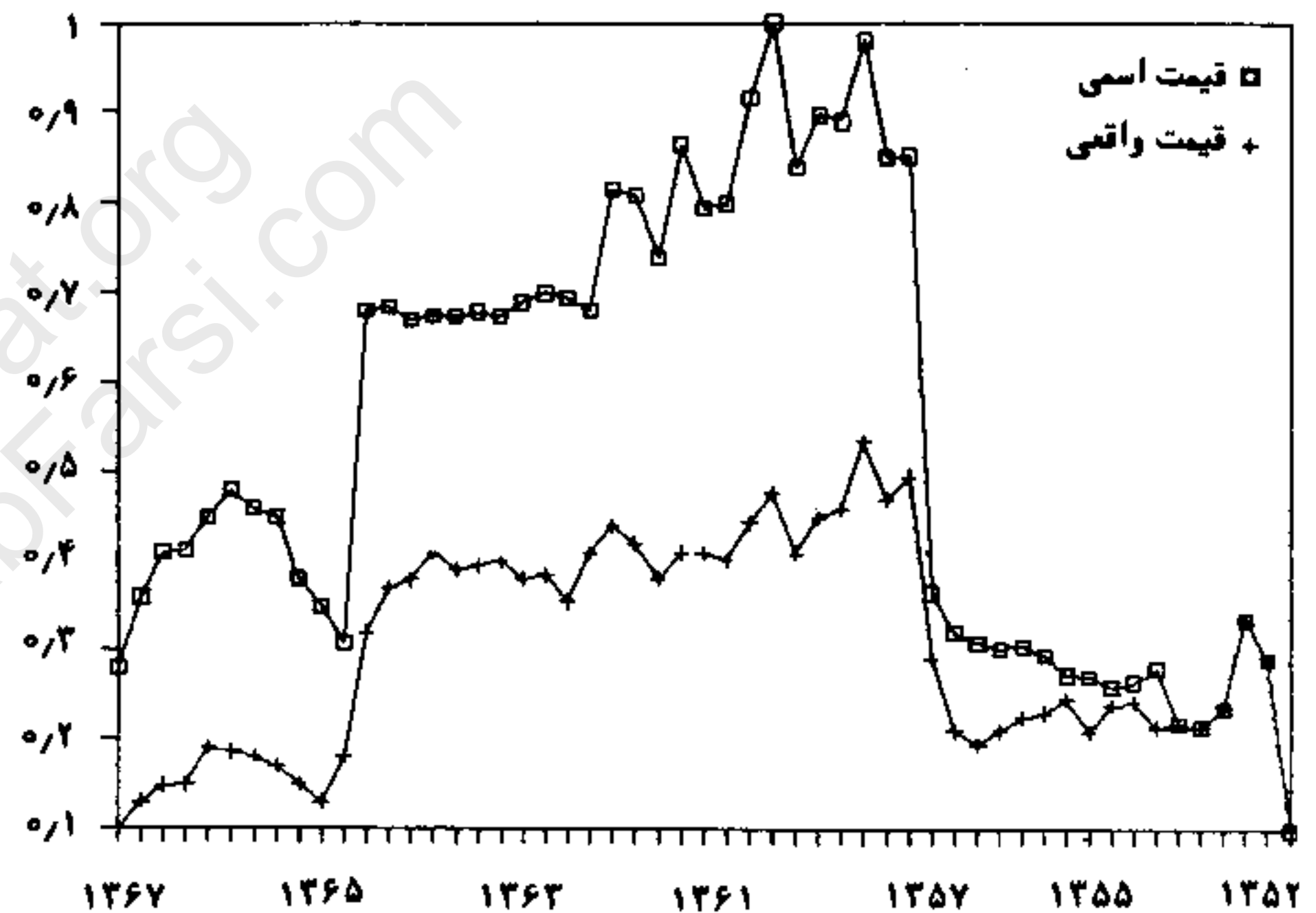


به قدرت خرید ثابت هر بشکه نفت در سال ۸/۵۷، ۷۲ دلار بود، در حالی که قیمت واقعی نفت در این سال به ۶/۱۲ دلار بالغ می‌شد (۱۶). یعنی ارزش واقعی در حدود ۷۱/۴ درصد ارزشی اسمی بود. این نسبت در سال ۸۵ به حدود ۴۳/۳ درصد رسید. این امر هشدار می‌داد که فاصله بین ارزش اسمی و ارزش واقعی دلار بیشتر شده است. در سالهای پس از ۸۵ این شکاف کمتر شد، ولی دلیل آن پیش از آن که گرایش قیمت واقعی به سمت قیمت اسمی باشد، ناشی از کاهش قیمت نفت، حتی قیمت اسمی آن، بود. این روند را در نمودار ۶ می‌توان دید.

در ادامه این فرآیند، قیمت واقعی نفت در سال ۸۸ و اوایل ۸۹ چیزی حدود ۵ تا ۶ دلار تخمین زده می‌شود (۱۷). در مورد نسبت قیمت واقعی نفت به قیمت اسمی آن باید گفت که رقم ۵۰ درصد رقم خوشبینانه‌ی است. این در حالی است که آینده قیمت‌های نفت چندان روشن نیست و برآوردهای موجود تا سال ۱۹۹۱، حاکی

از گرایش قیمت اسمی نفت به حدود ۱۹ تا ۲۰ دلار و ادامه همان شکاف بین قیمت واقعی و اسمی است. برخی، با اشاره به شواهدی، بحث ۲۵ دلار برای هر بشکه را در سال ۱۹۹۵ طرح می‌کنند. با این همه قیمت واقعی نفت تا همین زمان، بیش از ۱۸ دلار ارزیابی نمی‌شود. پایه اصلی استدلال این عده ثابت گرفتن روند فعلی تقاضا و احتمال خارج شدن برخی از نیروگاههای اتمی، تحت تأثیر عامل سیاسی، از مدار تولید انرژی و کاهش احتمالی نفت دریای شمال است. با این وجود طبق تخمینهای نمودار ۶:

تغییرات قیمت اسمی و واقعی نفت خام اوپک در بازار تکمحموله‌یی (۱۸)



موجود، حتی تا سال ۲۰۰۰ قیمت اسمی نفت بیش از ۳۵ دلار نمی‌تواند باشد. بدین ترتیب، حتی اگر نرخ تورم جهانی ۳ درصد در سال گرفته شود، باز قیمت یاد شده دریچه‌یی را به سوی چشم‌اندازی امیدبخش برای کشوری هم چون ایران نمی‌گشاید.

برخی از معضلات نفت ایران

طبق آخرین آمار منتشر شده اوپک، ذخایر ثابت شده نفت خام ایران در سال ۱۹۸۷ به حدود ۹۲/۸ میلیارد بشکه می‌رسید که ۱۳/۷ درصد ذخایر اوپک و ۱۰/۴ درصد کل ذخایر نفتی جهانی را در همان سال تشکیل می‌داد (۱۹). ظرفیت فعلی

تولید نفت خام ایران بین ۲/۶ تا ۳ میلیون بشکه در روز تخمین زده می‌شود و از این مقدار حدود ۱/۷ میلیون بشکه در روز صادر می‌گردد. صنایع نفت ایران در حال حاضر قادر به پالایش حدود ۷۰۰ هزار بشکه نفت خام در روز و تولید فرآورده است. توزیع فرایند پالایش و طرح توسعه پالایشگاهها طبق جدول ۶ می‌باشد. به علت این که عرضه فعلی به واقع چیزی کمتر از نصف تقاضای واقعی است، تحقق بخشی از پروژه‌هایی که اجرای آن حتی پیش از انقلاب در نظر بود (مانند پالایشگاه هفتم اراک و پالایشگاه بندرعباس) جهت جبران خسارتهای وارده به جدول ۶: تولید فرآورده‌های نفتی به هزار بشکه در روز (۲۰)

پالایشگاه	ظرفیت پالایش سال ۸۸	پالایشگاه	ظرفیت پالایش	تاریخ بهره‌برداری
اصفهان	۲۸۰	آبادان (فاز ۱)	۱۳۰	۱۳۶۸
تهران	۲۱۵	آبادان (فاز ۲)	۲۵۰	۱۳۷۰
تبریز	۱۱۰*	بندرعباس	۲۲۰	۱۳۷۰
شیراز	۵۵	اراک	(۱۲۰)	نامشخص
کرمانشاه	۲۰	بندر طاهری	(۷۰)	نامشخص
برج تقطیر لاوان	۲۰			
جمع	۷۰۰	جمع افزایش تولید	۸۰۰	*
عرضه داخلی	۸۷۰	ظرفیت فعلی	۷۰۰	
واردات	۱۷۰	جمع کل تولید	۱۵۰۰ (سال ۱۳۷۰)	

پالایشگاه آبادان، دوباره مورد بررسی قرار گرفته است. با این همه حتی اگر این پروژه‌ها تا سه سال دیگر به تولید برسند، تازه می‌توانند، به فرض ثبات مصرف، مشکلات موجود را تا حدی کم کنند؛ حال آن که شرایط مطلوب برای اجرای این پروژه‌ها فراهم نیست. فقدان منابع مالی، کمبود نیروی انسانی متخصص و... از جمله موانع راه است. حتی به فرض اجرای پروژه‌ها، که اجرای بخش عمده آنها هنوز شروع نشده، با توجه به افزایش مصرف فرآورده در دوره بازسازی مورد ادعای رژیم، اقتصاد ایران تا زمان درازی از کمبود فرآورده رنج خواهد برد و خود این کمبود یک تنگنا برای اجرای برنامه «بازسازی» خواهد شد. از این رو به نظر می‌رسد حتی پس از دوران «بازسازی» نیز ایران با محدودیتهایی در زمینه مصرف فرآورده مواجه خواهد بود. اگر افزایش مصرف ناشی از افزایش جمعیت را نیز در این مجموعه

بگنجانیم، بی‌تردید محدودیتها بیشتر خواهد شد. به نظر می‌رسد که تمام تلاشهای رژیم در نهایت منجر به این شود که وضع موجود را حفظ کند، در حالی که مصرف انرژی در ایران دارای مشکلات بسیاری است. از میزان ضعیف مصرف نفت نسبت به تولید و صدور آن و نسبت مصرف نفت به جمعیت - که در سطح کشورهای عقب‌مانده است - که بگذریم، توزیع انرژی در میان گروههای درآمدی و مناطق جغرافیایی نیز دارای اشکال فراوان است. صرفنظر از موارد یاد شده، مصرف این ماده انرژی، که می‌تواند در داخل اقتصاد ایران به یک عنصر فعال تبدیل شود و در ایجاد و رشد ارزش افزوده تولید داخلی نقش مهمی را ایفا کند، نشانه به کارگیری نامناسب و غیر مؤثر بخش نفت در داخل است. نسبت مصرف نفت در داخل به تولید آن، در دهه ۴۰ شمسی حدود ۵ درصد بود و در دهه ۵۰ به حدود ۱۰ تا ۱۵ درصد رسید. این نسبت در دوره پس از انقلاب به حدود ۳۵ درصد افزایش یافت. این افزایش حاکی از افزایش مصرف واقعی نیست بلکه ناشی از کاهش امکان تولید و صادرات است و ربطی به بهبود ساخت مصرف و تولید و صادرات ندارد. طبق یک برآورد مقدماتی، و صرفنظر از توسعه صنایع گاز، در صورتی که همه پروژه‌های رژیم در پایان سال ۷۳ شمسی به ثمر برسد، باز اوضاع با مختصر تغییری همان است که در دوران جنگ بود:

جدول ۷:

پالایش سرانه با نرخ افزایش جمعیت ۳ درصد (ظرفیت پالایش به هزار بشکه در روز)

سال	۵۰	۵۵	۶۰	۶۵	۷۰	۷۳
جمعیت	۳۰/۰۲	۳۳/۷۰	۳۸/۸	۴۹/۸	۵۴/۵	۵۶/۶
ظرفیت پالایش	۶۰۵	۱۰۵۰	۱۳۲۰	۷۰۰	۱۰۸۰	۱۵۰۰
پالایش سرانه	%۲۰	%۳۱	%۳۴	%۱۴	%۱۹	%۲۶

همان‌گونه که جدول نشان می‌دهد، حتی به فرض تحقق پروژه‌ها و با کمترین نرخ افزایش جمعیت، باز اوضاع چیزی بهتر از سال ۶۰ نخواهد شد. یعنی حتی ساده‌ترین اشکال ادغام نفت در ارگانهای داخلی اقتصاد (مصرف نهایی و مصرف صنایع داخل) نیز نمی‌تواند گویای موفقیت باشد، چه برسد به اشکال پیچیده‌تر آن که سر از پتروشیمی و فعالیتهای دیگر درمی‌آورد. همین ناتوانی انگیزه‌ی بود که رژیم به بخش گاز توجه بیشتری را نشان دهد. ضعف رژیم در اکتشاف و حفاری و بهره‌برداری از منابع موجود نیز دلایل دیگری بوده است تا رژیم، با به کارگیری هر چه بیشتر گاز برای مصارف داخلی و اختصاص ظرفیت فعلی به صادرات، به فکر حل مشکلات بیفتد. با توجه به این که مصرف گاز بُرد محدودتری دارد و انتقال آن نیز

نسبت به انتقال نفت دارای دشواری است و شیوه خط لوله را طلب می‌کند، و نیز مصرف آن به انجام تغییراتی در ابزار کار می‌انجامد، رواج سریع گاز با دشواریهای زیاد و سرمایه‌گذاری هنگفتی روبه‌رو است. با توجه به نامشخص بودن ابعاد طرحهای گاز رسانی، فعلاً هیچ‌گونه ارزیابی از جایگزینی گاز به جای مصرف نفت میسر نیست. با این همه به نظر نمی‌رسد که رژیم در ظرف ۵ سال آینده - اگر اجل مهلت دهد - بتواند سیستم مصرف انرژی را دچار تغییر ساختی نماید. از این رو آن چه می‌ماند، همین مصرف داخلی و الزامات آن است. از جمله این الزامات محدودیت صادرات است که حاصل تفاوت مصرف و تولید خواهد بود. اگر طبق برآوردهای موجود، تولید نفت خام را در سالهای ۷۰ و ۷۳ شمسی حدود ۲/۵ و ۴ میلیون بشکه فرض کنیم، ظرفیت صادرات رژیم، با در نظر گرفتن مصرف داخلی (متوسط ۱/۵ میلیون بشکه)، حدود ۲ تا ۲/۵ میلیون بشکه در روز خواهد بود. این ظرفیت صادرات، با توجه به قیمتهای موجود، تداعی‌کننده وضع ارزی فعلی است. اگر نرخ تورم را حدود ۵ درصد در سال فرض کنیم، قیمت اسمی ۱۸ دلار در امروز به حدود ۱۵ دلار در سال ۱۳۷۰ و ۱۳/۵ دلار در سال ۷۳ می‌رسد. از این رو رژیم، برای ثابت نگه‌داشتن همین درآمد ارزی فعلی، نیاز به صادراتی بیش از آن چه ذکر شد، دارد. البته این در صورتی است که بازار بین‌المللی پذیرای چنین صادراتی باشد، حال آن که بازار آینده نفت، هم چنان که پیش از این مورد بحث قرار گرفت، دارای محدودیتهایی است. با توجه به همین محدودیتها، اگر رژیم دست بازی در تولید داشته باشد و موانع تکنولوژیک را رفع کند، در خوشبینانه‌ترین حالت، در سال ۹۵ (سالهای ۱۳۷۴ و ۱۳۷۵) یعنی پس از دوره برنامه پنجساله اول، حداکثر دارای توان صادراتی حدود ۲/۷ میلیون بشکه در روز خواهد بود. این میزان حدود ۱۱ درصد صادرات اوپک در همان سال، ۹ درصد کمتر از صادرات سال ۱۹۷۵ و سهمی حدود سهم ایران در سال ۱۹۸۴ در بازار جهانی است. در واقع ظرفیت صادرات تا آن زمان حداکثر چیزی حدود ۲ میلیون بشکه در روز بیشتر ارزیابی نمی‌شود. با این حجم از صادرات تنها می‌توان نیازهای ارزی روزمره و بودجه عمومی را، در شرایط کوفنی و تحت شرایطی هم چون سالهای ۶۲ و ۶۳، فراهم آورد، حال آن که تنها هزینه‌های سرمایه‌گذاری ارزی برنامه توسعه حدود ۱۸ میلیارد دلار در سال برآورد می‌شود.

جنبه تراژیک ترور دکتر قاسملو

مهدی سامع

در مناسبات سنتی مردم ایران مرسوم است که وقتی یک نفر می‌میرد، نقاط ضعف او را فراموش می‌کنند و نقاط قوتش را می‌ستایند. این سنت، البته، در حوزه افرادی که در سیاست نقش فعالی دارند، علی‌الاصول نباید جایی داشته باشد؛ ولی در مورد ترور دکتر عبدالرحمن قاسملو افراد و جریانهای معینی که بسیار سعی می‌کردند خود را تمامی یا اکثریت قریب به اتفاق اپوزیسیون ایران نشان دهند، این سنت را نه به علت اعتقاد به آن، بلکه بر اساس منافع فرصت‌طلبانه خود رعایت کردند. البته همین افراد و جریانها پس از عملیات فروغ جاویدان، که طی آن ۱۲۰۰ نفر از فرزندان دلیر مردم ایران در مبارزه رو در رو با رژیم خمینی به شهادت رسیده بودند، خود را به رعایت این سنت ملزم ندانستند و هر چه در دل تنگشان داشتند، بر قلم و زبان آوردند. ولی در جریان ترور قاسملو، از آن جا که نمی‌خواستند وارد اصل مسأله شوند، حقایق نهفته در این ترور را مسکوت گذاشتند و به اغراق‌گویی مشمژکننده از «خصائل نیک» دکتر قاسملو بسنده کردند. زیرا افشای حقیقت در این مورد، برای این‌گونه افراد و جریانها بسیار گران تمام می‌شد. اما منافع جنبش انقلابی مردم ایران در این است که «حقیقت» زندگی و مرگ دکتر قاسملو هر چه بیشتر روشن و مشت‌گروهها و افرادی که برای ارضای منافع حقیر خود از او یک «قهرمان ملی» می‌سازند، هر چه بیشتر باز شود. در این رهگذر گر چه ممکن است به «سنت»هایی نیز پشت پا زده شود، اما به منافع مردم ایران مسلماً خدمت بزرگی خواهد بود؛ البته به شرطی که بتوان حقیقت را به واقع روشن کرد. در غروب روز پنجشنبه ۲۲ تیرماه ۱۳۶۸، دکتر قاسملو در شهر وین ترور شد و یک هفته بعد، در روز پنجشنبه ۲۹ تیر، جسد او طی مراسمی سرد و بی‌شور و

منابع و توضیحات:

- ۱ - شرکتهای نامبرده از جمله فرآورده‌های دهه ۸۰ میلادی هستند و نقش آنها تحقیق و کشف راههای عقلانی کردن استفاده از منابع و توسعه منابع انسانی، تکنولوژیک و مالی است.
- ۲ - مزیت نسبی یک کالا عبارت است از این که تولید یک کالا در یک نقطه خاص، با توجه به محیط طبیعی، وضع اقتصادی، وضعیت نیروی کار و وضعیت سیاسی و اجتماعی، دارای مزیت اقتصادی باشد. کیفیت بهتر و ارزانتر بودن از جمله ویژگیهایی است که در مفهوم مزیت اقتصادی می‌گنجد.
- ۳ - سالنامه آماری برای سالهای ۵۹ تا ۶۴ و آمار گمرکات برای سالهای بعد.
- ۴ - کیهان هوایی، ۱۳ اردیبهشت ۶۸ و نیز IRAN, MONITOR 1989/4
- ۵ - رک به : 20 JANUARY 1989, MEED
- ۶ - رک به : UN - ENERGY STATISTICS YEAR BOOK - 1980 - 1986
- ۷ و ۸ - همان منبع و نیز OPEC REVIEW SPRING 1989 - 28
- ۹ - همان منبع و نیز OPEC REVIEW WINTER 1986 - 559
- ۱۰ و ۱۱ - رک به : ESSO EUROPE - 1981
- ۱۲ - OPEC BULLETIN - MARCH 1989 - 10
- ۱۳ و ۱۴ - OPEC REVIEW SUMMER 1989
- ۱۵ - متوسط سالانه (۱۲ ماه)، رک به : OPEC BULLETIN (1979 - 1989)
- ۱۶ - رک به : INTERNATIONAL OIL, 10 APRIL 1986
- ۱۷ و ۱۸ - رک به : THE ECONOMIST 15 OCTOBER 1988
- ۱۹ - رک به : OPEC ANNUAL STATISTICS YEAR BOOK - 1988
- ۲۰ - رک به : MEED 3 MARCH 1989

هیجان در گورستان پرلاشز پاریس به خاک سپرده شد. آن چه پس از آن از بازماندگان قاسملو و کسانی که برای او سینه چاک می‌دادند شنیده می‌شد، این بود که «راه قاسملو» را ادامه می‌دهیم. متأسفانه قاسملو خود زنده نماند تا «بن‌بست» راه و روش خود را به عینه ببیند، اما برای عبرت ادامه دهندگان راه او و برای آن که بدانیم «حقیقت» راه قاسملو چه بود و چرا عده‌یی درصددند تا از او یک «قهرمان ملی» بسازند، بهتر است نخست به رویدادها و اظهارنظرها توجه کنیم: روزنامه لوموند در شماره روز ۳۰ تیر ۶۸ خود در گزارشی از مصاحبه آقای عبدالله حسن‌زاده، از بازماندگان جریان قاسملو، نوشته است: «از او سؤال شد آیا خط او را در مذاکراتی که (به گفته شما) به قیمت جان قاسملو تمام شد، باز هم ادامه خواهید داد؟ حسن‌زاده تنها این را گفت که حزب هیچ گاه به امکان وجود یک راه حل نظامی اعتقاد نداشته و جستجو برای یافتن یک راه حل مذاکره‌جویانه و سیاسی را برای مسأله کرد ادامه خواهد داد. آن طور که حسن‌زاده یادآور شد، رهبران کرد "در حال حاضر" برای "دور یک میز نشستن" با نمایندگان ایران آماده به نظر نمی‌رسند» (تأکید از من).

چندی قبل از ترور قاسملو، جریان وابسته به او به پیشمرگان حزب دموکرات کردستان ایران-رهبری انقلابی حمله کرده و یک نفر از پیشمرگان را به شهادت رساندند. کیهان هوایی در شماره ۸۳۹ (به تاریخ ۱۱ مرداد ۶۸) با اشاره به این درگیری، تلاش کرد تا با گل‌آلود کردن آب، ماهی بگیرد و ترور قاسملو را به مخالفان او نسبت دهد. اما رادیو جریان قاسملو در روز ۲۳ مرداد ماه با صراحت تمام، طی یک گفتار «پرهیجان»، سردی مراسم خاکسپاری قاسملو را جبران کرد و درباره این درگیری گفت: «کمیته شهرستان مهاباد اعلام کرد که در تاریخ ۶۸/۵/۱۸ شماری از پیشمرگان نیروی شهید پیشوا و نیروی زمخیران در بلندیه‌های ماین‌خوار روستای سویناس و گرگه منطقه مهاباد بودند که از طرف دیدبانهایشان مطلع شدند شماری مسلح در بلندیه‌های مناله، پشت روستاهای گامیشان و گرگه، مستقر شده‌اند و جنب و جوش و حرکاتشان مشکوک است. پیشمرگان خود را سازمان داده و برای خنثی کردن هرگونه حرکت مشکوکی از سه‌طرف به سمت این بلندیه‌ها رفتند و به‌ناگاه از هرطرف افراد مسلح را زیر آتش سلاح‌های خود گرفتند و بعد از درگیری کوتاه مشخص شد که این افراد مسلح منحرفین باند خائن و مزدور جاش مجاهدی رجوی هستند. در اولین یورش به سمت افراد مسلح، آنها را فراری دادند و تعقیب کردند که هر کدام به جایی فرار کردند. در نتیجه این تعقیب جاش مجاهد‌ها جسد دو نفرشان به دست پیشمرگان افتاد و دو نفر هم خود را تحویل پیشمرگان دادند. همه سلاح‌ها و مهمات و بی‌سیم و... به دست پیشمرگان افتاد. در حین تهاجم پیشمرگان به افراد مسلح

مزدور باند خائن و نوکر رجوی یک پیشمرگه از نیروی زمخیران نیز شهید شد». قاسملو در مصاحبه با ژان گراس، که در شماره ۲۵ خرداد ۶۸ روزنامه لوموند چاپ شد، گفت: «ما همیشه آماده مذاکره با تهران بوده‌ایم و امروز نیز همین موضع را داریم... اگر دولت ایوان اعلام نماید که حاضر است به کردها خودمختاری بدهد، حزب ما، به عنوان نماینده خلق کرد، نمی‌تواند مذاکره با رژیم را رد کند». در همین جا منطقاً این سؤال مطرح می‌شود که مگر «دولت ایران» (به قول قاسملو) اعلام کرده بود که برای دادن «خودمختاری» به کردها آماده است که ایشان به شکل کاملاً مخفی به مذاکره با رژیم شتافتند؟ (۱)

آقای عبدالله حسن‌زاده در مصاحبه با رادیو جریان قاسملو در تاریخ ۱۴ مرداد امسال گفت: «در حزب ما خیلی وقت است شعاری جای خود را باز کرده که مبتکر این شعار شخص قاسملو است که می‌گوید مسأله کردستان راه حل نظامی ندارد و حزب دموکرات کردستان همیشه معتقد بوده که راه حل نظامی راه‌حلی موقتی است». وی ادامه می‌دهد که «اگر دولت مرکزی ایران - این دولت هر کسی باشد - آماده باشد حق خودمختاری کردستان را قبول کند و روی خواسته‌های ملت کرد با حزب مذاکره بکند، حزب دموکرات معتقد بوده که باید مذاکره کرد».

چند سال پیشتر، در شرایطی که مسأله مذاکره قاسملو با رژیم به یک مسأله حاد بین شورای ملی مقاومت و حزب دموکرات تبدیل شده بود، قاسملو باز هم این مطلب را به اشکال مختلف بیان می‌کرد که «مسأله کردستان راه حل نظامی ندارد». وی در نشریه کردستان شماره ۹۹ (به تاریخ شهریور ۶۳) نوشت: «اگر رژیم خمینی در شرایط فعلی خواستار مذاکره و گفتگو باشد، به خاطر آن نیست که ماهیت خود را عوض کرده و اصلاح شده است، بلکه بدین دلیل است که مطمئن شده است مشکل کردستان راه حل نظامی ندارد» (تأکید از من). ملاحظه می‌شود که قاسملو خود را جای رژیم گذاشته و از قول آنان حرف خود را می‌زند. در حالی که واقعیت این است (و ترور قاسملو نیز این را به خوبی نشان داد) که رژیم، تا آن جا که به خودش مربوط است، تنها به «راه حل نظامی» در مسأله کردستان (و البته سراسر ایران) اعتقاد دارد. در همین شماره از نشریه کردستان نوشته شده «اگر دولت رسماً اعلام کند که حاضر به مذاکره به منظور اعطای خودمختاری است، حزب نمی‌تواند آن را رد کند».

این «خط» را قاسملو قبل از ورود به شورای ملی مقاومت نیز داشت و بر خلاف آن چه عده‌یی می‌خواهند وانمود کنند، به‌تازگی به این «راه» پی نبرده بود (۲). تنها در دورانی که حزب دموکرات عضو شورای ملی مقاومت بود (آن هم نه در یک سال آخر عضویتش)، قاسملو از خط سرنگونی سلحانه رژیم و «راه حل نظامی»

دفاع می‌کرد. دبیرخانه حزب دموکرات در تاریخ ۳۰ دیماه ۶۳، در رابطه با اختلافات شدیدی که بین قاسملو و سایر اعضای شورای ملی مقاومت بر سر مذاکره با رژیم خمینی به وجود آمده بود، نوشت: «ملاقات نمایندگان حزب ما با نمایندگان رژیم خمینی یک بار دیگر صحت نظر حزب ما را مبنی بر این که هیچ یک از خواسته‌های اساسی مردم کردستان در چارچوب این رژیم قابل تحقق نیست، به اثبات رساند. به همین جهت حزب ما در شرایط کنونی هرگونه مذاکره سیاسی با نمایندگان رژیم خمینی را امری بی‌فایده تلقی می‌کند». در مذاکرات داخلی شورا در این مورد نیز به آقای قاسملو گفته می‌شد که بحث «راه حل نظامی ندارد» تا وقتی که حزب دموکرات عضو شورای ملی مقاومت است، بحثی بی‌مورد است، چرا که این حزب پذیرفته است که رژیم خمینی را باید، به طور تام و تمام، از طریق مبارزه مسلحانه انقلابی سرنگون نمود. در این جا آقای قاسملو مسأله «حق استقلال» در مذاکره سیاسی را پیش کشید. دفتر سیاسی این حزب، در پاسخ به اظهارات اعضای شورای ملی مقاومت در جلسه ۱۷ دیماه ۶۳، نوشت: «هم‌چنین یک بار دیگر تأکید می‌کنیم که حفظ حق مذاکره برای حزب دموکرات کردستان ایران به هیچ‌وجه خلاف التزامات حزب ما نسبت به اسنادی که امضا کرده‌ایم نیست، زیرا که در هیچ‌کدام از مصوبات شورا قید نشده که سازمانهای عضو شورا حق مذاکره با رژیم خمینی را ندارند» (چند سند پیرامون روابط حزب دموکرات کردستان ایران با شورای ملی مقاومت، اردیبهشت ۶۴، ص ۳۰) یا: «مجاهدین از ما می‌خواستند اعلام نماییم که این گفتگو ابداً جدی نبوده است، این کار را کردیم. لیکن در این جا با مشکل دیگری مواجه شدیم. می‌گفتیم ما همواره حق داریم به صلاحیت خود با هر رژیمی به مذاکره بپردازیم...» (نشریه کردستان، شماره ۱۰۶).

با توجه به مطالب بالا، «خط قاسملو» کاملاً روشن می‌شود. او خواستار آن‌چنان «خودمختاری» بود که بتواند جریان خود را در منطقه حاکم گرداند. مسأله «دموکراسی برای ایران» نیز، آن‌جا که پای «منافع» اساسی جریان قاسملو پیش می‌آمد، به یک شعار درجه دوم یا به مسأله‌یی که به تبع «خودمختاری برای کردستان» حل می‌شود تبدیل می‌شد. قاسملو این امر را، در مصاحبه‌اش با نشریه «راه‌ارانی» تأیید کرده و گفته است: «روزی که ما رژیم جمهوری اسلامی را وادار کنیم آن خودمختاری را که ما در کردستان خواهانش هستیم بپذیرد، به نظر ما این خود پیروزی است برای دموکراسی. برای این که در این صورت در داخل بخشی از ایران دموکراسی مستقر شده است» (راه‌ارانی، آبان‌آذر ۶۷). «خط قاسملو» ضمناً بر این اصل متکی بود که «کردستان راه حل نظامی ندارد». زیرا او به‌خوبی می‌دانست که راه حل نظامی برای کردستان به معنی راه حل نظامی برای کل ایران است و این راه

حل باید متکی به نیروهایی باشد که بتوانند این راه حل را پیش ببرند. قاسملو جز مدت کوتاهی، برای این‌گونه نیروها هیچ شانس موفقیتی قائل نبود. به علاوه، از آن جا که وی اساساً دارای تفکرات رفرمیستی بود، درک درست و اصولی و انقلابی از مبارزه مسلحانه نداشت و از مبارزه مسلحانه پیشمرگان کردستان نیز در جهت فشار برای گرفتن امتیاز و پیشبرد خط «رفرم» استفاده می‌کرد. این، تمامی «خط قاسملو» است که می‌توان آن را به صدها گفته، نوشته و عمل دیگر او هم مستند کرد. حال این سؤال مطرح می‌شود که چرا تعدادی از افراد و جریانها از قاسملو، که بر سر میز مذاکره با یک رژیم ارتجاعی، استبدادی، مذهبی و قرون‌وسطایی ترور شد، این گونه تعریف و تمجید می‌کنند؟ چه نقطه مشترکی بین اینان و دکتر قاسملو وجود دارد؟ برای پاسخ به این سؤال ابتدا باید دید این جریانها کدامند. مجموعه جریانهایی که پس از ترور قاسملو او را ستایش نموده و به مثابه یک «قهرمان ملی» معرفی کردند، با حذف یکی دو مورد کوچک و در مجموع غیرمؤثر، شامل همان نیروهایی بود که قاسملو می‌خواست با آنان «جبهه» تشکیل دهد. این نیروها عبارت بودند از بخشی از میانه‌بازان به علاوه جریانهای طیف توده‌یی (حزب توده، جریان بابک امیرخسروی، جریان اکثریت جناح نگهدار و جناح کشتگر و خرده‌جریانها و افراد وابسته به این خط). میانه‌بازان - یا به اصطلاح «جمهوریخواهان» - در مورد مسأله، «خودمختاری برای کردستان» هیچ وجه اشتراکی با دکتر قاسملو نداشته و ندارند. آنها به شدت مخالف «خودمختاری» بوده و همواره این مخالفت خود را، به اشکال مختلف، اعلام کرده‌اند. حسن نزیه، از سرکردگان این جریان، حتی پس از ترور قاسملو نیز بر مخالفت خود با خودمختاری تأکید بسیار کرده است. افراد دیگر این طیف نیز کاملاً در موضع ستیز با مسأله خودمختاری قرار دارند. اما اینان به علت دیگری از قاسملو ستایش می‌کنند. این علت در اعلامیه به اصطلاح «جمهوریخواهان» - که در نشریه کردستان شماره ۱۵۲ (مرداد ۶۸) چاپ شده - به قرار زیر است: «دکتر قاسملو با درایت سیاسی و ارزیابی واقع‌بینانه از شرایط ایران، هیچ شکلی از مبارزه را مطلق نمی‌شمرد» (تأکید از من). با توجه به این که از نظر این جریانها «نقش اصلی یک شکل مبارزه» به معنی «مطلق» کردن آن است، معنی حقیقی جمله این به اصطلاح جمهوریخواهان این است که قاسملو شکل اصلی مبارزه را مبارزه مسلحانه نمی‌دانست. البته این، بیان دیگری است از همان «مسأله کردستان راه حل نظامی ندارد»، که خود جریان قاسملو، حتی پس از ترور او، بر آن تأکید کرده و می‌کند.

در رابطه با نحوه برخورد جریانهای طیف توده‌یی با قاسملو و ترور او نیز باید گفت یک نقطه مشترک بسیار ظریف و نیز اساسی بین آنها و قاسملو وجود دارد.

این جریانها در گذشته دشمنی خونینی با قاسملو و جریان او داشته‌اند. اگر بخواهیم به شمارش مواضعی که اینان علیه شخص قاسملو گرفته‌اند بپردازیم، «مثنوی هفتاد من کاغذ» می‌شود. حزب توده، در حالی که بابک امیرخسروی نیز عضو کمیته مرکزی آن بود، به شدت علیه دکتر قاسملو جار و جنجال می‌کرد. به عنوان نمونه: «امروز نقابها از چهره خائنانه گروههایی مانند باند قاسملو... برافتاده است» (کتاب چهل سالگی، ص ۴۰، از انتشارات حزب توده، مهر ۶۰)، یا «چهره خائنانه باند قاسملو عیان گردید» (همان جا، ص ۴۶)، یا «جناح قاسملو در حزب دموکرات کردستان ایران و سایر دسته‌های ضدانقلابی کردستان...» (بیانیه پلنوم هفتم حزب توده، فروردین ۱۳۶۰). این موضع‌گیریها در زمانی صورت می‌گرفت که قاسملو در موضع «خط انقلاب» و «جنبش انقلابی» قرار داشت و از مبارزه مسلحانه انقلابی، به طور کامل و به عنوان شکل اصلی و محوری مبارزه، دفاع می‌کرد. در همان زمان جریان موسوم به اکثریت هم تبلیغات وسیعی را علیه دکتر قاسملو دامن می‌زد. حتی در تیرماه ۵۹ رهبران این جریان از هواداران خود می‌خواستند که، همراه رژیم خمینی و پاسدارانش، در مبارزه با پیشمرگان کردستان شرکت کنند (رجوع شود به نشریه «کار» اکثریت، شماره ۱۸، ۶۱ تیرماه ۵۹). جریان موسوم به اکثریت - که علی‌کشتگر و شرکا هم عضو کمیته مرکزی آن بودند - حتی از طریق یکی از نفوذیهای خود در حزب دموکرات کردستان ایران، به نام رحمان کریمی، که مسئول بخش پیرانشهر حزب دموکرات بود، در صدد برآمد که در حزب دموکرات کودتا کند و قاسملو را به قتل برساند. این جریان توسط یکی از افراد بخش پیرانشهر به دفتر سیاسی حزب اطلاع داده شد و وقتی رحمان کریمی برای انجام مأموریت خود به سوی دفتر سیاسی می‌رفت از طرف دفتر سیاسی توقیف شد. در همان زمان نفوذیهای حزب توده در حزب دموکرات رحمان کریمی را فراری دادند. بعدها رحمان کریمی توسط یکی از سران عشایر شمال کردستان کشته شد. این اقدام برای اظهار ندامت از نزدیکی با رحمان کریمی و اظهار وفاداری مجدد به جریان قاسملو صورت گرفت و به دنبال آن وی به عنوان «مشاور کمیته مرکزی» جریان قاسملو پذیرفته شد. خود من، قبل از این جریان و پس از انشعاب اکثریت - اقلیت، در ملاقاتی که با همین آقای عبدالله حسن‌زاده در روستای «شیوه‌جو» (محل دفتر سیاسی حزب دموکرات کردستان ایران) داشتم، به ایشان اطلاع دادم که جریان موسوم به اکثریت در صدد است تا به نحوی دکتر قاسملو را ترور کند. من تأکید کردم که این اطلاع را از درون جریان اکثریت به دست آورده‌ایم ولی از جزئیات و چگونگی آن هیچ‌گونه خبری نداریم. بعدها جریان رحمان کریمی پیش آمد. قبل از این که به این ملاقات بروم، رفیق شهید سیامک اسدیان (اسکندر)، که در آن موقع مسئول نظامی شاخه کردستان ایران سازمان اقلیت

چند بار تأکید کرد که به دوستان حزبی بگو که این مسأله را جدی بگیرند. به هرحال در آن موقع جریان اکثریت برای «شکوفایی» جمهوری اسلامی به «رهبری امام خمینی» جانفشانی می‌کرد و حزب دموکرات می‌خواست که با همکاری با نیروهای انقلابی سراسری، رژیم را سرنگون کند. اما در شرایط کنونی هم قاسملو به جریانهای طیف توده‌یی احتیاج داشت و هم این جریانها به قاسملو. قاسملو از وقتی که از شورای ملی مقاومت جدا شد، تلاش بسیار برای سرهم‌بندی یک «جبهه» می‌کرد، اما هر گام که بر می‌داشت با ناکامی روبه‌رو می‌شد. او می‌خواست از این «جبهه» نیز، مثل «عملیات مسلحانه» نیروهایش، به عنوان یک اهرم فشار در مذاکره استفاده کند. در این چند سال قاسملو به این نتیجه رسیده بود که باید علاوه بر به اصطلاح «جمهوریخواهان»، یک جریان به اصطلاح «چپ» را هم با خود داشته باشد. در حالی که چپ اصولی در جبهه مقاومت قرار داشت و «چپ سکتاریست» اساساً قادر به برآوردن چنین منظوری نبود، قاسملو به سراغ «چپ رفرمیست» رفت. اینان نیز در مخالفت با مبارزه و مقاومت مسلحانه انقلابی - و نیز به علت خصلت رفرمیستی و سازشکارانه‌شان - می‌توانستند هر امتیازی به قاسملو بدهند و با هر ساز او نوایی سردهند.

بدین ترتیب جریانهای مختلفی که دارای یک «وجه مشترک» بودند، «همه با هم» به تجلیل قاسملو پرداختند و مسأله مذاکره با رژیم را تا آن جا که می‌توانستند پنهان کردند یا بی‌اهمیت جلوه دادند. نقطه اشتراک تمامی این افراد و جریانها همان تجلی مشخص رفرمیسم در شرایط کنونی، یعنی تخطئه مبارزه مسلحانه انقلابی است. اگر این افراد و گروهها درباره مذاکره‌جویی قاسملو حرفی نزدند، اما در عوض همه‌شان یک سال پیش، پس از عملیات کبیر فروغ جاویدان، دهها مقاله و رساله نوشتند و با تمام «توش» و «توان» خود خواستند ثابت کنند که مبارزه مسلحانه کاملاً شکست خورده است. بعضیها (از جمله جریان کشتگر) دوره حکومت لیبرالها را پیش‌بینی می‌کردند و مژده «آزادی» می‌دادند. البته همه اینها از اول، یعنی از هنگامی که رژیم جمهوری اسلامی بر سر کار آمد، واداده بودند و رژیم را مستقر و تثبیت شده می‌دانستند. اما قاسملو فردی بود که با اینان یک تفاوت مهم داشت: او چند سال مبارزه مسلحانه کرده بود و با مقاومت انقلابی همسویی و همراهی نشان داده بود. اکنون که قاسملو پس از آن که راهی را رفته بود به بی‌نتیجه بودن آن، تحت عنوان «کردستان راه حل نظامی ندارد»، تأکید دوباره می‌کرد و این را در هر کوی و برزن اعلام می‌داشت، نظرش برای آنان که دنبال «فرصت» می‌گردند، می‌توانست یک حکم قاطع و بی‌برو برگرد تلقی شود. خود آنها سالهاست که این حرف را می‌زنند ولی از آن جا که هیچ گاه در تجربه مبارزه مسلحانه شرکت نداشته‌اند،

حرفشان فقط حرف بود و خریداری پیدا نمی‌کرد. در حالی که حرف قاسملو، به عنوان نتیجه یک «تجربه عملی»، برای این «جبهه» رفرم و سازش، یک «حجت» می‌شود و خود دکتر قاسملو، با تأسف بسیار، در میان همه واداده‌ها و وامانده‌ها طبعاً یک «قهرمان ملی»، یعنی کسی که می‌توانست «کار» همه این جریان‌ها را «راه بیندازد». این، حقیقت امر و «رمز» آن حرکاتی است که، پس از ترور «دکتر قاسملو»، در «جبهه» رفرم صورت گرفت. جنبه تراژیک مرگ دکتر قاسملو نیز دقیقاً در این نکته نهفته است: تجلیل کنندگان از دکتر قاسملو، برای توجیه «موجودیت» خود، نقطه قوت او یعنی شرکت عملی در مبارزه مسلحانه، همراهی با مقاومت انقلابی سراسری و خواست سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی از طریق مبارزه مسلحانه انقلابی را - که قاسملو برای مدتی، به علت یک سلسله شرایط، بدان ملتزم شده بود - به خاک می‌سپارند و از او شخصیتی می‌سازند که «همواره» اعتقاد داشته - و بر سر این «اعتقاد» جان باخته - که «کردستان راه حل نظامی ندارد» و «مذاکره هم شکلی از مبارزه» است! ترور قاسملو بر سر میز مذاکره با رژیم، گرچه دلیل اعتقاد قاسملو به راه حل مذاکره‌جویانه با رژیم خمینی بر سر مسأله کردستان است، اما حقیقت دیگری را هم به روشنی ثابت می‌کند: این حقیقت که با این رژیم به هیچ زبانی جز زبان «زور»، که در شرایط کنونی «مبارزه مسلحانه انقلابی» است، نمی‌توان حرفی زد و برای این رژیم هیچ آینده‌ی جز سرنگونی تام و تمام آن و سپردنش به گورستان تاریخ وجود ندارد. «سنت» پرستان برای پنهان کردن همین حقیقت است که این‌گونه به رعایت «سنت»‌ها خود را ملزم می‌دانند. آیا این حقیقت، خود اثبات این حقیقت دیگر نیست که برای پایبندی به «انقلاب»، «خلق»، «خودمختاری»، «آزادی» و «صلح»، باید یک «حق» را نامشروع، سازشکارانه و ضدانقلابی اعلام نمود و آن «حق مذاکره با رژیم جمهوری اسلامی با وجود خمینی یا بدون وجود خمینی» است؟

مسأله‌ی را از خلق خود مخفی بداریم» (کردستان، شماره ۱۰۶، تیرماه ۱۳۶۴) یا «رهبری کومله از مذاکرات اطلاع داشت و مذاکرات به کومله اطلاع داده شده بود و ما اگر در آینده هم این کار انجام بگیرد، حتماً کومله را در جریان خواهیم گذاشت. بنابراین، به این ترتیب، همان‌طور که گفتم، هیچ سازشی انجام نگرفته؛ ملاقاتی بوده که ما هم بلافاصله اعلام کردیم که این ملاقات معنیش این نیست که ما بخواهیم با رژیم اصولاً مذاکره بکنیم. شرایطی هم که در این مذاکره داشتیم، رژیم البته نمی‌تواند در واقع قبول بکند. یعنی مذاکرات... در کردستان باید برگزار شود» (مصاحبه دکتر قاسملو با رادیو بی‌بی‌سی بخش فارسی، ۴ بهمن ۶۳ - تأکید از من). همین چند جمله نشان‌دهنده چگونگی رعایت «پرنسیپ»‌ها از جانب قاسملو است: به جای این که مذاکره علنی در کردستان برگزار شود، مذاکرات فوق‌العاده مخفی در وین صورت می‌گیرد.

۲ - بنی‌صدر، برای این که رفتار و کردار خود در مورد کردستان را توجیه کند، دست به یک جعل آشکار زده و این‌گونه وانمود کرده است که گویا قاسملو به تازگی به فکر حل سیاسی مسأله کردستان افتاده بود. بنی‌صدر می‌نویسد «وی به این نتیجه رسیده بود که مسأله کردستان باید در درون ایران حل شود. جای بسی تأسف است که وقتی می‌توانست عامل حل عادلانه مشکلی بزرگ شود، او را کشتند» (انقلاب اسلامی، شماره ۲۰۷، ۸ مرداد ۶۸). وی در شماره بعد (۲۰۸) انقلاب اسلامی، می‌نویسد: «باید انصاف داد که هنوز قطعنامه ۵۹۸ پذیرفته نشده بود که قاسملو متوجه این واقعیت شده بود که جهت عمومی تحول جنگ، وضعیتی را فراهم می‌آورد که قربانیان اول کردها خواهند شد. وی در ایتالیا به مدت چهار ساعت با یک شخصیت ایرانی درباره تجربه‌ها، اشتباه‌ها و بایدها و نبایدها صحبت کرده و گفته بود که به این نتیجه رسیده است که راه حل نظامی وجود ندارد. راه حلی که هست، سیاسی است». بنی‌صدر مطلب را به شکلی ادامه می‌دهد که حرکات خود را توجیه کند: «ای کاش در سالهای اول انقلاب به این فکر رسیده بودند. ای بسا استبداد نیز گریبان ایران را نمی‌گرفت»!

منابع و توضیحات:

۱ - قاسملو قبلاً گفته بود که «حزب بدون اطلاع مردم کردستان به هیچ مذاکره‌ی تن در نخواهد داد. مذاکره باید علنی و رسمی از سوی دولت جمهوری اسلامی با حزبدموکرات کردستان ایران به‌عمل آید» (کردستان، شماره ۹۹، شهریور ۶۳ - تأکید از من) یا «مذاکرات باید رسمی و آشکار باشد. ما ابداً علاقمند نیستیم که هیچ

فروغ جاویدان، یک سال بعد

روز چهارشنبه ۱۱ مرداد، گردهمایی بزرگی با شرکت هزاران تن از رزمندگان و فرماندهان ارتش آزادیبخش ملی در یکی از قرارگاههای ارتش آزادیبخش تشکیل شد، که طی آن موقعیت کنونی و آخرین آمادگیهای ارتش آزادیبخش به تفصیل مورد بحث قرار گرفت. آن چه در زیر می‌خوانید بخشی از سخنان مسعود رجوی، مسئول شورای ملی مقاومت و فرمانده کل ارتش آزادیبخش ملی است که در گردهمایی مزبور ایراد شد.

خواهران و برادران، رزم‌آوران و مجاهدان ارتش آزادی،

در ابتدای نشست امروزمان اجازه بدهید که به مناسبت اولین سالگرد فروغ جاویدان، با بیش از یک‌هزاروسصد جاودانه فروغ آزادی، که پیشتان و قافله‌سالاران و سرداران کاروان رهایی خلق و میهن اسیرمان هستند، تجدید عهد کنیم، با تأکید بر این که یادبود اصلی و شایسته آنان را محققاً یک روز در میدان آزادی برگزار خواهیم کرد (کف زدن رزمندگان)، وانگهی در این یک سال کدام بامداد و کدام شامگاه بود که در آن یاد آن جاودانه‌فروغها و یاد همه شهدای ارتش آزادی در خاطر تک تک ما زنده نباشد؟ کدام روز بود و کدام شب، که به یاد آنها نباشیم؟ مگر می‌شود خاطره جاودان بزرگترین حماسه تاریخ مقاومت ایران را از یاد برد؟ نه، هرگز! آن چه در دستور کار ماست، آزاد کردن میهن اسیرمان و تمام سرزمینهایی است که آن خونهای پاک و مقدس در آنها فرو ریخته و از آن جا هنوز شعله می‌کشند. یادتان هست که پارسال دشمن چه غوغایی به راه انداخته بود؟ می‌گفت که ارتش

آزادیبخش و مجاهدین تمام شدند، کمرشکن شدند و از بین رفتند. اما آن روز ما، در همین جا، آیات سوره کوثر را که به معنی سرچشمه فزاینده و بالندگی است، خواندیم و گفتیم که بر شهدای فروغ جاویدان نباید گریست، چرا که شاهدان شهیدان هستند. فکر می‌کنم که امروز پس از یک سال همه شما به عیان رشد و فزاینده‌گی و کثرت و پیشرفت و گسترش را در هر زمینه‌ی می‌بینید و لمس می‌کنید. از طرف دیگر، این فقط ما نیستیم که فروغ جاویدان را از یاد نمی‌بریم و نخواهیم برد. دشمن هم، با اسم‌گذاری خاص خودش، هیچ وقت آن را از یاد نبرده است. آیا روزی و هفته‌ی بوده که - با اسم مستعاری که خودش روی آن گذاشته -، روضه «مرصاد» را فراموش کند؟ ما بعد از عملیات یک گزارش چاپ کردیم، ولی اگر حجم نوشته‌های آنها - فقط نوشته‌ها، به گفتارهای رادیوتلوویزیونی دشمن کاری ندارم، به سخنرانیهای نمایشهای جمعه و روضه‌خوانیهایشان در مجالس مختلف هم فعلاً کاری ندارم - را ببینید، دهها و شاید هم بیشتر از یک صد کتاب بشود. روز اول، ملیجک دربار خمینی می‌گفت که ارتش آزادیبخش بیشتر از چهل تا از ما را نتوانسته است بکشد. بعد رفتند به ملل متحد و گفتند: آقا اینها چهل هزار، از ما را کشته‌اند و برای اثبات آن ویدئو و فیلم هم بردند! هنوز هم، در همین ایام، بسیاری اسامی از تلفات دشمن که ما از آن خبر نداشتیم، در روزنامه‌هایشان چاپ می‌شود و تا بخواهید نوحه و روضه مرصاد. حالا دیگر آن راز نگفته زهر خوردن دجال در سال گذشته را، بی‌تعارف، ضمن همین روضه‌خوانیها و نوحه‌خوانیهای به اصطلاح مرصادشان، بازگو می‌کنند. یک نمونه‌اش را که مال همین روزهاست برایتان می‌خوانم. این، روزنامه اطلاعات رژیم است، به تاریخ یکشنبه هشتم مرداد. سه چهار تا مقاله دارد، فقط در یک شماره، که چند صفحه را هم گرفته است. می‌گوید: «ساعتی بعد اعلام شد که منافقین شهرهای اسلام‌آباد و کربلا را به تصرف خود درآورده‌اند، این خبر ابتدا همه را به تعجب واداشت ولی بیشتر از همه گوشه‌ی دیگر از توطئه‌هایی که حضرت امام مطرح کرده بودند، آشکار شد [یعنی آشکار شد که چرا ایشان سم نوش جان کرده بودند]. ... مردمی که در آن جا بستری بودند، با رگبار منافقین به خیل شهدا پیوستند [معلوم است که در فرهنگ خمینی منظور از مردم، پاسداران سرکوب و تباهی هستند] آن جا نه تنها یکی دیگر از توطئه‌های ابرقدرتها برملا شد [می‌گوید توطئه‌های ابرقدرتها! انگار ما بودیم که از آمریکا و اسرائیل اسلحه گرفتیم] بلکه گوشه‌ی دیگر از دلایل قبول قطعنامه از طرف حضرت امام روشن شد».

به وضوح راز نگفته را برملا می‌کنند. تکلیف اعداد و ارقامی هم که معمولاً اینها می‌دهند، خیلی روشن است. در مورد تلفات جنگ هم با منتهای وقاحت گفتند که در عرض هشت سال حدود صدوبیست‌هزار بوده است. این جا هم حدود هزار اسم

تا به حال خودشان در روزنامه‌هایشان منتشر کرده‌اند و تازه باز هم منتشر می‌کنند و می‌شود حساب کرد که چه درصدی از تلفات دشمن به روزنامه‌ها راه می‌برد... یک نقطه‌نظری هست که اعدام‌ها اساساً نه بعد از عملیات فروغ جاویدان، بلکه در ماه‌های اول بهار، بعد از عملیات آفتاب و در جریان شکست‌های جنگی رژیم شروع شده بود، به خصوص بعد از چلچراغ، بعدش را هم که همه می‌دانید. از انفجار در زندان گرفته تا اعدام‌های جمعی ۲۵ نفر، ۲۵ نفر در اوین، تا بردن خواهران و برادران قهرمان ما از زندان‌هایی مثل زندان همدان به گورستان شهر و شهید کردن آنها در همان جا، برای این که در همان جا آنها را به خاک بسپارند و سروصدای کمتری به پا شود. بعد هم اعدام با جرّاثقال و دار زدن به ساختمان‌های نیمه‌ساخته و پل‌ها، که همه و همه مبین این بود که دشمن لرزه‌سرنگونی را با تمام وجود حس کرده است. اجازه بدهید چند سطر از گزارشی را که توسط یکی از رزمندگان حاضر در نشست نوشته شده، برایتان بخوانم. او به تازگی از داخل کشور آمده و شاهد اعدام یکی از قهرمانان و سرداران ارتش آزادی بوده است. از روی متن گزارش می‌خوانم: «ساعت ۳ بعدازظهر یکی از روزهای اول بعد از عملیات کبیر فروغ، با یکی از دوستان در خیابان اصلی ایلام در حال قدم زدن بودیم. به یکی از میدان‌های شهر به نام میدان ۲۲ بهمن نزدیک شدیم. گفتند یکی از مجاهدین را آورده‌اند و می‌خواهند دار بزنند. کمیته‌چیه‌ها و مزدوران رژیم با لباس‌های شخصی و لباس فرم، به خاطر وحشتی که داشتند، در بین مردم گشت می‌زدند و چرخ می‌خوردند. عده دیگری از مزدوران بر روی ساختمان‌های اطراف فلکه سنگر گرفته بودند. هرگاه کسی با چهره پژمرده و غمگین یا ناراحت دیده می‌شد بلافاصله دستگیرش می‌کردند. یک دستگاه مینی‌بوس که از جلادان رژیم پر بود، از میان مردم عبور کرد و زیر یکی از تیرهای برق دور میدان ایستاد. تعدادی جلاد مزدور از مینی‌بوس پیاده شدند، طناب داری را به تیر برق بستند و آن را آماده کردند. آن گاه مجاهدی را که می‌خواستند به شهادت برسانند و در داخل اتوبوس خوابانده بودند، چند نفره رفتند و، او را که بسته شده بود، بیرون کشیدند و با مشت و لگد و قنداق اسلحه و فحاشی آوردند بیرون. هنگام پیاده کردن این مجاهد اسیر، عده‌یی دیگر از مزدوران و چماق‌داران که اطراف مینی‌بوس را گرفته بودند، حمله‌ور شده و او را می‌زدند. چشم‌هایش بسته بود، دست‌هایش را هم از پشت بسته بودند، پاهایش هم بسته بود و هیچ‌گونه راه دفاعی نداشت، الا این که در برابر آنها با صدای بلند فریاد می‌زد: مرگ بر خمینی، مرگ بر ارتجاع! سرانجام مزدوران و جلادان او را با طرزی ناشایست و فجیع به بالای سقف مینی‌بوس انداختند و برای این که صدای او به اطراف نرسد، جلادان همگی شروع کردند به دادن شعار مرگ بر منافق و منافق باید اعدام گردد. سپس

جلادانی که بر روی سقف بودند، اطرافش را گرفتند و چند نفر، چند نفر یا همگی او را با مشت و لگد و چماق و قنداق تفنگ بدون لحظه‌یی توقف می‌زدند. اما مجاهد دلیر باز هم، هر وقت که می‌توانست، فریاد برمی‌آورد: مرگ بر خمینی، که او را بیشتر و بیشتر می‌زدند. سپس یکی از جلادان به لبه کنار مینی‌بوس آمد تا، به قول خودشان، حکم اعدام را قرائت و اجرا کند. در این موقع جمعیت حاضر شلوغ می‌کرد. مزدوران، جلادان، چماق‌داران و سینه‌چاکان رژیم شعار می‌دادند و به بقیه هم می‌گفتند: بایستی بگویید منافق اعدام باید گردد. جلاد کمیته‌چی شروع به قرائت حکم اعدام کرد. جمعیت باز هم شلوغ می‌کردند و صدا به جایی نمی‌رسید. من هم نمی‌توانستم صدا را خوب بشنوم فقط یک جمله را شنیدم، از همان جلادی که حکم را قرائت می‌کرد. گفت: این یکی از اعضای کادر اصلی و فرمانده یکی از تیپ‌های منافقین است. مزدوران، چماق‌داران و جلادان شروع به شعار دادن کردند. به خود می‌پیچیدم و نمی‌دانستم که چه باید کرد. هنوز حکم اعدامش قرائت نشده بود که جلادان دیگر حلقه طناب دار را بر گردن مجاهد دلیر انداختند و مزدوران پیایی او را می‌زدند. آن قدر او را اذیت و شکنجه کردند که دیگر بی‌حال بود. وقتی که کاملاً از حال رفته بود، در حالت بی‌حالی، حلقه طناب دار را بر گردنش انداختند و مینی‌بوس حرکت کرد و پیکر آن مجاهد بزرگوار بر تیرک دار آویزان ماند و با قلبی پاک و ایمانی راسخ به سوی ملکوت پر گشود. اما مزدوران ارتجاع از جسد بی‌جان او نیز نمی‌گذشتند و با چوب و سنگ و چاقو به پیکر بی‌جان او حمله کردند. من اینها را به چشم خود دیدم. جسد تا ساعت ۹ شب در همان جا آویزان بود». البته خوب می‌دانید که مخصوصاً در مورد خواهرانمان صحنه‌های بسا فجیع‌تر از این هم وجود داشته است. اما فروغ جاویدان پاسخی بود به یک ضرورت تاریخی، پاسخی بود به تاکتیک دشمن زبون و مفتضحی که بعد از آن همه نعره «جنگ جنگ تا پیروزی» به قول خودش آبرویش را با همه شیاطین معامله کرده بود. فروغ جاویدان تضمین مقاومت و انقلاب و پیروزی یک خلق در زنجیر بود.

در یک طرف دیگر یعنی در سمت اضداد مقاومت هم، هر چقدر بخواهید کارشناس نظامی پیدا شده بود، چه در فرنگستان و چه در همین منطقه مرزی! از فلان فرستنده محلی گرفته تا بلندگوهای معلوم‌الحال استعماری تبلیغات رژیم خمینی را تکرار می‌کردند و می‌گفتند که ما رفته‌ایم و جان جوانان پرشور ولی ناآگاه را به هدر داده‌ایم. معمولاً منطق آنها همین است: رهبری ناصادق ولی آگاه، جوانان پرشور ولی ناآگاه! برخیز! برخیز! می‌گفتند که اگر می‌خواهید، ما بیاییم به شما جنگیدن و فرماندهی یاد بدهیم! ولی بعد دیدیم که در جلسه امان‌نامه‌خواهی از پاسداران رژیم متأسفانه جان خودشان را به هدر دادند. می‌بینید چه فرماندهی جالبی!

واکنش بقایای شاه و خمینی هم که در فرنگ خیلی روشن بود. همین طور وضع به اصطلاح مـ ل‌های بریده در فرنگ. آخر یک نوع اسلام هست مثل خمینی و یک نوع مارکسیسم هم هست مثل اینها که خط به خط و کلمه به کلمه حرفهای ساواک خمینی و دژخیمان را تکرار می‌کردند. با چه رذالتی! راستی به کسی که داعیه ترقیخواهی داشته باشد اما نشریاتش خط به خط و نکته به نکته حرفهای خمینی باشد، چه باید گفت؟ درست مثل نشریات رژیم مارکها و ترجیع‌بندی‌هایی مثل «ستون پنجم عراق» و «تنفر مردم از ارتش آزادیبخش» را نشخوار می‌کردند و گاه در مسابقه رذالت فی‌الواقع از ساواک خمینی، و روزنامه جمهوری اسلامی گوی سبقت می‌ربودند. راستی که چه آزمایش بزرگی بود. حرفشان هم یکی بیشتر نبود: رژیم تثبیت شده، ارتش آزادیبخش و مجاهدین هم تمام شدند و از بین رفتند! این درست در همان شرایطی بود که جانشین خمینی و فرد شماره دو رژیمش، یعنی منتظری به خمینی می‌نوشت: «مجاهدین خلق اشخاص نیستند یک سنخ تفکر و برداشت است... با کشتن حل نمی‌شود بلکه ترویج می‌شود» منتظری بر سر همین مسأله با خمینی در افتاده بود، چون که دیگر شاخ امامش شکسته بود و بعد از زهر خوردن او، ولیعهدش جرأت کرده بود این حرفها را بگوید. آخر می‌دید که خمینی ضمناً به بخت او هم لگد می‌زند. ملاحظه می‌کنید که بالاترین سردمداران رژیم این را می‌گفتند. اما اضداد مقاومت در فرنگستان، واویلا!

حالا یک سال گذشته و خیلی چیزها روشن شده است. یادتان هست که پارسال، در همین ایام، همه این حشرات الارض - اضداد مقاومت را می‌گویم - بعد از فروغ تا هفته‌ها و ماهها سنکوب کرده بودند و بعداً که خمینی آمد و قدری تنفس مصنوعی به آنها داد، از لانه‌ها و سوراخها بیرون آمدند، و طلبکار! طلبکار از ارتش آزادیبخش و مجاهدین، که بله، چرا رفتید؟ دوباره داشت اوضاع درست می‌شد و شما دوباره رفتید و آن را خراب کردید! بی‌حیایی ناب را می‌بینید! آن روزها و آن اشک تمساح ریختنهای برای شهدای ما را به یاد دارید؟ شگفتا! مجاهد تا زنده است، می‌شود پدرش را درآورد و انواع و اقسام فحشها را به او داد، انواع و اقسام توهینها را به او کرد و در ریختن خونس با جلادان سهیم شد و گفت بله تقصیر شما بود. اما وقتی همین مجاهد شهید می‌شود، آن وقت می‌خواهند او را به وسیله طلبکاری از سازمانش و از رهبریش تبدیل کنند. راستی دنات از این بیشتر متصور است؟ یک عده از دکانداران بازار سیاست هم می‌گفتند که خوب، حالا بعد از آتش‌بس این مجاهدین و ارتش آزادیبخش دیگر وجه‌المصالحه خواهند شد! خلاصه کنم: دویدند و دویدند و در مزبله‌یی که همان آشغال‌دانی استحاله باشد، به دنبال یک تکه استخوان از ظرف خمینی، خودشان را به دژخیمان و جلادان و ساواک خمینی گره

زدند.

در این طرف، ما گفتیم و تکرار کردیم که بیمه‌نامه فروغ جاویدان را در دست داریم. حالا یک سال گذشته و امروز شما اثر رنج و رزم خودتان و اثر خون شهیدانتان را به وضوح می‌بینید. هم در صحنه داخلی و هم در صحنه بین‌المللی. رژیم که خودش می‌گوید شب بعد از مرگ خمینی در مجلس خبرگان مثل بید می‌لرزیدیم، چون که یک وقت دیدی آمدند! راستی از آمدن کی می‌ترسیدند؟ کی می‌آمد؟ آمریکا یا شوروی؟ عراق را هم خودتان می‌گویید قصد جنگ ندارد. راستی رژیم از ترس آمدن کی این طور می‌لرزد؟ (رزمندگان: ارتش آزادیبخش).

بله، آنها از همین می‌ترسیدند و مثل بید به خود می‌لرزیدند. آن روز گفتیم که این بیمه‌نامه ماست، «کوثر» است، سرچشمه فزاینده و اعتبار و بالندگی ماست. اکنون، یک سال پس از آن روز، شما در صحنه بین‌المللی و در صحنه داخلی آثارش را به عیان می‌بینید. همین طور در رشد کمی و کیفی خودتان و در واکنشها و تبلیغات وحشتبار رژیم. سریال نمایشگاههای مرصاد، سریال مانورهای مرصاد، سریال فیلمهای تلویزیونی مرصاد، مرصاد می‌خورند و مرصاد می‌پوشند! راستی کدام خانه و کوچه و خیابان و کدام شهر و دیار ایران است که از اثر فروغ جاویدان و از انتظار فروغ بعدی تهی باشد؟ این هم از آثار خود آن عملیات بود. کمتر خانه و شهر و دیاری است که در آن مردم به ارتش آزادی، به مثابه تنها نقطه امیدشان، دل بسته باشند و چشم انتظار آن نباشند. بنابراین اجازه بدهید که یک بار دیگر، برای این که رژیمها زیاد از ما دلخور نباشند، به مناسبت همه تبلیغات، مانورها و نمایشگاههای مرصاد یک تشکری از آنها بکنیم و بگوئیم آقا جان باز هم بکنید، ما از آن سود می‌بریم (کف زدن رزمندگان). در این یک ساله، همه خطوط، استراتژیها و تاکتیکهای دیگر هم آزمایش پس دادند. بورژوازی ضدانقلابی و چپاولگری که خودش فکر می‌کرد نمایندگی اقشار میانی را به عهده دارد و خودش را کوهی - البته از کاه! - می‌پنداشت، عاقبت موش زائید! در سالهای قبل هر چه می‌گفتیم آقا جان استراتژی و تاکتیک تو چیست، و برای همین آزادی که از آن دم می‌زنی چکار باید کرد؟ جوابش در یک جمله این بود: من آنم که استراتژی مجاهدین غلط است! من آنم که تاکتیکهای مجاهدین غلط است! من آنم که برخوردهای مجاهدین غلط است! اما امسال بعد از آتش‌بس حرف دلشان را بالا آوردند. ببینیم حرف دلشان چه بود. گفتند آخوند محترمی قرار است آزادی احزاب بدهد، ما هم می‌رویم زیر قباي آخوند محترمی وزیر کشور خمینی! این استراتژی‌شان بود: همان استراتژی استحاله! درباره تاکتیک هم دست آخر برخی از آنها گفتند که باید رفت نامه نوشت! پس، استراتژی خزیدن به زیر قباي خمینی بود و تاکتیک هم نامه‌نگاری! از آن طرف، پیرکفتار همه‌شان را

سرانگشت چرخاند و گفت هر کس هم می‌خواهد به مذاکره بیاید بفرماید، پاسدار صحرارودی در اختیار است! البته ما از اول به خلیجها گفتیم که طرفی نخواهند بست، به باند بازرگان هم گفتیم که «از گندم ری نخواهید خورد». حالا خمینی در وصیتنامه‌اش هم نوشته که مبدا بعد از من لیبرالها را وارد حکومت کنید! اشاره‌ی هم به صحنه بین‌المللی بکنیم. مقاومتی که می‌گفتند از بین رفت و وجه‌المصالحه شد، همین اواخر به وسیله پارلمان اروپا به رسمیت شناخته شد. پارلمان اروپا چه چیزی را به رسمیت شناخت؟ حداقل حق مردم ایران و شهدای خلق را. وقتی که ما سازمان آزادیبخش فلسطین را به عنوان نماینده مشروع مردم فلسطین به رسمیت می‌شناسیم، مگر هنری می‌کنیم؟ مگر جز این است که وظیفه‌مان را انجام می‌دهیم؟ آیا باید بگوییم که نماینده برحق مردم فلسطین اسحاق شمیر است؟ مگر نماینده مردم ایران خمینی است؟ یا مگر اضداد مقاومت هستند؟ خیر، شاخص مقاومت است. تعجب‌انگیز وضع برخی از این گروههای مدعی م. ل است. این جا هم باز بقایای شاه و خمینی و دیگر اضداد مقاومت انقلابی مثل مار و مور بیرون ریختند، چپ‌نمایان ارتجاعی خودشان که کاری نمی‌کنند. اما وقتی شما عملیات نظامی می‌کنید بیرون می‌ریزند و پاچه شما را می‌گیرند. حرکت بین‌المللی - سیاسی هم که می‌کنید همین طور. داد و هوار می‌کنند که آی چرا برای مردم ایران تکلیف تعیین کردید! می‌دانید که مضمون و ماده این حرف چیست؟ می‌گویند نماینده یک خلق در زنجیر مقاومتش نیست، رژیم خمینی است. زیرا وقتی که این مقاومت نماینده این خلق نباشد، آن خرده گروه یا آن چهار تا آدم بریده که به طریق اولی نیستند. ما در دورانی به سر می‌بریم که خمینی ارزشها را لگدمال کرده است. از همین رو اضداد مقاومت در مسابقه فضاحت و رذالت هیچ حد و مرزی نمی‌شناسند. در نتیجه، وضع آنها این است که می‌بینید. آیا فرقی هست بین موضعگیری ساواکیهای شاه و ساواکیهای خمینی یا میانه‌بازها و بعضی خرده‌گروههای مدعی مارکسیسم - لنینیسم؟ هیچ، در عمل هیچ فرقی نیست. خوب، از این داستان تکراری بگذریم...

وقتی خمینی مرد خودشان گفتند که به خودمان می‌لرزیدیم. ولی بعد گفتند که روز دفن پیرکفتار ده‌میلیون جمعیت بوده! مثلی است که می‌گویند خانی دستور داد به رعیتش هزار ضربه شلاق بزنند. مباشرش گفت قربان، حضرت والا یا شلاق نخورده‌اید و نمی‌دانید چیست یا عدد هزار را نمی‌دانید که چندتا است. خان مربوطه هم که عدد و رقم سرش نمی‌شد، گفت خوب ۵ تا بزنید! اینها هم آن قدر گفتند جمعیت ده‌میلیونی، ده‌میلیونی که یکی در مجلس خودشان استفراغش گرفت و گفت آقا این همه که می‌گویید حضور میلیونی، میلیونی، اینها همه‌اش سطحی است، اینها همه‌اش بامبول است. چه حضور میلیونی؟! بلافاصله سردمداران گفتند که این صدا،

صدای منافقین است! راستی صدای منافقین در مجلس شما چکار می‌کند؟ واقعاً که اینها سروت‌ه حرفهایشان را هم نمی‌فهمند. لابد شنیده‌اید که رادیوی رژیم در بهشت‌زهرا با مردم مصاحبه می‌کرد و زنی در یکی از این مصاحبه‌ها گفته بود، و تلویحاً اظهار خوشوقتی کرده بود، که خوب در بهشت‌زهرا رهبر کم بود که الحمدالله آن هم آمد! چون در این جا رئیس‌جمهور هست، نخست‌وزیر هست، رئیس قوه قضاییه هست، حاکم شرع هست! یعنی مجاهدین پیشاپیش اینها را فرستاده‌اند به این جا و حالا دیگر تکمیل شد. یک هرم کامل حکومت خمینی در آن جا مردار شده، همراه با گله پاسدار و حاکم شرع و دادستان ضدانقلاب... باری، در هفته گذشته رسیدیم به انتخابات. بیچاره‌ها هر آن چه سر تبلیغات مربوط به جمعیت خورده بودند، از دماغشان در آمد. به هر دری زدند و سن رأی دادن را هم پائین کشیدند. مطابق آمار رسمی، جمعیت کشور ۵۵ میلیون نفر است. پس - باز هم مطابق آمار رسمی و منتشرشده توسط خودشان - حدود ۲۹ تا ۳۰ میلیون نفر حق رأی دارند. اما خودشان اعلام کردند که ۱۶ میلیون شرکت کرده‌اند. به همین دلیل آخوند محتشمی وزیر کشور رژیم گفت که بله، چون موقع درو بوده نصف جمعیت در حال برداشت محصول بوده‌اند. کسی نیست بگوید که اقل می‌خواستی بگویی نصف جمعیت سر قبر امامت بوده‌اند! با توجه به انبوه تقلبات لاقل باید سب برابر را برای اینها به حساب گذاشت. پس معنای عددی که می‌گویند، به وضوح این است که بیش از سه چهارم مردم ایران انتخابات رژیم را تحریم کرده‌اند. این مساله را در مورد تهران خیلی خوب می‌شود دید. جمعیت تهران هشت میلیون است و اینها می‌گویند که در تهران تقریباً ۱/۲ میلیون رأی داده شده است. در حالی که از این هشت میلیون می‌باید ۴/۵ میلیون نفر حق رأی داشته باشند که با توجه به شلوغی تهران و رفت و آمدهایش، در واقع باید ۵ میلیون گرفت. اما مطابق آماری که خودشان داده‌اند دو سوم رأی دهندگان در تهران رأی نداده‌اند. یعنی تحریم کرده‌اند. و این هم اسباب سیه‌رویی است برای آن فسیلها، ماموتها و دایناسورهای قمی از قبیل اراکی و گلپایگانی و مرعشی که لعنت خدا بر آنها باد. دجال و پیرکفتار خون‌آشام رفته و اینها آیت‌الشیطانهای هستند که از فرط بلاهت و حماقت سرنوشت خودشان را با سرنوشت سردمداران رژیم گره می‌زنند. به اینها باید گفت که پس شما پاسخگوی تمامی جنایات رژیم هم باید باشید. والا دست در دست دشمنان خدا و خلق چکار می‌کنید؟ پاسخ آن خونها را کی می‌دهد؟ آن که جانشین خود خمینی بود، از آن همه جنایت و خونریزی وحشتزده شد. شماها به این وسیله در هر قتلی، در هر اعدامی و در هر جنایتی که رژیم خمینی از روز اول کرده، سهیم هستید. مگر خواهیم گذاشت که شما آن جا بنشینید و با خرفیتان، خونریزی را توجیه بکنید.

حالا روسیاهی این دعوتی که از مردم برای شرکت در انتخابات کردید، به شما ماند. لقمه‌های شما خونین است. شما در شمار همان آخوندها و شریجهایی هستید که در حکم قتل امام حسین هم سهمیند. این افراد سرسوزنی در برابر مردم ایران حرمت و اعتبار ندارند، نخواهند داشت و کسی هم نمی‌باید دهشاهی به اینها بدهد. لعنت خدا و خلق بر آنها باد که دستشان را در دست جلادان رژیم خمینی گذاشتند (کف‌زدن رزمندگان). جواب این خونها و شکنجه‌ها را کی باید بدهد؟ این اراکی، مردک پابگور ۱۵۳ ساله، حیا نمی‌کند. اینها یک عمر نان مرجعیت و آیت‌اللهی و این طور چیزها را خوردند و جانماز آب کشیدند ولی حالا، این طور خدا خواسته که آنها را افشا بکند. هر ادعای ریاکارانه‌یی هم داشته باشید، مردم دکان شما را بخواهند چید (کف‌زدن رزمندگان)...

از روزی که خمینی مرد تا امروز، اینها سه تا اشتباه اساسی مرتکب شدند. در این جا لازم نمی‌بینم که از نقش مقاومت انقلابی در راندن آنها به سمت این سه حلقه اشتباه اساسی صحبت کنم. مهم، خود آن اشتباهات اساسی است. اول این که سیدعلی روضه‌خوان را رنگ کردند و شد آیت‌الله و بعد هم ولی‌فقیه، و او را نشانند بر جای خمینی و حالا شده است ولی امر تمام مسلمین جهان! آقا جان تو قاچ زین را بجسب، اسب‌سواری جهانی پیشکش! این یک اشتباه اساسی بود. عجله داشتند و می‌ترسیدند. زود به هم گشتند و در یک حالت ترس و در شرایطی که، به قول خودشان، «دشمن» پشت مرز گوش خوابانده بود و تبلیغات هم می‌کرد که «منتظر باشید»، بدون این که فرصت داشته باشند تا آثار بعدی آن را خوب مطالعه کنند، جای خمینی را با این خامنه‌ای پر کردند. این اشتباه آنها بود. باید کمی به سمت عالم واقع نزدیک می‌شدند به جای این که خامنه‌ای را رنگ کنند و به جای مرجع تقلید و ولی‌فقیه (یعنی بالاتر از مرجع تقلید) بنشانند، شاید می‌توانستند شکلهای دیگری پیدا کنند، که البته باز هم برایشان خیلی تضاد و اشکال داشت ولی این یکی خطرناک است. این یک اشتباه اساسی است چون این سیدعلی روضه‌خوان نمی‌تواند جوابگو باشد. اگر یک حزب‌اللهی را در نظر بگیرید و از او بپرسید ولی‌فقیه کیست؟ می‌گوید خامنه‌ای. اگر بپرسید از کی تقلید می‌کنی؟ می‌گوید از اراکی! اگر بگویید وجوهات را به کی باید بدهی؟ می‌گوید آذری قمی گفته است که بده به خامنه‌ای، ولی از آن طرف هم یک عده می‌گویند که بده به گلپایگانی! در این میان برایش معلوم نیست که اگر ولایت‌فقیه که خمینی به خاطرش آن همه سرکوب و اعدام کرد درست بود، چرا حالا می‌گویند دیگر مرجعیت شرطش نیست. پس از خودش می‌پرسد که یا حالا دروغ می‌گویند و یا آن کفن‌پاره دروغ می‌گفت. در چنین شرایطی اگر می‌توانستند یک شورایی، ولو با ستمی، درست کنند که یکی دو تا از این مردنیها هم در آن باشند،

برایشان بهتر بود. بگذریم که شاید از آن طرف راه نداشتند. ولی چه راه داشتند و چه نداشتند، به هر حال نشاندن خامنه‌ای به جای ولی‌فقیه، کاری است که پایه‌های ایدئولوژیک و عقیدتی رژیم را از بنیاد می‌لرزاند.

اشتباه دوم اینها دستکاری قانون اساسی رژیم بود. درست است که خمینی گفته بود قانون اساسی را تغییر بدهید. اما اگر از نظر سیاسی خیلی هوشیار می‌بودند می‌بایست بعد از مرگ خمینی این کار را، موقتاً هم که شده، کنار می‌گذاشتند. چون قانون اساسی را که تغییر می‌دهند، دیگر همان بورژوازی وابستگی‌گرای لیبرال هم که تا به حال زیر قبای رژیم بوده، دیگر انتخابات را تحریم می‌کند و می‌گوید قبای ولایت به تن خمینی دوخته شده بود. تازگی بقایای رژیم این شیخ دادستان رژیم - خوشینیا - را فرستاده بودند که بگوید چرا ملی‌گراها نمی‌آیند رأی بدهند؟ بیایند رأی بدهند، والا هلاک می‌شوند! بقایای خمینی می‌بایست به آن قانون اساسی دست نمی‌زدند تا فعلاً اوضاع به نحوی بگذرد و خودشان این طور منزوی نشوند. چون برای همدستان و متحدان قبلی رژیم خمینی این که می‌گفتند فعلاً این قانون اساسی به قوت خودش باشد و بعداً دستکاریش می‌کنیم، پذیرفتنی‌تر بود. شکی نیست که این کاری که کردند از اجباراتشان ناشی می‌شد. اما در هر حال یک اشتباه است.

اشتباه سوم آنها این بود که می‌بایست دست این احمد را به یک جایی بند می‌کردند. شاهکار سیاسیشان این می‌بود که سازش می‌کردند. مرد قدرتمند رژیم می‌توانست رفسنجانی باشد در رأس مجلس؛ جانشین فرمانده کل قوا هم که بود. در این صورت گرگ‌زاده خمینی را می‌کردند رئیس جمهور تشریفاتی و خامنه‌ای هم که رهبر بود، تا به این ترتیب ائتلاف سه مفسدین از هم نپاشد. خامنه‌ای را در جای خمینی گذاشتن تخم فتنه‌های بعدی را در بردارد. چون آن گلپایگانی می‌گوید چطور است که وقتی خمینی می‌میرد ما را برای نماز خواندن بر جنازه‌اش می‌برید، ولی بعد می‌گویید ولی‌فقیه این خامنه‌ای است؟ اگر ولی‌فقیه این است چرا خودش نمی‌رود بر جسد طرف نماز بخواند؟ موقع نماز ما را می‌برید، چون می‌خواهید از عمامه و اشتها ما استفاده کنید، ولی بعد می‌روید از دورانه‌های پیشین زمین‌شناسی یک اراکی هم بیرون می‌آورید (خنده رزمندگان). این طور است که تازه نوبت بازشدن سر کلاف تضادهاست. بیچاره‌ها نمی‌دانند که پارسال تمامیت رژیم با خمینی زهر خورده و نمی‌دانند که امسال هم، وقتی تمامیت رژیم مدنظر است، با مرگ خمینی حکم مرگ اینها هم صادر شده است (کف‌زدن رزمندگان). حالا رفسنجانی را آورده‌اند بلکه خط سرکوب و خفقان را با وابستگی سرپا نگهدارد. همان طور که پارسال هم در تحلیل‌مان گفتیم، امسال - بخصوص بعد از مرگ خمینی - روشنتر می‌شود که این رژیم دیگر

وصله‌بردار نیست. صریحتر بگویم، همچنان که پارسال هم بعد از فروغ جاویدان گفتیم، بعد از آتش‌بس و بعد از فروغ جاویدان، اگر شرق و غرب دنیا هم دست‌به‌دست هم بدهند باز هم درد این رژیم بی‌درمان است. پس برای اطلاع جهانیان تکرار می‌کنیم که:

اولاً - تا این دیکتاتوری تروریستی هست و تا بقایای رژیم خمینی هستند، سرکوب، خفقان و صدور تروریسم که ذاتی آنهاست ناگزیر ادامه خواهد یافت. ثانیاً - این رجاله‌ها و اراذل و اوباشی که امروز بر میهن ما حکومت می‌کنند، نه استحاله‌پذیرند و نه اهل صلح و سازندگی.

ثالثاً - آنها را باید به اتکای یک قدرت مسلح، به اتکاء بازوی استوار و پراقتدار خلق قهرمان ایران یعنی ارتش آزادیبخش ملی سرنگون کرد (کف‌زدن رزمندگان).

و رابعاً - تنها جانشین مشروع، همانا مقاومت مردمی و آلترناتیو دموکراتیک - انقلابی، یعنی نیرویی است که در مناسبترین زمان به وظیفه تاریخی پیروزمند خودش قیام خواهد کرد (کف‌زدن رزمندگان).

به همین مناسبت جای آن است که به همه عناصر و جریانهای داخلی و به همه طرفهای بین‌المللی که مستقیم یا غیرمستقیم دستی در حمایت از بقایای رژیم ضدبشری دارند، خاطرنشان کنیم که هر اقدامی برای کمک به این رجاله‌ها و اوباش تروریست از نظر مردم ایران اقدامی است علیه صلح، آزادی و حاکمیت مردم ایران، و ما این را به یاد خواهیم داشت.

از طرف مقاومت، از طرف ارتش آزادیبخش ملی، به آخوندهای جنایتکار حاکم و همه مزدورها، شکنجه‌گراها، دژخیمها و ایادی مربوطه گوشزد و اتمام حجت می‌کنم که دیگر عهد آنها به پایان رسیده و بنابراین اگر قصد جان به‌دربردن ندارند، در انتظار آتش خشم خدا و خلق، که بی‌گمان یک روز بر سر و رویشان باریدن خواهد گرفت، باقی بمانند. زوزه‌های آنها علیه مجاهدین و ارتش آزادی از فردای مرگ خمینی، به وضوح مبین نزدیکی اجل آنهاست، ولی به آنها می‌گویم که برای این کیفر و مجازات خدشه‌ناپذیر زیاد عجله به‌خرج ندهند، سوخت و سوز نخواهد داشت (کف‌زدن رزمندگان).

ارتش آزادی در راه است در میعاد خودش حضور خواهد یافت و وعده بزرگ خودش را - وعده‌یی را که به خلق قهرمان ایران داده - به اذن خدا در زمان خودش محقق خواهد کرد (کف‌زدن رزمندگان).

رزم‌آوران ارتش آزادی!

در سالگرد فروغ بزرگ - فروغ جاویدان - به یاد بیش از ۱۰۰۰ ستاره تابان،

جاودانه‌فروغهای تاریخ ایران، به یمن رنج و خون مقدس و عظیمی که رشیدترین، آگاهترین و پاکبازترین فرزندان مردم ایران نثار درخت جنبش مقاومت میهنی و مردمی کردند و این جنبش را در برابر انواع لطامات، صدمات و توطئه‌ها تضمین و بیمه کردند، به یاد آنها و برای نگاهبانی از حقوق مردم ایران از طریق ارتش آزادیبخش ملی و به اهتزاز درآوردن پرچم آزادی و صلح و استقلال و حاکمیت مردمی که مدیون آن خونهاست، پیشنهاد می‌کنم که قیام بکنیم و یک دقیقه تمام به صورت مستمر و ممتد دست بکوبیم و به این وسیله، با یاد شاهدان شهیدان و همه شهدای ارتش آزادیبخش ملی و مقاومت ایران گرد و سرفراز، دستافشان و غزل‌خوان، به خلق قهرمان ایران بگوییم که با لبخند پیروزی باز می‌گردیم، بگوییم که گوش به‌زنگ و در انتظار فرمان آتش باشند، آتشی که شب‌پرستان و دژخیمان و دجالان هیچ گریزی از آن نخواهند یافت (کف‌زدن ممتد جمعیت، به مدت یک دقیقه).

حرفهای کاک جلیل گادانی

کاک جلیل گادانی، دبیرکل حزب دموکرات کردستان ایران - رهبری انقلابی، در سفر اخیرش به پاریس، دعوت «شورا» را برای انجام یک مصاحبه پذیرفت. حاصل این گفتگو را در زیر می‌خوانید.

«شورا»

س: خوب از اول شروع کنیم: چرا در حزب دموکرات کردستان انشعاب شد؟

ج: اعلام موضع ما و جداشدنمان از فراکسیون، دو علت اساسی داشت: یکی جنبه سیاست عمومی حزب بود در رابطه با مجموع اپوزیسیون ایرانی، یا سیاست خارجی، و علت دیگرش مربوط می‌شود به سیاست داخلی حزب و چگونگی جریان امور حزب به لحاظ داخلی. در مورد سیاست عمومی حزب، باید بگویم که اصول و مبانی دموکراتیکی که حزب ما به آن معتقد بود و اساساً شعار حزب ما (دموکراسی برای ایران و خودمختاری برای کردستان) بر آن مبنا قرار گرفته بود متأسفانه تدریجاً در طی چند سال رو به انحراف رفت. تنها چیزی که آن آقایان به آن اهمیت نمی‌دادند، همکاری با نیروهای اپوزیسیون بود. این آقایان دچار نوعی خودبزرگبینی شده بودند و برای بقیه نیروهای اپوزیسیون ایرانی ارزش قائل نبودند. در نتیجه رابطه بین حزب ما و دیگر سازمانهای ایرانی - از شورا و سازمان مجاهدین گرفته تا سازمانهای چپ و متوسط و میانه و غیره - آن چنان به سردی گراییده بود که اساساً ما با دنیای خارج ارتباطی نداشتیم و به معنای واقعی در انزوای کامل قرار گرفته بودیم. مسأله ادامه جنگ با کومله در واقع مسأله‌یی بود خلاف خواست همه نیروهای اپوزیسیون، و من یادم هست که از همان اوایل که مسأله داشت به جنگ می‌کشید، هم کاک مسعود به عنوان مسئول شورا و هم خیلی از

سازمانهای دیگر جلوگیری از جنگ را توصیه می‌کردند. گر چه این گرایش در میان رفقای کمیته مرکزی حزب ما هم بود، ولی متأسفانه آقایان این حرف حساب و زیان ناشی از این درگیری را هرگز نپذیرفتند و همان طور که می‌دانید هنوز هم این جنگ را، برخلاف خواست همه مردم کردستان و نیروهای اپوزیسیون ایرانی، دارند ادامه می‌دهند. در این رابطه آدم احساس می‌کند که اینها دارای نوعی جنون شده باشند. از طرف دیگر واقعیت این است که سردمداران این فراکسیون، به ویژه شرفکندی و قاسملو، گرایششان بیشتر به سمت راست بود و در واقع علاقمند بودند بیشتر با محافل امپریالیستی در تماس باشند تا با نیروهای مردمی که بالاخره طی مدتهای گذشته، علی‌الخصوص در ربع قرن اخیر، توانسته بودند با تجارب بسیار مفید، اعم از تلخ یا شیرین، استقلال خودشان را کسب کنند. این مسأله به آن جا کشیده شد که این آقایان، از آن جا که احساس می‌کردند رژیم خونخوار جمهوری اسلامی ممکن است به غرب نزدیک بشود و بالاخره زمانی غرب به مرزی برسد که پشتیبانی کامل از خمینی بکند (که آن وقت در قید حیات بود) و به این لحاظ موقعیت رژیم تثبیت بشود و آنها بتوانند زودتر با رژیم جمهوری اسلامی کنار بیایند، حاضر بودند تن به سازش بدهند. پس این سه نکته از مشخصات سیاست آنها بود: راست‌گرایی، در انزوا ماندن کامل در مورد ارتباط با نیروهای اپوزیسیون و دم زدن از مذاکره و نزدیک شدن به دستگاه به منظور گرفتن امتیاز و از دست دادن همه پرنسیپها و اصول حزبمان. و ما عملاً دیدیم که این آقایان قبل از این که حتی کوچکترین چیزی به دست بیاورند، قیمت فوق‌العاده گزافی پرداختند و آن هم از دست دادن - به قول شرفکندی - «سرشان» بود که خیلی ساده در دام رژیم افتاد و جانش را هم در این مسیر از دست داد.

اما به لحاظ مسائل درون حزبی، این حزب بالاخره سالهای سال مبارزه کرده - و لازم است بگویم که الان ما در چهل و چهارمین سال عمر حزب هستیم - بالاخره فراز و نشیبهایی را گذرانده است. بسیاری از وقتها روزگار بسیار تیره و سختی داشتیم که حتی غارهای کوهستانهای کردستان هم ما را پناه نمی‌داد. ولی حزب دموکرات کردستان در نتیجه فداکاری کادرهای خوب و ورزیده و فداکار و پشتیبانی مردم این سختیها را پشت سر گذاشت. در این ده سال گذشته حزب به سبب جانبازی پیشمرگان موقعیت خاصی در میان مردم کردستان و هم چنین در میان همه مردم ایران و نیروهای اپوزیسیون پیدا کرد. علی‌الخصوص وقتی که به علت سیاست خفقان و سرکوب و خونخواری رژیم، همه مناطق دیگر ایران به جهنمی تبدیل شده بود، کردستان ما مثل یک سنگر در مقابل همه یورشهای وحشیانه رژیم مقاومت کرد. فی‌الواقع کردستان شده بود پایگاهی برای ترمیم بسیاری از سازمانهایی که در نتیجه

فشار رژیم از هم گسسته بودند و از کردستان به عنوان یک سنگر بسیار نیرومند و مقاوم برای این منظور استفاده می‌کردند. من فکر می‌کنم از یک سو امکانات مادی فوق‌العاده زیادی که حزب ما در آن موقع داشت و از طرفی دیگر فداکاری بیش از حد پیشمرگان و کادرهای حزب، موجب شده بود که این آقایان همه این موفقیتها را به حساب شخص خودشان بگذارند. در نتیجه دچار نوعی غرور شدند و به قول مشهور هیچ خدایی را بنده نبودند. در تمام تصمیم‌گیریها فقط خودشان بودند و خودشان. من فکر می‌کنم جا دارد این جا این مسأله را عنوان کنم که از همان اوایل من با دوستان مجاهد در تهران رابطه داشتم. رابط حزب بودم با دوستان مجاهد، قبل از آن که بیایم به کردستان بعد از اعلام جهاد خمینی علیه کردستان. بعد هم ارتباط با آنها حسنه و برقرار بود. وقتی دوستان مجاهد آمدند به کردستان و در کنار ما قرار گرفتند، ما به میزان احساس مسئولیتشان و نظم و دیسپلینشان اعتقاد بیشتری پیدا کردیم. این اعتقاد فی‌الواقع دو انگیزه ایجاد کرده بود، یکی در کسانی که می‌خواستند به عنوان دوستان دائمی، روی سازمان مجاهدین خلق تکیه کنند و این دوستی را ادامه بدهند، و یکی هم در عده‌یی که بیشتر در فکر «صدارت و وکالت» بودند و خصوصاً به دنبال انجام بعضی از کارهای فوق‌العاده‌یی که سازمان مجاهدین در تهران انجام داد، احساس می‌کردند که به همین زودی رژیم درهم‌کوبیده می‌شود و این آقایان صاحب مقام و منصب می‌شوند. طبیعی است یک آدم انقلابی مبارز در هر شرایط شالوده دوستیش را با هر سازمانی، با هر فردی، حتماً به روی کانونهای صداقت و صفا می‌گذارد. ولی واقعیت این بود که ما از این آقایان صفا و صداقتی ندیدیم و نه تنها در رابطه با سازمان مجاهدین یا با شورا - که مدتی ما عضو مؤثر آن بودیم -، حتی در رابطه شخصی هم اینها فاقد این پرنسیپ بودند که بر یک مبنای درست رفاقت و دوستی برقرار کنند و بر یک مبنای درست هم یک زمانی به هم بزنند. بیشتر این مسائل تابع احساسات و عواطف خود آنها بود و منافعشان. در داخل حزب ما هم، که مبنای اساسیش دموکراسی است و ما اساساً آزادی خلقمان و آزادی همه خلقها را در گرو وجود دموکراسی در کشورمان تلقی می‌کنیم، همین وضع بود. نه تنها در مجموعه کردستان و در رابطه با احزاب و سازمانها این مسأله اصلاً رعایت نمی‌شد، بلکه در چارچوب حزب و در رابطه با خودمان هم مسأله دموکراسی بیشتر ملعبه قرار می‌گرفت تا اصلی برای تثبیت موقعیت سیاسی و استحکام پایه و بنیان تشکیلاتی. مسأله به جایی رسیده بود که دیگر غیر از تصمیم‌گیری خودشان، افکار عمومی و نقطه‌نظرات کادرهای حزبی و پیشمرگان حزبی برایشان مطرح نبود. همه تصمیم‌گیریها بسیاری از اوقات بدون عنایت به منافع خلق کرد و کل جنبش به صورت، خیلی غیرمنطقی و غیراصولی انجام می‌شد. پایمال کردن حقوق دموکراتیک

تا آن جا پیش رفت که آقایان اولین اصول سنتی حزب ما را، که انتخاب دموکراتیک در جریان کنگره بود، به کلی مسخ کردند و با طرح به اصطلاح «لیست فیکس» قاسملو تمام حقوق افراد و اعضای حزب را زیر پا گذاشتند. در واقع با ارائه این لیست، این آقا می‌خواست تصفیه مطلوبی را که چندین سال در فکرش بود، انجام بدهد. به این لحاظ گرچه ما روی خیلی از مسائل توافق کرده بودیم در کنگره، ولی از آن جا که این قضیه بقیه مسائل را هم در واقع رو کرد، ما عده‌یی از اعضای قدیمی رهبری حزب نتوانستیم زیر بار آن برویم و در همان جا خودمان را از لیستی که به اصطلاح داده بودند و سعی کرده بودند ما را هم در میانش قرار بدهند حذف کردیم. در نتیجه لیستی که برای ۲۵ نفر تهیه شده بود، ما ۶ نفر اعضای اصلی همان جا، در جریان به اصطلاح انتخابات رد کردیم و ماند ۱۹ نفر. در حالی که عضویت ۲۵ نفر در کمیته مرکزی، مصوبه کنگره بود - قبلاً روی این مسأله در کنگره توافق شده بود که اعضای کمیته مرکزی باید ۲۵ تن باشند - ولی آقای قاسملو، به‌رغم اعتراض بعضی از اعضای کنگره، اعلام کرد که ما همین ۱۹ تن را ارائه می‌کنیم. از این ۱۹ تن هم آقای حسن شیراسدی در جریان یک بمب‌گذاری طوری مجروح شده بود که در حقیقت دیگر هیچ نوع کارایی ندارند؛ هم چشمشان را از دست داده بودند هم دستشان را و عملاً کارایی سیاسی ندارند. بنابراین ۱۸ نفر می‌ماند. به قول قاسملو این ۱۸ نفر «کمیته هماهنگ» بود؛ اسمش را گذاشته بود کمیته هماهنگ! این کمیته هماهنگ از کسانی تشکیل می‌شود که، منهای خود قاسملو که سابقه کار سیاسی دارد و قبل از انقلاب هم فعالیت داشت، همه افرادی هستند که در جریان انقلاب، حتی چند سال بعد از انقلاب وارد حزب دموکرات شدند. نه تجربه آنچنانی دارند که بتوانند خوب حزب را بگردانند و نه در زمان گذشته آن چنان فداکاری کرده‌اند برای مردمشان که بتوانند به نحوی مورد اعتماد مردم کردستان باشند. در گذشته هم اینها سعی می‌کردند حتی المقدور نقطه‌نظرات خودشان را تحمیل بکنند، کما این که در کنگره ششم مسأله «سوسیالیسم دموکراتیک» را واقعاً تحمیل کردند، وگرنه همه اعضای کنگره هنوز هم یادشان است که سوسیالیسم دموکراتیک رای منفی گرفت، ولی شانتاژها و تهدیدهایی که در آن جا آقای قاسملو کرد و خصوصاً رای‌گیری علنی با بلند کردن دست، مسأله را عوض کرد و بالاخره با اختلاف خیلی کمی توانست موفق بشود. او در هر کنگره‌یی یک مسأله می‌آورد. هنگام کنگره هفتم، بدون این که قبلاً در پلنوم ماقبل کنگره مسأله ایجاد ارتباط با آمریکا و محافل امپریالیستی را مطرح بکند، یکم و تنها آمد در کنگره این مسأله را عنوان کرد که در واقع نشانه بارزی از گرایش مشخص این آقا در آن جهت بود. در این به اصطلاح کنگره هشت هم علاوه بر این که لیست فیکس را آوردند و به این ترتیب، به قول خودشان، «کمیته هماهنگ» را به

نام کمیته مرکزی جا زدند. بعد از آن هم آشکارا در برنامه و اساسنامه دست بردند، بدون مشورت حتی با یکی از اعضای کنگره. وقتی که کنگره تمام شد و مدت یک ماهی گذشت، برنامه و اساسنامه مصوب کنگره به اصطلاح هشت چاپ شد و ما دیدیم که کلی تغییرات در آن داده‌اند. ما بعد از کنفرانس چهار همه این تغییرات را از اساسنامه قبلی درآوردیم و مشخص کردیم در کدام صفحه کدام کلمه را تغییر داده‌اند. این تغییرات نشان‌دهنده آن است که برای این آقایان اساساً حتی کنگره به حساب نمی‌آمد و نظر، نظر خودشان بود. به لحاظ عاطفی هم این آقایان در واقع همه چیز خودشان را از دست داده بودند. بی‌اعتنایی نسبت به پیشمرگه‌ها، نسبت به کادرها، بی‌توجهی نسبت به عاقله و بستگان افرادی که به خاطر این حرکت، به خاطر شرکت در این انقلاب و مجموعه حرکات سیاسی - نظامی حزب دموکرات کردستان از شهر و دیار خودشان آواره شده بودند. علاوه بر اینها، این آقایان یک نوع وحشت هم از وجود «تشکیلات» داشتند. تشکیلات در یک حزب انقلابی یا دموکراتیک مبنای همه تصمیم‌گیریهاست ولی اینها، برای این که دستشان همیشه باز باشد، کمترین اهمیتی را به تشکیلات نمی‌دادند و در مقابل دهها برابر، به قول معروف به «آلاف و الوف» اهمیت می‌دادند. فی‌الواقع یک نوع دشمنی با تشکیلات و وجود تشکیلات داشتند. ما احساس می‌کردیم که مجموعه این مسائل دیگر برای ما و بسیاری از اعضا و پیشمرگه‌ها قابل تحمل نیست. طی این سالیان گذشته مشکلات زیادی را ما تحمل کرده بودیم و بسیاری از اوقات واقعاً رفقای ما مظلوم واقع شده بودند و بسیاری از افرادمان، افراد خیلی خوبمان، فدای دسته‌بندیها و فراکسیون‌بازیهای اینها شده بودند، ولی به هر حال تحمل می‌کردیم، به خاطر حفظ یگانگی. ولی به جایی رسیدیم که اگر بیش از این تحمل می‌کردیم، در واقع نوعی خیانت برای ما به حساب می‌آمد و سکوت بیش از این شاید موجب می‌شد که در آینده ما از نظر مردم کردستان و توده حزبی مورد مؤاخذه قرار بگیریم. لذا تصمیم گرفتیم که در اول فروردین ماه سال ۶۷ اعلام موضع بکنیم. گرچه ما با نوسانات زیادی در این مدت روبه‌رو بوده‌ایم، ولی توانسته‌ایم بالاخره حزب را به مسیر اصلی خودش برگردانیم، سیاست کلی حزب را راه ببریم، با بسیاری از نیروهای اپوزیسیون روابط حسنه داشته باشیم یا دستکم با هیچ‌کدام از نیروهای اپوزیسیون اصیل و انقلابی و مبارز کمترین دشمنی احساس نکنیم و بر این عقیده باشیم که همه نیروها، ولو اختلاف نظر هم داشته باشند، باید متحد و متفق برای نابودی این رژیم خونخوار جمهوری اسلامی مبارزه بکنند. انشاءالله در تاریخ مبارزه خلقمان هرگز یک چنین دیکتاتوری و یک هم‌چو وضع نابسامانی که در حزب دموکرات کردستان پیش آمد، پیش نیاید و درسی باشد برای همه مبارزین و برای همه دیکتاتورها که بالاخره روزی، روزگاری، این دستها رو می‌شود و مردم علیه‌شان قیام

می‌کنند. ما تردیدی نداریم که این آقایان، که حزب دموکرات کردستان را به این روز درآوردند و موجب این انشقاق و این جدایی شدند، روزی مورد مؤاخذه از طرف خلق قهرمان کرد قرار خواهند گرفت.

س: خوب، کاک جلیل، شما خیلی مفضل علت انشعاب و ریشه‌های داخلی و خارجی و مسائل مختلفش را یادآوری کردید. حالا بگویید از یک سال و نیم پیش، که رهبری انقلابی را اعلام کردید، تا حالا، در زمینه راه انداختن تشکیلات جدید، اعم از رهبری حزب و سازمان دادن پیشمرگان، چه کردید و چه مشکلاتی در این راه داشتید؟

ج: ما در شروع کار با مشکلات همه‌جانبه روبه‌رو بودیم. در عین حال که یک عده از اعضای برجسته حزبمان و از کادرهای قدیمی حزب مثل کاک‌حسن رستگار، مثل کاک فتاح کاویان، کاک حسین مدنی، کاک صدیق بابایی، کاک نبی قادری، کاک هاشم کریمی و عده‌یی دیگر از رفقا که سوابق ممتد مبارزاتی دارند در رهبری انقلابی شرکت داشتند، مع‌الوصف ما در چنان موقعیتی، برای چاره‌جویی بسیاری از مشکلات، تنها راهمان استمداد از نیروهای مبارز ایرانی بود. جا دارد در این جا یادآوری بکنم که باند قاسملو در شروع کار چه دروغها و شایعات بی‌اساسی علیه ما رواج دادند، با توجه به این که آنها روی همه امکانات حزب دست انداخته بودند، همه امکانات حزب را غصب کرده بودند و ما، کاملاً با دست تهی، از صفر شروع کرده بودیم. آنها ادعا می‌کردند که سازمان مجاهدین مایه اساسی جدایی این عده از حزب دموکرات کردستان است. فکر می‌کردند که ما هم مثل خودشان اهل زدوبندیم و زیرزیرکی کارهایی را قبلاً کرده‌ایم؛ و این را هم اعلام کردند. ما تا چهل روز رادیو نداشتیم، ولی آنها تمام کوس و کرناهاشان را در رادیوشان زدند و یک جنگ تبلیغاتی فوق‌العاده شدیدی را علیه ما شروع کردند. واقعیت این است که سازمان مجاهدین خلق شاید اولین سازمانی نبود که ما به آن مراجعه کردیم، چندمین سازمان بود. این نکته را من هرگز نمی‌خواهم به فراموشی بسپارم که سازمان مجاهدین تنها سازمانی بود که دوستانه، به خاطر مصالح حزب، به خاطر مصالح خلقمان، به خاطر مصالح جنبش سرتاسری، زیاد موافق کمک خواستن ما نبود. آنها حتی توصیه می‌کردند که شما اگر بتوانید همین طور به انگای خودتان راه را ادامه بدهید و مقاومت کنید، در مقابل این مسائلی که برایتان مطرح است، بهتر است. چه بسا در این مورد دست رفقای ما یادداشتهایی هم باشد. منتها وقتی آدمهای خودخواهی مثل باند قاسملو با یک چنین وضعی روبه‌رو می‌شوند و در مقابل یک عمل انجام شده مسالمت‌آمیز ولی در عین حال انقلابی قرار می‌گیرند، ناچارند برای

حفظ موقعیت خودشان دست به دروغ‌پردازی بزنند. جا دارد در این جا من از همه نیروهای اپوزیسیون، به خصوص سازمان مجاهدین که بعد از قطعیت یافتن قضیه ما با همکاری و همیاری داشتند، و دیگر سازمانها تشکر بکنم. برای ما این مطرح نبود که این سازمان ممکن است امکانات داشته باشد یا نداشته باشد. ما علی‌السویه به همه سازمانها در این رابطه مراجعه کردیم. هر سازمانی به قدر وسع و امکانات خودش در این رابطه با ما همیاری و همکاری کرد. ولی حقیقت این است که همکاری سازمان مجاهدین با ما در حد بسیار صمیمانه‌تر، رفیقانه‌تر و جالب‌تری بود. در مقابل اتهاماتی که این آقایان به ما زدند و حتی اسم «جاش» را در رابطه با مجاهدین روی ما گذاشتند، من فکر می‌کنم هم از دیدگاه مردم کردستان، هم از دیدگاه نیروهای انقلابی، این اتهام یک عنوان مبتذل و یک انتخاب وقیحانه بود. چون آقای قاسملو و دارودسته‌اش ما را خوب می‌شناختند و بارها اذعان کرده بودند که در صداقت ما به اندازه یک اپسیلون تردید ندارند. چطور شد وقتی که ما حاضر نشدیم با این آقایان کار بکنیم یا مثل یک عده که الان با آنها هستند، حلقه به گوششان باشیم، یک مرتبه ۱۸۰ درجه فرق کردیم و کلمه جاش را در رابطه با ما به کار بردند؟ در عمل و در کردار بالاخره ثابت شد که ما صادقیم در ادعاهایمان یا آنها صادقند. خصوصاً بعد از این مرگ غیرمنتظره قاسملو قضیه برملاتر شد، هم برای نیروهای اپوزیسیون و هم برای خلق کرد.

ما بلافاصله بعد از اعلام موضع با نیروها و با کادرها و پیشمرگان ارتباط مستقیم گرفتیم و در بعضی از جلسات این اعلام موضع را قرائت کردیم، توضیح دادیم و سؤالاتی را هم که در این رابطه برایشان مطرح بود جواب دادیم. این کادرها و پیشمرگه‌هایی که آمدند به ما ملحق شدند، در حقیقت کاملاً آگاهانه، بعد از بحث و جدل کافی، آمدند، در حالی که همینها مدت‌ها بود در واقع دق‌دل داشتند از این فراکسیون، و فقط به خاطر اهداف مقدسشان مانده بودند در کنار اینها و معتقد بودند نباید از وظایفشان شانه خالی کنند. نکته‌ی که جالب توجه است این است که این آقایان از همان اول یک نوع اعلام جنگ دادند به ما، ولی ما، خیلی خونسرد، به اینها جواب دادیم. با این که این آقایان نهایتاً تصمیم گرفته بودند که ما را، به قول خودشان، قلع و قمع کنند و تا کنون که با شما صحبت می‌کنم هفت تن از بهترین کادرها و پیشمرگه‌های ما را کشته و اعدام کرده‌اند، ولی ما معتقدیم که این جنگ داخلی برای خلق کرد فوق‌العاده گران تمام می‌شود و این حرکت را هر کسی دامن بزند یک حرکت خائنه است. نه تنها به خلق کرد، نه تنها به حزب دموکرات کردستان ایران زیان می‌زند، بلکه در سطح کل جنبش اثر منفی خواهد داشت و تنها کسی که از آن بهره‌برداری خواهد کرد رژیم مرتجع جمهوری اسلامی است. من احساس

می‌کنم علی‌رغم توصیه همه مردم برای قطع این جنگ یا پیشمرگه‌کشی، اینها کماکان دارند ادامه می‌دهند. اخیراً هم دوباره برخوردشان با کومله به شکل خیلی حادی شروع شده و چهار پنج نفر از کومله‌یها را هم کشته‌اند. اینها کارهایی است که بدون شک همه سودش به جیب آخوندها می‌ریزد و موقعیت آنها را در کردستان بهتر می‌کند. مردم را هم بهتر از این هم نمی‌شود سرد کرد و اثر منفی روی روحیاتشان گذاشت. ما از اول کار حتی گفته بودیم برای این که درگیری پیش نیاید، در جاهایی که افراد به صورت پراکنده، حتی در دسته‌های ۳۰، ۴۰ نفری، می‌آیند و به ما ملحق می‌شوند، اسلحه‌شان را نیاورند، تا آوردن اسلحه در موقع ترک مقر از طرف آنها، منجر به درگیری و خونین کردن قضیه نشود. فی‌الواقع ما در این مورد همه راههای منطقی و اصولی را طی کردیم و آنها هستند که منطق سرشان نمی‌شود و این جنایت را دارند مرتکب می‌شوند. طبیعی است خلق کرد به موقع خودش به حساب این جنایتکاران خواهد رسید.

اما در رابطه با مسأله سازماندهی: ما توانستیم نیروهای خودمان را در عرض دو سه ماه سازماندهی بکنیم. بعد از این که کمیته شهرستان را ترمیم کردیم نیروهایمان را دوباره سازمان دادیم، توانستیم یک بحث مفصل سیاسی در رابطه با علل و دلایل اعلام موضعمان و طرد این فراکسیون، بار دیگر با همه رفقایمان، در رده‌های مختلف، مطرح بکنیم. بعد از سه چهار ماه توانستیم با همکاری همه رفقای رهبری یکسری کنفرانسهای کاملاً دموکراتیک در میان ارگانهای حزبی، از کمیته شهرستان و کمیته پیشمرگ گرفته تا سطح بالا، برگزار کنیم و بعد، کلیه نمایندگان منتخب این کنفرانسها را در یک کنفرانس به نام کنفرانس چهارم حزب جمع کنیم. در تیرماه سال ۶۷ در این کنفرانس کلیه مسائل خودمان را مطرح کردیم، اعم از مسائل داخلی و خارجی و ارتباطمان با اپوزیسیون و رفتارمان با رژیم. مجموعه این اسناد به نام اسناد کنفرانس چهارم منتشر و پخش شده است. هم چنین یک ماه قبل از کنفرانس، ما توانستیم کمیته‌ی به وجود بیاوریم برای تجدید نظر در اساسنامه. این کمیته نقطه‌نظرات همه ارگانها را مطالعه کرد، بعد در کنفرانس یکایک این نقطه‌نظرات مطرح شدند و منجر شد به این برنامه و اساسنامه که الان داریم، که در آن جا خیلی از مسائل، از جمله به اصطلاح «سوسیالیسم دموکراتیک» قاسملو به کلی منتفی شده است. ما سوسیالیسم را به معنای خودش قبول داریم و همان‌طور هم ذکر شده است. به علاوه تمام تغییرات در اساسنامه قبلی را، که به وسیله این باند انجام شده بود، سر جای خودش آوردیم. این اساسنامه هم منتشر شده است. به خلاف انتظار این باند و شایعات زیادی که پخش کرده بودند، ما نه تنها به سرنوشت به قول خودشان «گروه هفت نفری» دچار نشدیم، بلکه به مثابه یک حزب واقعی، حزب

دموکرات کردستان ایران، کار خودمان را شروع کردیم و توانستیم نیروی پیشمرگان را سازمان بدهیم. علی‌الخصوص بعد از کنفرانس چهارم، پس از سازماندهی به لحاظ تشکیلاتی و نظامی، نیروهایمان را به عمق کردستان فرستادیم و عملیات فوق‌العاده جالبی هم کردند. می‌شود گفت در مجموع عملیات سال ۶۷، قوای ما بیش از ۳۰۰ نفر از نیروهای دشمن را از پای درآوردند. این نیروها در کنار شهر بوکان، در کنار شهر مهاباد، در منطقه بانه و در حول و حوش سردشت عملیات کردند و در بسیاری از نقاط دیگر هم گشت سیاسی - تشکیلاتی داشتند. خلاصه علی‌رغم محدودیتهای فوق‌العاده زیادی که به دنبال مسأله آتش‌بس برای ما مطرح شده بود، خوشبختانه توانستیم نیروهای خودمان را به داخل بفرستیم. عملیات امسالمان در مجموع، ابعاد وسیعتری نسبت به سال گذشته داشته و فعالیت سیاسیمان در هر سه بخش جنوبی و مرکزی و شمالی کردستان، خیلی جدی شروع شده است. ضمناً ما با همکاری دوستانمان در همان اوایل، یعنی چهل روز بعد از اعلام موضع، توانستیم رادیومان را به کار بیندازیم. فرستنده ما هم الان در همه جای کردستان و در بخشی از ایران شنیده می‌شود و هرروز سه بار برنامه پخش می‌کند، به زبان کردی و فارسی. در مجموع ما تشکیلات سیاسی خودمان را از نو ساختیم و ساختار امروزه حزب ما با وضع سابق، در دوره فراکسیون، به کلی فرق دارد. ما دو اصل اساسی در درون حزبمان داریم که روی آن تکیه می‌کنیم، یکیش مسأله تشکیلاتی است که خوشبختانه تشکیلات ما فعال است، و یکی رعایت اصول دموکراتیک، و امیدواریم در این زمینه هم بتوانیم دستاوردهای خیلی خوبی برای آینده خلقمان داشته باشیم و حزب را بر این مبنا چنان پیش ببریم که به معنای واقعی خودش حزب دموکرات کردستان ایران باشد. در رابطه با نیروهای اپوزیسیون، خوشبختانه با همه نیروهای اپوزیسیون انقلابی و مبارز رابطه حسنه داریم و معتقدیم اساساً هر نیرویی به قدر وسع خودش می‌تواند مؤثر باشد در کادر حرکت انقلابی امروز مردم ایران و جنبش سرتاسری، و به همین نسبت هم انتظار داریم که کسی در این رابطه مضایقه نکند.

س: کاک جلیل، بعد از یک سال و نیم فعالیت، حالا اگر بخواهید بیلان بدهید و مقایسه‌ی بکنید بین وضع گروه قاسملو و وضع خودتان، چه خواهید گفت؟

ج: البته دادن آمار و ارقام شاید درست نباشد، ولی فی‌الواقع در مرحله اول اعلام موضع ما، مردم فوق‌العاده ناراحت بودند، شوکه شده بودند؛ علی‌الخصوص که در میان کسانی که اعلام موضع را امضا کرده بودند، افراد سرشناس و با سابقه حزبی کم نبودند و در مقابل، این آقایان شروع کرده بودند به دروغ‌پردازی و شایعه

پراکنی. مثلاً به مردم گفته بودند که بروید بچه‌هاتان را بیاورید اینها دارند در کوهها بیکار می‌گردند و از گرسنگی دارند می‌میرند! اگر رفتید برایشان غذا و نان هم ببرید! - ما را می‌گفتند، یا مثلاً اینها الان دارند در اردوگاه مجاهدین دوره می‌بینند و در کمپهای آنها هستند، تحت نظرند، هیچ جا نمی‌توانند بروند، و شما اگر برای ملاقات بروید راهتان نمی‌دهند! ولی خودشان بسیاری از ملاقاتیها را برمی‌گرداندند، نمی‌بایست می‌آمدند به ملاقات بچه‌هایشان. و خیلی وقتها هم ناجوانمردانه آزار و اذیت برای خانواده‌ها فراهم می‌کردند. یک کار خیلی نابخردانه‌ی هم اینها کردند: به مردم گفتند که باید ما را بایکوت کنند. ولی ما در نتیجه عملکرد صحیح و مردمی خودمان هیچ‌گاه این بایکوت را احساس نکردیم بلکه وقتی که پیشمرگها رفته بودند داخل، در بسیاری از نقاط از سابق هم گرمتر ازشان پذیرایی شد. آنها در ضمن کار نظامی و تبلیغی و سیاسی، برای مردم روشن کردند که این جدایی گرچه خوشایندشان نبوده ولی یک ضرورت قطعی ایجاب می‌کرده که این کار انجام شود. به تدریج مردم از این ذهنیت غلطی که دستگاه تبلیغاتی این فراکسیون به آنها القا کرده بود، درآمدند و واقعیتها برایشان برملا شد. در مرکز کردستان، ما پارسال بزرگترین عملیات را کردیم، ولی اینها شایع کرده بودند که مجاهدین با ما هستند. در یک جهت دیگر ما یک حرکت وسیع نظامی داشتیم که در حدود ۳۰۰ پیشمرگه یکجا در آن شرکت کرده بودند. البته شاید به دلیل شرایط و اوضاع و احوال، چنین حرکتی درست نبود، خود ما هم بعد به خودمان انتقاد کردیم. ولی آنها گفته بودند که اینها ۱۵ نفر بیشتر نیستند و چطور این قدر آدم همراهشان است؟ پس اینها مجاهدین هستند. ولی وقتی که پیشمرگه‌ها به میان مردم رفتند و مردم با چشمهای خودشان این قیافه‌های آشنا و این پیشمرگه‌های چندین ساله را دیدند، فهمیدند که همه این حرفها دروغ است. بنابراین، به عنوان یک واقعیت، اینها به میزان زیادی از نظر مردم الان بی‌اعتبار شده‌اند. در واقع دروغهایشان یکی پشت سر دیگری آشکار شده و همه فهمیده‌اند که این دروغها را به منظور تضعیف موقعیت ما و تخریب روحیه مردم به کار می‌برند. اینها حتی به خانواده‌ها می‌گفتند، بچه‌هاتان را یا بیاورید پیش خود ما یا ببریدشان به رژیم تحویل بدهید. واقعاً خودشان همین کار را هم کردند و کسی که این کار را می‌کرد امکانات هم برایش فراهم می‌کردند. این دیگر خوش‌خدمتی خیلی آشکاری بود به رژیم. حقیقت این است که اینها، با این که تظاهر زیاد می‌کنند به عملیات نظامی، ولی به لحاظ سیاسی و تشکیلاتی آن چنان پایه و مایه‌ی ندارند. گرچه به عنوان یک واقعیت باید گفت که نمی‌شود انتظار داشت به این زودی اینها متلاشی بشوند و موقعیتشان را از دست بدهند - چون امکانات زیاد مادی و امکانات زیاد تبلیغاتی در

خارج و داخل در اختیار دارند - ولی بی‌تردید با رفتاری که این آقایان از شروع کار تا حالا داشتند و هنوز هم دارند و مصراً ادامه می‌دهند، هم در رابطه با کشت و کشتار فرزندان فداکار مردم، و هم در رابطه با مخالفت با اپوزیسیون، حتماً بیش از پیش رو به تضعیف خواهند رفت. و ما که از صفر شروع کرده بودیم، خیلی طبیعی بود که نمی‌توانستیم انتظار داشته باشیم یک مرتبه همه مردم ما را تأیید بکنند، یا همه نیروها ما را تأیید بکنند. ولی خوشبختانه از همان اول وضع به نفع ما چرخید. حالا آنها گاهی می‌گویند و این طور وانمود می‌کنند که دیگران به خاطر مصالح و منافع خودشان به ما کمک می‌کنند و می‌خواهند از افراد حزبی که آنها را ترک کرده و نزد ما آمده‌اند، در آینده تغذیه بکنند. در حالی که واقعیت این است که چند سال بود اپوزیسیون ایرانی بل عموم مردم، دورادور وضع اینها و مخالفتشان را با یک سیستم دموکراتیک در داخل حزب، می‌دیدند و عملاً، در برخورد با نیروهای دیگر، لمس می‌کردند. لمس کردن این مسأله، به عنوان یک واقعیت عینی، موجب شد که بلافاصله بعد از اعلام موضع، همه نیروهای انقلابی و متحرک امروزی از ما پشتیبانی بکنند. خوشبختانه این دوستی هنوز محفوظ است. ما در واقع موفقیت خودمان را در کیفیت می‌بینیم نه در کمیت. ما به لحاظ کیفیت اصلاً با آنها قابل مقایسه نیستیم. بهترین کادرها و بهترین پیشمرگه‌ها، پیشمرگه‌هایی که احساس می‌کنند چرا تفنگ در دست دارند، با که دارند می‌جنگند؟ برای چه می‌جنگند؟ با ما هستند. به لحاظ کیفی ما واقعاً بر خود می‌بالیم و به این لحاظ هم که ارتباط تنگاتنگ با همه نیروهای اپوزیسیون داریم و بالاخره چیزی هم که معارض این دستگاه پوسیده رژیم جمهوری اسلامی است همین نیروست. علی‌رغم تنگنظریهای سابق، ما دوشادوش بعضی از این نیروها رفتیم و با رژیم جنگیدیم. و باز برخلاف تنگنظریهای گذشته، ما نمی‌توانیم یک نیروی سیاسی را ملزم به این بکنیم که حتماً شما باید مثلاً ۵۰ نفر بدهید ما هم ۱۰۰ نفر بدهیم تا برویم در داخل بجنگیم. خوب این نیرو فعلاً از لحاظ کمتی دارای حداقل امکانات است و من باید انتظارم در این چارچوب باشد از این نیرو. در مجموع ما احساس می‌کنیم که چه به لحاظ تشکیلاتی و چه به لحاظ فعالیت نظامی و سیاسی، در میان مردم کردستان جای خودمان را باز کرده‌ایم و موقعیتمان را از شروع کار خیلی بهتر می‌دانیم. و بی‌تردید در آینده حقانیت ما برای آن عده از مردم هم که شاید تاکنون واقعیتها را درک نکرده باشند، روشن خواهد شد. می‌خواهم به این نکته اشاره بکنم که عملیات امسال ما هم در نوع خودش کاملاً جالب بوده، یعنی گسترده‌تر و همه‌جانبه‌تر شده است. ما امسال از مناطق خیلی جنوبی عملیاتمان را شروع کردیم و ادامه دادیم تا شمالی‌ترین مناطق، در حالی که سال گذشته محدوده عملیات نظامی ما خیلی کمتر از این بود. در مجموع عملیات امسال ما این را برای ما

ثابت کرد که افراد مسلح رژیم دارای آن انگیزه سابق برای جنگ با نیروهای مردمی نیستند، و این خیلی نتیجه روشنی است، ملموس است. به همین دلیل امسال قوای ما توانستند دامنه عملیات را گسترده‌تر کنند، علی‌رغم این که امسال، بعد از آتش بس، محدودیتها بیشتر بود. هم اکنون که من صحبت می‌کنم، پیشمرگان در تمامی مناطق کردستان هستند، در جنوب و شمال و مرکز کردستان.

س: کاک جلیل، یک سؤال دیگر هم هست: گروه قاسملو، هم چنان که شما گفتید و ما خودمان هم به تجربه دیده بودیم، روابطش با هیچ‌کدام از سازمانها و گروهها خوب نیست. اما در عین حال یکی از ادعاهایی که قاسملو داشت و خیلی در اطرافش تبلیغات می‌کرد این بود که می‌خواهد یک جبهه وسیع تشکیل بدهد، می‌خواهد تمام اپوزیسیون را با هم متحد کند. جبهه مورد نظرش هم هیچ دروپیکر سیاسی نداشت، از راست راست تا چپ چپ. خوب، آن رفتار خودسرانه و خودمحوربینانه با این تبلیغات درباره تشکیل یک جبهه وسیع، تضاد آشکار دارد؛ این را شما چگونه توضیح می‌دهید؟

ج: والله در این مورد، افراد این فراکسیون عموماً فرصت‌طلب بوده‌اند، از اول تا آخر. یک زمانی برای حزب دموکرات کردستان ایران تشکیل جبهه یک ایده اساسی بود. واقعاً شاید هنوز هم مطرح باشد. من یادم هست که به دنبال اعلام آتش‌بس میان خمینی و نیروهای کردستانی در اردیبهشت یا خرداد ۵۹، ما یک طرح داشتیم برای جبهه و این طرح را برای همه نیروهای ایران فرستادیم. این در واقع یک خواست واقع‌بینانه و منطقی بود در آن شرایط. همه نیروها آزاد بودند، امکان مطالعه داشتند، امکان تبادل نظر با هم‌دیگر داشتند و می‌توانستند روی این مسأله اقدام جدی بکنند که متأسفانه آن زمان نشد. اگر آن جبهه آن‌زمان تشکیل می‌شد، به احتمال قریب به یقین جمهوری اسلامی نمی‌توانست یک همچو وضعی پیدا کند و آقای بنی‌صدر نمی‌توانست به سربازان بگوید کفشهایتان را درنیاورید تا کردستان را اشغال بکنیم. ولی جبهه تشکیل نشد. بعد مسأله شورا مطرح شد. دیدیم که خیلی ساده، قاسملو با دارودسته‌اش، همان طور که قبلاً گفتم، به امید این که حکومت را به زودی در دست خواهند گرفت، آمد داخل شورا. در داخل شورا هم مسأله خودمختاری به عنوان یک طرح، مطرح و تصویب شد و آن طور که ما شنیدیم از سیمای مقاومت، و از رادیو مجاهد هم چند بار تکرار شد، این طرح هم چنان مورد قبول است. ولی قاسملو با این هم ارضا نشد و من با یقین این را می‌گویم که تحت تأثیر بعضی از عوامل یا احیاناً دلالهای جمهوری اسلامی که در این جا یا در داخل یا در هر جایی با او ملاقات داشته‌اند، ایشان از چند سال پیش هم خدا را می‌خواست و هم خرما را.

هم می‌خواست در شورا باشد و هم می‌خواست مذاکره بکند. ایشان وضع خودشان را روشن کردند. این مسأله‌یی بود که — من همان زمان هم با خودش صحبت کردم — نمی‌توانست با هیچ معیاری جور دربیاورد. من یا اصول یک ارگانیسم را قبول نمی‌کنم و با آن متحد نمی‌شوم؛ یا اگر قبول کردم باید مسائل را با این ارگانیسم در میان بگذارم و مطرح بکنم. چطور می‌شود کسی که اعلام کرده رژیم خمینی را می‌خواهد پایین بیاورد و برای این کار هم با یک نیرویی مثل شورا متحد شده، در عین حال بیاورد یک‌هزار میدان بشود و بگوید من با رژیم مذاکره می‌کنم برای تعیین حق و حقوق مردم کردستان؟ هیچ آدم عاقل سیاسی مادام که در چارچوب یک ارگانیسم سراسری قرار گرفته نمی‌تواند و نباید این کار را بکند. ولی او به هر حال این کار را انجام داد و کار را به جایی رساند که حزب دموکرات کردستان ایران را به واقع شورا اخراج کرد. در این زمینه واقعیت این است که این شخص انتقادپذیر نبود، وگرنه همان زمان من پاریس بودم و به او گفتم که آقا این مسأله مذاکره خیلی برای ما زیانبار خواهد بود. قاسملو گفت راست می‌گویی، یک مقاله ما برای کردستان نوشتیم، اگر این مقاله پخش نشود — منظورش همان مقاله شماره ۹۹ «کردستان» بود — خیلی خوب می‌شود. گفتم خوب حالا که فکر می‌کنی کار بدی است، ترتیبی بده که این مقاله چاپ نشود، ولی از آن جا که به اعتقاد من قول و قرارهایی داشت، کمترین اقدامی برای جلوگیری از چاپ این مقاله نکرد. مقاله چاپ شد و آن دنباله را پیدا کرد. بنابراین قاسملو اعتقاد به شورا هم نداشت. در واقع اگر اعتقاد می‌داشت، به این سادگی آن را از دست نمی‌داد. یا به این سادگی داخل نمی‌شد اصلاً. خواستم قبلاً این را بگویم: وقتی که آقای بدل آمد این جا سند شورا را امضا کرد، — به عنوان یک واقعیت من باید این را بگویم — اعضای دفتر سیاسی در آن جا نمی‌دانستند. وقتی ما گفتیم چرا این کار را کردید، گفتند ما فرستادیم طرح را که شما ببینید و جواب به ما بدهید، ولی چون طرح دیر رسید به شما، ما هم این جا مجبور شدیم امضا بکنیم. این در واقع در حکم بی‌اعتنایی به افکار دفتر سیاسی و کمیته مرکزی بود. من نمی‌گویم مخالفت می‌شد، ولی پرس و جویی لازم بود، بررسی طرحی لازم بود. سندی که ما به عنوان دفتر سیاسی امضا می‌کردیم، یا آن آقا امضا می‌کرد از طرف ما، باید بدانیم چه در آن نوشته شده. او با همان بی‌اعتقادی که وارد شورا شد، با همان بی‌اعتقادی هم رفت. اساساً من معتقدم طی این چند سال مشخص شده است که همه شعارهای این فراکسیون، و به خصوص مرحوم قاسملو، در رابطه با مسأله جبهه فقط شعار بود. او جبهه‌یی می‌خواست تا به آن وسیله به جمهوری اسلامی نشان بدهد که نیروست، نیرویی است که متحدین زیادی هم دارد. دنبال متحدین نیرومند توانای قاطع انقلابی نمی‌گشت. در حقیقت جبهه‌خواهی ایشان باری به هر جهت بود، برای ارضای

غرور خودش. در واقع قاسملو فقط جبهه‌یی را قبول می‌کرد که خودش در رأس باشد. خیلی هم طبیعی بود، چون حزب دموکرات دارای نیرو بود، انرژی داشت، عملاً می‌جنگید — ۱۵ سال است دارد می‌جنگد، قبلاً هم ۸ سال جنگیده بود — و بنابراین به حساب می‌آمد. در مقابل آقای نظیر آقای شریعتمدار یا آقای فلان و بهمان، در واقع هم نیرو بود. شاید حق هم داشت که اگر جبهه‌یی از این ترکیب به وجود بیاید، ایشان در رأس قرار بگیرد و حتماً هم قرار می‌گرفت. ولی یقیناً ایشان ایمان به وجود این جبهه نداشت. یکی از اعضای کمیته مرکزی فعلیشان یک وقت می‌گفت آقا، قاسملو چه کم دارد؟ قاسملو اگر یک وقتی خودمختاری هم به ما بدهند حاضر نیست بیاید در کردستان ایران و این شرایط را از دست بدهد. هر روز اروپا رفتن، هر روز برگشتن، حاکمیت تام و تمام، به هر لحاظ در واقع امیالش برآورده می‌شود، دیگر چه می‌خواهد؟ من نمی‌گویم این حرف این آقا که الان با آنهاست و عضو کمیته مرکزی‌شان است، پایه دارد. حرفش در واقع از روی احساسات بود، شاید آن زمان ناراضی بود از قاسملو، ولی فی‌الواقع، آن طور که در مجموع این چند سال هم ملاحظه کردید، کاراکتر این افراد این هست. چیزی نباشد یا اگر قرار است باشد ایشان در رأس قرار بگیرند. هدف هم از جبهه همین بوده، وگرنه در عرض این هفت هشت سال این همه ما سرمایه‌گذاری کردیم، بارها به خاطر تشکیل جبهه، ایشان حرکت کردند آمدند در اروپا، گشت و گذار زدند، این را دیدند، آن را دیدند، ولی هیچ جا ما کوچکترین سند هم ندیدیم از این که مثلاً چهار تا نیرو یا حتی چهار شخصیت قابل اعتبار از نظر مردم بخواهند دور این مسأله جمع بشوند. چرا؟ چون واقعاً ایمان به این افراد نداشتند و صداقتی در آنها نمی‌دیدند. به این دلیل من فکر می‌کنم تشکیل جبهه بیشتر شعار بوده و هنوز هم از حد شعار خارج نیست. دلیل دیگر برای این ادعای من این است که این آقایان، قبل از این که قاسملو در این نشست با صحرارودی و افراد دیگر از رژیم جمهوری اسلامی به مذاکره بنشینند، بیست روز پیش‌تر از آن تمام شعارهای خودشان را از رادیو‌شان برداشته بودند. تمام شعارهایی که قبل از شروع برنامه رادیویی می‌گفتند: مبارزه با امپریالیسم، اسقاط رژیم، جمهوری دموکراتیک، دموکراسی برای ایران خودمختاری برای کردستان. همه اینها را از برنامه رادیویی‌شان حذف کرده بودند؛ یعنی اعتقادی در واقع برایشان نمانده بود. کسی که این قدر متزلزل باشد چه می‌تواند بگوید؟

بنابراین مسأله جبهه را، هر چند هنوز هم به عنوان شعار زیر نثریه ارگان‌شان می‌نویسند، ولی من فقط در چارچوب شعار می‌بینم. ولی برای ما مسأله جبهه مطرح بوده است. ما معتقدیم که هنوز باید واقعاً مطالعه کرد، باید نیروها را آن طور که هستند شناخت، آن وقت با آنها متحد شد و یک اتحاد پایا، ناگسستنی و

داشی به وجود آورد که آدم بتواند رویش تکیه بکند. چون اتحاد کردن با یک یا چند نیرو از اپوزیسیون در این شرایط خفقان‌بار این قدر ساده نیست که بلافاصله آدم برود زیر یک چیزی را مهر بزند بعد هم مجبور بشود مهرش را بلیسد. رفتن به یک ارگانیسم سیاسی باید با احساس مسئولیت همه‌جانبه باشد، هم در قبال حزب، هم در قبال مردم و هم در قبال کل جنبش ایران.

س: شما به عنوان حزب دموکرات - رهبری انقلابی، هم‌سرنوشتی خودتان را بیشتر با کردهای دیگر می‌بینید یا با ایرانیهای دیگر؟

ج: نژاد کردها با نژاد دیگر ایرانیها یکی است و همه یک ریشه دارند. این واقعیتی است انکارناپذیر. اما در این هم تردیدی نیست که کرد در هر جا باشد، نسبت به بقیه کردها علایق خاصی دارد. این هم واقعیتی است. بنا بر اصول علمی، فی‌الواقع کرد را به عنوان یک ملیت باید شناخت. تعریفی که در مورد ملیت هست، از نظر علمی در مورد کردها هم صدق می‌کند. در رابطه با مساله کردستان، هر سازمانی، هر تشکیلاتی برای خودش شعاری دارد، بسیاری از کردها هنوز شعارشان دموکراسی است؛ استقرار دموکراسی در کشور و خودمختاری برای کردستان خودشان. چنین کسانی هنوز هم در عراق هستند، هم در میان کردهای ترکیه. در کردستان ایران هم، فعلاً ما و هم کومله، شعارمان خودمختاری در کردستان است. البته کومله دموکراسی خاص خودش را می‌خواهد، ولی خودمختاری را بالاخره عنوان کرده. حزب ما در این رابطه بر این باور است که حل مسأله کرد در کل ابعاد خودش یک پروسه طول‌المدت دارد، به همین لحاظ ما به عنوان حزب دموکرات کردستان ایران - رهبری انقلابی، شعار استراتژیکیمان دموکراسی برای ایران و خودمختاری برای کردستان است. در اساسنامه‌مان قید شده که حق تعیین سرنوشت، یعنی خودمختاری این خودمختاری که ما ادعا می‌کنیم و داریم برایش تلاش می‌کنیم، اگر تأمین بشود چیز خیلی خوبی است. حالا اگر سازمان دیگری احیاناً شعارش از این فراتر هست و حق تعیین سرنوشت را به معنای استقلال عنوان می‌کند، مربوط به خودش است. ما فعلاً سیاستمان این نیست. سیاست ما دموکراسی برای ایران و خودمختاری برای کردستان است. تازه شعار یک حزب را یک نفر تعیین نمی‌کند، معمولاً یک کنفرانسی، یک کنگره‌یی که از مجموع نمایندگان منتخب تشکیل شده باشد، تعیین می‌کند. لذا ما به شعار خودمان وفاداریم و معتقدیم که می‌تواند تأثیر خیلی خوبی در برآورده کردن خواست همه مردم ایران داشته باشد. خیلی طبیعی است که در این مسیر، برای کردهای دیگر هم کاری از دستان بریاید و بتوانیم خدمتی بکنیم، همان طور که در برنامه خودمان گفتیم، چه حالا و چه در آینده - که امیدوارم در یک ایران

دموکراتیک ما هم خودمختاری خودمان را داشته باشیم - مضایقه نخواهیم کرد و این را به عنوان یک وظیفه انسانی و ملی تلقی می‌کنم.

س: سؤال آخر این است که چشم‌انداز مبارزه با رژیم را چگونه می‌بینید؟

ج: این رژیم که ما طی ده سال گذشته آن را شناختیم، رژیمی نیست که بتواند در اساس با فرهنگ عمومی و کلی امروزه جهان سازگار باشد. این رژیم در پهنه جهان کنونی یک وصله ناجور است، ایران ما را نه تنها به جلو نبرده، بلکه فی‌الواقع به هر لحاظ به مسیر قهقرایی واداشته است. چه در زمانی که خمینی بوده و چه حالا که شاگردهایش هستند - و در واقع می‌توانم بگویم «شاگردهای وفادارش» - این رژیم، علی‌رغم همه نمایشهایش که ممکن است عده‌قلیلی را تحت تأثیر قرار بدهد، نتوانسته و نمی‌تواند با این طرز تفکری که دارد مشکلات و معضلات مملکت ما را به هیچ وجه من‌الوجوه برطرف کند، و چون ذاتاً یک نیروی ارتجاعی متشکل است، نمی‌خواهد حتی برای لحظه‌یی کوتاه هم روی دموکراسی را به مردم نشان بدهد. باز کردن کمترین دریچه‌یی در کشور، همان طور که امامشان نصیحتشان کرده در وقت خودش، یک قدم به عقب تلقی می‌شود و گذاشتن هر قدم به عقب در حکم نابودی اینهاست. این همه دست و پا زدن برای ایجاد رابطه با کشورهای سوسیالیستی در حال حاضر، به نظر ما یک سرمایه‌گذاری هدر رفته به زیان کشورهای سوسیالیستی است.

در رابطه با غرب هم، که علی‌الاصول این رژیم بیشتر به آن سمت تمایل دارد، اصطکاک داخلی خودشان - یعنی از یک طرف تلاش برای به اصطلاح «مدره» شدن و از طرف دیگر چهاردستی چسبیدن به این همه محورهای کهنه‌پرستی و ارتجاع - به آنها مجال نمی‌دهد که تعامیلشان را خیلی آشکار کنند. چون آشکار کردن این قضیه هم یک نوع نابسامانی در میان‌شان برپا خواهد کرد. بنابراین من هر امیدی در این مورد را که این حکومت رو به اصلاح برود، رفرمی در آن بشود، مدره بشود و غیره، یک امید باطل می‌دانم. دامن زدن به این نوع توهّمات در واقع یک نوع امتیاز دادن به رژیم جمهوری اسلامی برای دوام بیشتر و تضعیف اپوزیسیون به حساب می‌آید. مسلم این است که پایگاههای اولیه رژیم یکی بعد از دیگری تضعیف شده، مردمی که روزی سر و گردن می‌شکستند برای زیارت امامشان، حالا می‌بینیم که علناً در کوچه و خیابان، در صف اتوبوس، در صف نانوائی و در صفهای کوپنی دیگر، دارند به او بد و بیراه می‌گویند. بعد از مردن خمینی هم اینها نتوانستند هیچ دردی از مردم را دوا بکنند. قحط و غلا، گرانی، فقر اقتصادی گلوگاه مردم را آن چنان گرفته که حد ندارد. بی‌اعتباری پول ایران در خارج نشانه‌یی بارز از بی‌اعتباری اقتصادی این کشور است. به لحاظ سیاسی هم این

رژیم به دنیا نشان داده که نمی‌تواند موقعیت ثابت و نظر ثابتی داشته باشد. بنابراین اوضاع و احوالی که در سابق بوده هیچ تغییری نکرده است. مضافاً این که در سابق رژیم یک نیرویی داشت، حالا به عشق امامشان بود، در رابطه با جنگ بود یا به هر علت دیگر، بالاخره این نیرو برای رژیم می‌جنگید. ولی الان دیگر این روحیه هم نیست. اما من مطمئنم و یقین دارم که اگر یک وقت اینها امکان داشته باشند، بار دیگر، برای لاپوشانی کردن همه نارساییهای خودشان جنگ دیگری برپا می‌کنند. در چنین شرایط و اوضاعی این دستگاه نمی‌تواند هیچ امیدی به حل مشکلات و معضلات خودش داشته باشد. خصوصاً این که الان مردم انتظار بازسازی دارند، انتظار دارند که این همه خرابی که در نتیجه جهالت این آقایان گریبان مردم را گرفته تدریجاً ترمیم بشود. ولی آن چه مسلم است نه امکانات مادی هست و نه مردم همراهی و همیاری با اینها دارند. لذا این دستگاه علی‌رغم همه خدعه‌ها و نیرنگهایی که الان می‌زند و معاملاتی که تلاش می‌کند با شرق و غرب برقرار کند، نمی‌تواند آینده روشنی داشته باشد و من آینده‌ی برای تثبیت این دستگاه نمی‌بینم. بعضی از نیروهای اپوزیسیون ایران در سابق قدری خوشبین بودند و احياناً امید داشتند که بالاخره رژیم انعطاف نشان بدهد. مشخصاً فراکسیون شرفکندی - قاسملو یکی از اینها بود و به همین امید هم با این آقایان بارها و بارها مذاکره کرد. این اواخر هم به قول خودشان می‌خواستند به اصطلاح سند توافق را با هم امضا بکنند. حالا توافق روی چی؟ معلوم نیست؛ به عقیده ما روی هیچ، روی دست خالی، روی هدر دادن خون این همه شهید، روی بی‌اعتنایی به این همه فداکاری مردم کردستان، که نتیجه‌اش را هم گرفت یا «حق» اش را، به قول خودش، از جمهوری اسلامی گرفت. حالا دیگر باید برای همه محرز شده باشد رژیمی که به منتظری، که خودش ساخته و پرداخته دست خمینی بود، و به خیلی از افراد دیگرش، که یک زمان صددرصد مطیع و فرمانبردارش بودند - و هم‌چنین به آقای قاسملو که چند سال بود می‌زد که بالاخره به شکلی با هم کنار بیایند - ایفا نکرده، خیلی خودفریبی است که یک نیرو یا حتی یک فرد سیاسی امید داشته باشد که این رژیم در وجود خودش و در ماهیت خودش تجدید نظر بکند و احياناً روزنه‌ی از دموکراسی بخواهد به مردم نشان بدهد. لذا ما معتقدیم برای زودتر خاتمه دادن به سلطه این آخوندها، باید نیروها، متشکل‌تر از پیش، قاطع‌تر از پیش، بدون هیچ تزلزل خاطری، مبارزه سیاسی خودشان را، و در حد توان و امکان مبارزه نظامیشان را، متحد و متفق و همسو بکنند، علیه رژیم. اولاً در داخل ضربات کاری مؤثر بر پیکر نیروهای رژیم بزنند و در ثانی به لحاظ تبلیغی در فضای جهان، جلب نظر مردم را بکنند و ماهیت اینها را نشان بدهند به جهانیان، تا آنها دنبال خیالات، دنبال توهمات نروند. چاره این رژیم فقط برانداختن آن است و استقرار یک حکومت دموکراتیک و مردمی که واقعاً از پشتیبانی مردم هم برخوردار باشد. رعایت

دموکراسی و توجه به خواست همه مردم، از طرف آلترناتیوی که بخواهد به حاکمیت نامشروع آخوندها خاتمه بدهد و یک حاکمیت دموکراتیک مشروع در ایران ما مستقر بکند، باید همیشه مد نظر باشد. بدون رعایت دموکراسی، حکومت مردمی، حکومت انقلابی، نمی‌تواند پایدار بماند و نخواهد توانست همه مشکلاتی را که این رژیم ارتجاعی به وجود آورده برطرف کند.

س: مطلبی دارید که فکر کنید گفتنش لازم است؟

ج: من مطلب خاصی در نظر ندارم جز این که باز این توصیه‌ام را تکرار بکنم به همه افرادی که خودشان را انقلابی، دموکرات و مبارز می‌دانند، به کسانی که در دو جهت مبارزه می‌کنند، هم در جهت مخالفت با رژیم ارتجاعی امروز کشور ما و هم در جهت مخالفت با دار و دسته سلطنت‌طلبها، به اینها توصیه می‌کنم که حتی‌المقدور تلاش کنند از بعضی خواستهای سازمانی به خاطر مصالح عالیه مملکت و کشورمان دست بکشند و زمینه وحدت هر چه بیشتر را فراهم کنند. به علاوه خواه ناخواه هنوز کردستان یک سنگر مشترک برای همه نیروهای مبارز و مترقی و فعال به حساب می‌آید. این جنگی که به عنوان جنگ داخلی در میان نیروهای امروز کردستانی جریان دارد، باید هر چه زودتر خاتمه پیدا کند. فراکسیون قاسملو - شرفکندی از چند سال پیش، علی‌رغم درخواست آتش‌بس از طرف کومله، لجاجت می‌کنند و آن را نمی‌پذیرند و از طرف دیگر هم رسماً اعلان جنگ به ما داده‌اند و تا حالا چند تن از بهترین کادرهای ما را شهید کرده‌اند. من توصیه می‌کنم به همه سازمانها که موضع جدی در قبال این مسأله بگیرند. در تاریخ گذشته به تجربه ثابت شده که سازمان یا شخصی که به دیکتاتوری و قلدرمآبی و تک‌روی و حفظ مصالح فردی یا گروهی، آن هم در این حد وحشیانه و جنایت‌آمیز، روی می‌آورد، مادام که از طرف نیروهای دیگر مجازات یا بایکوت نشود، به هیچ وجه تن به صلح و صفا نخواهد داد. توصیه من به همه سازمانها این است که به هر شیوه که می‌توانید مضرات و مخاطرات این جنایت را یادآوری کنید و در حد نهایی یک تصمیم عملی برای این کار بگیرید. طی این چند سال گذشته حداقل ۶۰۰ تا ۷۰۰ نفر از بهترین فرزندان خلق کرد در این ماجرا از دست رفته‌اند و ادامه آن اثر منفی بر روی احساسات مردم و کل حرکت خواهد گذاشت. باید افشا شود که در عمل، این کار در جهت منافع مستقیم رژیم است، به همین دلیل هم باید محکوم بشود. درست است که روزی بالاخره مسئولان این جنایت محاکمه خواهند شد ولی به نظر من از همین حالا باید یک برخورد جدی‌تری با این امر بشود و یک تصمیم همه جانبه از طرف همه نیروها گرفته بشود.

در جمع عاشقان

د. ناطقی

این نوشته شرح تجربه‌یی است از ۴۸ روز زندگانی، کار و آموزش با رزمندگان ارتش آزادیبخش. البته من برای تهیه گزارش به این سفر نرفته بودم، به همین خاطر متأسفانه حتی یک سطر یادداشت به همراه خود نیاوردم. اما دریغ آمد که آن چه را دیده و تجربه کرده‌ام و برایم تازگیهای بسیار داشت، بازگو نکنم. گرچه اگر یادداشتهایی برمی‌داشتم، شاید می‌توانستم تصویر دقیقتری از ارتش آزادیبخش ارائه کنم، با این حال تردیدی نیست که هیچ نوع بیان، هر چقدر هم که با شرح جزئیات همراه باشد و هر قدر هم که قدرت تخیل خواننده قوی باشد، جای تجربه خود شخص را نمی‌گیرد. در این نوشته با شرح برنامه کار و آموزش و فعالیت‌های روزانه، سعی کرده‌ام در حد امکان گوشه‌یی از زندگی در ارتش آزادیبخش ملی ایران را تصویر کنم.

آن چه در این سفر و در مدت اقامت برای من اهمیت داشت و در پی شناختن آن بودم، علاوه بر شرایط و چگونگی فعالیت رزمندگان، مناسبات و روابطی بود که در آن جا حاکم است و اعمال می‌شود. به ویژه می‌خواستم بدانم چطور می‌شود به جای اطاعت کورکورانه انضباط آگاهانه را در ارتشی برقرار کرد. البته پاسخ این سؤال را خیلی زود پیدا کردم و آن در ماهیت این ارتش و هدفی بود که برای دستیابی به آن تشکیل شده است. اما با حل این مسأله، مسأله دیگری برایم مطرح شد: پس از آن که این هدف، یعنی سرنگونی رژیم خمینی، تحقق یافت و اگر قرار شود دیگر این ارتش، ارتشی فقط متشکل از داوطلبان نباشد، آیا همین روابط می‌تواند باقی بماند؟ این پرسشی است که، به گمان من، پاسخ آن تا اندازه زیادی بستگی به این دارد که هدف و رسالت بعدی این ارتش تا چه حد بیانگر و دربرگیرنده آرمانی مردمی و ملی

باشد و تا چه اندازه به فرهنگ و زبانی قابل فهمتر برای همگان دست یافته باشد. روشن است که من آدم بی‌طرفی نیستم، به دلیل این که برای مقاومت می‌نویسم. از همین رو در موارد متعددی قضاوت و اظهارنظر کرده‌ام. اما در این نوشته واقعیتها را، که در این سفر در پی دستیابی به آن بوده‌ام، بازگو کرده‌ام. بنابراین خواننده با توجه به واقعیتها، می‌تواند قضاوت یا اظهارنظرهای مرا بپذیرد یا رد کند. من برای آن که واقعاً به آن چه به طور طبیعی و معمول در ارتش آزادیبخش می‌گذرد دست یابم و افراد را نه با استناد به اظهاراتشان، بلکه از روی رفتار و واکنشهایشان بشناسم، سعی کردم ناشناس باقی بمانم و در این مورد آن قدر وسواس داشتم که حتی از سؤال و جواب در مورد زندگی و گذشته رزمندگانی که در آن جا با آنها آشنا شدم، اجتناب کردم، تا مبادا سؤال و جوابهای متقابل باعث «لو» رفتن خودم بشود؟ آن اطلاعاتی هم که در مورد زندگی بعضی از بچه‌ها دارم مربوط به مواردی است که خودشان برحسب تصادف ذکر کرده‌اند. البته چند هفته بعد از اقامت متوجه شدم که یکی دو نفر می‌دانند که من همان کسی هستم که مطالبی برای نشریه شورا می‌نویسد. اما این امر هیچ تأثیری در واقعیت آن چه من تجربه کردم و دیدم نداشت، چرا که من، مثل هرکس دیگری که داوطلب پیوستن به ارتش آزادیبخش باشد، در این مدت با رزمندگان زندگی کردم. تقریباً در تمام کارها، از کارهای نوبتی (کارگری) مثل شستن ظروف، شستن خودروها، نظافت توالت‌ها یا نگهبانی در محلی که از نیش پشه لحظه‌یی در امان نبودی تا کارهای مستمر و همگانی مثل آموزشها و تمرینهای نظامی که توأم با فعالیت نسبتاً سنگین بدنی بود، شرکت جستم. در این مدت نسبتاً طولانی، طبعاً آدمهایی که با آنها سر و کار داشتم، نمی‌توانستند دائماً خود را چیزی غیر از آن چه هستند نمایش دهند. به علاوه در طول روزهای متوالی کار و آموزش سنگین و فشرده نظامی، در هوای فوق‌العاده گرم — که در مواردی هم کار با مواد منفجره و تیراندازی با سلاحهای مختلف را در برداشت — در طول روز بارها آدم در موقعیتی قرار می‌گرفت که واکنش آنی برمی‌انگیخت و این چیزی نبود که بشود آن را کنترل کرد و طور دیگری جلوه داد.

گرچه در این نوشته ارتش آزادیبخش مورد بحث است، اما از مجاهدین خلق خیلی اسم برده‌ام، به این دلیل روشن که مجاهدین پایه و اساس این ارتش را گذاشته‌اند و مناسبات و روابط موجود در آن را آنها تدوین و تنظیم کرده‌اند. با این حال جا دارد تأکید کنم که موضوع مورد بحث در این گزارش ارتش آزادیبخش ملی است و مناسبات و روابط درونی آن، نه سازمان مجاهدین خلق ایران. دیگر این که در این ارتش، البته غیر مجاهد‌ها هم حضور دارند و خصوصاً باید از کسانی یاد کرد که در نبردهای قبلی، به اسارت ارتش آزادیبخش درآمده بودند و پس از آزاد شدن،

داوطلبانه به صفوف ارتش آزادیبخش پیوستند. آنها اکنون، با کار و استعداد خود بخشی از بار مقاومت را به دوش می‌کشند و کار را به پیش می‌برند و جزء رزمندگان ارتش آزادیبخش شمرده می‌شوند. اگر در این گزارش به آنان پرداخته نشده، باز هم به دلیل آن است که مناسبات و روابط بیشتر مورد توجه بوده است، که آن نیز از مجاهدین نشأت می‌گیرد و خلاصه آن که مجاهدین هسته مرکزی و بخش اصلی این ارتش را تشکیل می‌دهند و این ارتش حاصل تجربه سالها پیکار خونین و رزم بی‌امان آنها با رژیم خمینی است.

انضباط

شرح این تجربه را بهتر است با مسأله انضباط در ارتش آزادیبخش شروع کنم. انضباط عاملی است که، به گمان من، در هر ارتشی، با هر ماهیت و هدفی که داشته باشد، اساس آن را تشکیل می‌دهد. معمولاً در ارتشها انضباط از طریق نوعی بوروکراسی اختناق‌آفرین، که منشأ قدرت فرماندهان نیز هست، اعمال می‌شود. شاید ارتش آزادیبخش تنها ارتش جهان باشد که در آن تنبیه وجود ندارد، حتی در مورد سهل‌انگاریها و اشتباههایی که سبب زیان و خسارت می‌شود. پس انضباط در ارتش آزادیبخش چگونه حفظ می‌شود؟ پاسخ این سؤال را باید در علت وجودی و ماهیت این ارتش جستجو کرد. این ارتش، ارتشی از داوطلبان است که با هدف براندازی رژیم خمینی تشکیل شده و اعضای جان برکف آن برای تحقق این آرمان مبارزه می‌کنند. این، البته یک تعریف کلی برای ارتش آزادیبخش است. دقیقتر اگر بخواهیم بگوییم، این ارتش به طور عمده از اعضا و هواداران سازمان مجاهدین خلق ایران تشکیل شده است، سازمانی که ربع قرن مبارزه انقلابی سیاسی - نظامی در شرایط اختناق وحشیانه رژیمهای شاه و خمینی را به پیش برده است. گذشته از آن دسته از اعضا و هواداران که از مبارزان زمان شاه هستند، هواداران و اعضای جوانتر، که فعالیت خود را بعد از انقلاب در سازمان شروع کرده‌اند، اکثراً سابقه ده سال مبارزه و فعالیت انقلابی را پشت سر دارند و قبلاً خود را با انضباط سخت تشکیلات مخفی چریکی هماهنگ کرده‌اند. به همین دلیل آن چه را به عنوان «ضابطه» تعیین می‌شود، لازم‌الاجرا می‌دانند و ندیده گرفتن آن را، از طرف هر کس که باشد، مورد انتقاد قرار می‌دهند؛ حال این ضابطه فرق نمی‌کند در چه موردی باشد، در مورد رعایت مسائل بهداشتی یا ایمنی در کارهای فنی، یا مقررات رانندگی در قرارگاه، یا ... در این مورد ذکر یک نمونه می‌تواند موضوع را بیشتر ملموس کند. در آخرین روزهای اقامت من در قرارگاه ارتش آزادیبخش به تمرین و مانوری رفته بودیم. در

بازگشت، رانندگی یکی از خودروها به من واگذار شد. این خودرو وانت کولرداری بود که هنوز هزار کیلومتر کار نکرده بود. می‌دانستم که بر اساس ضابطه تعیین شده از سوی تعمیرگاه، روشن کردن کولر قبل از هزار کیلومتر مجاز نیست. ماشین حدود ۹۴۰ کیلومتر کار کرده بود. هوا فوق‌العاده گرم بود و مثل روزهای قبل عرق از سر و صورتم می‌ریخت. گفتم کولر را روشن کنیم. رزمنده همراه من، که از هواداران مجاهدین بود، گفت ضابطه تعمیرگاه این است که تا ماشین هزار کیلومتر کار نکرده کولر را نباید روشن کنیم. گفتم ۹۴۰ کیلومتر با ۱۰۰۰ کیلومتر خیلی فرق ندارد، حالا من سی کیلومتر بعد، روی ۹۷۰ کیلومتر که رسید، روشن می‌کنم. بعد از طی مسافت سی کیلومتر گفتم حالا من کولر را روشن می‌کنم و آن را روشن کردم. باز دوست همراهم گفت ضابطه این است که تا هزار کیلومتر نباید روشن کرد. گفتم حالا وقتی برگشتیم از تعمیرگاه سؤال می‌کنیم، خواهی دید که ۹۷۰ کیلومتر یا هزار کیلومتر تفاوتی ندارد. بعد نیمه شوخی، نیمه جدی گفتم: از آن گذشته، می‌دانی که از دیروز حالم خوب نیست و دیشب هم نتوانستم شام بخورم، امروز هم به جای صبحانه دو لیوان شربت خوردم و به خاطر سردرد شدید، از ساعت ۸ صبح تا ظهر ۴ تا قرص خورده‌ام، ناهار هم باز چون بی‌میل به غذا بودم، فقط یک پارچ دوغ سرکشیده‌ام. حالا اگر می‌خواهی، من کولر را خاموش می‌کنم ولی اگر از ضعف و گرما پشت فرمان غش کردم، به پای خودت! دوست مجاهد که سماجت مرا دید، با خنده گفت اگر قرار است تو پشت فرمان غش کنی، ما هم نخواستیم این ضابطه را رعایت کنی، روشن کن. البته مسأله کسالت من واقعیت داشت، اما اگر تا قرارگاه هم کولر را روشن نمی‌کردم هیچ طور نمی‌شد، چون حالم بد نبود. به علاوه من اگر کمی صبر می‌کردم تا کیلومتر شمار با طی مسافت باقیمانده روی ۱۰۰۰ کیلومتر برسد، هنوز مسافتی تا قرارگاه باقی بود که می‌شد در طی آن از کولر استفاده کرد. اما روحیه خود رأی بودن، این تمایل اقدام بنا به تشخیص خود را در من به وجود آورده بود.

در ارتشها اعمال قدرت، قدرتی که از طریق سلسله مراتب و بوروکراسی به فرماندهان واگذار می‌شود، در واقع روش اصلی نظارت بر رعایت و حفظ انضباط می‌باشد و این اعمال قدرت هم، به طور عمده، از طریق تنبیهات، بازداشتها یا مثلاً انتقال به محلهای خدمتی دشوار، تعلیق درجه یا تأخیر در ترفیع صورت می‌گیرد. ارتش آزادیبخش نیز مبتنی بر سلسله مراتب است، اگر چه درجات نظامی در آن وجود ندارد. اما این سلسله مراتب مثل سلسله مراتب ارتش شاهنشاهی، که اکنون با ویژگی سرکوبگرانه شدیدتری در ارتش خمینی هم حاکم است، نمی‌باشد. دسترسی به فرماندهان رده بالاتر امر دشواری نیست. به علاوه، آن طور که آن جا شنیدم، بنا بر روش جاری در سازمان مجاهدین، در ارتش آزادیبخش هم نوشتن نامه به فرمانده

کل، بدون رعایت سلسله مراتب، امری امکانپذیر است. در این جا از رفتار سگی توأم با داد و فریاد و تحکم فرماندهان خبری نیست. آن چه حاکم بر روابط فرماندهان و افراد تحت فرمان و نیز روابط افراد با یکدیگر است، روح برادری و دوستی است. اموری مثل مرتب بودن لباس و واکس داشتن پوتینها یا منظم بودن آنکادر تختخواب، چیزی نیست که هر روز، توأم با مته به خشخاش گذاشتن فرماندهان، مورد بازدید قرار گیرد، چرا که این امور با دقت و علاقه از سوی نفرات ارتش آزادیبخش رعایت می‌شود و در صورت بازدید، اشکالات خیلی برادرانه و دوستانه از طرف فرمانده، تذکر داده می‌شود. در آسایشگاهی که من در آن به سر می‌بردم، دو اظو و میز اظو وجود داشت که بیشتر اوقات، در فاصله بعد از ورزش تا ساعت صبحانه، یعنی بین ساعات ۶/۳۰ تا ۷/۱۵ صبح، توسط بچه‌ها برای اظو کردن «لباس صبحگاه» اشغال شده بود. در ارتش آزادیبخش افراد به اسم کوچک خود خوانده می‌شوند. افراد رده پایین نیز فرماندهان خود را تنها با اسم کوچک صدا می‌کنند. در ارتش آزادیبخش همه یک عنوان دارند: بچه‌ها! فرماندهان وقتی نفرات خود را به طور جمعی مخاطب قرار می‌دهند، آنها را بچه‌ها خطاب می‌کنند، نه خواهران و برادران یا آقایان و خانمها. بچه‌ها هم، بچه‌ها را خطاب می‌کنند! در ارتش آزادیبخش فرماندهان در هر رده، از فرمانده دسته تا فرمانده لشکر، آن طور که من شاهد بودم، توجه بسیار به تأمین آسایش و وضع سلامتی رزمندگان و افراد تحت فرمان خود دارند. در یکی دو تمرین و مانور که در مدت حضور من در ارتش آزادیبخش انجام شد، معاون لشکر و فرمانده تیپ — که یکی از زنان مجاهد بود — و فرماندهان گردانها و دسته‌ها، بعد از این که همه بچه‌ها غذا گرفتند و مشغول خوردن شدند، آنها هم سر سفره نشستند. هر چند وقت یکبار نشستهایی با حضور فرماندهان و نفرات یکان مربوطه برگزار می‌شود. این نشستها در رده دسته‌ها تقریباً هفته‌ای یکبار تشکیل می‌شود و در آن افراد مسائل خود را با فرمانده به بحث می‌گذارند، اگر انتقادی هم از فرمانده داشته باشند آن را مطرح می‌کنند. علاوه بر این، هر یک از رزمندگان موظف به نوشتن یک گزارش هفتگی است که در آن مسائل آموزشی، اعم از نظامی و غیرنظامی، پیشرفت یا اشکال کار، مشکل در روابط خود با دیگران (در صورتی که مشکلی داشته باشند) و مسائل و پیشنهادهای دیگرش را مطرح می‌کند. به غیر از این، گزارشهای دیگری هم به فرمانده داده می‌شود که می‌تواند مربوط به گردش کار روزانه یا مسائل فردی باشد. در واقع در ارتش آزادیبخش، فرماندهان بیشتر در نقش یک مربی و معلم ظاهر می‌شوند. بالاترین و پرجمعیت‌ترین این نشستها، نشستی است که با حضور مسعود رجوی تشکیل می‌شود. در این نشستها هم رزمندگان فرصت می‌یابند که مستقیماً با فرمانده کل به بحث و گفتگو بپردازند و

اگر «چرا» می‌دارند، مطرح کنند؛ چون این ارتش «چرا» دارد. من در مدت اقامتم در یکی از این نشستها حضور یافتم. رزمندگانی که نظراتی در مورد مسائل مربوط به وضع رژیم و وظایف ارتش آزادیبخش داشتند، آنها را مطرح کردند. در این نشست طولانی، که حدود ۶ ساعت طول کشید، مسائل از دیدگاههای مختلف مورد بررسی قرار گرفت و رزمندگانی که سؤالاتی داشتند پاسخهای قانع کننده خود را در بحث با فرمانده کل دریافت کردند. این نکته هم در این جا قابل ذکر است که هنگام ورود مسعود رجوی (فرمانده کل) و مریم (جانشین فرمانده کل) به محل تجمع، فرمان خیردار داده نشد، به عکس ورود آنها کف زدن و سوت کشیدن از سوی رزمندگان را به همراه داشت و عده‌ای هم، برای این که آنها را بهتر ببینند، روی صندلیها ایستادند؛ خلاصه می‌شود گفت انضباط نظامی فراموش و اوضاع شلوغ شد. در مدت چند ساعتی هم که نشست ادامه داشت ورود به سالن یا خروج از آن کاملاً آزاد بود. خلاصه کنم، بر خلاف آن که گاه از صحبتها و سخنرانیهای هم‌زمان نزدیک مسعود رجوی، به خاطر تأکید زیادی که بر نقش وی می‌کنند، این احساس به شنونده دست می‌دهد که غرض ارائه تصویر یک قدیس از وی است — احساسی که طبعاً برای «شاهزده‌ها و خمینی‌گزیده‌ها» ناخوشایند است —، آن چه در آن جا مشاهده شد، ناشی از روابط صمیمانه و تظاهر محبوبیت یک فرمانده و هم‌رزم، در بین یاران خود بود. هم چنان که وقتی محمود عطایی، رئیس ستاد ارتش آزادیبخش، هم برای صحبت و پاسخ به سؤالی که از سوی مسعود رجوی مطرح شده بود پشت میکروفن قرار گرفت، حاضران با کف‌زدنهای ممتد از وی استقبال کردند.

کار، آموزش و زندگی

در ارتش آزادیبخش، ساعت ۵ صبح ساعت بیداری است. بیدار شدن در صبح زود کاری است که شاید هیچ‌وقت آدم به آن عادت نکند. پس از روشن شدن چراغها توسط مسئول آسایشگاه، اگر بعضیها هنوز بیدار نشده باشند، توسط فرماندهان دسته یا سایر دوستان سحرخیزشان بیدار می‌شوند. بعضیها در حالی که پاهایشان از لبه تخت آویزان است یا چهار زانو و چشم بسته روی تخت نشسته‌اند و مجسمه بودا را تداعی می‌کنند، آخرین ذرات خواب را، زیر پلکهای برهم نهاده، مزه‌مزه می‌کنند، گویی نمی‌خواهند با گشودن چشم این لذت را از دست بدهند. به هر حال باید از جا برخاست و از تخت پایین آمد، خصوصاً که فرصت زیادی برای نمازخوانها (که در این جا اکثریت را تشکیل می‌دهند) نیست. ساعت پنج و نیم همه به خط می‌شوند. اولین برنامه، ورزش است و هر روز هم، یکی از دسته‌ها به نوبت، در ساعت ورزش باید به

نظافت سرویسها بپردازد. فرماندهان دسته نیز در نظافت شرکت می‌کنند. برنامه ورزش شامل نیم‌ساعت دویدن و نیم‌ساعت نرمش است. این برنامه اجباری نیست. کسانی که نمی‌توانند بدوند، صف دیگری را تشکیل می‌دهند و به پیاده‌روی می‌پردازند. صبحانه از ساعت یک ربع به هفت شروع می‌شود، ولی زودتر از آن هم می‌توان در سالن، صرف صبحانه را شروع کرد. بعد از صبحانه همه، در ساعت ۷/۱۵، پس از گرفتن سلاح، عازم مراسم صبحگاه می‌شوند. مراسم صبحگاه با رژه کوتاه پایانی آن حدود نیم‌ساعت طول می‌کشد. مراسم برافراشتن پرچم ایران و آرم سازمان مجاهدین، توسط یک گروه ۶ نفره از رزمندگان زن و مرد انجام می‌پذیرد. در این هنگام سرود ایران زمین، از سرودهای سازمان مجاهدین، نواخته می‌شود. پس از آن نیز هر روز یکی از سرودهای متعدد سازمان مجاهدین اجرا می‌شود. در این جا وقتی صف در صف رزمندگان مسلح سرودی را می‌خوانند، بیشتر کلمات در ذهن نقش می‌بندد تا طنین موزیک:

به دست پر از پینه کارگر

به پای پر از زخم دهقان قسم

که تا صبح آزادی توده‌ها

بجنگیم با خون و ایمان قسم

پس از آن رژه آغاز می‌شود. در این مورد هم کسانی که نمی‌توانند رژه بروند، با صف جداگانه‌یی میدان صبحگاه را ترک می‌کنند. پس از تحویل دادن سلاحها، برنامه کار و آموزش روزانه توسط فرماندهان دسته به نفرات ابلاغ می‌شود. آموزش از ساعت ۸ آغاز می‌شود و دو زنگ صبح تا ساعت ۱۲/۳۰ ادامه دارد. آموزش سلاحها و تمرینهای نظامی، حتی در روزهایی که درجه حرارت زیر آفتاب تا ۶۰ درجه می‌رسد، متوقف نمی‌شود. بعد از نهار، یعنی از ساعت ۱/۳۰ تا حدود ساعت ۴، وقت استراحت است. زنگ سوم از ساعت ۴ شروع می‌شود و تا ساعت ۵/۳۰ ادامه پیدا می‌کند. در روزهای اول ورود من به قرارگاه این زنگ نیز به آموزش اختصاص داشت، اما با شدت گرفتن گرما، این ساعت به مطالعه جمعی اختصاص داده شد. با این همه، در ساعت ۶ بعدازظهر، که زنگ چهارم (زنگ آخر) شروع می‌شود، گرمای هوا هنوز به شدت خود باقی است و با وزش باد سوزانندگی آن خوب حس می‌شود. شرایط کار برای بچه‌هایی که در قسمت زرهی کار می‌کنند، باز هم دشوارتر است. گرمای بدنه فولادی نغبرها همراه با گرد و خاک محل استقرار آنها، سختی شرایط را بیشتر می‌کند. در این محل، در اثر جا به جایی وسایل زرهی، خاک به صورت پودر درآمده و وقتی با جیب یا وانت، حتی با سرعت ۵ کیلومتر در ساعت، از آن جا عبور می‌کنی، تونلی از گردوخاک در پشت سرت به وجود می‌آید. دو عامل کمک می‌کند که گرمای زیاد آدم را از پا نیندازد، یکی خشکی هواست و دیگری بادی است که به طور معمول در آن منطقه می‌وزد. گرچه این باد را نباید با نسیم یا بادهای کوهستان اشتباه کرد،

اما همین باد گرم در برخورد و عبور از لابلاهای لباسی که از تعریق بدن مرطوب و گاه خیس شده است، نوعی تهویه ایجاد می‌کند. روزهایی هم هست که این باد نمی‌وزد، در چنین روزهایی تحمل گرما مشکلتر می‌شود. آموزشها، منحصر به آموزش نظامی نیست، آموزش فنی هم بخشی از آن را تشکیل می‌دهد و برای من فرصتی بود که کمی جوشکاری یاد بگیرم. مربی هم فرمانده یکی از واحدهای زرهی بود. به علت زیادی تعداد نفرات، کار روزانه مربوط به امور جاری هم زیاد است. این نوع مسائل با کار جمعی حل می‌شود. صبح از ساعت ده تا ده و نیم و عصر از ساعت پنج و نیم تا شش، وقت صرف «ساعت دهی» و «ساعت پنجی» است: میوه و بستنی همزمان با تماشای ویدئوی اخبار یا فیلمهای مستند کوتاهی که در این مدت نمایش داده می‌شود. به علت گرمای شدید منطقه و تعریق زیاد، تشنگی خیلی زود به سراغ آدم می‌آید. خطر گرمزدگی هم همیشه در چنین گرمایی وجود دارد. از این رو چای و شربت و دوغ در سالن ناهارخوری همیشه برقرار است و در مدخل هر آسایشگاه نیز سماور برقی و کلمن چای و ظرف بزرگ آب یخ، برای جبران تشنگی و رفع خستگی، پیوسته در دسترس است. در محل ورودی هر آسایشگاه راهرویی است که کف آن با موکت پوشیده شده است. از آن جا که سیگار کشیدن در داخل آسایشگاه ممنوع است، بچه‌ها در ساعات استراحت، اگر بخواهند سیگار بکشند، سیگار خود را در این جا دود می‌کنند. چای هم دم دستشان است. هر چند هوای این جا مثل داخل آسایشگاه خنک نیست. گرچه خاموشی در ساعت ۱۱ اجرا می‌شود، ممنوعیتی برای نشستن در راهرو و گپ زدن یا کتاب خواندن وجود ندارد. اما پیوسته از سوی فرماندهان به بچه‌ها توصیه می‌شود که بهتر است ساعت ۱۱ شب بخوابند که کمبود خواب سبب کسالت و خستگی آنان در طول کار روزانه نشود. البته خود فرماندهان از استراحت بعدازظهر کمتر استفاده می‌کنند و شبها هم مدتی بعد از خاموشی، و گاه خیلی دیر، از دفاتر کار خود برمی‌گردند. در مورد توجه به سلامتی و وضع جسمانی رزمندگان این نکته گفتنی است که بر خلاف آن چه در ارتش شاه و خمینی رایج بود و هست و باید آدم در وضعیت اورژانس یا نزدیک به آن قرار گیرد تا با رفتن او به بهداری موافقت شود و هرگونه اظهار ناراحتی و کسالت «تعارض» تلقی می‌شود، در این جا وقتی رزمنده‌یی اظهار می‌دارد که نیاز به استراحت دارد و نمی‌تواند در کار و آموزش شرکت کند، بدون تجویز پزشک - در مواردی که خودم شاهد بودم - با تقاضای او موافقت می‌شود و حتی این استراحت دو روز یا بیشتر هم ممکن است ادامه پیدا کند. تا رزمنده خود اعلام آمادگی برای بازگشت به کار و آموزش نکند، اجباری برای بازگشت در کار نیست. دلیل آن هم روشن است، چون همان‌طور که قبلاً اشاره شد، این ارتش، ارتش داوطلبان جان برکف است، همه با ایمان و اراده و آگاهی می‌خواهند به جنگ

جنایتکارترین رژیم قرن حاضر بروند، بنابراین جایی و انگیزه‌یی برای «تمارضی» و شانه خالی کردن از کار نیست؛ برعکس، آن چه حاکم است، روحیه فداکاری و قبول مسئولیت بیشتر است.

آگاهی و بینش سیاسی

در ارتش آزادیبخش، برخلاف ارتشهای شاه و خمینی، تفتیش عقاید و مقوله‌یی به عنوان «کتب و نشریات ضالّه» وجود ندارد. در کتابخانه کوچک لشکر که با سلیقه تزئین شده است، نوشته‌های سیاسی از مائو، لنین، بیژن جزنی و مسعود احمدزاده، آثار برخی از نظریه‌پردازان متأخر علوم اجتماعی و سیاسی مثل اریش فروم، کارل پوپر، مارکوزه و... و چند کتاب ارزنده تاریخ، از جمله «نگاهی به تاریخ جهان» اثر نهرو، و رمانهایی از نویسندگان مختلف، وجود دارد، هم چنان که، قرآن و نهج البلاغه و نشریات سازمان مجاهدین و گروهها و سازمانهای مختلف شورای ملی مقاومت. از کارهای فرهنگی بسیار ارزنده سازمان مجاهدین خلق ایران، تدوین خلاصه‌یی از تاریخ چند انقلاب، مثل انقلاب شوروی، چین و فلسطین و فشرده‌یی از تاریخ معاصر ایران است. من برای اولین بار بود که این کتابها را می‌دیدم. در این کتابخانه هم چنین دو دستگاه ضبط صوت با «هدفون» و نوارهای متعددی از موسیقی کلاسیک، موسیقی سنتی ایران و موسیقی فیلم وجود دارد، هم چنان که نوار سرودها و ترانه‌های ساخته شده توسط گروههای هنری سازمان مجاهدین خلق ایران. نوارها را هم اگر کسی نخواهد در کتابخانه گوش کند، می‌تواند امانت بگیرد؛ چون بعضی، جوانترها البته، از ضبطهای کوچک «واکمن» خود استفاده می‌کنند. یک کتابخانه مرکزی هم وجود دارد که بسیار غنی است و لیست کتابها و نشریات آن (شامل نشریات رژیم و سایر گروههای سیاسی) در کتابخانه لشکر وجود دارد که می‌شود آنها را درخواست کرد. گرچه خاموشی در ساعت ۱۱ شب شروع می‌شود، اما ساعت کار کتابخانه تا ۱۲ شب است. در ارتش آزادیبخش آزادی اندیشه حکمفرماست و بنابراین تهدید دستگاه تفتیش عقاید، نظیر آن چه در ارتش شاه بود یا مثل دایره سیاسی - عقیدتی رژیم خمینی، بالای سر کسی نیست.

آن چه من در مدت نزدیک به ۵۰ روز حضورم در ارتش آزادیبخش دریافتم، این بود که رزمندگان مجاهد این ارتش عمیقاً به آزادی خلق و میهنشان می‌اندیشند و برای آن می‌جنگند، و اگر چه به ایدئولوژی خود ایمان قاطع دارند و آن را عامل بالندگی و راهگشایی به سوی هدف می‌دانند، اما مسأله تحمیل ایدئولوژی در نزد آنان امری مذموم و مطرود شمرده می‌شود. در این مورد خاطره‌یی دارم: یک روز در

ناهارخوری ویدئویی از سیمای مقاومت نشان می‌دادند. در پایان برنامه مذکور پرچم ایران و آرم سازمان روی نقشه ایران قرار گرفت و با این تصویر برنامه پایان یافت. یکی از بچه‌ها گفت: «می‌شود روزی آرم سازمان روی پرچم ایران باشد؟» یکی دیگر بلافاصله گفت: «آرم سازمان را که نمی‌شود روی پرچم ایران گذاشت». یکی دیگر گفت: «آرم سازمان دارای معنای ایدئولوژیک است و این، ایدئولوژی همه مردم که نیست». یکی دیگر از سه چهار نفری که نزدیک هم نشسته بودیم، ضمن مردود شمردن تعیین ایدئولوژی برای مردم گفت: «از این کارها فاشیسم بیرون می‌آید». آن نفر اول، که به نظر می‌رسید دیگران منظور او را بد فهمیده‌اند، گفت: «من گفتم: روزی». به هر حال بحث پایان یافت. به گمان من این که در ارتشی که درگیر جنگی خونین و نابرابر با رژیمی بی‌نهایت درنده‌خوست، جنگی که مجاهدین آن را در ابعاد ایدئولوژیکی هم به پیش می‌برند، مطالعه و دریافت اندیشه‌هایی مغایر و مخالف با ایدئولوژی آنان ممنوع نیست، این که شنیدن همه رادیوهای خارجی و رادیو رژیم آزاد است، این که تحلیلها و مقاله‌های مطبوعات رژیم و گروههای مخالف مجاهدین، در بولتنهای خبری که همه روزه در یکانهای ارتش آزادیبخش توزیع می‌شود نقل می‌شود - مطالبی که انواع اتهامات به مجاهدین و مسعود رجوی را در بر دارد - خود نشان دهنده آن اعتماد به نفسی است که توده هوادار را دارای آن اندازه رشد سیاسی و ایمان و اعتقاد به آرمان و راه و روش خود می‌داند که این مطالب نه تنها هیچ تردید و تزلزلی در آنان به وجود نمی‌آورد، بلکه خود ملاک و معیاری می‌شود برای شناختن ماهیت این گروهها و میزان صداقت آنها در ادعاهایشان. این آگاهی البته در کوره پیکاری سهمگین و بی‌امان تعمیق یافته است.

روحیه

مبارزه با رژیم خمینی، چیزی جز تحمل فشار و سرکوب یا رفتن به میدان تیرباران و شهید شدن در زیر شکنجه دربرندارد. اما این میدان پر رنج و خون مبارزه را مجاهدین هرگز ترک نکردند و شگفتا که بیش از عافیت‌جویان رشد کردند و نیرو گرفتند. من در آن جا جوانانی را دیدم که در حدود ۲۵ سال سن داشتند و چهار سال و نیم از عمر خود را در زندان خمینی گذرانده بودند. آنها، برای خروج از کشور و پیوستن به ارتش آزادیبخش، یک مسافرت پرخطر را نیز از سر گذرانده بودند. یکی از آنان بیش از دو سال و نیم از مدت اسارت خود را در زندانهای انفرادی به سر برده بود که نزدیک به دوسالش در زندان گوهردشت سپری شده بود. در اوایل انقلاب، بعد از سرنگونی رژیم شاهنشاهی، من این زندان (که هنوز

کمی از کارهای ساختمانی آن باقی بود) و سلولهای انفرادی آن را دیده بودم. فضای این سلولها آن قدر کوچک است که اگر آدم کوتاه قامتی هم بخواهد روی کف آن بخوابد، باید پاهای خود را جمع کند. آن زمان، زمین و دیوارهای سلول با کاشی زرشکی رنگی پوشیده شده بود که فضای دلتنگ کننده‌یی به وجود می‌آورد و دستشویی و توالت آن هم، که در داخل سلول قرار دارد، همین رنگ بود. پشت در هر سلول شیرهای قطع و وصل آب تعبیه کرده بودند تا هر وقت بخواهند با قطع آب، به آزار بیشتر زندانی بپردازند. پنجره‌یی چسبیده به سقف، که کرکره‌های آهنی ثابت و پهن آن مانع تابش مستقیم نور به داخل سلول می‌شد، تکمیل کننده این فضای کشنده بود. در آن اوایل انقلاب، رژیم سفیران کشورهای اسلامی را به بازدید زندان گوهردشت و از آن جا به کاخ شمس پهلوی در مهرشهر کرج برد که به آنان نشان بدهد که «طاغوت» چه خیانتها و جنایتها می‌کرد و خمینی چطور مردم را «نجات» داد. در اخبار مربوط به این بازدید گفته شده بود که این زندان ۹۴۴ سلول انفرادی دارد. به راستی زندان مخوفی بود. گذراندن دو سال در چنان سلولی، که واقعاً تحمل دو هفته‌اش می‌تواند روح انسان را بیژمرد، در مورد رزمنده‌یی که از او یاد کردم، به نظر می‌رسید اثر معکوس داشته و بیشتر روح ستیزندگی را در او زنده کرده است. او که هنوز عوارض شکنجه زندانهای خمینی و زخم عملیات فروغ جاویدان را تحمل می‌کرد، خیلی سرزنده و شاد بود. بسیاری از رزمندگان مجاهد برادر یا خواهرشان، همسر یا فرزندشان، و در بسیاری از موارد چندین نفر از بستگان و نزدیکانشان، توسط رژیم خمینی و در مبارزه با رژیم به شهادت رسیده‌اند، اما آنان آماده‌اند هر آن چه را هم که برایشان مانده است، فدا کنند. نکته دیگری که برایم جالب بود این بود که رزمندگانی که در عملیات فروغ جاویدان شرکت داشتند، از اعتماد به نفس فوق‌العاده‌یی برخوردار بودند. آنها، که در فروغ جاویدان در واقع با کمترین فرصت آماده‌سازی و با خستگی و بی‌خوابی ناشی از یک هفته کار فشرده، با حداکثر ظرفیت جنگی و بسیج نیروی خمینی به نبرد پرداخته بودند، معتقد بودند که اگر کمی سلاح سنگین به همراه داشتند حساب رژیم خمینی را یکسره کرده بودند و معتقد بودند که این بار نیروهای رژیم جان سالم به در نخواهند برد و «له» خواهند شد.

زنان در ارتش آزادیبخش

در ارتش آزادیبخش زنان بخشی مسئولیتها را به عهده دارند و امر مبارزه با رژیم را به پیش می‌برند. مسئولان زن در رده‌های مختلف تا فرماندهی لشکر دیده

می‌شوند. زنان در امور مربوط به تدارکات نیز مسئولیت‌های سنگینی به عهده دارند. در مدت اقامت من در قرارگاه، مانورها و تمرینهای نظامی بزرگ لشکر توسط یک زن مجاهد، که فرمانده تیپ بود، نظارت و فرماندهی می‌شد. در یکی از مانورها او و یک زن رزمنده دیگر که «امور صنفی» (تدارکات) را سازمان می‌داد، تنها زنان حاضر در مانور بودند. مسئولیت جنگافزارخانه و انبار مهمات در لشکری که من در آن بودم، با یکی از «خواهران» بود. واقعاً نقش و منزلت زن در ارتش آزادیبخش و در دیدگاه مجاهدین با آن چه در رژیم خمینی می‌گذرد، تفاوت بین روشنایی روز و تاریکی شب است. برابری زن و مرد در ارتش آزادیبخش به سبب محل و موقعیتی نیست که در سلسله مراتب برای زنان در نظر گرفته شده است. مسأله مهم جنبه فرهنگی و بینشی این امر است که آن را در رفتار و روابط روزانه می‌توان دید. در این جا با آن که زنان از نوعی «پوشش اسلامی» استفاده می‌کنند، اما در رابطه با کار و مسئولیت روزانه، برخوردها و رفتارها نشانه‌یی از تمایز جنسی دیده نمی‌شود و روابط خیلی عادی است. یعنی نقش هر کس، با مسئولیتی که به وی سپرده شده، پذیرفته شده است. جالب توجه، حضور زنان در نقش فرماندهان رده بالاست؛ گویی سالهاست آنان در چنین موقعیتی هستند و فرمانبرداری از آنان برای مردان هیچ مسأله‌یی ایجاد نمی‌کند. اما راستش را بخواهید من وقتی به صلاحیت و کارآیی فرماندهی نظامی این زنان رزمنده انقلابی در رده‌های بالای فرماندهی فکر می‌کنم، سایه این تردید را که احتمالاً این امر به دور از فرمالیسم نمی‌تواند باشد، نمی‌توانم از ذهن خود دور کنم. البته هیچ دلیلی برای این امر، یعنی فرمالیستی بودن پستهای فرماندهی رده‌های بالا برای زنان، نمی‌توانم ارائه بدهم. برعکس، گذشته از حماسه‌آفرینیهای زنان رزمنده در عملیات فروغ جاویدان و شرکتشان در حمله‌های قبلی ارتش آزادیبخش به نیروهای رژیم خمینی، از جمله حضور زنان فرمانده در عملیات فتح مهران (چلچراغ)، بچه‌هایی که در عملیات فروغ جاویدان شرکت کرده بودند، گاه در نقل خاطراتشان با غرور از زنانی یاد می‌کردند که این رزمندگان تحت فرماندهی آنان بودند و خونسردی و شهامت آنان را می‌ستودند. تجربه آشنایی چندساله با سازمان مجاهدین هم نشان می‌دهد که مسئولیت در این سازمان، در هر رده، کار سنگین و طاقت‌فرسای خود را دارد که با فرمالیسم یا گزینش براساس سابقه دوستی یا نسبتهای فامیلی جور در نمی‌آید. نکته دیگری هم که توجه مرا در آن جا جلب کرد این بود که فرماندهان، حتی در رده دسته، اختیار عمل زیادی دارند، یعنی مسائل واحد خود را بیشتر باید با ابتکار خودشان حل کنند تا براساس یک خط و برنامه متمرکز دیکته شده از بالا، و این امر آنان را هر لحظه در معرض تصمیم‌گیری قرار می‌دهد. به این ترتیب اگر کسی صلاحیت و ظرفیت مسئولیت محوله را نداشته

باشد خیلی زود از دیگران عقب خواهد ماند و این عدم صلاحیت خیلی زود آشکار خواهد شد. با این حال و به رغم اطلاع از این امور، چنین تردیدی جز تأثیرات فرهنگ مردسالاری، که خلاص شدن از آن کار آسانی نیست، نمی‌تواند باشد. باید به این نکته هم توجه داشت که بیشتر فرماندهان مرد در رده لشکر نیز نظامیان حرفه‌یی نبوده‌اند، هم چنان که خود مسعود رجوی هم ارتشی و نظامی حرفه‌یی نیست. اما یک چیز روشن است و آن این که کار باید از جایی شروع می‌شد. یک نفر هر چقدر هم که با استعداد باشد - زن یا مرد فرقی نمی‌کند - تا امکان و شرایط رشد و پرورش استعداد خود را نیابد، نه این استعدادها امکان شکوفایی و رشد می‌یابند و نه این که می‌توانند مفید فایده‌یی واقع شوند. به علاوه تجربه هم در عمل به دست می‌آید. طبیعی است که بدون واگذاری مسئولیت به زنان و شرکت دادن آنها (چون تصمیم گیرنده تا کنون مردان بوده‌اند) در امور مهم اجتماعی و سیاسی، آنان در این زمینه‌ها کارآیی و رشد زیادی نمی‌توانند پیدا کنند. به هر حال آن چه در ارتش آزادیبخش به چشم می‌خورد اعتماد به نفس، دقت عمل و تسلط زنان در اجرای مسئولیتهای محوله بود که چشم‌انداز امیدبخشی از آینده زن ایرانی پیش‌رو قرار می‌دهد. چرا که شرکت زنان در نبرد برای سرنگونی رژیم خمینی؛ با سرنگون شدن رژیم، سدهای بسیاری را خواهد شکست و برای زنان ایرانی که اکثراً آینده‌یی جز خانه‌داری - که به قول لنین «در اغلب موارد، غیرمولدترین، بی‌رحمانه‌ترین و سخت‌ترین کار در تنگ‌ترین چارچوب است و حاوی هیچ چیز نیست که بتواند به گونه‌یی به رشد زن کمک کند» - ندارند، زندگی و فصل نوینی را خواهد گشود. حضور و فعالیت زنان در این «مردانه»ترین کار خواهد توانست فرهنگ سنتی قیومت مرد بر زن را - که هم اکنون نیز هزاران زن ایرانی را در شرایط آن ستم چندگانه‌یی قرار داده که محمود دولت‌آبادی با چیره‌دستی آن را در رمان درخشان خود «گلیدر» و در سرنوشت «شیرو» به تصویر کشیده است - اگر نه یکباره و به طور کلی، دست کم به نحوی بی‌سابقه دگرگون کند.

بازگشت

بالاخره موعد بازگشت فرارسید. تازه از مانور به محوطه لشکر رسیده بودیم و هنوز خودروها را به پارکینگ نبرده بودیم که فرمانده ستون به من گفت سلاح و تجهیزات را به یکی از بچه‌ها بسپارم و بعد مرا به پیکی که آماده بود معرفی کرد. باید برای بازگشت به پاریس آماده می‌شدم. ظرف یک ربع تا ۲۰ دقیقه هم باید به دفتر فرمانده لشکر مراجعه می‌کردم. لباس خاک‌آلوده را عوض کردم و آبی به سر و

صورت‌م زدم و راه افتادم. به دفتر فرمانده لشکر وارد شدم و بعد از سلام واحوالپرسی - که در ارتش آزادیبخش معمولی است، یعنی غیرنظامی است - و بعد از این که چگونگی و ساعت حرکت از قرارگاه را توضیح داد، پرسید، «حُب چطور بود؟» می‌خواستم بگویم: پدرم درآمد، گفتم: خیلی خوب بود! دیدم فرمانده، که نمی‌دانم از این پاسخ احساس رضایت می‌کرد یا شگفتی، منتظر توضیح بیشتری است. چون او می‌دانست که آن روز ساعت ۳ از خواب بیدار شده‌ایم و بعد از یک تمرین نصف روزه فشرده به اضافه ۶ ساعت رفت و برگشت، روز پرکاری را گذرانده‌ایم. اما احتمالاً این سؤال بیشتر از آن جهت بود که گرچه به طور حضوری به او معرفی نشده بودم، اما می‌دانستم که مرا می‌شناسد و می‌خواهد نظر مرا پس از این حضور نسبتاً طولانی در ارتش آزادیبخش بداند. من هم به طور خلاصه نظرم را گفتم. گفتم خیلی دلم می‌خواست از نزدیک با زندگی رزمندگان و تلاشهایشان آشنا شوم. این که آدم خودش در گرما و زیر تابش شدید آفتاب در کار و فعالیت نظامی و غیرنظامی شرکت کند، فرق می‌کند با این که بشنود گرم است یا حتی بازدید کننده باشد، و اضافه کردم: من انتقادهایی در مورد تبلیغات دوستان مجاهد داشتم که حالا در آنها راسختر شده‌ام، چون آن را برای معرفی چهره مجاهدین دارای اشکالاتی می‌دانم. خلاصه گفتم البته این تجربه کامل نیست، چون در این جا شرایط کاملاً تحت کنترل و انتخابی است. آدم باید در عملیات باشد تا بداند مجاهدین و ارتش آزادیبخش مبارزه را چگونه پیش می‌برند و چه بهایی می‌پردازند و اظهار امیدواری کردم هر چه زودتر کارهایی را که در پاریس دارم تمام کنم و به جمع دوستان در ارتش آزادیبخش بازگردم. فرمانده هم اظهار امیدواری کرد که در عملیات سرنگونی رژیم من هم در آن جا باشم. خداحافظی کردم و از دفتر فرمانده لشکر خارج شدم.

یادها و یادگارا

به هنگام بازگشت، چند ساعتی قبل از پرواز، دوستان مجاهد ترتیب بازدید مرا از موزه «انقلاب نوین مردم ایران» دادند که در آن یادگارهای شهیدان و هدایای دوستداران و یاران مجاهدین نگهداری می‌شوند. یادگارهایی که تاریخ خونین رزم بی‌امان ارزنده‌ترین فرزندان خلق و میهن برای رهایی از استثمار و دیکتاتوری را در خود نهفته دارند؛ یادگارهایی از احمد رضایی، موسی خیابانی و دهها زن و مرد رزمنده انقلابی نوجوان و کهنسال، کلاه‌خودهایی از رزمندگان ارتش آزادیبخش، که ترکش توپ یا خمپاره آنها را از هم شکافته و سرهای پرشوری را به خاک افکنده است. در این جا هم چنین چندین جلد گزارشهای رزمندگان مجاهد از

گل به گل سنگ به سنگ این دشت
یادگاران تواند
رفته‌یی اینک و هر سبزه سبز،
در تمام دل دشت
سوگواران تواند (۱)

تأملی در چند نکته

بعد از عملیات فروغ جاویدان، دشمنان و مخالفان مقاومت باز هم به خیال خودشان فرصت را برای کوبیدن مجاهدین «طلایی» یافتند. بعضی‌هاشان گفتند رئیس جمهوری عراق، پس از پذیرش قطعنامه از سوی رژیم، خواسته است از «ش» مجاهدین خلاص شود و آنها را تشویق به این حمله کرده و بعد با ندادن پوشش هوایی و پشتیبانی، گذاشته است تا آنها توسط رژیم قلع و قمع شوند. عده‌یی هم مصداق رژیم، گفتند (شاید هم رژیم گفته آنان را نقل کرد) که «رجوی برای خلاص شدن دست عناصر مسأله‌دار» مبادرت به این اقدام کرده است. (گویی تیر و ترکش دشمن دنبال عناصر مسأله‌دار می‌گشت و فقط به آنها اصابت می‌کرد!) بعضی‌ها هم مسأله را بیخ حل کردند و گفتند مجاهدین ایدئولوژی مرگ را انتخاب کرده‌اند. اما واقعیت مبارزه با رژیم درنده‌خو و زندگی‌سوزی مثل خمینی جز این نیست که شادی و زندگی را باید از کام مرگ بیرون کشید و برای این کار باید از نقد جان مایه گذاشت. انگل در بررسی «انقلاب و ضدانقلاب در آلمان» می‌نویسد «...در انقلاب، همانند جنگ همیشه لازم است که از آغاز مقابله، قدرتمندی خود را به ظهور برسانی و کسی حمله را آغاز می‌کند در موقعیت برتری قرار می‌گیرد. در انقلاب، به مانند جنگ ضرورت درجه اول دارد که در لحظه تعیین کننده، صرفنظر از تمام مصائب مکرر تمام نیرو به کار انداخته شود. در تاریخ، هیچ انقلاب کامیابی وجود ندارد که صاحب این مبانی را به اثبات نرساند. حالا نوامبر ۱۸۴۸ لحظه تعیین کننده انقلاب پرو بود. مجلسی که رسماً در رأس تمام جنبش انقلابی قرار گرفته بود، در مقابل دشمن ایستادگی نکرد بلکه در هر پیشروی دشمن عقب‌نشینی اختیار نمود؛ و نه این حمله‌یی نکرد، بلکه ترجیح داد از خود دفاع به عمل نیاورد... درست است که آن مجلس و مردم مقاومت به خرج می‌دادند احتمالاً شکست هم می‌خوردند، برلین احتمالاً بمباران می‌شد [به توپ بسته می‌شد] و صدها نفر هم کشته می‌شدند، بدون این که از موفقیت نیروی سلطنت طلب جلوگیری به عمل آورند. ولی این دلیلی نبوی که بی‌چون و چرا اسلحه خود را به زمین بگذارند، این حقیقتی است که یک شکست بع

شکنجه‌گاه‌های رژیم که هزاران صفحه است نگهداری می‌شود که به گمان من گرانباترین چیزی است که در این موزه هست. این گزارش‌ها نشاندهنده بخشی از بهایی است که خلقی برای آزادی و حفظ حرمت انسانی و هویت خود پرداخته است. در این جا هم چنین آلبوم عکسی از فعالیتهای هواداران مجاهدین در خارج کشور برای افشای ماهیت رژیم خمینی و جمع‌آوری کمکهای مالی، به همراه نمونه‌هایی از پولهایی که در کشورهای مختلف جمع‌آوری شده و فتوکی چکها، نگهداری می‌شود. فعالیتی که مجاهدین به آن «مالی - اجتماعی» می‌گویند و در واقع از دشوارترین فعالیتها در مبارزه انقلابی است، کاری که طی آن مجاهدین در هر کوی و برزن در سراسر دنیا، چهره کریه خمینی را برای مردم و افکار عمومی جهان افشا کرده و حمایت و همدردی آنها را جلب کرده‌اند. در واقع این کار خود کوره گدازانی است که از هواداران فولاد آبدیده می‌سازد و این شاید اهمیتی بیش از جنبه مالی کار داشته باشد.

اما به راستی مگر می‌شود همه ابعاد مبارزه و بهایی را که مقاومت برای آزادی می‌پردازد، به صورت سند و مدرک یا نوشته و فیلم ضبط کرد و به مردم نشان داد؟ از جمله وقتی پای قربانی و فدا کردن عواطف در میان است. دیدار از موزه و یادگارهای شهیدان مرا به یاد چند تن از شهدای عملیات فروغ جاویدان انداخت که در پایگاه «شکری»، محل دبیرخانه شورای ملی مقاومت، عهده‌دار وظایفی بودند. چهار زن رزمنده مجاهد که سه نفرشان، آن روز که پایگاه را برای شرکت در عملیات ترک می‌کردند، دست فرزندان خود را در دست داشتند. همسر یکی از این زنان رزمنده می‌بایست برای انجام وظایف و کار فشرده‌یی که به عهده داشت در فرانسه می‌ماند. چندی بعد، پس از پایان عملیات و شناسایی شهیدان، مسئول پایگاه روحیه او را، برای شنیدن خبر شهادت همسرش و آن سه زن رزمنده دیگر و اطلاع دادن آن به سایر دوستان، مناسبتر از همه یافت، و او چه بردبار و استوار با این رویداد روبه‌رو شد.

شاید خیلی‌ها ندانند که بعد از عملیات فروغ جاویدان، حل مسأله عاطفی دهها کودکی که پدر، مادر یا هر دو را از دست داده بودند، خود چه مشکل بزرگی برای مجاهدین بود. اگر چه بسیاری از زن و شوهرهای مجاهد برای انجام وظایف انقلابی خود، اکثر مواقع ماهها دور از یکدیگر و حتی در کشورهای متفاوت به سر می‌بردند، اما به هر حال آن زن و شوهرهایی که همسران خود را در این نبرد بزرگ تاریخی از دست داده بودند، طبعاً بار جدایی تلخی را به خاطر رهایی خلق و میهن پذیرا شده بودند:

از مبارزه‌ی سخت، به اندازه یک پیروزی آسان به دست آمده دارای اهمیت انقلابی است. شکست‌های پاریس و وین در ژوئن و اکتبر ۱۸۴۸، محققاً در انقلابی کردن افکار مردم این دو شهر نقش بسیار مهمتری را از پیروزی‌های فوری و مارس ایفا نمودند. احتمالاً مجلس و مردم برلن در سرنوشت این دو شهر شریک می‌شدند، ولی شکست افتخارآمیز می‌خوردند و از پس خود آرزوی انتقام را در اندیشه بازماندگان باقی می‌گذارند، آرزویی که در دوران انقلابی، عالیت‌ترین الهام‌بخش فعالیت پرشور و نیرومند می‌باشد. بدیهی است که در مبارزه، دل به دریا زدن خطر شکست به دنبال دارد، ولی آیا این دلیلی می‌تواند باشد که به شکست خود اذعان نموده و بدون کشیدن شمشیر تن به اسارت داد؟ در انقلاب کسی که فرماندهی موضع حساسی را به دست دارد، اگر به جای این که دشمن را مجبور کند دست به حمله برد، موضع خود را تسلیم کند، بدون تردید مستحق این است که با او به عنوان یک خائن رفتار شود» (۲). مواضع و عملکرد هر کس و ادعایی که دارد روشن است و تاریخ قضاوت خواهد کرد. اما تبلیغات رذیلانه هم خیلی زود در برابر واقعیت‌ها رنگ می‌بازد. مجاهدین با آن که در عملیات فروغ جاویدان بیش از هزار شهید داده بودند، مراسم نوروز و سیزده‌بدر امسال را شادتر و با برنامه‌های هنری متنوع‌تری در قرارگاه‌های ارتش آزادیبخش برگزار کردند. قسمتهایی از این مراسم از سیمای مقاومت هم پخش شد و در مناطق غرب کشور مردم آن را دیدند و می‌توانند قضاوت کنند که این مراسم از «ایدئولوژی مرگ» برخاسته یا نشان‌دهنده روح سرشار از زندگی و شادی و شور آنان بوده است. در مورد وضع مجاهدین و ارتش آزادیبخش در کشور همسایه و ارج و احترام آن، شاید همین قدر کافی باشد که بگویم در مانوری که من نیز در آن شرکت داشتم، در طول چند ساعت حرکت در جاده‌های آن کشور از محل قرارگاه تا منطقه مانور، ستون نظامی ما که شامل کامیونهای مهمات جنگی، سلاحهای سنگین و نیمه‌سنگین و خودروهای حامل رزمندگان مسلح بود، توسط پلیس یا ژاندارمری یا دژبانی ارتش عراق همراهی نمی‌شد و در هیچ‌یک از پستهای بازرسی که در جاده‌ها مستقر است، ستون ما متوقف یا بازرسی نشد.

این ده سال حکومت شوم و سیاه خمینی برای هرکس و در هر سنی ناگوار و فاجعه‌بار بوده است، چه آنهایی که سالهای پیریشان با این دوره تلاقی کرده است و چه آنهایی که سالهای جوانیشان. اما شاید تلاقی سالهای میانی عمر آدم، بدترین نوع تقارن با رژیم خمینی باشد. درست مثل این که وسط تابلو نقاشی یا فرش را موریانه یا موش خورده یا آتش سوزانده باشد، ارتباط طرحها و نقشها با هم گسسته می‌شود. حال آن که این سالهای سوخته در رژیم خمینی می‌توانست جزء بهترین و پربارترین دوران عمر باشد. اما چیزی که در این میان تسکین دهنده است، این واقعیت است که

در هیچ شرایط دیگری هم مثل امروز آدم نمی‌توانست با انتخاب خود در جهت تغییر شرایط و بهبود زندگی، اگر نه برای خود دست کم برای دیگران - برای هموطنان خود - نقش داشته باشد. این امکان البته با جانبازی و فداکاری هزاران رزمنده مجاهد توسط مقاومت فراهم شده است. من پس از حضور در ارتش آزادیبخش و مشاهده آن همه انسان از خود گذشته و فداکاری که از تمام آن چه می‌توانسته‌اند داشته باشند چشم پوشیده‌اند و با تمام وجود و با شور و عشقی وصف‌ناپذیر به رهایی مردم ستم‌دیده و میهن خویش می‌اندیشند و برای آن پیکار می‌کنند، دیدم در آن جا و در آن جمع - جمع عاشقان آزادی خلق و میهن - است که آدم هدفدار بودن زندگیش را احساس می‌کند، در آن جاست که می‌بیند آرمانی که برای آن این همه رنج برده شده و این همه خون نثار شده، آن قدر مقدس و با شکوه است که، هر چند هم راه طولانی و پر رنج باشد، ارزش پرداخت هر بهایی را دارد. الکساندر کوژو، متفکر روسی‌الاصل فرانسوی، در تفسیر خود بر کتاب «پدیده‌شناسی روح» اثر هگل، در تعریف مفهوم انسان و زندگی انسانی می‌گوید «برای آن که آدم به راستی انسان باشد و از حیوان ذاتاً و واقعاً تفاوت یابد، باید آرزوی انسانیش به نحو مؤثر بر آرزوی حیوانیش چیره شود. از سوی دیگر هر آرزویی تمنای ارزشی است. برترین ارزش برای حیوان زندگی حیوانیش است. همه آرزوی حیوانی، در واپسین تحلیل، تابع آرزوی او برای نگهداری جان خویش است. پس آرزوی انسانی باید بر این آرزوی نگهداری جان فائق آید. به سخن دیگر آدمی، انسانیت خود را "محقق نمی‌کند" مگر آن که جان (حیوانی) اش را به پیروی از آرزوی انسانی خویش به خطر اندازد. در این خطر کردن و با این خطر کردن است که، هم چون واقعیتی که ذاتاً از واقعیت حیوانی متفاوت است، خود را "محقق می‌کند"، یعنی خود را نشان می‌دهد و محرز می‌کند و بر حقیقت خویش برهان می‌آورد» (۳). البته شاید آدم همیشه در شرایطی قرار نگیرد که لازم باشد برای دستیابی به آرزوی انسانی، «جان حیوانیش» را به خطر اندازد، اما در شرایط کنونی، چه آرزویی برتر و انسانی‌تر از رهایی میلیون‌ها هموطنی که تحت ظلم و ستم رژیم خمینی تباه و نابود می‌شوند؟ آدم وقتی در جمع مجاهدان رهایی خلق و میهن قرار می‌گیرد، پاکبازی و بردباریشان را می‌بیند و مبارزه سهمگین و خونینی را که سالهاست بی‌وقفه ادامه می‌دهند در نظر می‌آورد، آن وقت اگر بخواهد صادقانه قضاوت کند، می‌بیند که خیلی از قافله عقب است و در پرداخت بها برای آرزو و آرمانی که مدعی آن است چندان گشاده دست نبوده است. خوب بود دیگران هم که با مجاهدین و مقاومت مردم ایران مخالفت و دشمنی می‌ورزند، با خود می‌اندیشیدند که برای تحقق آرمانها و ادعاهای خویش تا چه اندازه حاضرند بها بپردازند؟ خیلی درخور توجه و درس‌آموز است که در ماجرای

اخراج پناهندگان سیاسی هوادار مجاهدین از فرانسه، آنهایی که برای دادن یک اعلامیه مشترک در محکوم کردن این اقدام - که هیچ تعهدی هم برایشان ایجاد نمی‌کرد - نتوانسته بودند متحداً عمل کنند، برای اعتراض به قطعنامه پارلمان اروپا که در تأیید مقاومت صادر شده بود، همه دور هم جمع شدند و در یک جبهه مشترک علیه مقاومت دست اتحاد به یکدیگر دادند.

این روزها، روزهای سرنوشت‌ساز و هنگام عبور از یکی از تعیین کننده‌ترین گذرگاههای تاریخ این میهن است. در عالم واقعیتها و نه اوهام، آزادی خلق و میهن از جنگ پس‌مانده‌های خمینی و آغاز دوره صلح و سازندگی تنها با پیروزی ارتش آزادیبخش در نبرد نهایی - که در پیش‌روست - امکانپذیر است. دوره رنج و دربه‌دري برای صدها هزار آواره و پناهنده ایرانی که هیچ آینده روشنی در خارج از میهن ندارند، و در بهترین حالت نیز همیشه غریبه خواهند بود، از همین طریق امکانپذیر است. ممکن است هر کسی ایراد و انتقادی به مجاهدین و ارتش آزادیبخش ملی داشته باشد، اما این ایرادها و انتقادها - که ممکن است وارد و به جا هم باشد - چرا باید عمده‌تر و مهم‌تر از دشمنی با رژیم که میهن و مردم را به تباهی و مصیبت کشیده است، جلوه داده شود؟ به گمان من بعضی از این ایرادها اگر با دیدی تفاهم‌آمیز و نه از سر لجاج باشد، مانعی برای اتحاد نمی‌تواند باشد و حتی گاه به مرور زمان می‌تواند برطرف بشود. آن دسته از ایرادها هم که مبتنی بر پیش‌داوری است معلوم است که با «قسم حضرت عباس» هم حل شدنی نیست! خود من از این که در ویدئوهای سیمای مقاومت گاه می‌دیدم که در بعضی گروه‌های رزمندگان ارتش آزادیبخش، آقای رجوی با تفسیرهایی از قرآن و شاهد و مثالهایی از تاریخ اسلام مسائل را مورد بررسی قرار می‌دهد، این فکر آزارم می‌داد که آیا آقای رجوی در حال تربیت ارتش ایدئولوژیک است؟ چرا که از نظر من دولت ایدئولوژیک و ارتش ایدئولوژیک خطری جدی برای دموکراسی است، حال این ایدئولوژی چه اسلام باشد و چه مارکسیسم و از هر نوع آن. اما در آن جا دیدم که اولاً مسائل و فکر و ذکر رزمندگان و فرماندهان (تأحیدی که من با آنان تماس داشتم) چیزی جز سرنگونی رژیم و یافتن راههایی برای التیام دردهای بیشمار توده‌های ستمدیده مردم و آبادانی میهن نیست. ثانیاً در آن جا هیچ برنامه‌یی که بخواهد ایدئولوژی مجاهدین را تبلیغ کند وجود ندارد. اقامت من در آن جا با عید قربان مصادف شد. نماز عید قربان در نمازخانه لشکر برگزار شد و هرکس که مایل بود (طبعاً مذهبیها و هواداران مجاهدین این تمایل را داشتند) در آن شرکت می‌کرد. اما دنباله مراسم یعنی صرف شیرینی و بستنی در ناهارخوری، دیگر همگانی شد و غیر مذهبیها هم از آن استقبال کردند! ثالثاً در آن جا دیدم که کاملاً طبیعی است که در جمع کسانی که اکثریت قریب

به اتفاقشان مجاهدند و مسلمان، در بحث و گفتگو، اشاره و تعبیر و تفسیرهایی هم از ایدئولوژی خودشان داشته باشند و از خودم پرسیدم آیا منطقی می‌بود اگر کسی مثلاً آقای رجوی را مورد انتقاد قرار می‌داد که شما که مسلمانید چرا گاه در صحبت‌های خود به گفته‌های مارکس و لنین اشاره می‌کنید؟ با این ملاحظات، به گمان من، وظیفه هر آن‌کس که به میهن و مردم خویش می‌اندیشد و خواهان رهایی آنها از این همه سیه‌روزی است، حمایت از این ارتش و پیوستن به آن برای شرکت در رزم نهایی است. البته برای این کار هرکس باید همان مسأله اصلی را برای خود و پیش خود حل کند، یعنی «آرزوی انسانی، باید بر این آرزوی نگهداری جان فائق آید». باید پیش خود حسابش را با هر آن چه برای خودش می‌خواهد روشن کند و آماده چشم پوشیدن از همه دلبستگیها و فدای جان در راه رهایی خلق و میهن باشد. در آن صورت در آن جا، در جمع رزمندگان ارتش آزادیبخش، خود رادر جمع عاشقانی خواهد یافت که گوهر هستی انسانیشان درخشش و شفافیتی خیره‌کننده‌تر از الماس یافته است و خواهد دید که به معنای تازه‌یی از زندگی دست یافته و به شناخت تازه‌یی نیز از خویشتن خویش رسیده است. هدفدار بودن زندگی را با آمادگی برای بذل آن در جهت تحقق آزادی برای خلق و میهن می‌توان احساس کرد و این احساسی است که در آن جا، در جمع عاشقان، می‌توان به آن دست یافت.

هم خویش را بیگانه کن، هم خانه را ویرانه کن
و آنکه بیا با عاشقان هم‌خانه شو، هم‌خانه شو
باید که جمله جان شوی، تا لایق جانان شوی
گر سوی مستان می‌روی، مستانه شو، مستانه شو
شکرانه دادی عشق را، از تحفه‌ها و مالها
هل مال را، خود را بده، شکرانه شو، شکرانه شو

منابع:

۱ - از شعر «آبی، خاکستری، سیاه»، اثر حمید مصدق.

۲ - ف. انگلس، «انقلاب و ضدانقلاب در آلمان»، تکثیر از هواداران بخشی از جنبش کمونیستی ایران - آمریکا، ص ۶۶ و ۶۷.

۳ - هگل، «خدایگان و بنده» با تفسیر کوژو، ترجمه حمید عنایت، انتشارات خوارزمی - تهران.

به یاد

کمال الملک

اسماعیل وفا یغمایی

محمد غفاری (کمال الملک) نقاش و مجسمه‌ساز برجسته ایران در سال ۱۲۶۴ هجری قمری (۱۲۲۶ شمسی) در کاشان به دنیا آمد. کمال الملک دوران کودکی و نوجوانی را در خاندانی اهل ذوق و هنر، که نقاشانی توانا مثل صنیع الملک (عموی کمال الملک)، و آقا میرزا بزرگ غفاری کاشانی (پدر کمال الملک) را پرورده بود، به سر آورد. او در سن سیزده سالگی برای ادامه تحصیل از کاشان به تهران آمد و در دارالفنون به تحصیل پرداخت.

از نخستین تابلوهایی که از کمال الملک در دست است تابلوی «اردوی دولتی سُرخه حصار» است که تاریخ ۱۲۹۹ قمری را با خود دارد. از این زمان به بعد نمود ذوق و هنر او را تا سال ۱۳۱۴، یعنی طی ۱۶ سال کار مداوم، در مجموعه‌یی از آثار با ارزش مشاهده می‌کنیم. از این مجموعه کارها حدود ۲۵ اثر در دست است، از جمله «دورنمای دره زانوسی»، «تصویر مولوی»، «دو دختر گدا»، «عمو صادق سرایدار»، «فالگیر بغدادی» و «تالار آینه»، اثری که استاد هفت سال تمام از عمر خود را صرف خلق آن کرد. با مشاهده آثار کمال الملک در این دوران، می‌توانیم گوشه‌هایی از گذران زندگی و حدیث حیات مردم سرزمین خود را بنگریم و احساس کنیم، لحظه‌هایی که چشمان تیزبین کمال الملک موفق به شکار و تثبیت آنها بر بوم نقاشی گردیده است.

کمال الملک در سال ۱۳۱۴ هجری قمری - چندماه پس از قتل ناصرالدینشاه - برای ادامه تحصیل روانه اروپا شد. این سفر که نیمی از آن به تحصیل در آکادمی هنری ایتالیا و سیر و سیاحت در فلورانس، رم و دیگر مراکز هنری این کشور، و دو سال آن در پاریس به تحصیل در آکادمی نقاشی پاریس و موزه لوور گذشت، استعداد

او را پختگی خاصی بخشید و بر تجارب هنریش افزود. حاصل این دوران مجموعه دیگری از آثار با ارزش است که از میان آنها می‌توان از تابلو «کفشگر مصری»، «چهره حضرت یونس» و «بازار مرغ‌فروشهای پاریس» نام برد. او در سال ۱۳۱۸ هجری قمری به درخواست مظفرالدینشاه به ایران بازگشت، اما به دلیل جو فاسد، حسادت برخی افراد و نیز دوری جستن از دربار، مجبور شد باز سفر را ببندد و این بار روانه عراق شد. کمال الملک در این سفر سه سال در شهرهای بغداد، کربلا و نجف با رنج غربت دست به گریبان بود. با این همه از خلق آثار خود غافل نماند و تابلوهای معروف «زرگر بغدادی»، «میدان کربلای معلّی»، «عرب خوابیده»، «یهودیهای فالگیر بغداد» حاصل این اقامت سه ساله است. او در سال ۱۳۲۲ از عراق بازگشت و با تأسیس وزارت صنایع مستظرفه، در کنار کار نقاشی و مجسمه‌سازی و تربیت شاگردان شایسته در این رشته‌ها، به احیای صنایعی چون منبت‌کاری، موزائیک‌سازی و قالی‌بافی پرداخت.

کودتای ۱۲۹۹ و روی کار آمدن رضاشاه، آغاز دورانی دیگر از رنجهای کمال الملک است، رنجهایی که سرانجام به آوارگی و تبعید خودخواسته در روستایی از روستاهای نیشابور انجامید. کمال الملک ذاتاً مردی آزاده و مهربان، مردم‌دوست، بلندهمت و به ویژه میهن‌پرست بود و به همین دلیل به فردوسی و اثر درخشانش شاهنامه سخت عشق می‌ورزید. دکتر قاسم غنی در خاطراتش در این باره می‌نویسد «مرحوم کمال الملک در حالی که این ابیات را می‌خواند به واسطه غلبه احساسات وطن‌دوستی و ایرانخواهی که از مختصات آن مرد بزرگ بود، به شدت اشک می‌ریخت...». حبیب‌الله ابهری نیز در قسمتی از یادداشت‌هایش، درباره کمال الملک چنین می‌نویسد: «کمال الملک خودش گویا در حدود ماهی سیصد تومان حقوق می‌گرفت، ولی چه می‌کرد؟ اغلب آن اندازه‌یی که خرج ماهانه خودش بود برمی‌داشت و بقیه را تبدیل به پول سفید کرده و در کیسه‌یی ریخته و می‌آورد در اطاق معلمین، دهان کیسه را باز کرده روی میز می‌گذاشت و شاگردان بی‌بضاعت خود را صدا می‌زد و می‌گفت آقا جان بیا ببینم، تو چقدر پول می‌خواهی؟...». این خصایص کمال الملک را همواره از کرنش و اعتنا به حکومت وقت باز می‌داشت، به طوری که به رغم خواهش دربار و با این که رضاشاه چند بار به سراغ او آمد و از او درخواست کرد تا تصویری از ولیعهد وقت - محمدرضاشاه - بکشد و مجسمه‌یی را که نیمه‌کاره گذاشته بود تمام کند، از این کار سر باز زد. سرسختی کمال الملک سرانجام خشم رضاشاه را برانگیخت. ابتدا بودجه وزارت صنایع مستظرفه قطع شد، سپس مشکلات فراوانی برای ادامه کارش پدید آوردند تا شاید او را تسلیم کنند، اما کمال الملک زیر بار نرفت. با بلندمندی ابتدا از خدمت استعفا کرد و سپس به حسین‌آباد نیشابور رفت و در آن

گزارش

نقد

نظر

یادداشت

جا زندگانی ساده‌یی را در پیش گرفت. او در نامه‌یی در این باره می‌نویسد: «...هرچه فکر کردم دیدم چندان مشابَهت و موافقت اخلاقی در میانه نیست، و به عقیده فردی دچار شدن با یک دزد قطاع‌الطریق راه‌زنی در بیابان، آن قدر خطرناک نیست که معاشرت و آمیزش با اشخاصی از قبیل خواجه نوری، زیرا دزد قطاع‌الطریق تنها به کیف و زیر بغل و لباس شخصی کار دارد و این اشخاص به همه چیز. مار، زهر ار می‌زند بر جان زند یار بد بر جان و بر ایمان زند».

کمال‌الملک سرانجام روز یکشنبه ۲۷ مرداد سال ۱۳۱۹ شمسی، در سن ۹۴ سالگی چشم از جهان فروپوشید و روز بعد او را در جوار شیخ فریدالدین عطار نیشابوری، شاعر و عارف بزرگ، به خاک سپردند. از این هنرمند برجسته مجموعه‌ای با ارزشی از تابلوهای نقاشی رنگ روغن و آب رنگ و نیز مجسمه‌یی از فردوسی در گنجینه هنری میهن ما باقی است.

کابینه ۲۸ مردادی

محمدحسین نقدی

رفسنجانی، که با انتخاب روز ۲۸ مرداد برای معرفی کابینه‌اش، لابد می‌خواست ادای سرلشکر زاهدی و قوام‌السلطنه را با هم در بیاورد، با آش‌شله قلمکاری که اسمش را برنامه ۵ ساله گذاشت و جوف اسامی اعضای کابینه‌اش به مجلس رژیم فرستاد، سمت و سو و چند و چون جهت‌گیری دولتش را ترسیم کرد. ترکیب کسانی که به عنوان وزیران کابینه رفسنجانی به کار گماشته شده‌اند، روشن‌ترین علامت آن کارهایی است که او می‌خواهد ولی نمی‌تواند انجام دهد. این کابینه، کابینه‌یی غیر سیاسی است. خود رفسنجانی هم در معرفی کابینه‌اش، در همین زمینه گفت: بعضی از آقایان در بحث‌هاشان خواهند گفت که این کابینه به اندازه کافی سیاسی نیست. شما هر چه

بخواهید من خودم سیاسی هستم. غیر سیاسی بدین مفهوم که، در بین اعضای آن، سرکردگان باندهای رژیم یافت نمی‌شوند. وزیران رفسنجانی همگی عناصر دست دوم و سوم جریانها و باندهای گوناگون رژیم‌اند. سرکردگان باندها نمی‌توانسته یا نمی‌خواسته‌اند همه تخم‌مرغ‌هایشان را در سبد کابینه رفسنجانی بگذارند. بدبینی آنها به آینده و سرنوشت دولت، اگر نگوییم نظام، مانع از آن بوده است که ریسک حضور مستقیم و قبول مسئولیت اجرایی را بپذیرند. از طرف دیگر رفسنجانی نیز، گرچه می‌خواسته، ولی نمی‌توانسته است، خطر حضور سر دسته‌های باندها را در کابینه‌اش قبول کند. حضور سردستانان باندهایی که به گرایش آشکاری وابستگی دارند یا مرتجعان غارتگری که در پی اتصال بند نافشان به نظام استعماری بین‌المللی هستند در کابینه، تنشهای موجود در بدنه رژیم و «امت حزب‌الله» را به انفجار نزدیک می‌کرد. به بازی گرفتن عناصر شناخته شده

باندهای قشری و ارتجاعی در کابینه نیز، علاوه بر ناخشنودی وابستگی‌گرایان، غرب و مشخصاً «شیطان بزرگ» را می‌رماند و مایوس می‌کرد.

این غیر سیاسی بودن کابینه، اما امتیازی برای آن محسوب نمی‌شود و مشکلی از مشکلات رفسنجانی را حل نمی‌کند. باندهای مختلف کماکان در رژیم حضور دارند. با این تفاوت که اینک اهرمهای فشار و صحنه برخوردها از کابینه - و احتمالاً در قدم بعدی از مجلس - به مراکز و نهادهای غیررسمی دیگر منتقل می‌شوند و بنابراین نوع درگیریها هم تغییر می‌کنند. سر دستگان باندها در کمین نشسته‌اند تا در هر بزنگاهی یقه رفسنجانی و دولتش را بچسبند. آنها مراکزی چون مساجد و منابر و حوزه‌های آخوندی را صحنه درگیریها می‌کنند؛ از پایین نیز «امت حزب‌الله»، برای رویارویی خشن با رقبایان بیتابی نشان می‌دهد. و این همه چوبهایی لای چرخ دولت رفسنجانی است. او به ناچار، برای به حرکت در آوردن چرخهایش، باید این چوبها را در هم بشکند و نابود کند. انتقال آنها از کابینه یا مجلس به نهادها یا ارگانهای دیگر رژیم مشکلی از او حل نخواهد کرد که هیچ، بر آنها باز هم خواهد افزود. گماشتن چند فالانژیست ناب، که در بین باندهای رژیم هم به توطئه‌گری و اعمال خشونت عریان مشهورند، در پستهای کلیدی کابینه، ظاهراً برای مقابله با آن کارشکنیها صورت

گرفته است.

این کابینه غیر سیاسی، کابینه تشدید جو خفقان، عریان‌تر کردن باز هم بیشتر سرکوب و احیاناً کشاندن دامنه آن به درون باندهای رژیم است. وزیر دادگستری، به گفته یکی از نمایندگان مجلس رژیم، آلت فعل و در خدمت ساواک شاه بوده است. وزیر کشورش به داشتن سوابق در خشان! قلدرمنشی و توطئه‌گری از فردای انقلاب مشهور است و به قولی، خودش یک پا «رینگو» ست. معاون رئیس جمهوری در امور حقوقی و مجلس، فالانژ بزن بهادر و هوچی کهنه کاری است که سابقه «مبارزاتی» اش به زمان پا رکابی بهشتی و آغاز حمله آشکار به آخوندهای خارج از «خط امام» - از جمله دار و دسته شریعتمدار، آن گاه که آنها هنوز خود یک پای حکومت بودند - برمی‌گردد. وزیر اطلاعاتش که جاه و مقام خود را مدیون نهایت رذالت در سرکوب هواداران مجاهدین است، به گفته نماینده دیگری، هنوز از گرد راه نرسیده دست به کار خط و نشان کشیدن برای باندهای مخالف است و تهدید کسانی که به او رای ندهند. این مجموعه چماقداران را رفسنجانی فقط برای ترساندن مردم یا مقاومت جمع نکرده است. صابون سرکوب و خشونت رژیم سالهاست که به تن مردم خورده است. مقاومت هم که البته رفسنجانی هم می‌داند، بیدی نیست که از این بادها بلرزد. وجود این قلچماقها برای ترساندن، و در صورت نیاز سرکوب باندهای رقیب و بدنه «امت

حزب‌الله» است. جو وحشت را هم نمی‌توان مخفیانه گسترش داد. رفسنجانی برای یافتن فضای حرکت و زیست، مجبور به قلع و قمع علنی و از میدان به در کردن آشکار رقیب است. ترکیب کابینه باید به سرکردگان باندهایی که از خدمت مرخص شده و «ماموریت قم» یافته‌اند فهمانده باشد که زمان، زمان نق زدن نیست. تا این جا ظاهراً نمایندگان مجلس رژیم هم این پیام را گرفته‌اند. عقب‌نشینی آن ۱۳۸ تایی که خواستار ابقای محتشمی شده بودند نشانه‌یی از دریافت این پیام است.

ولی «امت حزب‌الله» به هر حال نمی‌تواند به سادگی ویژگی دیگر دولت رفسنجانی، یعنی سمت‌گیری آشکار آن به سوی غرب، را هضم کند. علاوه بر غلبه آشکار سیاست وابستگی‌گرایی در دولت رفسنجانی، پستهای کلیدی اقتصادی نیز به عناصر دست دوم باندهای ارتجاعی وابسته‌گرا واگذار شده است. جارچیان سیاست دلاری کردن پول و اقتصاد کشور و واگذاری صنعت و تجارت و آموزش و فرهنگ به بخش خصوصی و سرمایه خارجی، نمی‌توانند باب طبع بدنه «حزب‌اللهی» رژیم باشند. این ناخشنودی «حزب‌الله» البته بدین خاطر نیست که آنها، جماعتی ضد امپریالیست، به معنای جریانی سیاسی، ترقی‌خواه و استقلال طلباند. بلکه ناخرسندی آنها ناشی از این واقعیت است که هر چرخشی به سوی وابستگی اقتصادی ورود سرمایه خارجی، به معنای پایان دوران خوش یکه‌تازی

«حزب‌الله» و پرتاب شدن او به خارج از مدار حکومتی است. در آن صورت لومپنها و حاشیه نشینهایی که به زور چماق و «امام» بژای خود منزلت اجتماعی و مال و منال دست و پا کرده‌اند، باید دست از پا درازتر به اصل خود برگردند. و این برای تازه به دوران رسیده‌ها از جام زهر هم تلخ‌تر و ناگوارتر است. اینها وقتی از زبان نماینده‌شان در مجلس می‌شنوند که «منتخب» رفسنجانی برای وزارت آموزش و پرورش در جمع معاونانش از روی لجبازی گفته است که بله، من آمریکایی هستم، و بعد هم مجلس رژیم به او رای داده است، قاعدتاً از سرخوردگی و خشم باید بر خود بلرزند. و همین خشم هم موجب خصومتها و کار شکنیهاست. ولی فقط این مطلب نیست که چشم‌انداز آینده و کارآیی دولت رفسنجانی را تیره و تار می‌کند. ناتوانی در خود عناصر تشکیل دهنده دولت هم نهفته است. رفسنجانی بدین امر هم خود واقف است. او در معرفی دولتش به مجلس می‌نالد که شاید آخر کار مجبور شدم، پیشنهادها [نفرت دیگر برای کابینه] را برای شما بخوانم. آن وقت خودتان هم تأیید می‌کنید که من انتخاب اصلاح کرده‌ام. بیچاره می‌خواهد بگوید که ناکاردانی وزیران را به من ایراد نگیرید، اینها تازه بهترینهایی بوده‌اند که در چنته داشته‌ام. در حقیقت این کابینه غیر سیاسی، بیش از آن که غیر سیاسی باشد، ضد تخصصی است. چند تا از اعضایش، وزیران یا همکاران درجه اول همان دولت معروف

شورای ملی مقاومت

بیانیه، پیام، اطلاعیه...

بیانیه شورای ملی مقاومت ایران

برگزاری اجلاس اخیر شورای ملی مقاومت (اول تا سوم مرداد ماه ۶۸) با هشتمین سالگرد تأسیس شورا و سی و هفتمین سالگرد قیام ملی ۳۰ تیر و برقراری مجدد حکومت ملی به رهبری مصدق بزرگ، مصادف بود. شورای ملی مقاومت، به عنوان پایدارترین ائتلاف سیاسی تاریخ معاصر ایران و یگانه آلترناتیو ملی، دموکراتیک و انقلابی در برابر رژیم ضدبشری حاکم بر میهنمان، لازم می‌بیند بار دیگر بر پیوند تاریخی، سیاسی و عاطفی خود با نهضت بزرگ ملی و ضداستعماری مردم ایران به رهبری مصدق تأکید کند. مقاومت سرفراز و خونین امروز ایران ادامهٔ تکامل یافتهٔ همان نهضتی است که، سی سال پیش‌تر، به ملی کردن صنعت نفت در سراسر کشور و قطع دست استعمار از میهنمان قیام کرد و تجربهٔ نخستین حکومت ملی، مستقل و متکی به آرای مردم را به ارمغان آورد.

شورای ملی مقاومت ایران هم‌چنین، در نخستین سالگرد عملیات بزرگ و تاریخی فروغ جاویدان، خاطرهٔ تابناک همهٔ جاودانه فروغهایی را گرامی می‌دارد که در حساس‌ترین لحظاتی که سرنوشت مردم و مقاومت ایران رقم می‌خورد، به ایفای تعهد تاریخی و وظیفهٔ ملی خویش قیام کردند و با شهادت خود، شرف و افتخار انقلاب و تسلیم‌ناپذیری مقاومت عادلانهٔ مردمی را به ثبت تاریخ رساندند. شورای ملی مقاومت در پایان آخرین اجلاس خود، پس از استماع گزارش مشروح مسئول شورا و بحث و تبادل نظر دربارهٔ مهمترین رویدادهای میهنمان در فاصلهٔ دو اجلاس شورا، به نتیجه‌گیریهای زیر رسید:

۱ - با مرگ خمینی، رژیم ضدبشری او، روح تحرکبخش و عامل متعادل‌کنندهٔ خود را از دست داده است. آن‌چه، پس از مرگ خمینی، از رژیم ساخته و پرداختهٔ او

«مکتبی» رجایی‌اند - همان بابایی که افتخارش آن بود که دشمن تخصص است! - چند نای دیگر هم در کابینه‌های بعدی مدتی وزیر بوده‌اند و به دلیل عدم کفایت، رژیمها خود عذرشان را خواسته بودند. بقیه هم همان اعضای آخرین کابینه موسوی هستند. حتی یکی از آنها هم نیست که بشود او را به داشتن تخصص یا مدیریت متهم کرد. در این رابطه، اظهار نظر بعضی از نمایندگان مجلس رژیم دربارهٔ اعضای کابینه بسیار جالب است. یکی از آنها، به نام صالح‌آبادی، می‌گوید: در بخشهایی از وزارت خارجه شاهد فعالیت کسانی هستیم که در حساس‌ترین مسائل خاورمیانه که می‌خواهند تصمیم بگیرند، متوسل به استخاره می‌شوند. دیگری، به نام ناصری، در ستایش از وزیر خارجه، او را یک پزشک متخصص، کارشناس مسائل اسلامی و معارف الهی و مسلط به زبان انگلیسی معرفی می‌کند! همین شخص تنها حسنی که در وزیر جهاد سازندگی می‌یابد آن است که در جریان جنگ چند بار زخمی شیمیایی شده یا امتیاز وزیر پیشنهادی مسکن آن است که در دورهٔ بحرانی جنگ خرمشهر مجروح شده است. یکی از مخالفان، به نام حضرتی، هم با صراحت می‌گوید که حداقل

تعداد زیادی از عزیزان ما [وزیران پیشنهادی] از لحاظ توان اجرایی و از لحاظ مدیریت، به مراتب ضعیف‌ترند در مقایسه با کابینه‌های قبلی!

بارزترین ویژگی دولت رفسنجانی، این «قدرتمدار پر اختیار»، اما، شکست آن در آغاز سیاست «تمرکزگرایی» و ادغام «مسئولیتها» و «مدیریتها» است. به این شکست هم رفسنجانی خود اعتراف دارد. او، به هنگام معرفی کابینه‌اش، گفت: من به طور طبیعی علاقمند بودم آن جا [وزارت دفاع] یک نفر نظامی یا سپاهی باشد، ولی به آن هدف نرسیدم. وقتی رئیس‌جمهوری قدر قدرتی نتواند، به هنگام تشکیل کابینه و در شرایط ظاهراً آرام و درحالی که سر تا پای رژیم همه ورد وحدت دم گرفته‌اند، فرماندهان نظامی و سپاهیش را به توافق بر روی شخص واحدی برای وزارتخانه‌شان وادارد، نه فقط غیر ممکن بودن تمرکز در ساختارهای رژیم را به نمایش می‌گذارد، بلکه بازار شامی را هم نشان می‌دهد که نظامیان و سپاهیان او در روز رودرویی محتوم با ارتش آزادیبخش ملی بر پا خواهند کرد. مبارک است؛ هم این «تمرکز» و «قدرتمداری» و هم آن روز فرخنده کارزار نهایی.

به جا مانده، مجموعه لرزانی از منافع و خطوط سیاسی متضاد است که در کلیت خود یک «حاکمیت» در «دوران گذار» را تداعی می‌کند. مشخصه بزرگ این مجموعه لرزان و بی‌روح، که البته همان ماهیت ضدبشری و هویت ارتجاعی را داراست، ضعف مستمر و چاره‌ناپذیر آن است. هر چند ضعف و درماندگی رژیم پدیده تازه‌یی نیست و پذیرش ناگهانی آتش‌بس در سال گذشته واقعیت آن را، به نحوی غیرمنتظره، به همه جهانیان نشان داد، اما اینک، پس از مرگ خمینی، ابعاد تازه‌یی یافته است.

۲ - تضادهای درونی رژیم، که در اواخر عمر خمینی به اوج تازه‌یی رسیده بود، هم چنان به قوت خود باقی است. خمینی در چند ماه آخر حیاتش می‌کوشید تا با مانورهای مختلف «صدور بحران به خارج» - مثل فرمان قتل سلمان رشدی، تحریک به اغتشاش و آشوب در مراسم حج، دامن زدن به اقدامات تروریستی در کشورهای خارج و... - بر تضادهای رشدیابنده درون دستگاهش سرپوش بگذارد. پس از مرگ او نیز میراث‌خوارانش کوشیده‌اند تا با نمایش «وحدت» و «تقسیم قدرت» آن را از نظرها پنهان کنند، یا دست‌کم برای مدتی مانع از بروز افسار گسیخته این تضادها بشوند. هر چند از یکسو دستگاه تبلیغاتی رژیم تلاش می‌کند تا این «وحدت» نمایشی را نقطه قوت و نشانه تسلط بازماندگان خمینی بر اوضاع جلوه‌گر سازد، اما از سوی دیگر خود آن بازماندگان هر روز به صد زبان - و به تکرار - می‌گویند که انگیزه این «وحدت» اضطراری ترس از خطر سرنگونی است که تمامیت رژیمشان را تهدید می‌کند. اما «تقسیم قدرت» برای حل مسالمت‌آمیز تضادها در میان وحوشی که جز سودجویی و قدرت‌طلبی انگیزه دیگری ندارند، اگر شدنی می‌بود، می‌بایست اثرات «نجات‌بخش» خود را زمانی نشان می‌داد که عامل مهارکننده این تضادها هنوز زنده بود، نه اکنون که هیچ «قدرت فائده» بی‌بر فراز دسته‌بندیها وجود ندارد. بدین ترتیب «اصلاح قانون اساسی»، چه به منظور «تقسیم قدرت» بین سرکردگان باندهایی صورت گرفته باشد که خصلت عمده و مشترک همه‌شان خودکامگی و بی‌اعتنائی مطلق به «قانون» است و چه به منظور تمرکز قدرت اجرایی در دست یک «مقام قانونی»، مانوری برای فریب افکار عمومی داخلی و بین‌المللی و تلاشی برای حفظ حاکمیت بیش نیست و به طور قطع به حل تضادهای درونی هیأت حاکمه راه نخواهد برد.

۳ - یک سال پیش خمینی، از سر استیصال، «زهر» پذیرش قطعنامه ۵۹۸ را سرکشید ولی تا پایان عمر منتهای تلاش را کرد تا از پرداخت بهای آن - یعنی اقرار به شکست سیاستهای خانمان‌بربادده جنگیش - خودداری کند و از پذیرش نتایج آن - یعنی حل قطعی مسأله جنگ و برقراری صلح پایدار که همانا معادل سرنگون شدن رژیم بود - طفره برود. حالت نه جنگ، نه صلح امروز، میوه نامطلوب شکست

فضاحتبار شعار جنگ، جنگ تا پیروزی است. علاوه بر رژیم، همه کسانی که، در لباسهای رنگارنگ، سیاست ادامه جنگ را، در مخالفت با طرح صلح شورای ملی مقاومت، تبلیغ می‌کرده و شریک جنایات رژیم در روشن نگه‌داشتن تنور جنگ بوده‌اند، مسئول تاریخی شرایط فعلی و محروم کردن ملت‌های ایران و عراق از یک صلح عادلانه و پایدار هستند. اینک بر بازماندگان خمینی است که عوارض مرگبار نوشیدن زهر را تحمل کنند و در مورد تبدیل آتش‌بس موقت و شکننده کنونی به صلح پایدار یا جنگ مجدد تصمیم بگیرند. بدیهی است میراث‌خواران خمینی نه توان شروع دوباره جنگی را دارند که در آن شکست فضاحتباری را متحمل شده‌اند و نه توان پذیرش صلح را از موضع طرف شکست خورده در جنگ. از این رو تا آن جا که بتوانند، چه از طریق توسل به قدرتهای خارجی و چه از طریق ادامه سیاست دفع‌الوقت در مذاکرات صلح، باز هم خواهند کوشید تا از تعیین تکلیف قطعی فرار کنند؛ اما فرصت و امکاناتشان در این زمینه، به خلاف آن چه وانمود و تبلیغ می‌کنند، محدود است و بروز آثار نهایی «زهر» آتش‌بس در بدن این رژیم روح از دست داده، چندان به طول نخواهد کشید.

۴ - اختناق و سرکوب داخلی، که سال گذشته، پس از قبول قطعنامه ۵۹۸، به اوج بی‌سابقه‌یی رسیده بود، هم چنان ادامه دارد. کشتار زندانیان سیاسی، خفقان اجتماعی، اعدام‌های روزمره در ملاعام، دستگیریها، کنترلها و گشت‌های خیابانی برای ارباب مردم کاهش نیافته است. ادامه کشتار و اختناق و سرکوب، که از مکانیسمهای اساسی ادامه حیات رژیم است، به روشنی نشان می‌دهد که مرگ خمینی نه تنها در ماهیت ضدبشری رژیم به جا مانده از او هیچ تغییری نداده، بلکه از میان رفتن شخص خمینی و چشم‌انداز تجزیه و تلاشی رژیم، بازماندگان او را بیش از پیش به تکیه بر این مکانیسم «ادامه حیات» نیازمند کرده است. شدت بخشیدن به سرکوب و اختناق، نشانه روحیه‌باختگی و درماندگی مزدورانی است که از کوچکترین واکنش اعتراضی مردم می‌ترسند و جز توسل به اوج خشونت و سرکوب راه دیگری برای ادامه بساط حکومت خود نمی‌شناسند.

۵ - همین امر خود به روشنی نشان می‌دهد که افسانه‌پردازیهای استعمار و محافل غارتگر بین‌المللی در مورد «سیاست جدید» بعد از خمینی تا چه حد باطل و از اساس نقش بر آب است. القای توهم در مورد دگرگون شدن سیاست رژیم و توجه به بازسازی و ترمیم ویرانیهای جنگ، افسانه عوام‌فریبانه‌یی بود که خمینی، یک سال پیش، پس از نوشیدن زهر آتش‌بس، آن را بر سر زبانها انداخت و حامیان بین‌المللی او نیز این دروغ بزرگ را در بوقهای تبلیغاتی خود دمیدند. این مانور تبلیغاتی، اما، چنان با ماهیت و عملکرد رژیم ناسازگار بود که چندی بعد خود خمینی مجبور

شد با تشدید بی‌سابقه سرکوب و اختناق داخلی و دامن زدن بی‌پروا به صدور تروریسم، همه این‌گونه شایعات خلاف عقل را تکذیب کند. اینک، پس از مرگ خمینی، همان دستگاه تبلیغاتی باز همان افسانه «استحاله‌پذیری» و «میان‌رو» شدن بقایای رژیم را ساز کرده است. تحلیل نظری به کنار، تجربه ملموس عملی نشان داده است که تسلیم شدن به چنین وسوسه‌هایی هیچ‌گاه خوش عاقبت نبوده و فریب‌خوردگان، گاه بهای این توهّم را با جان خود پرداخته‌اند. آخرین و عبرت‌انگیزترین تجربه در این زمینه، ترور آقای قاسملو و دستیارانش، به هنگام مذاکره با نماینده تام‌الاختیار جناح «پراگماتیست» و «میان‌رو» رژیم خمینی بود. این تجربه فجیع یک بار دیگر به روشنی نشان داد که امید بستن به آشتی با رژیمی که زبانی جز زبان زور نمی‌فهمد، تا چه حد ساده‌انگارانه و بدفرجام است و از سر تعصب نیست که جنبش مقاومت، مبارزه مسلحانه را تنها راه برای ریشه‌کن کردن این رژیم ضدبشری می‌داند.

۶ - اعتبار شورای ملی مقاومت، به عنوان یگانه آلترناتیو سیاسی نیرومند در برابر رژیم ضدبشری، طی سال گذشته به نحو چشمگیری افزایش یافت. درگیری مستمر مقاومت ایران با رژیم در صحنه بین‌المللی، سال پیش نیز، هم چون سالهای پیش‌تر، موفقیت مقاومت و ناکامی رژیم را به همراه داشت و رژیم خمینی، به سبب نقض آشکار حقوق بشر و آزادیهای اساسی، در مجامع مختلف، به ویژه در مجمع عمومی ملل متحد، بازهم محکوم شد. قطعنامه پارلمان اروپا در پشتیبانی از مقاومت ایران و درخواست واگذاری کرسیهای نمایندگی ایران در مجامع بین‌المللی به شورای ملی مقاومت، یکی از بزرگترین پیروزیهای سیاسی شورا در صحنه بین‌المللی بود. این پیروزی بزرگ آن چنان بر رژیم خمینی و دشمنان مقاومت گران آمد که همه آنها، در اعتراض به قطعنامه پارلمان اروپا و خصومت با مقاومت ایران، در صف واحدی قرار گرفتند و بدین ترتیب خط تمایز بین مقاومت عادلانه مردمی از یک سو و رژیم و تمام متحدان استراتژیکی و تاکتیکیش از سوی دیگر را عینیت بخشیدند. از خود رژیم، که نفس وجودش توهین و تجاوز به ملت ایران شمرده می‌شود، تا دنباله‌ها و زائنده‌های اعتبارباخته‌اش که تاکنون جز فریب و تخدیر مردم برای ادامه «حیات خفیف خائنه» خودشان هنر دیگری نداشته‌اند، از پس‌مانده‌های رژیم گذشته، که تنها امیدشان به آینده دخالت قدرتهای خارجی برای رقم‌زدن سرنوشت مردم ایران است، تا گروهها و گروهچه‌هایی که از بستر وابستگی فکری و مادی به یک قدرت خارجی سرچشمه گرفته‌اند و هنری جز ضدیت با جنبش مقاومت و ایفای نقش پشت جبهه تبلیغاتی و سیاسی رژیم خمینی علیه مقاومت نداشته‌اند، همه، پارلمان اروپا را به سبب پشتیبانی از تنها بدیل مستقل و آزادیخواه ایرانی، سرزنش کردند و قطعنامه این پارلمان و به رسمیت شناختن مقاومت عادلانه مردم ایران و حقوق خدشه‌ناپذیر

آن را «دخالت در امور داخلی ایران» خواندند!

همنوائی کامل طیف رنگارنگ این حاشیه‌نشینان سیاسی، که در حرف ادعای مخالف با رژیم را دارند ولی در عمل تا کنون جز ضربه زدن به مقاومت کاری صورت نداده‌اند، خود بارزترین دلیل بی‌اعتباری ادعاهایشان نیز هست و نشان می‌دهد که اصرارشان در دشمنی کینه‌توزانه با مقاومت، چگونه، در هر مقطع حساس، همه آنها را به نیروی کمکی رژیم در مقابله با جنبش مقاومت مبدل می‌کند.

۷ - ارتش آزادیبخش ملی ایران به عنوان بازوی توانای مقاومت مسلحانه و مناسبترین ابزار سرنگونی رژیم ضدبشری، اینک در آغاز سومین سال زندگیش، توانا‌تر از هر زمان، آماده رویارویی با دشمن اصلی مردم ایران است. یک سال پیش، پس از عملیات بزرگ فروغ جاویدان، هم رژیم خمینی و هم تمامی دشمنان رنگارنگ مقاومت ایران، کار ارتش آزادیبخش و مقاومت مسلحانه را «تمام شده» می‌پنداشتند. آنها ماههای متعددی حنجره می‌دریدند و کاغذ سیاه می‌کردند تا این پندار سست خود را، به عنوان واقعیتی بی‌گفتگو، به افکار داخلی و بین‌المللی بقبولانند و زمینه را برای رها کردن هر نوع فکر مقاومت و، در مقابل، تبلیغ خط «استحاله» و «مذاکره» آماده سازند. امروز، اما، رژیم ضدبشری خود معترف است که از وحشت غافلگیر شدن توسط همان ارتش «تمام شده»، یک آن آرامش ندارد و از این رو تمام مزدوران خود را به حال بسیج مداوم نگاه داشته است. مانورهای نظامی رژیم در سراسر مرزهای غربی کشور، دید و بازدیدهای مکرر مهره‌های رژیم از «جبهه‌ها»، اعدامهای روزمره خیابانی در شهرهای منطقه عملیاتی فروغ جاویدان و افزایش روزافزون جو فشار و اختناق در این صفحات، همه، نشانه‌های آشکار از چشم‌انداز ناگزیری است که دشمن اصلی مردم ایران در برابر خود می‌بیند و خود را برای آن آماده می‌کند. این بار، اما، ابتکار عمل محققاً در دست مقاومت است و ارتش آزادیبخش ملی است که مناسبترین لحظه و صحنه را برای رویارویی با رژیم ضدبشری تعیین خواهد کرد. شورای ملی مقاومت ایران اعتقاد دارد که در وضع موجود و با تعادل کنونی قوا، نه کمکهای استعماری خواهد توانست بازماندگان خمینی را از خطر سقوط برهاند و نه دشمنیها و خصومت‌های اضداد مقاومت به اندازه پر گاهی در تغییر تعادل قوا تأثیر خواهد گذاشت. چشم‌انداز کنونی چشم‌انداز تسویه حساب نهایی مقاومت عادلانه مردم ایران با ته‌مانده رژیم ضدبشری خمینی است.

شورای ملی مقاومت ایران

مرداد ۱۳۶۸

اطلاعیه‌های مسئول شورا

دربارهٔ اعتراف رژیم به شکست نمایش انتخاباتی

در خاتمهٔ نمایش انتخابات ریاست جمهوری و نظرسنجی همگانی دربارهٔ تغییرات «قانون اساسی» رژیم ولایت فقیه، امروز بقایای رژیم خمینی رسماً و به ناگزیر به شکست مفتضحانهٔ خود، که بزرگترین شکست سیاسی آنها بعد از مرگ خمینی است، اذعان کردند. وزیر کشور رژیم امروز تصریح کرد که حدود ۱۶/۵ میلیون نفر در انتخابات شرکت کردند. همین شخص چند روز پیش، به روال نمایشهای انتخاباتی قبلی رژیم و با محاسبهٔ جمعیت افزودهٔ کشور در این فاصله، اعلام کرده بود که دستکم ۲۴ میلیون نفر - از بیش از ۳۰ میلیون نفر دارندگان حق رأی - در این انتخابات شرکت خواهند نمود. شکست سردمداران و کارگزاران رژیم در این شعبده‌بازی انتخاباتی آن قدر سنگین است که، به رغم همه تهدیدها، تقلبها و رای‌سازیهای گسترده، تعداد شرکت‌کنندگان موهوم را نتوانستند بیش از این بالا ببرند. اما همین ۱۶/۵ میلیون رأی ساختگی نیز، با در نظر گرفتن افزایش تعداد رأی دهندگان طی هشت سال گذشته، ۷/۵ میلیون از آن چه وزیر کشور رژیم برآورد کرده بود کمتر است. از این رو امروز ناگزیر شد برای توجیه شرکت نکردن توده‌های مردم ایران در انتخابات قلابی، به این استدلال ابلهانه و مضحک متوسل شود که «بیش از ۵۰ درصد مردم کشورمان در روستاها... در این روزها دقیقاً مشغول برداشت محصولات خود هستند»!

به این ترتیب آخوند محتشمی، در حالی که بالاترین میزان رای‌سازی را با پرکردن هزاران صندوق در روستاهای کشور انجام داده، صریحاً اعتراف می‌کند که لااقل نیمی از دارندگان حق رأی در کل کشور، انتخابات قلابی را تحریم کرده‌اند. نکته جالب توجه دیگر این که برای رفسنجانی حدود ۱۵/۵ میلیون رأی اعلام شده

که از آرای اعلام شده برای خامنه‌ای در نخستین دور ریاست جمهوری در ۸ سال پیش، کمتر است. نسبت این کاهش، با در نظر گرفتن افزایش جمعیت در این فاصله، به حدود ۴۰ درصد می‌رسد.

تحریم نمایش انتخاباتی توسط مردم آگاه تهران، بر اساس آمار و ارقام ارائه شده توسط خود رژیم، بسیار چشمگیر است. آخرین آرای اعلام شده توسط وزارت کشور رژیم تا این ساعت (ظهر روز یکشنبه ۸ مرداد) کمتر از ۱/۷ میلیون است. یعنی، بنا به اعتراف خود رژیم، بیش از دو سوم مردم پایتخت انتخابات را تحریم کرده‌اند و بقایای خمینی با همهٔ تلاششان نتوانسته‌اند برای بیشتر از یک سوم دارندگان حق رأی در تهران، رأی‌سازی نمایند.

شکست مفتضحانهٔ سردمداران رژیم در این بازی، که آن را به عنوان شاخص ماندگاری و ثبات رژیمشان بعد از مرگ خمینی قلمداد می‌کردند، به روشنی حاکی از تزلزل کامل و عدم مشروعیت حکومت آنهاست که بدون تردید مخاصمات درونی باندهای حاکم را تشدید خواهد کرد.

مسئول شورای ملی مقاومت

مسعود رجوی

۸ مرداد ۶۸

دربارهٔ تازه‌ترین جنایت مزدوران...

شورای ملی مقاومت ایران تازه‌ترین جنایت مزدوران علیه کادرها و پیشمرگان «حزب دموکرات کردستان ایران - رهبری انقلابی» را به شدت محکوم می‌کند و شهادت پیشمرگان دلیر، کاک قادر قباغ کُندی و کاک کامران جَمیانی، را که در یورش وحشیانهٔ دارودستهٔ قاسملو جان باختند، به مردم و حزب دموکرات کردستان ایران تسلیم می‌گوید.

از یک سال پیش تاکنون هفت تن از فرزندان دلیر کردستان که از کادرها و پیشمرگان حزب بودند، در مقاطع مختلف، توسط همین مزدوران به شهادت رسیده‌اند. به گزارش رادیو صدای کردستان (۲۴ مرداد ۶۸) جنایتکارانی که مأموریت اجرای این توطئهٔ ننگین را برعهده داشتند در روز ۱۸ مرداد در روستای گارشان، در منطقهٔ مه‌باد، با برخورداری از حمایت آتش جاشها و پاسداران محلی، پیشمرگان حزب دموکرات را به هنگام استراحت، در راه بازگشت از عملیات متهورانهٔ اخیرشان

در داخل شهر مهاباد، هدف هجوم غافلگیرانه و ناجوانمردانه خود قرار داده و سه تن از آنان را به اسارت گرفتند. آن گاه، به گزارش این رادیو، «خودفروختگان جاش صفتی که فرماندهی حمله به پیشمرگان را برعهده داشتند، به محض اطلاع از اسارت کاک کامران جمیانی، حکم اعدام وی را (از طریق بی سیم) صادر می کنند و مجریان این دستور خاشثانه پس از اتمام درگیریها رفیق کامران را وحشیانه تر از پاسداران خمینی اعدام می کنند». در جریان این درگیری یک تن از مهاجمان نیز کشته و چند تن دیگر زخمی شدند.

از سوی دیگر فرستنده محلی مزدوران جنایتکار دو روز پیش در منتهای وقاحت خبر این جنایت فجیع را با تصریح بر این که «از سه طرف به سمت بلندیهها (محل استراحت پیشمرگان حزب دموکرات) رفته و به ناگاه از هر طرف افراد مسلح را زیر آتش سلاحهای خود گرفتند»، اعلام کرد. جنایتکاران هم چنین یادآوری کرده اند که در اوایل بهار امسال، طبق رهنمودهای قاسملو هشدار داده و گفته بودیم که «باید منتظر ضربه محکم باشند» و «به شیوهی که لازم است تنبیه شوند». جالب توجه است که مزدوران باز هم با انتساب «حزب دموکرات کردستان ایران - رهبری انقلابی» به مقاومت سراسری و مجاهدین و به میان کشیدن اسم اینجانب خوش خدمتی و سرسپردگی خود به سپاه و ساواک خمینی را به طور مضاعف برملا نموده اند.

به این ترتیب جای تردید نیست که هشدار و اخطارهای پیشین خطاب به پیشمرگان دلیری که عازم عملیات در داخل خاک میهن علیه دشمن ضدبشری بودند نیز محققاً از سوی پاسدار صحرارودی و ساواک خمینی، به مثابه پیش قسط دریافت امان نامه حین مذاکرات و خودفروشیهای سیاسی قاسملو، دیکته می شده است. خط پررنگ و خیانتی که با قتل قاسملو نیز مایه عبرت بازماندگانش نشده و متأسفانه آنان را بیش از پیش به باند مزدوران گوش به فرمان ساواک و سپاه خمینی علیه مقاومت منطقه ای و سراسری تبدیل کرده است و دشمن، با استفاده از آنان، در صدد ممانعت از عملیات پیشمرگان دلیر می باشد.

به این خیانتکاران و دیگر ایادی جنایتکار رژیم ضدبشری در منطقه هشدار می دهیم که بی گمان یک روز در معرض قضاوت مردم و پیشمرگان شجاع قرار گرفته و حساب جنایتهای مکرر و خونریزیهای بی دریغ امروز خود را پس خواهند داد.

مسئول شورای ملی مقاومت

و فرمانده کل ارتش آزادیبخش ملی ایران

مسعود رجوی

۲۵ مرداد ۶۸

اطلاعیه دبیرخانه شورا

درباره دروغپردازیهای مهدی تهرانی

در بهار سال جاری (قبل از مرگ خمینی) دو جلد کتاب با عنوان «نگاهی از درون به جنبش چپ ایران»، حاوی خاطرات و اظهارنظرهای مهدی خانبابا تهرانی (که از ابتدای سال ۶۴ همزمان با قاسملو از شورای ملی مقاومت بیرون رفت) منتشر شد. در بخش اعظم جلد دوم کتاب دروغپردازی فراوانی درباره شورای ملی مقاومت ایران و اعضای مختلف آن وجود دارد که افشای دست کم مهمترینشان، برای روشن کردن اذهان ضروری است.

پنج سال پیش، به هنگام اخراج بنی صدر از شورا، آقای تهرانی همزمان با دیگر اعضای شورای ملی مقاومت بر آن بود که «سرنگونی رژیم حاکم اساساً از طریق مبارزه قهرآمیز میسر است و در جو اختناق بیسابقه کنونی، تخطئه این مقاومت عادلانه، به هر عنوان و بهانه ای که باشد، در نهایت حاصلی جز ادامه حیات رژیم ارتجاعی خمینی نخواهد داشت». وی هم چنین «سیاست دفاع پیگیر از صلح را عین میهن دوستی و دارای محتوای پیشرو انسانی» می دانست و قدمهایی را که شورا و مسئول آن در این راه برداشته بودند «نه تنها کاملاً مورد تأیید، بلکه شایان تحسین» می شناخت (بیانیه ۲۱ فروردین ۱۳۶۳ شورای ملی مقاومت).

به هنگام افشای نامه نگاریهای ننگین مدنی و بنی صدر به خمینی و رفسنجانی نیز آقای تهرانی مواضع انقلابی شورای ملی مقاومت را امضا می گذاشت و بر آن بود که «شورا، رژیم خمینی و تمام دستهبندیهای درونی آن را یکسره ضدانقلابی می شناسد و طبعاً هر گونه موضعگیری و فعالیتی را که در خدمت حفظ و تحکیم این رژیم ارتجاعی باشد و شبهه تحول پذیری و قابلیت اصلاح آن را القا کند، همدستی با ضد انقلاب

حاکم و تلاش مذبوحانه برای تضعیف روحیه مقاومت و، در نتیجه، خیانت به عالیت‌ترین مصالح مردم ایران و آرمانهای آزادیخواهانه و استقلال‌طلبانه آنها ارزیابی می‌کند» (بیانیه شورا، ۲۳ مرداد ۱۳۶۳).

آقای تهرانی که امضایش در پای بیانیه ۶ مهر ۱۳۶۳ شورا هم به چشم می‌خورد، در برابر مطالب نادرست و آکنده از افترا و تهمت بنی‌صدر علیه شورا و مخصوصاً سازمان مجاهدین خلق ایران نیز بر آن بود که «بنی‌صدر و روزنامه‌ناشر افکارش به صراحت به خواننده فهمانده‌اند که در انتخاب بین خمینی و شورا - یا خمینی و مجاهدین - بی‌هیچ تردید طرف خمینی را خواهند گرفت و این درست همان انتخاب بقایای رژیم شاه و حامیان بین‌المللی آنان نیز هست. پس تلاش آقای بنی‌صدر و روزنامه‌ناشر افکارش برای بی‌اعتبار کردن شورای ملی مقاومت و متلاشی کردن آن چه معنایی جز اظهار ندامت تلویحی به آستان ولایت فقیه می‌تواند داشته باشد؟». شایان یادآوری است که، در همین بیانیه، مهدی تهرانی هم بر جریان قطع همکاری شورا با بنی‌صدر نکته به نکته شهادت داده و از جمله تصریح کرده بود «ادعای این که شورا وجود خارجی ندارد و اگر چیزی به این نام هم وجود دارد به طور عمده آلت دست مجاهدین است ادعای تازه‌یی نیست. مدتهای مدیدی است که هم ضدانقلاب مغلوب و هم آقای بنی‌صدر و روزنامه‌ناشر افکار او این دروغ بزرگ را تکرار می‌کنند». در همین بیانیه به مسئول شورا مأموریت داده شده بود تا جریان پیوستن و گسستن بنی‌صدر از شورا را برای اطلاع عموم منتشر سازد. متعاقباً گزارش مسئول شورا در این زمینه در یک کتاب ۶۷۰ صفحه‌یی منتشر گردید که آقای تهرانی هیچ حرف و ایرادی راجع به آن نداشت.

اما اکنون، پس از گذشت سالیان، تهرانی به آن چنان نقالی و واژگونه‌نویسی مبادرت کرده است که از قلمزنان ننگین‌نامه‌های ضدانقلاب غالب و مغلوب علیه مقاومت هیچ دست کمی ندارد. به روایت وی ایران هیچ مقاومت اصیلی که از متن تاریخ این میهن برخاسته باشد، ندارد. هر چه هست یا توده - نفتی و «چپ»‌های بریده (از قبیل خود او) هستند یا دنباله‌ها و خواجه‌سرایان شاه و شیخ. مقاومت مسلحانه انقلابی نیز فقط «ستون پنجم» اجنبی است و از «خارج» می‌آید. پس، به زعم تهرانی، همان به که به تطهیر و مجیزگویی بنی‌صدر و قاسملو پرداخته شود تا خمینی - حتی پس از مرگ - «بزرگی از سر گیرد» و وارثانش به سایرین هم «امان‌نامه» بدهند! والا، به روایت مهدی تهرانی، امثال مجاهدین در حال تبانی برای «تجزیه خوزستان» و وارد آوردن «زیان بزرگی به جغرافیای سیاسی ایران» هستند! جالب است که این ملی‌نمایی نابهنگام عارض کسی شده که از قضا تجربه استقلال و آزادی را فقط در محضر شورا و مقاومت مسلحانه انقلابی نظاره کرده

است. لابد آقای تهرانی خود به یاد دارد که چگونه پیشنهادش مبنی بر بازکردن درهای شورا و قبول مهره‌های دست‌نشانده‌یی نظیر مدنی در شورا رد می‌شد. تا آن جا که پس از افشای نامه‌نگاریهای ننگین مدنی به خمینی و رفسنجانی، دیگر تهرانی نمی‌توانست این قبیل مهره‌ها را «ملی و مترقی» بخواند و از این رو، به شرح مندرج در اطلاعیه ۲۸ اردیبهشت ۶۴ دبیرخانه شورا، تهرانی ناگزیر «روز شنبه ۲۷ مرداد ۱۳۶۳ به دیدار مسئول شورا آمد... و از روابط خود با مدنی و تلاش نافرجام به منظور وارد نمودن یک چنین عنصر ضددمکراتیک و وابسته‌یی به شورای ملی مقاومت تلویحاً عذرخواهی کرد».

اما اکنون همین فرد با به هم بافتن زنجیره‌یی از دروغ و تحریف واقعیت، می‌خواهد خود را پاسدار استقلال و تمامیت ارضی ایران در شورای ملی مقاومت وانمود کند. از جمله به منظور جلب‌نظر مشتریان، روایت معمولی را، در ویتترین پشت جلد کتابش، درباره توضیح مسئول شورا پیرامون گفتگوی خود با نایب نخست‌وزیر عراق در دیماه سال ۶۱ به تماشا گذاشته است. به گفته مهدی تهرانی، مسئول شورا در اجلاسیه شورا، که پس از دیدار با نایب نخست‌وزیر عراق و صدور بیانیه مشترک صلح برگزار شد، نوارهای مربوطه را به سمع اعضای شورا رساند که البته: «چیز عجیب و غریبی نبود، مقداری همه‌هم خبرنگاران و سپس سخنرانی کوتاه طارق‌عزیز به زبان انگلیسی بود که در آن گفته بود "امیدوارم در آینده نزدیک دوست عزیزم مسعود رجوی را در پست ریاست‌جمهوری یا نخست‌وزیری ایران ملاقات کنم..."» معنی این حرف این بود که رجوی را منتهای بنی‌صدر هم قبول دارند و این سنگبنای یک دیپلماسی جدیدی بود که از این طریق در شورا، توسط دیپلماتهای بزرگتر از رجوی گذاشته شده و سیم برق اتصال آن را با شورا وصل کرده‌اند». مهدی تهرانی با وقاحت تمام افزوده است: «این قسمت از نوار سه بار تکرار شد». به گواهی کلیه اعضای شورای ملی مقاومت و بنا بر صورت‌جلسه مذاکرات اجلاسیه ۴ و ۵ بهمن ۱۳۶۱ (تندنویسی شده توسط دبیر شورا) ادعای مهدی تهرانی کذب محض است. اگر چه نقل قول کردن از کسی که امروز از بابت خط و امضاهای رسمی خودش در پای بیانیه‌ها و اسناد شورا نادم و توبه‌کار است بی‌فایده می‌نماید، اما به شرح مندرج در صورت جلسه، آقای تهرانی در آن روز، دیدار نایب نخست‌وزیر عراق با مسئول شورا را «نشاندنده یک چرخش» در راستای «به زیر سؤال بردن رژیم خمینی» و مبین «شانسی برای ما و آلترناتیو» توصیف کرد و از آن به غایت استقبال نمود. وی هم‌چنین به واکنشهای آن روز بنی‌صدر به شدت معترض بود. مشروح جریان ملاقات و گفتگوی مسئول شورا با نایب نخست‌وزیر عراق که به صدور بیانیه مشترک صلح منجر گردید، هم در صورت‌جلسه شورا و هم در گزارش مسئول شورا به مردم ایران (فصل

اکنون می‌توان به ماهیت ننگین انگیزه‌هایی پی برد که مهدی خانبابا تهرانی را واداشته است پس از ۷ سال، تازه به نشخوار معمولات آن روز ایادی معلوم‌الحال استعمار بپردازد و آن را «زینت» جلد کتابش کند. اگر تهرانی چنین متاعی در ویتترین خاطراتش عرضه نمی‌کرد، کتابش در بازار ارتجاع و استعمار بی‌مشتري می‌ماند. او، به قول مسئول شورا «شایستگی مقاومت و شورا را نداشت» و حالا «پس از مدتها دور ماندن از اصل خویش، روزگار وصل فکری و سیاسیش با امثال نیکخواه و جعفریان و لاشایی را بازیافته است».

دبیرخانه شورای ملی مقاومت

مرداد ۱۳۶۸

تلگرام مسئول شورا

به نخست‌وزیر پاکستان،

خانم بی‌نظیر بوتو، نخست‌وزیر پاکستان،

محترماً، صبح امروز بار دیگر پاسداران جنایتکار رژیم خمینی در کشور شما مرتکب جنایت جدیدی شدند و یک پناهنده ایرانی هوادار مجاهدین، به نام آقای حسین کشاورز، را در مقابل دفتر کمیساریای عالی پناهندگان در شهر کراچی با مسلسل به رگبار بسته و به شدت مجروح نمودند. آقای کشاورز هم‌اکنون در بیمارستان به حالت اغما و در وضعیت وخیمی به سر می‌برد. این اولین بار نیست که مزدوران دیکتاتوری تروریستی حاکم بر ایران با دست باز و خیال آسوده در کشور شما پناهندگان بیگناه ایرانی را هدف قرار می‌دهند. قبلاً نیز، در مقاطع مختلف، از جمله در ژوئیه ۸۷، تروریستهای خمینی با حمله به منازل پناهندگان ایرانی سه تن از آنان را به شهادت رسانده و گروه زیادی را زخمی نمودند. در اولین روزهای حکومت شما در دسامبر ۸۸ نیز یک پناهنده ایرانی در مقابل دفتر کمیساریای عالی پناهندگان در کراچی به قتل رسید. اینها همه در حالی است که عاملان این

جنگ و صلح، صفحه ۳۲۷ تا ۴۳۱) آمده است و در آن موقع تهرانی هیچ ایراد و اعتراضی به آن ابراز نکرد. در صفحه ۳۵۶ گزارش مسئول شورا، که در پاییز سال ۶۳ منتشر شده، چنین می‌خوانیم:

«معنی دیپلماتیک و بین‌المللی این دیدار یعنی آمدن نایب نخست‌وزیر عراق به نزد مسئول شورای ملی مقاومت ایران نیز بسیار روشن است و احتیاج به تعبیر و تفسیر ندارد، زیرا که در عرف دیپلماتیک قبل از هر چیز ادای احترام نسبت به ملت ایران بوده و به طور ضمنی بیانگر نوعی عدول و اعتذار عراق از هرگونه قصد تهاجم و تجاوز و چشم داشتن به آب و خاک ما می‌باشد. به هر حال پس از آماده شدن دستنویس بیانیه، خبرنگاران سؤالات خود را مطرح نمودند که تماماً بر روی نوار ضبط شده است. در همین جا بود که یکی از خبرنگاران، با اشاره به این که در بیانیه از دولت موقت جمهوری دموکراتیک اسلامی ایران و هم چنین از شورا به عنوان آلترناتیو نام برده شده، از نایب نخست‌وزیر عراق پرسید که این امر را چگونه توضیح می‌دهد؟ آقای طارق عزیز گفت که دولت عراق به دنبال صلح است و برای اثبات صلح‌خواهی خود که خمینی دائماً آن را رد نموده به سراغ "رهبری مقاومت عادلانه مردم ایران" آمده است تا مستقیماً با "مردم ایران" سخن بگوید و صلح‌خواهی دولت متبوع خود را از این طریق با "خلق ایران" درمیان بگذارد. وی هم‌چنین افزود: اما به عنوان یک عراقی و نه یک مقام دولتی، اگر روزی مخاطب خود (یعنی من) را در ریاست جمهوری یا نخست‌وزیری ایران ببیند، طبعاً خوشحال خواهد شد... همین نکته را بعداً برخی جریان‌ات، عامداً علیه ما (شورا و مجاهدین - به خصوص خود من) دستاویز و چماق نمودند. از جمله خبرنگار روزنامه فرانسوی لوموند این مطلب را تیتیر گزارش مربوطه کرد و نوشت: «آقای طارق عزیز، معاون رئیس‌جمهور عراق، ضمن دیدار با رهبر مجاهدین خلق در فرانسه آرزو کرد که دوست عزیزش رجوی به یک مقام عالی در ایران برسد (لوموند، ۱۱ ژانویه ۸۳)».

خوشرقصی خبرنگار لوموند برای کسانی که در ادامه جنگ ایران و عراق منافع کلان داشته و در سال ۶۱ به هیچ‌وجه خاتمه دادن به جنگ را نمی‌پذیرفتند آن قدر واضح بود که در اجلاسیه شورا مورد اشمئزاز کامل همه اعضای شورا قرار گرفت. به خصوص که، هم چنان که مهدی تهرانی گفته است، اعضای شورا با گوش خود نوارها را شنیده دقیقاً می‌دانستند که آن چه خبرنگار لوموند نوشته، جعل و تحریف محض است. حتی بنی‌صدر نیز، به شرحی که در گزارش مسئول شورا (در همان فصل) آمده، چند روز بعد، در تاریخ اول بهمن ۱۳۶۱ به ناگزیر این "کار دور از اخلاق روزنامه‌نگار فرانسوی" را ضمن صدور اطلاعیه‌ی محکوم کرد و آن اطلاعیه را در شماره ۲۶ نشریه‌اش (به تاریخ ۱۹ بهمن ۱۳۶۱) منعکس نمود.

جنایتها اساساً هیچگاه از سوی مقامهای پاکستان به طور جدی تحت تعقیب قرار نگرفته و در مواردی نیز که این مزدوران دستگیر شدهاند، به رغم وجود ادله و شهود مکفی مبنی بر مسئولیت آنان در این جنایات، متأسفانه به سرعت و بدون هیچگونه محاکمه و مجازاتی آزاد شدهاند. در چنین شرایطی ایادی رژیم خمینی هر چه بیشتر به خود اجازه می‌دهند تا سیاستهای سرکوبگرانه و تروریستی خود را در خارج از مرزهای ایران و به کشور شما توسعه دهند و به آزار و تعقیب و ترور کسانی بپردازند که از شکنجه‌گاهها و جوخه‌های اعدام و میدانهای حلق‌آویز رژیم خمینی به کشور شما پناه آورده‌اند.

خانم نخست‌وزیر، سران رژیم خمینی از سالهای گذشته تا به امروز ۹۰ هزار تن از فرزندان مجاهد و مبارز ایران را اعدام کرده و چند صد هزار تن را در سیاهچالهای خود تحت وحشیانه‌ترین شکنجه‌ها قرار داده‌اند. به خاطر همین جنایات وحشیانه، این رژیم تا کنون ۴ سال پیایی توسط مجمع عمومی ملل متحد و هشت سال پیایی در کمیسیون حقوق بشر ملل متحد محکوم شده است. برای مردم و مقاومت ایران جای بسی شگفتی است که مزدوران چنین رژیمی در دولت شما نیز، که خود را متعهد به استقرار دموکراسی و عدالت می‌دانند، برای اینگونه جنایات دست باز داشته باشند.

به نام مقاومت عادلانه مردم ایران برای صلح و آزادی از شما مصرانه می‌خواهم تا تعقیب و محاکمه تروریستهای رژیم خمینی در پاکستان و به خصوص عاملان جنایت امروز را، که سفارت رژیم خمینی مأمّن آنهاست، به طور جدی در دستور قرار داده و امنیت پناهندگان ایرانی در کشورتان را تأمین نمایید.

مسئول شورای ملی مقاومت

و فرمانده کل ارتش آزادیبخش ملی ایران

مسعود رجوی

۲۳ شهریور ۶۸ (۱۴ سپتامبر ۸۹)

نامهٔ مسئول شورا

به رؤسای کشورهای عضو جنبش عدم تعهد

محترماً، در آستانه گشایش نهمین اجلاس سران جنبش عدم تعهد، ضمن آرزوی موفقیت برای این گردهمایی بزرگ، در راستای تحقق آرمانها و اهداف این جنبش، اجازه می‌خواهم توجهات عالییه آن جناب را به اوضاع حساس و سرنوشت‌ساز میهن دربندم، ایران، جلب کنم.

با مرگ خمینی پایه‌های رژیم ولایت فقیه، که او بنیانگذار و ضامن بقایش بود، فرو ریخت. به خصوص که خمینی در یک سال آخر حیاتش نه تنها با نوشیدن «زهر» آتش‌بیس نیروی محرکه اصلی رژیمش را که همانا جنگ بود، از دست داد، بلکه در ماههای قبل از مرگش با عزل تنها جانشین متصور خود یعنی منتظری، بی‌دوامی و بی‌ثباتی رژیم خود را مُهر نمود. البته وارثان سیاسی خمینی در فقدان وی کوشیده‌اند تا با افزایش سرکوب و اعدامهای خیابانی، با دوری جستن هر چه بیشتر از صلح پایدار و با تشدید اقدامات تروریستی در خارج از مرزهای ایران، بر ضعفهای مفرط و چاره‌ناپذیر خود پرده افکنند، اما این سیاستها نه تنها گرهی از انبوه بحرانهای اقتصادی و اجتماعی و سیاسی رژیم نخواهد گشود، بلکه در قدم بعدی، به ویژه در غیاب خمینی، بحرانها و تخصصات درونی باندهای حاکم را هر چه بیشتر شدت می‌بخشد. حقیقت این است که موجودیت دیکتاتوری مذهبی - تروریستی خمینی، چه در گذشته و چه در حال و آینده، بدون جنگ و صدور تروریسم و سرکوب مطلقه به سرعت نفی و نابود می‌شود. بی‌جهت نبود که بلافاصله پس از پذیرش اجباری آتش‌بیس، به کشتار مخالفان و زندانیان سیاسی دست زد و ظرف چند ماه بیش از ۱۲۰۰۰ زندانی سیاسی را به جوخه‌های اعدام سپرد. به نحوی که منتظری، جانشین برکنار شده خمینی، طی نامه‌یی به وی «اعدام هزاران نفر ظرف

چند روز» را به صلاح نظام ندانسته بود. (نسخه‌یی از اسامی و مشخصات ۲۰۲۳ تن از این اعدام شدگان که تاکنون مجاهدین خلق ایران موفق به جمع‌آوری آنها شده‌اند، به ضمیمه ارسال می‌شود). موج این اعدام‌ها پس از مرگ خمینی نیز هم چنان ادامه یافته و فقط در هفته‌های اخیر صدها زندانی سیاسی اعدام شده‌اند. علاوه بر اینها از ابتدای سال ۸۹ تا کنون حلق‌آویز و سنگسار ۱۱۰۸ تن در ملأ عام با اتهاماتی نظیر شرکت در قاچاق مواد مخدر یا فساد اخلاق یا حمل و اختفای سلاح و مهمات، رسماً اعلام شده که هدفی جز ارباب توده‌های مردم ایران ندارد. بیش از ۹۰۰۰۰ اعدام سیاسی و متجاوز از ۱/۵ میلیون کشته و معلول جنگی با اقتصادی فروریخته و ۶ میلیون بیکار و ۴ میلیون آواره جنگی، این است راندمان ده سال حاکمیت این دیکتاتوری مذهبی - تروریستی که اکنون به انتهای خط رسیده است.

از سوی دیگر بقایای رژیم خمینی پس از مرگ وی با انتخاب خامنه‌ای (یک آخوند دون‌پایه) به عنوان رهبر و کنار زدن کامل مراجع تقلید مذهبی، تغییر قانون اساسی و برهم زدن تعادل پیشین میان جناح‌های مختلف، به غایت تلاش کردن تا با تمرکز قدرت در دست خامنه‌ای و رفسنجانی مهار حاکمیت را هم چنان در دست نگهدارند. اقداماتی که بی‌بنیادی رژیم نامشروع و ضدتاریخی ولایت فقیه را برملا نموده و در کوچه و بازار ایران به مسخره گرفته می‌شود. این اقدامات تعادل درونی رژیم را نیز، با ناراضی کردن بسیاری اشخاص و باندهای رقیب، بیش از پیش ناپایدار و بسیار شکننده کرده است. آثار سیاسی و اجتماعی این تشبثات محکوم به شکست به صورتهای مختلف بارز شده است. از جمله مسئولان رژیم صریحاً به شرکت نکردن نزدیک به نیمی از مردم ایران در نمایش انتخابات ریاست جمهوری رفسنجانی اعتراف کرده‌اند. در واقع بیش از سه چهارم مردم ایران به دعوت مقاومت این نمایش انتخاباتی را تحریم کردند، آن هم در شرایطی که شرکت نکردن در نمایش مزبور انواع و اقسام تهدیدات و فشارها را به دنبال داشت.

رژیم خمینی بدون خمینی، هم چون رژیم شاه بدون شاه، محکوم به سقوط است. تجربیات ده سال گذشته به خوبی نشان می‌دهد که نه تنها دیکتاتوری مدفون سلطنتی دیگر جایی در ایران ندارد، بلکه یک کودتای نظامی نیز با توجه به بافت رژیم و نیروهای مسلح، از اساس منتفی است. در مقابل امروز مقاومت عادلانه مردم ایران خود را بیش از هر زمان دیگر برای استقرار صلح و دموکراسی در ایران اسیر آماده می‌یابد. ارتش آزادیبخش ملی بازوی نظامی و پراقتدار این مقاومت است که سال گذشته توانمندی نظامی خود را با پیشروی به عمق ۱۷۰ کیلومتری خاک ایران و رسیدن به دروازه‌های کرمانشاه (از شهرهای درجه یک ایران پس از تهران) به نمایش گذاشت و اکنون بسا قدرتمندتر و گسترده‌تر از آن زمان خود را برای سرنگونی این

رژیم در لحظه مناسب آماده می‌کند. در عرصه سیاسی نیز شورای ملی مقاومت ایران تنها جانشین دموکراتیک و مردمی شناخته شده این رژیم است. این شورا که متشکل از ۱۲ سازمان و شخصیت عضو با گرایشهای سیاسی و ایدئولوژیک مختلف بوده و در برگیرنده نمایندگان اقشار وسیع مردم ایران نظیر روشنفکران، استادان و فرهنگیان، قضات و وکلای دادگستری، متخصصان، افسران ارتش، ورزشکاران و حتی روحانیون می‌باشد، دارای پایه وسیع مردمی و محبوبیت گسترده اجتماعی است. به ویژه این شورا، به دلیل حضور مجاهدین به عنوان یک نیروی سراسری مسلمان و شیعه در درون آن یا اکثریت مردم ایران که مسلمان و شیعه هستند پیوندهای عمیق و ناگسستنی دارد. شورای ملی مقاومت با طرح صلح مشخص خود که از سوی بسیاری از دولتها و احزاب و شخصیت‌های جهان مورد تأیید قرار گرفته و از سوی دولت عراق نیز به عنوان مبنای قابل قبولی برای آغاز مذاکرات مستقیم صلح شناخته شده آماده است تا به حل و فصل نهایی مسأله صلح با عراق و بازگرداندن آرامش و دوستی به این منطقه محنت‌زده جهان بپردازد. طبق برنامه شورا، پس از سقوط رژیم خمینی یک دولت موقت اداره امور را حداکثر به مدت شش ماه، به عهده می‌گیرد که وظیفه اصلیش برگزاری انتخابات مجلس مؤسسان و قانونگذاری ملی و انتقال حاکمیت به نمایندگان منتخب مردم می‌باشد. شورای ملی مقاومت بر اساس برنامه خود به بیانیه جهانی حقوق بشر و میثاق‌های بین‌المللی پایبند خواهد بود و اصول حسن همجواری و عدم دخالت در امور دیگر کشورها را محترم خواهد شمرد. برنامه شورای ملی مقاومت بر عدم تعهد در زمینه سیاست خارجی و حمایت از آرمانهای نهضت عدم تعهد، تأکید می‌کند.

سرکوب و اعدام بی‌وقفه و شدت یافتن اقدامات تروریستی بازماندگان خمینی در خارج از ایران به خوبی نشان می‌دهد که توهمات برخی محافل بین‌المللی پیرامون «میان‌روی» و «سیاست جدید» بعد از خمینی، تا کجا باطل و بی‌اساس است. تجربه ملموس عملی سالهای گذشته بارها نشان داده است که با این رژیم، که زبانی جز زبان زور نمی‌فهمد و تاکنون چهار سال پیاپی در مجمع عمومی ملل متحد و هشت سال متوالی در کمیسیون حقوق بشر ملل متحد به خاطر نقض وحشتناک و مستمر حقوق بشر در ایران محکوم شده، هرگز نمی‌توان به مثابه یک عضو جامعه ملل برخورد نمود. این رژیم به واسطه تمامی جنایتهای ضدبشری خود ظرف ده سال گذشته از نظر مردم ایران نامشروع و منزوی بوده و لذا فرستادگان آن به کنفرانس غیرمتعهدها از هیچ اعتباری برخوردار نیستند. از سوی مقاومت عادلانه مردم ایران برای صلح و آزادی، ضمن تجدید آرزوهای خود برای موفقیت اجلاس سران عدم تعهد، از شما می‌خواهم تا از درخواست به حق مردم ایران و مقاومت عادلانه آنان

برای صلح و آزادی، مبنی بر محکوم کردن این رژیم تروریستی و اخراج آن از مجامع بین‌المللی، به ویژه از نهضت عدم تعهد، حمایت کنید و این نهضت ارزشمند و مورد احترام جهانیان را از لوٹ وجود این جنایتکاران ضدبشر پاک نموده و در استقرار دیرپای صلح، آرامش و دوستی در منطقه با مردم ایران تشریک مساعی نمایید.

با احترام و تشکر

مسعود رجوی

مسئول شورای ملی مقاومت

و

فرمانده کل ارتش آزادیبخش ملی ایران

۱۳ شهریور ۶۸ (۴ سپتامبر ۸۹)

کابینه رفسنجانی و چشم‌انداز آینده رژیم

آقای مسعود رجوی، مسئول شورای ملی مقاومت ایران و فرمانده کل ارتش آزادیبخش ملی، روز چهارشنبه ۸ شهریور طی مصاحبه‌یی به سئوالات رادیو صدای مجاهد درباره کابینه رفسنجانی و تأیید کلیه اعضای این کابینه از سوی مجلس ارتجاع پاسخ گفت. وی در این مصاحبه اعلام کرد قبل از این که تابستان به پایان برسد، با خاتمه نمایشهای کاذب وحدت و با تکمیل جریان تقسیم مناصب سیاسی پس از مرگ خمینی، از آن جا که سازشی بین جناحهای متخاصم محقق نشده و نخواهد شد، چشم‌انداز آینده رژیم دیگر به وضوح ترسیم گردیده است. دیروز از مجلس ارتجاع، دولتی بیرون آمد که تمایل سرمایه‌داری وابسته، به سرمدمداری رفسنجانی، زمام آن را به دست گرفته است و بدین ترتیب منازعاتی که در داخل رژیم راه‌حل قانونی و سیاسی نیافته‌اند، از این پس ناگزیر به صورت مخاصمات قهرآمیز و درگیریهای خونین بروز خواهند کرد. به راستی که فرصت چندانی برای این دیکتاتوری خون‌آشام تروریستی و مذهبی - در تمامیت آن - باقی نمانده است. مسئول شورای ملی مقاومت در پاسخ به این سؤال که تأیید کابینه تنگین ۲۸ مردادی توسط مجلس را، که از قضا با رأی چشمگیری صورت گرفته است، چگونه تفسیر می‌کنید؟ گفت: دیروز در تاریخچه رژیم خمینی روز بسیار مهمی بود و ضمن آن چشم‌انداز آینده باندهای آخوندی حاکم به نحو تعیین‌کننده‌یی مشخص شد. یعنی باند رفسنجانی و شرکا به عنوان تمایل سرمایه‌داری وابسته، با غلبه سیاسی بر مرتجعین قشری و مادون سرمایه‌داری موسوم به «خط امام»، چشم‌انداز سازش بین جناحهای متخاصم را، که برای حفظ بقایای رژیم خمینی بسیار ضروری بود، کاملاً منتفی کرد. به این ترتیب «ماه غسل» وحدت پس از مرگ خمینی دیگر به پایان

رسیده و رفسنجانی از فردا باید در انتظار بحرانه‌ها و توفانهای مختلف باشد؛ توفانهایی که بنیاد رژیم را به باد خواهد داد. از این نظر رای دیروز نمایندگان مجلس ارتجاع را باید به عنوان یکی از آخرین نمایشهای وحدت تحمیلی آنها، البته به بهای لگد زدن به گور خمینی و سربریدن خطش در زیر پای رفسنجانی و تمایل وابستگی، محسوب نمود؛ تمایلی که برای قبضه کردن قدرت راهی جز حذف رقبای خط امامی نیافته است. اما این حذف خبر از شقه شدن رژیمی می‌دهد که تا خمینی زنده بود چسبندگی و تعادل جناحهای مختلف آن را با هزار و یک دجالگری حفظ می‌کرد. ولی حالا رژیم خمینی بدون خمینی، ناگزیر در معرض یک شقه درونی واقع شده که به اعمال قهر نیز راه خواهد برد. حقیقت این است که بدنه دیکتاتوری خون‌آشام تروریستی و مذهبی خمینی اساساً از باندهای مرتجع قشری موسوم به «خط امام» و «حزب‌الله» ساخته شده است که با شکلکهای ضدامپریالیستی و مستضعف‌گرایانه و با شعارهای «صدور انقلاب» و «جنگ جنگ تا پیروزی» تمایلات قرون وسطایی و مادون سرمایه‌داری را حمل می‌کردند. همین قشریون خط امامی قوه محرکه و نیروی جنگنده رژیم خمینی را تشکیل می‌دادند و فی‌الواقع رژیم در تمامیت خود مال آنها و متعلق به آنها بود. خمینی اساساً با اتکال به همین نیرو بود که ۱۰ سال حکومت کرد و، آن چنان که خودش بارها گفته بود، فی‌المثل اگر سپاه یا بسیج نبود، رژیم هم نیست و نابود می‌شد. وقتی که دجال می‌گفت: کاش من هم یک بسیجی بودم، به صراحت فهم خود را از نقش همین عناصر در بقای حکومتش نشان می‌داد. اما رفسنجانی که بارزترین خصیصه او فرصت‌طلبی است و موجودیت و قدرتش را هم در اساس مدیون همین قشریون خط امامی است و خودش هم سالها، به عنوان یک ژنرال عمامه‌دار، زمام امور جبهه‌های جنگ را در دست داشته و مفتضحانه و پشت‌سرهم شکست خورده و کشتی خط امام و حزب‌الله را در جبهه‌های جنگ به گل نشانده است، حالا آمده و باز هم به این بیچاره‌ها از روبه‌رو و از پشت خنجر می‌زند تا پوزه‌شان را در میدان سیاست خوب به خاک بمالد تا دیگر غلط نکنند که به یاد حرفها و کارها و شعارهای امامشان درباره استکبار و جنگ و استضعاف بیفتند. به این ترتیب رفسنجانی با زد و بند و تهدید و تطمیع کارش را پیش برد و در مجلس ارتجاع، هم چنان که گفتید، عده زیادی را هم با خود همراه کرد. در نتیجه همان وزیر دادگستری، یعنی آخوندی که در مجلس ارتجاع افشا کردند که از همکاران ساواک شاه بوده، و همان وزیر آموزش و پرورش که، خودشان در مجلس گفتند، به آمریکایی بودن خود افتخار هم می‌کرده است، رای آوردند و بر خر مراد سوار شدند. جالب است که در همین صحبت‌های مجلس به رفسنجانی گفتند که آقا تقریباً تمامی کسانی که تو آورده‌ای، به استثنای یک نفر که اندک سابقه زندانی در زمان شاه دارد،

بقیه در حکومت طاغوت، در منتهای رفاه و آرامش و به دور از هرگونه درگیری و گرفتاری، دنبال کار و زندگی و مسائل شخصیشان بوده‌اند و برخی از آنها تا سال ۶۱ در ینگه دنیا درس می‌خوانده‌اند! هم چنین به رفسنجانی گفتند که آقا این نوجه‌های تو بعضاً سیاسی نیستند؛ اما رفسنجانی گفت اشکال ندارد، تا بخواهید خودم سیاسی هستم. یکی هم به او گفته بود که مگر هیأت دولت مسئولیت مشترک سیاسی ندارد؟ البته به نظر من رفسنجانی راست می‌گوید، چون که او در میدان سیاست نیز یک آخوند بساز و بفروش و دریده‌ترین فرد در میان آخوند ستاجرهاست. اگر یادتان باشد چند روز پیش در دیدار با سفرا و کارداران رژیم گفته بود که بعد از خمینی نگویید دوره جدیدی شروع شده، دوره جدید نیست بلکه بستر جدید است! البته این را هم راست می‌گوید و منظورش بستر و چارچوب وابستگی است... اما همین آخوند بساز و بفروش، که فکر می‌کند در رنگ عوض کردن و سیاست‌بازی ختم روزگار است، اکنون با تناقض وحشتناکی روبه‌روست. از یک طرف چون، بعد از مرگ دجال دیگر نمی‌توان اوضاع را هر روز به یک بهانه‌یی در حالت قفل و فلج نگهداشت، برای پیش بردن سیاستهای خود و جا انداختن خط وابسته‌گرایی مجبور است در تمام سطوح به حذف گسترده قشریون خط امامی مبادرت کند، زیرا بدون خاک کردن آنها قدرت و حاکمیتی نصیبش نخواهد شد؛ شرق و غرب جهان هم می‌دانند که رفسنجانی با ژستهای به اصطلاح میانه‌روانه و نشان دادن این که اهل معامله و کنار آمدن و وابستگی است بازارش رونق گرفته است. از طرف دیگر کنار گذاشتن شاخصها و عناصر خط امامی، که مورد نظر رفسنجانی است، به مثابه تیشه‌زدن به ریشه و بنیادهای رژیم ولایت فقیه و تهی کردن آن از عنصر کیفی و جنگنده است. بنابراین وضعیت رفسنجانی مانند کسی است که «بر سر شاخ، بن می‌برید». البته پس از مرگ خمینی و بعد از شکست در جنگ و خوردن زهر آتش‌بس چاره‌یی هم جز این ندارد و اگر جز این بکند رژیم زودتر متلاشی و سرنگون می‌شود. چون که بعد از خمینی رژیم صاحب‌مردۀ او دیگر آن سر متعادل‌کننده و چسب درونی خود را از دست داده است و خط مادون سرمایه‌داری و گرایش آخوندی-سرمایه‌داری وابسته دیگر نمی‌توانند زیر یک قبا بگنجند و به طور مسالمت‌آمیز در کنار یکدیگر سرکوب و جنگ‌افروزی و تاراج کنند. ملاحظه می‌کنید که سر سیاسی کنونی رژیم، که در خط وابستگی است، با بدنه نیرویی و سازمانی خود نمی‌خواند و بین این دو تضاد و تخاصم آشتی‌ناپذیری وجود دارد که شقه شدن و اعمال قهر را در تقدیر دارد.

مسئول شورای ملی مقاومت در رابطه با دلایل و زمینه‌های تاریخی و طبقاتی این وضعیت متناقض و بن‌بست مرگباری که گریبانگیر رفسنجانی و تمامی رژیم است، گفت: چنان که اشاره شد «خط امام»، یعنی تمایل مادون سرمایه‌داری و قرون وسطایی

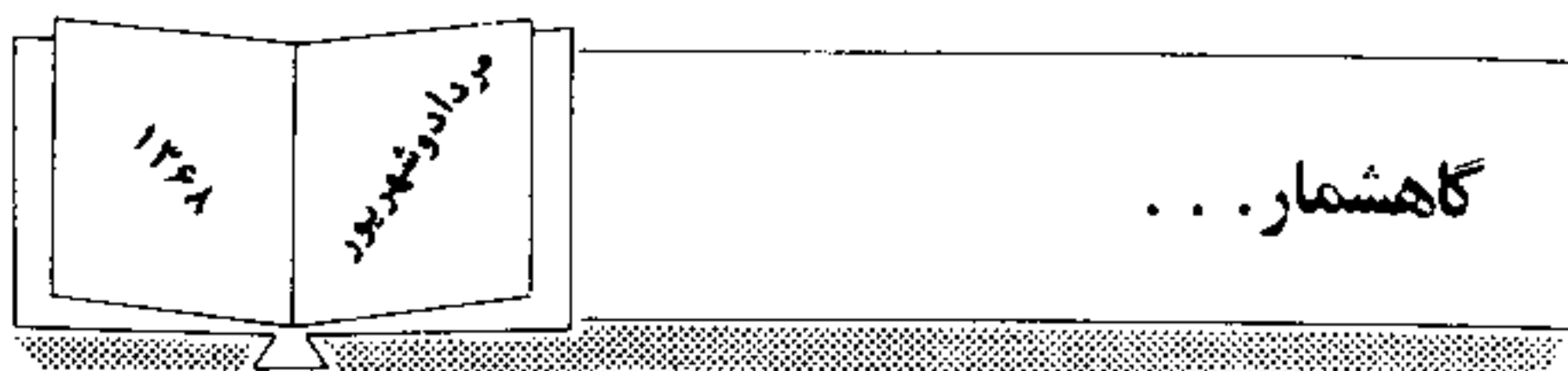
که رژیم خمینی قائم به آن بوده، پس از کنار گذاشتن لیبرالها از دولت و حاکمیت، در طی سالیان، از نظر سیاسی نیز وجه غالب و دست بالا را داشت. این خط قشری و ضدتاریخی، که در رأس توسط ولایت فقیه خمینی رهبری می‌شد، در کنار خود طیفی از مرتجعین سنتی و تجار و سرمایه‌داران وابسته و وابسته‌گرا را، علاوه بر مراجع عصر فتوایی، به همراه داشت. جناحها و باندهای مختلف در خمینی با یکدیگر پیوند می‌خوردند و دو چهرهٔ ماورای ارتجاعی او را به نمایش می‌گذاشتند که از یکسو سرکوب و جنگ‌افروزی بود و از سوی دیگر استثمار و تاراج و مال‌اندوزی در ابعاد نجومی. البته خمینی خوب فهمیده بود که برای حفظ کیان رژیم تنها راه همانا جنگ است، والا زهوار رژیم درخواهد رفت.

اما خط امام مادون سرمایه‌داری نهایتاً در جریان جنگ تا چانه در گِل نشست و امامش زهر خورد و دیدیم که حتی رفسنجانی، که خودش سالها مسئول ادارهٔ جنگ بود و رسماً جانشین فرمانده کل قوا هم شده بود، در این اواخر شروع کرد به خالی کردن زیر پای امامش و گفتن این که بله، من از سال ۶۱، بعد از گرفتن خرمشهر، مخالف ادامهٔ جنگ بودم، اما امام گفتند و مردم هم شعار جنگ تا پیروزی را قبول کردند و در نتیجه ما لقمهٔ بزرگتر از دهانمان برداشتیم... این جا بود که خمینی از کوره در رفت و نهیب و نعره سرداد و با دجالگری خاص خود از خانواده‌های قربانیان جنگ به خاطر حرفهای رفسنجانی و سایر سردمداران رژیم معذرتها خواست که ماجرای آن را می‌دانید. خمینی به این وسیله گوش رفسنجانی و همپالکیهای او را محکم کشید تا دیگر این طور پشت امامشان را خالی نکنند و به یاد داشته باشند که خودشان هم از بابت جنگ به آلف و الوف رسیده‌اند و اگر قرار بر هفت‌خطی و زیرپاکشی باشد، او از همهٔ آنها خرم‌ترند است. خلاصه وقتی که کشتی خط امام در جبهه‌های جنگ به گِل نشست و پوزه‌اش به خاک مالیده شد، تمایل آخوندی-سرمایه‌داری وابسته‌گرا، که خمینی برای دهنه زدن به آن هرگاه که لازم بود از عنوان «اسلام آمریکایی» استفاده می‌کرد، بیشتر جان گرفت. با این همه تا وقتی خمینی زنده بود هر روز به یک بهانه اوضاع را در حالت قفل و فلج نگه می‌داشت و مانع پیشروی این تمایل می‌گردید تا تعادل رژیمش را حفظ کند. او، برای حفظ رژیم، خط در میان به آنها امتیازاتی می‌داد و توی سرشان می‌زد یا برایشان منشور برادری صادر می‌کرد. اما بعد از مرگ خمینی این تمایل پیشی گرفت و دست بالا را پیدا کرد. به خصوص که بعد از خمینی دیگر کسی نمی‌توانست جای او را بگیرد و همان تعادل زمان او را بین جناحهای داخل رژیم برقرار کند. یعنی بعد از خمینی زمان تسویه حساب نهایی بین این دو جناح، به سود خط وابسته‌گرا و به زیان جریان ضدتاریخی مرتجعین شکست‌خوردهٔ خط امامی، فرارسید. این جا بود که رفسنجانی،

که سمت باد را خوب تشخیص داده و زمینه را هم از قبل آماده کرده بود، بر اساس طینت خودش پرده‌ها را کنار زد و سردمدار رسمی و علنی خط وابستگی شد. بگذریم که خامنه‌ای - این آیت‌الله و ولی فقیه یک شبه - نیز اساساً آلت دست رفسنجانی است. وانگهی همه می‌دانند که این رفسنجانی، که امروز این چنین لگد به گور خمینی و خط او می‌زند، تا دیروز خط امامی تند و تیز و دو آتشه بود. لابد این کارها را از همان امام فرومایه‌اش یاد گرفته است.

مسئول شورای ملی مقاومت خاطرنشان کرد که جناح‌بندیهای درونی رژیم و نوسانات و بالا و پایین رفتنهای باندهای مختلف، در ماهیت ضدبشری و هویت ضدتاریخی حکومت آخوندی هیچ تغییری ایجاد نمی‌کند. یعنی تا ولایت فقیه سفیانی و شیطانی اینان باقی است و تا شعارهای مقاومت عادلانهٔ مردم ایران یعنی شعارهای صلح و آزادی به قوت خود باقی هستند، رژیم در تمامیتش همان آش است و همان کاسه، و نباید فکر کرد که از مانورهای ارتجاع زهر خورده و از دخیل بستنهای وابسته‌گرایانه رژیم صاحب‌مردم سرسوزنی خیر و خوشی عاید مردم خواهد شد. در واقع رفسنجانی و باند آخوند-سرمایه‌دار وابسته‌گرای مربوطه کاملاً کور خوانده‌اند و نمی‌دانند که اگر رژیمشان با حذف این یا آن باند در درون خود راه‌حلی می‌داشت و به این سهولت می‌توانست با دخیل بستن به شیطان بزرگ از ورطهٔ هلاکت نجات یابد، خمینی که خودش سردستهٔ همهٔ اراذل بود و از هیچ جرم و جنایتی نیز ابا نداشت، آن چه را اینان در آینه می‌بینند در خشت خام می‌خواند و پیشدستی می‌نمود. به عبارت دیگر اگر درد رژیم چنین درمانهایی داشت و راه نرفته‌یی باقی مانده بود، خمینی خودش آن راه را از فردای آتش‌بس درمی‌نوردید و ابتکار آن را برای امثال رفسنجانی باقی نمی‌گذاشت. هنر ضد‌مردمی و ضدانقلابی خمینی در بلوکه کردن و قفل و فلج نمودن اوضاع بود، چون به خوبی می‌دانست که در غیر این صورت چه خطراتی در راه است، والا خودش در دجالیت و توجیه‌کاری و درست کردن کلاه شرعی ید طولایی داشت و سرآمد اقران بود. اما بقایای مفلوک و بیچارهٔ او توان قفل کردن وضعیت و به رکود کشاندن محیط سیاسیشان را نیز ندارند و ناگزیر قدم در راهی گذاشته‌اند که اگر نتیجه و حاصلی می‌داشت، خمینی خیلی زودتر از آنها آن را طی کرده بود.

مسئول شورای ملی مقاومت در جواب به سؤال دیگر «صدای مجاهد» دربارهٔ امکان استحاله‌پذیری رژیم گفت: بر خلاف همهٔ نظرات سطحی و محدود، مقاومت ایران پیوسته هرگونه احتمال استحاله‌پذیری و رفرم در چارچوب این رژیم را رد کرده و این حقیقت به کرات طی سالهای گذشته به اثبات رسیده است. اکنون نیز به جد و بیش از همیشه بایستی بر این حقیقت تأکید کرد که پیش روی بقایای رژیم



خمینی چشم‌اندازی جز سرنگونی به دست ارتش آزادیبخش ملی ایران وجود ندارد و نخواهد داشت. بنابراین به دست‌آوردن مناصب کلیدی و پستهای درجه اول سیاسی توسط باند رفسنجانی و تمایل وابسته‌گرای سرمایه‌داری در چارچوب رژیم ولایت فقیه، قبل از هر چیز چشم‌انداز شقه‌اجتناب‌ناپذیر و قهر و خونریزی درونی در دعوای گرگها پس از مرگ خمینی را نشان می‌دهد، پس نباید با شبیه‌سازیهای ساده‌انگارانه و ساده‌اندیشانه علائم مزبور را با علائم استحاله‌پذیری یکی گرفت، و الاً امر مشتبه می‌شود و «محکمت» مربوط به ماهیت و هویت رژیم رنگ می‌بازد؛ به خصوص که منافع ارتجاعی و استعماری در مشتبه کردن امور و شبیه‌سازی مزبور بر کسی پوشیده نیست. وانگهی تا خود خمینی بود در جهت استحاله رژیمش کمترین قدمی نمی‌توانست بردارد، زیرا بر آثار و نتایج آن و این که دست آخر به کجا خواهد انجامید، به خوبی واقف بود. چه رسد به بقایای درمانده او که میدان عملشان در این زمینه کیفاً محدودتر است. واقعیت این است که استحاله‌پذیری این رژیم منوط به تغییرات کیفی حول دو شاخص صلح (یعنی امضای قرارداد صلح پایدار) و آزادی (به معنی برچیدن بساط اختناق) می‌باشد. از روی این دو شاخص و ضرورت قبول تغییرهای کیفی حول آنها، به روشنی می‌توان استحاله‌ناپذیری ماهوی این رژیم را - چه با خمینی و چه بدون خمینی - دریافت. هم چنین به روشنی می‌توان دریافت که با این رژیم و در چارچوب این رژیم هیچ راه حل و راه نجاتی متصور نیست و استقرار صلح و آزادی و حاکمیت مردمی در گرو تنها جانشین مشروع و مردمی یعنی شورای ملی مقاومت ایران از طریق ارتش آزادیبخش ملی است که در زمان مناسب به وظیفه میهنی و مردمی خود یعنی سرنگون کردن و ریشه‌کنی دشمن ضد مردمی قیام خواهد نمود.

اخبار ایران

مسائل اقتصادی

اول مرداد (۲۳ ژوئیه): به گزارش رادیو رژیم، «بهره‌برداری از بزرگترین کارخانه چای‌سازی ایران، دیروز در املش، از توابع شهرستان رودسر آغاز شد. این کارخانه قادر خواهد بود سالانه بیش از ۳ هزار تن چای خشک تولید کند».

۱۰ مرداد (اول اوت): به نوشته روزنامه جمهوری اسلامی، «در سه ماهه اول سال جاری مقدار ۳۴۷ هزار تن کالای غیر نفتی به ارزش ۲۱۲ میلیون دلار به کشورهای جهان صادر شده که نسبت به مدت مشابه سال گذشته، با وجود این که از نظر وزن ۵/۷ درصد کاهش را نشان می‌دهد ولی از لحاظ ارزش ۲۵/۵ درصد افزایش داشته است».

۱۱ مرداد (۲ اوت): رادیو مسکو، به نقل از معاون وزارت صنایع سنگین ایران، گزارش داد که «۸۰ درصد بنگاههای تولیدی تابع این وزارتخانه در حال حاضر با ۳۰ درصد ظرفیت کار می‌کنند».

۱۳ مرداد (۴ اوت): رفسنجانی در خطبه دوم نماز جمعه تهران گفت: «الان بسیاری از کارخانه‌ها با ۲۰ درصد، ۳۰ درصد یا ۴۰ درصد دارند کار می‌کنند، چون مواد ندارند، قطعه ندارند، وسیله ندارند، طبعاً محصول محدودی که دارند یک مقداریش را به ارگانها و نهادها تحویل می‌دهند، یک مقداریش را هم، به ناچار، برای این که کارگروهایشان را مرخص نکنند و آن قدر پول داشته باشند که آنها را حفظ کنند به طور قاچاق در بازار سیاه می‌فروشند برای این که پول بیشتری در بیاورند که حقوق کارگروهایشان را بدهند».

۱۶ مرداد (۷ اوت): رویتر به نقل از مجله «بررسی اقتصاد خاور میانه» گزارش داد: «صادرات نفت خام ایران در ماه ژوئیه ۱۹ درصد کاهش داشته است و از ۲/۲ میلیون بشکه در روز در ماه ژوئن، به ۱/۷۸ میلیون بشکه رسیده است... ایران روزانه

۷۵۰ هزار بشکه مصرف پالایشگاههای داخلی دارد که مجموعاً تولید نفت ایران به ۲/۵۳ میلیون بشکه در روز می‌رسد.

۱۸ مرداد (۹ اوت): رویتر به نقل از مدیرکل بانک مرکزی ایران گزارش داد که «ایران در سال جاری ۴ میلیارد دلار، نزدیک به نصف مجموع درآمد ارزی خود را برای واردات مواد غذایی و مصرفی هزینه خواهد کرد، این سیاستی است که رفسنجانی دنبال می‌کند. وی همچنین گفت: تولیدات صنعتی سال گذشته ایران ۱۴/۶ درصد نسبت به ۶ سال قبل افت داشته است».

۲۳ مرداد (۱۴ اوت): به نوشته روزنامه رسالت، قائم مقام وزیر صنایع سنگین، گفت: «سال گذشته بحرانی‌ترین سالی بود که از نظر صنایع افت داشتیم، به حدی که خیلی از واحدهای صنعتی مجبور به بازخرید نیروهای خود شدند. متأسفانه در بخش صنعت سنگین کمبودها بسیار شدید است و این میزان چیزی در حدود ۴۲ درصد می‌باشد».

۲۱ شهریور (۱۲ سپتامبر): به گزارش رادیو رژیم، «براساس قرارداد بسته شده با شرکت‌های خارجی و با تأمین مواد اولیه سیگار تیر، در شهریور ماه جاری ۳۰ میلیون نخ سیگار تیر در داخل کشور تولید شد. شرکت دخانیات ایران به منظور خودکفایی در تولید سیگار مصمم است همزمان با قرارداد خرید سیگار از خارج، بخشی از مواد اولیه آن را از کارخانه‌های سازنده وارد کند. در حال حاضر از سوی ده هزار و پانصد عامل فروش سیگار در تهران هر هفته دو بسته سیگار تیر و یک بسته سیگار تولید داخلی توزیع می‌شود که این مقدار از هفته آینده به ۴ بسته افزایش خواهد یافت. در شهرستانها نیز توزیع سیگار هم چنان به صورت کوپنی انجام خواهد شد».

مسائل اجتماعی

الف - مواد مخدر

اول مرداد (۲۳ ژوئیه): کیهان به نقل از قائم مقام فرمانده کمیته‌ها درباره معتادان گفت: «بر اساس قانون جدید با دستگیرشدگان به عنوان مجرم برخورد کرده و معتاد در مرحله اول به ۵۰۰ هزار تا یک میلیون جریمه نقدی و چهار تا دوازده ماه حبس، بار دوم یک تا چهار میلیون ریال جریمه نقدی و یک تا سه سال حبس - در صورتی که معتاد کارمند دولت باشد، علاوه بر موارد فوق به انفصال دائم از خدمت دولت - و بالاخره در مرحله سوم به بعد، به دو تا چهار برابر مجازات بند ۲ و حداکثر به ۱۲ سال زندان محکوم می‌شود. تجربه ثابت کرده است که ترک اعتیاد به وسیله درمان شربخش نبوده و جز ائتلاف سرمایه و امکانات نتیجه دیگری ندارد لذا برای ترک اعتیاد معتادان من بعد از اردوگاههای کور درمانی استفاده خواهد شد».

۲ مرداد (۲۴ ژوئیه): روزنامه اطلاعات به نقل از «جانشین فرماندهی کل کمیته انقلاب» نوشت: «کلیه کارمندان معتاد دولت که از این به بعد دستگیر شوند، طبق قانون مصوب مجمع تشخیص مصلحت نظام، به انفصال دائم از خدمات دولتی محکوم خواهند شد».

۳ مرداد (۲۵ ژوئیه): روزنامه جمهوری اسلامی، به نقل از فرمانده کمیته انقلاب اسلامی استان لرستان، نوشت: «از مراحل اول طرح والعدایات تا به حال تعداد ۱۷۵۲ نفر مرد و ۶۷ نفر زن (معتاد و قاچاقچی) دستگیر شدند. از این عده ۱۹۰ قبضه اسلحه به دست آمده است».

* به نوشته روزنامه ابرار، «۲۵ نفر از اعضای دو باند بزرگ بین‌المللی تهیه و

توزیع مواد مخدر دستگیر شدند. اعضای این باند به توزیع بیش از ۶۰ تن مواد افیونی اعتراف کرده‌اند».

۵ مرداد (۲۷ ژوئیه): به نوشته کیهان، «پاسداران کمیته فارس ظرف چند روز گذشته ۶۶۷ معتاد و عامل تهیه و توزیع را در سطح استان فارس شناسایی و دستگیر کردند. از آغاز اجرای مرحله دوم طرح والعدایات بیش از یک هزار از افراد معتاد در خراسان شناسایی و دستگیر شدند که در بین آنها حدود ۵۰۰ نفر زن نیز وجود دارد».

۱۲ مرداد (۳ اوت): به نوشته روزنامه جمهوری اسلامی، «طی ده روز گذشته بیش از ۲۵۰۰ معتاد مرد و ۹۴۱ معتاد زن در سطح استان خراسان دستگیر و به مراکز بازپروری اعزام شدند».

۱۴ مرداد (۵ اوت): به گزارش رادیو رژیم، «در مدت ده روز اجرای طرح والعدایات، از اول مرداد ماه جاری، ۱۳/۴۰۰ نفر معتاد در استانهای کشور دستگیر شده‌اند».

۱۵ مرداد (۶ اوت): روزنامه اطلاعات به نقل از مدیرکل مبارزه با مواد مخدر، نوشت: «هر کس به منظور استعمال مواد مخدر مکانی را دایر و یا اداره کند به ۵۰۰ هزار تا یک میلیون ریال جریمه نقدی و یک تا چهار سال حبس و انفصال دائم از خدمات دولتی محکوم می‌شود. مجازات تکرار این جرم دو تا چهار برابر مجازات اول خواهد بود، علاوه بر مجازات مقرر، پروانه بهره‌برداری یا پروانه کسب واحد تجاری نیز لغو و در صورت تکرار جرم، واحد مذکور به نفع بیت‌المال توقیف خواهد شد».

۲۷ مرداد (۱۸ اوت): به گزارش رادیو رژیم، «در استان سیستان و بلوچستان از اول مرداد ماه سال جاری تا کنون بیش از ۱۰۰۰ نفر از معتادین دستگیر

و پس از تحویل به دادسرا و سازمان زندانها، تعدادی از آنها به اردوگاههای کار اجباری منتقل شدند».

* به گزارش رادیو رژیم، «به منظور کنترل و جلوگیری از فعالیت قاچاقچیان مواد مخدر، ۱۳۰ کیلومتر از مرزهای استان سیستان و بلوچستان - حد فاصل قرقروک، سنارود - به عمق ۳ کیلومتر منطقه ممنوعه اعلام شد. این تصمیم به پاسداران مستقر در منطقه اجازه تیراندازی مستقیم را به افراد در صورت تردد در این منطقه می‌دهد».

۲۷ شهریور (۱۸ سپتامبر): به گزارش رادیو رژیم، «اعضای ۷ شبکه توزیع مواد مخدر شناسایی و بیش از ۵ تن مواد مخدر در استانهای خراسان، تهران و سیستان و بلوچستان کشف شد».

ب - اعدامها

اول مرداد (۲۳ ژوئیه): به گزارش خبرگزاری رژیم، ۸ قاچاقچی، امروز، در مشهد در ملا عام به دار آویخته شدند. ۲ مرداد (۲۴ ژوئیه): به گزارش رادیو رژیم، ۱۳ قاچاقچی در تهران و ۹ زن به اتهام فحشا در کرج به دار آویخته شدند. ۷ مرداد (۲۹ ژوئیه): به نوشته کیهان، «حکم قصاص یک قاتل در خرم‌آباد، پریروز در یکی از محله‌های پرماجرای شهر به اجرا درآمد. جسد معدوم، که به جرم قتل عمد محکوم به اعدام شده بود، برای عبرت افراد شرور تا ساعتها در معرض دید عموم قرار گرفت».

۱۰ مرداد (اول اوت): به نوشته کیهان ۶ زن در باختران به جرم زنا در ملا عام سنگسار شدند.

۱۱ مرداد (۲ اوت): به نوشته روزنامه رسالت، «یکی از اشرار معروف منطقه لارستان به نام زکی آزادی، روز جمعه گذشته (۶ مرداد) در یک درگیری با

نیروهای انتظامی به هلاکت رسید».

۱۲ مرداد (۳ اوت): به نوشته کیهان، ۳ قاچاقچی در بافت و سیرجان به دار آویخته شدند.

۱۳ مرداد (۴ اوت): به گزارش خبرگزاری رژیم، «۸ قاچاقچی امروز در اراک به دار آویخته شدند».

۱۴ مرداد (۵ اوت): به گزارش رادیو رژیم، ۵۸ نفر قاچاقچی که در بین آنها ۱۰ زن دیده می‌شدند، روز گذشته، در تهران، مشهد، گرگان، اراک، بافت، سیرجان و لار در ملاعام به دار آویخته شدند.

• به نوشته روزنامه اطلاعات، «دو سارق مسلح، به اتهام برهم زدن نظم و امنیت عمومی به اعدام محکوم شدند و حکم صادره در یکی از میادین یزد به اجرا درآمد».

۱۵ مرداد (۶ اوت): مسعود رجوی، مسئول شورای ملی مقاومت، با انتشار بیانیه‌یی «اعدامهای جنایتکارانه تحت عنوان قاچاق مواد مخدر» را به شدت محکوم نمود و آن را «تشبثات مذبوحانه باند

تروریستی حاکم بر ایران برای حفظ قدرت و ایجاد رعب و وحشت در برابر موج فزاینده نارضایتی و خشم مردم ایران، دانست و افزود: «اما این سرکوب و کشتار وحشیانه،

که همزمان با اعدام هزاران زندانی سیاسی صورت می‌گیرد به خصوص پس از مرگ خمینی نه تنها هیچ مشکلی از بقایای رژیم خمینی حل نخواهد کرد بلکه روند رو به

انفجار بحرانیها و تضادهای این رژیم درمانده و سقوط محتمل آن را به دست ارتش

آزادبخش ملی تسریع خواهد کرد».

۲۸ مرداد (۱۹ اوت): به گزارش رادیو رژیم، ۷۹ قاچاقچی در تهران و ۲۱ شهر دیگر، بامداد امروز، به دار آویخته شدند.

۲۷ شهریور (۱۸ سپتامبر): به گزارش خبرگزاری فرانسه، عفوبین‌الملل در

گزارشی که روز ۱۳ سپتامبر (۲۲ شهریور) منتشر کرد، اعلام نمود که «طی سال جاری ۱۲۰۰ نفر در ایران اعدام شدند که بیش از نیمی از آنها به خاطر جرایم مربوط به مواد مخدر و صدها نفر به دلایل سیاسی بوده است».

پ- سایر مسائل

۲ مرداد (۲۴ ژوئیه): روزنامه اطلاعات نوشت: «مسافران مرزهای آبی جنوب کشور، از امروز، باید ۵۰ هزار ریال عوارض دریایی، علاوه بر عوارض خروج از کشور، بپردازند».

۸ مرداد (۳۰ ژوئیه): به گزارش رادیو رژیم، «گروهی از خبرنگاران خارجی عصر امروز از بندهای مختلف زندان اوین،

که پس از عفو ۲۱ بهمن سال گذشته حضرت امام از زندانی خالی شده است، بازدید کردند. زندانیان کنونی زندان اوین از جمله

۹۰۰ زندانی عضو گروهکهای سیاسی هستند که به جرم اقداماتی چون جاسوسی، اقدامات تروریستی و مشارکت در عملیات نظامی علیه

کشور در طول جنگ عراق و ایران در زندانهای کشور به سر می‌برند».

۱۶ مرداد (۷ اوت): روزنامه ابرار نوشت: «وضع دارو در ایران از مرز وخامت گذشته و به "اسفناک" رسیده است؛ آن چنان

اسفناک که حتی معاون دارویی وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی نیز به آن معترف است...».

۲۹ مرداد (۲۰ اوت): دفتر ریاست جمهوری رژیم در نامه‌یی خطاب به مجلس، که در کیهان به چاپ رسیده است، اعلام

کرد: نام استان باختران «از نظر حقوقی و قانونگذاری» هنوز کرمانشاه است و تغییر هر نامی باید به تأیید مجلس برسد. نام باختران در بین مردم آن منطقه آن چنان

نفرتی برانگیخت که در مهر گذشته یکی از

نمایندگان مجلس رژیم به این نفرت در مجلس اعتراف کرد و گفت: کرمانشاه یک نام تاریخی است و ربطی به هیچ شاهی ندارد.

۳۱ مرداد (۲۲ اوت): به گزارش رادیو رژیم، ساختمان زندان قصر به منظور تبدیل به بزرگترین کتابخانه کشور تحویل

کتابخانه ملی شد. این زندان گنجایش ۴۰ میلیون جلد کتاب را دارد.

۲ شهریور (۲۴ اوت): به نوشته روزنامه ابرار، نماینده خمین در جلسه دیروز مجلس خطاب به هیأت دولت آینده

رژیم، گفت: «به شما اعلام خطر می‌کنم چنان چه برای شکستن قیمتها اقدامی نکنید، مردم ایران به یأس و ناامیدی کشانده می‌شوند و این خود بزرگترین خطر برای کشور است».

۶ شهریور (۲۸ اوت): روزنامه اطلاعات در مطلبی با عنوان «آقای رئیس

جمهور، مبارزه با بوروکراسی باید در اولویت کارها قرار گیرد» نوشت: «در رادیو

صبحگاهی تهران، روزی گوینده از بانویی سؤال کرد: "اگر صدام را به دست تو بدهند

چه مجازاتی درباره او معمول می‌داری؟ گفت: او را می‌فرستم برود شهرداری جواز

ساختمان برای دویست متر زمین تحصیل کند، وسط کار یا دق خواهد کرد یا مجبور به

خودکشی خواهد شد". علت اصلی این است که بنا در ادارات و وزارتخانه‌ها و دوایر

حکومتی بر بی‌اعتمادی به مردم است و مأمور دولت با سوءظن به همه مردم می‌نگرد، وقتی بنا بر عدم اعتماد و سوءظن، به عبارت

روشنتر، خصومت باشد، سوءاستفاده هم عادت خواهد شد».

۹ شهریور (۳۱ اوت): یک فرد

خواهد ماند نه دامداری، در همه جا عشایر را وحشت گرفته. بره‌هایی که باید چند هزار تومان بفروشدند، کسی هزار تومان هم

نمی‌خرد، ۴ تا استخوان مانده. دیگر کشاورزی، دامداری سنتی، عشایر و کوچ

فاتحه‌شان خوانده شده، در سرتاسر کشور، اصلاً، گل و گیاهی نمانده، هیچ چیز نیست،

یک میلیون و ۲۰۰ هزار نفر عشایر داریم، یا فاتحه ما را بخوانید یا اجازه علوفه‌کاری به

ما بدهید».

۱۲ شهریور (۳ سپتامبر): به گزارش رادیو رژیم، «آلونکهای خیابان زنجان در

غرب تهران، امروز طی یک اقدام هماهنگ، در حضور نماینده دادستانی تخریب شد.

آلونکهای تخریب شده عموماً با وسایل ابتدایی ساخته شده بود».

۱۹ شهریور (۱۰ سپتامبر): پاسخ یک زن و یک مرد به رادیو رژیم، مرکز ایلام، در

جواب پرسش «خوشبختی چیست؟»: زن: «خوشبختی ما در این است که کوپنهای تاید

را مخصوصاً اعلام کنید، همین». مرد: «من برداشتم از خوشبختی این است که دوست

دارم فقط یک بلیت تهیه بکنم. حدود یک هفته است که مرتباً به گاراژها و تعاونیها

مراجعه می‌کنم اما هم چنان از تهیه یک بلیت برای مسافرت به تهران عاجزم».

۲۱ شهریور (۱۲ سپتامبر): به

استاد مورد نیاز را در اختیار این سازمان گذاشته و تمرّد از این امر جرم محسوب می‌شود و موجب انفصال از خدمت دولتی و یا ۶ ماه زندان خواهد شد.

۲۲ شهریور (۱۳ سپتامبر): به نوشته روزنامه اطلاعات، «باند سرقت مسلحانه "مشورت" که به عنوان یکی از گروه‌های پا گرفته از واکوردگان احزاب و گروه‌های کمونیستی طی سالهای اخیر فعالیت می‌کرد، متلاشی شد... سردستگی این باند را فردی به نام حبیب‌الله سلحشورمغانلو به عهده داشت و افرادی نظیر فرید فرهادیان، سعید فرهادیان، کیومرث یگانه‌پور و محسن حقانی‌پور از جمله پیوستگان به این باند بوده‌اند. از متهمان مقادیری اسلحه و مهمات به دست آمده است».

۲۳ شهریور (۱۴ سپتامبر): به گزارش رادیو حزب دمکرات کردستان ایران - رهبری انقلابی - «روز ۷ شهریور یک جوان انقلابی در بازار شهر ارومیه، یکی از پاسداران جنایتکار را هدف گلوله قرار داد و او را از پای درآورد و با برخورداری از حمایت مردم، محل را ترک کرد».

• رادیو رژیم در برنامه «از پنجشنبه تا پنجشنبه چه خبر؟»، گفت: «مسئولان یک صندوق قرض‌الحسنه در ورامین به اتهام میلیون‌ها تومان سوءاستفاده از وجوه مردم تحت تعقیب قانونی قرار گرفتند».

• به گزارش رادیو کومله، روز ۱۳ شهریور بمبی در کیوسک پلیس راهنمایی خیابان فرح سابق سقز منفجر شد که باعث کشته شدن ۱۵ نفر و زخمی شدن ۲۰ نفر از دستفروشان و عابران گردید.

• روزنامه جمهوری اسلامی نوشت: «۳ نفر از مسئولین شرکت صنایع اراک به حدود ۱۲ میلیون تومان اختلاس و

سوءاستفاده اعتراف کردند. در میان دستگیر شدگان مدیر عامل سابق شرکت نیز دیده می‌شود».

• به نوشته کیهان، «تیمسار رزمجو، رئیس اداره وظیفه عمومی، گفت: مسئولانی که در خارج از کشور هستند با پرداخت ده هزار دلار به نمایندگیهای جمهوری اسلامی ایران و یا پرداخت ده میلیون ریال در داخل (توسط یکی از بستگان) نسبت به صدور کارت معافیت سه ساله اقدام کنند».

• به نوشته روزنامه کیهان، یک باند بزرگ فساد مالی در اداره آگاهی تهران کشف گردید.

۲۵ شهریور (۱۶ سپتامبر): به گزارش رادیو رژیم، «جمع‌آوری دستفروشیهای کنار خیابان در سطح تهران، از صبح امروز توسط شهرداری تهران و با همکاری مأموران پلیس، کمیته، شهرداری و راهنمایی و رانندگی و مسئولین مراجع قضایی انجام خواهد شد».

۲۸ شهریور (۱۹ سپتامبر): به نوشته روزنامه جمهوری اسلامی، «۳۸ نفر از زندانیان دادسرای عمومی و انقلاب اسلامی و دادگاه نظام استان بوشهر آزاد شدند».

۲۹ شهریور (۲۰ سپتامبر): رادیو رژیم، مرکز ایلام، از زبان یک دختر دانش‌آموز گزارش داد: «ما چهار دختریم وقتی مدرسه می‌رویم باید چادر بپوشیم، چگونه می‌توانیم چادر که ساده ساده‌اش متری ۳۰۰ تومان است، تهیه کنیم. پدرمان هم بازنشسته است، از کجا می‌توانیم هر کدام ۱۵۰۰ تومان، ۲۰۰۰ تومان مدل ساده نه آن چادرهای گرانقیمت را تهیه کنیم؟».

تضادهای درونی

۱۶ مرداد (۷ اوت): خبرگزاری رژیم به نقل از کیهان بین‌المللی گزارش داد:

«این برخلاف سابقه است که سعید رجایی خراسانی و صادق خلخالی عمیقاً از این حادثه - اعدام سرهنگ هیگینز، گروگان آمریکایی - اظهار تأسف نمایند. حتی یک اظهار تأسف ساده می‌تواند این شبهه را به وجود آورد که چرا برای آنها اشتباهاً مراسم سوگواری برگزار نشده است... این غیرقابل تصور بود که امام خمینی در رابطه با مرگ هیگینز به کسی تسلیم بگوید».

۱۸ مرداد (۹ اوت): هفته نامه کیهان هوایی در مقاله‌ای درباره مشکلات عمده دستگاه اجرایی رژیم، نوشت: «واقعیت این است که دولت سابق نتوانست مدیریتی صحیح را بر دستگاههای مختلف اجرایی حاکم سازد و این امر هرز رفتن نیروها و عوارض بسیار دیگری را در بر داشت... دولت گذشته در موارد بسیار عدم قاطعیت خود را در پیگیری سیاستهای اعلام شده آشکار کرد. عدم موفقیت در امر مبارزه با گرانفروشی که با تبلیغات بسیار آغاز شد، یکی از علنی‌ترین موارد عدم قاطعیت کابینه گذشته است. دولت نتوانست از عهده مقابله با گروههای فشار مخالف با سیاستهای خود برآید... در طول کابینه مهندس موسوی، علیرغم شعارهای مستضعف‌گرایانه، عملاً دیده شد که سرمایه‌داران بیشتر اندوختند و توژم کمر مستضعفین را بیشتر خم کرد».

۲۲ مرداد (۱۳ اوت): به گزارش خبرگزاری رژیم، محمدعلی انصاری، «یکی از مشاوران خمینی» در یک گردهمایی بر سر قبر خمینی، گفت: «لازم است خط‌روشن امام در همه زمینه‌ها و به طور خاص سیاست خارجی حفظ شود. خط امام مبارزه با آمریکا بوده و هست. ما همیشه باید به آمریکا به عنوان دشمن شماره یک انقلاب اسلامی نگاه کنیم و به جد از دشمنان داخلی نظیر لیبرالها، اجتناب ورزیم».

۲۳ مرداد (۱۴ اوت): به گزارش

رادیو رژیم، خامنه‌ای در جمع زیادی از خانواده‌های اسیران و مفقودان جنگ، گفت: «ما برای ساختن کشورمان به دولتی همانند رژیم آمریکا محتاج نیستیم و اگر کسانی در دنیا تصور می‌کنند که مسئولین کشورمان دست ذلت به سوی آمریکا دراز خواهند کرد بدانند که سخت در اشتباهند و هرگز چنین چیزی پیش نخواهد آمد». وی خطاب به آمریکا، گفت: «شما امروز، پس از رژیم غاصب حاکم بر فلسطین اشغالی منفورترین دولت در برابر چشم ملت ایران هستید. هیچ کس در نظام جمهوری اسلامی با شما مذاکره نکرده و نخواهد کرد... تا هنگامی که سیاست آمریکا بر دروغ و فریب و خیانت استوار است و تا هنگامی که خاطره جنایات و تعرضات سردمداران آمریکا نظیر سرنگون کردن هواپیمای مسافربری و مسدود کردن اموال ایران در اذهان ملت ما باقی است امکان ندارد که ما با دولت آمریکا مذاکره و یا ارتباط برقرار کنیم».

۲۵ مرداد (۱۶ اوت): به گزارش خبرگزاری رژیم، امروز گروهی از نمایندگان مجلس رژیم خواستار تعقیب بهزاد نبوی، به اتهام دزدی در شرکت سایپا، شدند.

• به گزارش رادیو رژیم، احمد خمینی در دیدار نمایندگان، سفیران و رؤسای بیش از ۱۰۰ نمایندگی رژیم در خارج کشور، گفت: «شما در هر حوزه و منطقه‌ای که هستید سیاست نه شرقی و نه غربی را دنبال کنید. این به عهده شماست که در خارج از کشور به هدف بزرگ نه شرقی و نه غربی جامعه عمل بپوشانید».

۲۸ مرداد (۱۹ اوت): دفتر مجاهدین خلق اطلاعیه‌ای با عنوان «تشنج در مجلس» انتشار داد. در قسمتی از این اطلاعیه آمده است: «صبح امروز جلسه مجلس رژیم به شدت متشنج شد و متعاقباً ۱۳۸ نماینده که اکثریت را تشکیل می‌دادند

طی بیانیه‌ی خواستار ابقای محتشمی در سمت وزیر کشور شدند. ظهر امروز رفسنجانی به نحوی شتابزده و پیش‌بینی نشده با ارسال یک یادداشت به مجلس اعضای کابینه خود را معرفی کرد. معرفی کابینه در روز ۲۸ مرداد - سالروز کودتای شاه و سرنگون کردن دولت ملی دکتر مصدق در سال ۱۳۳۲ - در ایران بسیار بد معناست. اما، به هر حال، او برای خنثی کردن تعرض گسترده جناح مقابل، امروز، ناگزیر از این کار شد.

۲۹ مرداد (۲۵ اوت): به گزارش رادیو رژیم، بهزاد نبوی پس از دفاع از خود در دو جلسه علنی و طولانی مجلس رژیم، از مجموع ۲۲۶ رأی اخذ شده، با ۱۳۲ رأی موافق، ۷۳ رأی مخالف و ۲۱ رأی ممتنع، بار دیگر از مجلس رأی اعتماد گرفت.

۳۰ مرداد (۲۱ اوت): روزنامه اطلاعات مقاله‌ی با عنوان «آینده، تصمیمات مهم و بالاخره آن چه باید بدانیم» به قلم سعیدی سیرجانی منتشر کرد. در این مقاله که با تجلیل از رفسنجانی آغاز شده، آمده است: «راه مبارزه با آمریکا مشت گره کردن و شعار دادن نیست... دنیا عرصه واقعیات است نه صحنه احساسات شاعرانه. اگر بر اثر تندرویها آمریکا چراغ سبزی در مسیر ماشین جنگی صدام روشن نکرده بود و مسأله جنگ بی‌حاصل و خانمانسوز پیش نیامده بود و با ساده‌اندیشیهایی این جنگ شوم به انتها رسیده ادامه نیافته بود و ما موفق شده بودیم ذخائر بسیار و امکانات فراوانمان را به تولید و ابداع واداریم، در مبارزه با آمریکا توفیقهایی یافته بودیم... بعد از سالها مسئولی می‌خواهد قبل از پرداختن به اوج افلاک وضع خانه‌اش را سر و سامانی دهد».

۳۱ مرداد (۲۲ اوت): به گزارش رادیو رژیم، صدقیانی در مجلس، با اشاره

به مقاله دیروز سعیدی سیرجانی در اطلاعات، گفت: «این قلم به مزد جنگ مقدس ۸ ساله ما را که امام عزیزمان، امت شهیدپرورمان پشتیبان آن بودند، جنگ بی‌حاصل می‌خواند و شعار دادن علیه آمریکا را کار احساساتی و بی‌نتیجه می‌خواند و ادعا می‌کند که این شعار به جایی نرسیده است... ما در جنگ برای یک لحظه هم نادم و پشیمان از عملکرد خود نیستیم... دهها سال روزنامه اطلاعات بخواهد کار کند نمی‌تواند این مقاله را جبران کند، این مقاله کثیفی که هزاران برابر کثیفتر از مقاله رشیدی مطلق در روزنامه اطلاعات زمان شاه است...».

اول شهریور (۲۳ اوت): شخصی به نام عباس‌زاده در مقاله‌ی در روزنامه اطلاعات، در پاسخ به مقاله سعیدی سیرجانی، نوشت: «آیا انتشار چنین یاوه‌هایی، دهن‌کجی، بی‌حرمتی و ناسپاسی به احساسات و عواطف مقدس ملت انقلابی ایران نیست؟ آیا این مطالب سخن دل آمریکاییها نیست؟ این چه مزخرفات و هذیانهای است که در حق جهاد و ایثار ملت اسلامی ما روا داشته می‌شود؟... آیا جای تعجب نیست که روزنامه اطلاعات چنین اراجیفی را سخن‌سنجی و درد آشنایی می‌نامد؟».

روزنامه اطلاعات در پاسخ به این مقاله، ضمن تجلیل از سعیدی سیرجانی، نوشت: «در این مقاله به هیچ‌یک از ارزشهای اسلام و انقلاب ~~عظیم~~ اهانت نشده است و ایشان، با این باور که این نظام مقدس باید حفظ شود به نقد و ارزیابی یک دوره، که به زعم بسیاری از دست‌اندرکاران نظام، خالی از ایراد نیز نبوده است، پرداخته‌اند. اگر "جنگ" را به عنوان یک ضدارزش بر خود تحمیل شده می‌یابیم نمی‌توانیم منکر زشتیهای آن شویم».

مقاله‌ی با عنوان «حقوق بشر» در روزنامه اطلاعات، نوشت: «حقوق بشر زمینه‌ی است که در آن علیه ایران اسلامی تهاجم سیاسی وسیعی شکل گرفته است... ما اگر حقیقتاً بر این باور هستیم که مسئولیت‌مان جهانی است، نمی‌توانیم در مقابل تحرکاتی که چهره ما را در جهان کریمه می‌نماید بی‌تفاوت باشیم... باید راههایی را برگزینیم که به افکار عمومی جهانی توجه دارند».

• به نوشته روزنامه ابرار، محتشمی در مراسم تودیع با استانداران کشور، گفت: «مطبوعات و نویسندگان ما باید عناصر قلم به دست مزدور را از صفوف مقدس خود طرد کنند و اجازه ندهند یک فردی که شناگوی شاه معدوم و سلطنت‌طلبان بوده است با انتشار مطالبی تمامی اصول انقلاب را زیر سؤال ببرد... آیا اگر یک فرزند انقلاب اسلامی مطلبی درباره جنایات و توطئه‌های آمریکا در ایران نوشته بود به همین سادگی امکان چاپ می‌یافت که اکنون برخی جراید به اسم آزادی مقاله‌های آن‌چنانی را چاپ می‌کنند».

• جامعه مدرسین حوزه علمیه قم و جامعه روحانیت مبارز، در اطلاعیه مشترکی که در روزنامه اطلاعات به چاپ رسید، ضمن انتقاد به «نکته ظموزونی که در یکی از جراید مطرح می‌گردد که موجب جریحه‌دار شدن احساسات پاک علاقمندان به انقلاب می‌شود» «از تمام گویندگان و نویسندگان درخواست کردند که «در این روزها که بحث کابینه جدید و رأی اعتماد مجلس به وزرای معرفی شده از اهم مسائل است، از طرح مسائل مسأله‌آفرین جداً خودداری نموده، هرچه زودتر به کابینه جدید رأی مثبت دهند».

۴ شهریور (۲۶ اوت): خبرگزاری فرانسه به نقل از خبرگزاری رژیم گزارش داد که «محتشمی از این پس صرفاً به

تحصیلات علوم دینی در قم خواهد پرداخت».

• قسمتی از بیانیه مجمع روحانیون مبارز به نقل از روزنامه جمهوری اسلامی: «تضاد انقلاب اسلامی با قدرتهای استکباری تضادی است ذاتی و پندار سازش اسلام ناب محمدی با استکبار، ترفندی است که کارگزاران سیاستهای استکباری به قصد مسخ و نابودی انقلاب اسلامی ساز می‌کنند... کریه‌ترین چهره استکبار در زمان ما آمریکاست، لاجرم وجهه ضد استکباری انقلاب ما جز با تقویت دشمنی و آشتی‌ناپذیری با این مظهر استکبار دوام نخواهد یافت».

۵ شهریور (۲۷ اوت): به گزارش رادیو رژیم، صالح‌آبادی به هنگام بررسی صلاحیت وزیران کابینه جدید در انتقاد به وزارت خارجه، گفت: «ما، در بخشهایی از وزارت خارجه، شاهد فعالیت کسانی هستیم که در حساس‌ترین مسائل خاورمیانه که می‌خواهند تصمیم بگیرند متوسل به استخاره می‌شوند... در یکی از کشورها، که برای ما بسیار هم مهم است، یک مسئول وزارت خارجه ۱۳ بار استخاره کرد. مسئول دیگری در وزارت خارجه حتی وقتی با مقامات خارجی ملاقات می‌کند به آنها می‌خواهند حدیث و روایت اسلامی‌ها بدهند. در ستاد مرکزی وزارت خارجه کسانی هستند که متأسفانه قبل از انقلاب در آمریکا در کمپانی معروف آرامکو کار می‌کردند و الان اینها کسانی هستند که می‌خواهند روابط ما را با عربستان و سایر کشورها عادی بکنند».

۶ شهریور (۲۸ اوت): به گزارش رادیو رژیم، مؤذن‌زاده در دومین جلسه علنی مجلس پیرامون بررسی کابینه پیشنهادی رفسنجانی درباره نژادحسینیان (وزیر صنایع سنگین)، گفت: «متأسفانه اولین مشکلی که به نظر می‌رسد اهمیت هم داشته

باشد این است که ایشان تخصصی در زمینه صنایع سنگین ندارند و من فکر می‌کنم این نوعی توهین به متخصصین، تلقی می‌گردد. ۷ شهریور (۲۹ اوت): در روزنامه اطلاعات، مقاله‌یی با عنوان «پاسخی دیگر به نکته»، در انتقاد به مقاله سعیدی سیرجانی، به چاپ رسیده و در بخشی از آن آمده است: «به این قلم به‌دستان و دیگر مترصدین، که منتظر فرصت هستند تا اکاذیب و افکار غرب‌گرایانه و شرق‌گرایانه را انتشار دهند، هشدار می‌دهیم که از این خواب خوش بیدار شوند والا امت حزب‌الله گفته امام عزیز را درباره آنها اجرا خواهد کرد».

۱۳ شهریور (۴ سپتامبر): روزنامه ابرار با اشاره به سخنان رجایی خراسانی در مورد برقراری رابطه با عربستان، نوشت: عربستان به علت قتل‌عام بیش از ۴۰۰ تن از حجاج ایرانی و تصمیم به منع شرکت زائران ایرانی در مراسم حج، نباید مورد عفو قرار گیرد. این چنین تمایلات برای برقراری رابطه با کشوری که با کشتن حجاج به یکی از بدترین گناهان دست زده است، از نظر ملت مسلمان و انقلابی ایران بی‌معنی است.

۱۵ شهریور (۶ سپتامبر): به نوشته روزنامه کیهان، موحدی ساوجی، نماینده ساوه در پاسخ سخنان دیروز نماینده بیرجند، گفت: «در جلسه قبل یکی از نمایندگان تحت لوای "یاد امام" عقده‌های بانندی و غیضهای فروخورده خود را به صورت بذرهایی پاشید تا شاید درختی از اختلاف رشد کند و باندش در سایه درخت اختلاف بتوانند به هیأت سیاسی انگل‌گونه خود ادامه دهند... نمی‌دانم الان مطرح کردن چنین صحبت‌هایی با چه توجیهی می‌تواند انجام شود. آیا ایشان از رأی آوردن تمام اعضای کابینه ریاست محترم جمهور ناراحت است؟ به نظر می‌رسد این افراد از

شویم... مهندس صالح‌آبادی، زندان کشیده و فرزند انقلاب، چند جمله‌یی انتقاد از وزارت خارجه در جلسه علنی داشت، برخی کوتاه‌فکران و تنگ‌نظران به تنظیم طوماری علیه وی در مشهد پرداخته‌اند، این طومار، طومار اختناق است».

۱۶ شهریور (۷ سپتامبر): به گزارش رادیو رژیم، احمد خمینی امروز طی سخنانی گفت: «امروز دشمنان مسئولین را به دو قسمت تقسیم کردند. مسأله تندرو و کندرو درست کرده‌اند، عده‌یی را مخالف آمریکا و عده‌یی را کسانی معرفی کردند که شرایط زمان و مکان را می‌فهمند و می‌دانند که برای رفاه باید به ناچار با کشورهای غربی ساخت. شما همه مسئولین رده بالا را خوب می‌شناسید، رئیس جمهور عزیزمان را خوب می‌شناسید، اگر رئیس جمهور عزیز ما ضد آمریکا نباشد، در ایران چه کسی ضد آمریکا است؟ رئیس جمهور ما که تمام هم و غم خود را صرف کرده است تا شاه را از این مملکت بیرون کرده است و آمریکا را از این مملکت بیرون کرده است و ضربه اساسی را بر پیکر آمریکا در منطقه زده است، او شاگرد امام است. او به دستور امام عمل کرده است و امروز هم او کسی نیست که قدمی از خط امام و هدایت‌های امام جدا شود».

۲۰ شهریور (۱۱ سپتامبر): کیهان نوشت: «متأسفانه در ماه‌های اخیر به طور مکرر شاهد انتشار مطالبی در بعضی جراید انگلیسی زبان ایرانی بوده‌ایم که مفهوم آن روشن نیست، به عنوان مثال مصاحبه‌یی که در روزهای اخیر به نقل از یک مقام وزارت خارجه در مورد روابط با آمریکا منتشر شد. در این مصاحبه گفته شده که اگر آمریکا دارایی‌های ایران را آزاد کند بر کل جهان اسلام تأثیر مثبتی خواهد گذاشت. این تأثیر مثبت به چه معنی است؟ آیا در صورت آزادسازی اموال ایران، آمریکا دیگر آن غول

این حکومت راضی نخواهند شد مگر این که مجدداً نظام تحویل لیبرالها و طرفداران اسلام آمریکایی گردد».

• سخنان دیروز حاشی‌زاده، نماینده بیرجند در مجلس رژیم، به نقل از روزنامه رسالت: «ای پدر، ای امام، ای پیر، ای مولا و رهبر! هنوز آب کفنتان خشک نشده که به آبرویمان تاختند، کنایه زدن‌ها، تحقیرها، تا آن جا که در جلسه عزای تو و عزای شهدای هفت تیر، یکی از بستگان انجمن حجّتیّه در شب هفت تیرماه در جمع مردم شهرم مرا ضد مولاعلی خواند و طرفدار دشمن مولا. من در آن مدت از ترس تشدید اختلاف حتی در جلسات عزای تو، رهبر، در شهر خویش نتوانستم شرکت کنم. پدر و رهبر، ما یتیم ماندیم. تو روح‌الله موسوی بزرگ که رفتی موسوی‌های خط تو نیز یکی یکی از گردونه کار سیاست و قضاوت خارج شدند. تو با دو چشم می‌نگریستی و هر زمان به جناحی و طیفی از اصحاب نظر عنایتی داشتی، اما بعد از تو، گویی یک طیف و جناح که لطف خاصی به آنها داشتی از چشم بعضیها افتاده‌اند، حتی یکی از سادات گرامی مورد تأیید تو هر وقت به زیارت حضرت رضا(ع) می‌رفت استقبال‌های گرم از او می‌شد، در ماه محرم که به مشهد مشرف شد حتی از اموال وقفه امام و زوّار جایی در اختیارش نگذاشتند. پدر، بعضیها بعد از تو ارث را بدین‌گونه تقسیم کردند:

از صحن خانه تا به لب بام از آن من

از بام خانه تا به شریا از آن تو

اماما، تو از غصه جنایات آل‌سعود، دست پرورده آمریکای جنایتکار، با خون جگر از دنیا رفتی و بعضیها چشمان ترا دور دیدند و صحبت از آشتی و معامله سیاسی با آل‌سعود قاتل فاسد می‌کنند، اکنون جمعی ما را به خوردن گندم حرام وی تشویق می‌کنند تا از بهشت انقلاب اسلامی تو بیرون رانده

امپریالیستی و استکباری نیست؟ آیا چنین پیشنهادهائی از ضعف جمهوری اسلامی حکایت نمی‌کند و به معنی پذیرش ذلت تلقی نخواهد شد؟... جمهوری اسلامی بدون رابطه با آمریکا برای همیشه می‌تواند روی پای خود بایستد و هیچ حاجتی به برخورد انقلابی در برابر آمریکا نیست».

• لاریجانی، مشاور وزیر امور خارجه، امروز در تماسی با کیهان، گفت: «... عقیده من این است که روابط ایران با آمریکا در شرایط فعلی، هیچ نفعی برای نظام ندارد».

۲۱ شهریور (۱۲ سپتامبر): قسمتی از سرمقاله روزنامه رسالت، به قلم لاریجانی: «این آمریکاییها هستند که روابط با خودشان را همواره مهمترین مسأله سیاست جهانی می‌دانند و تبلیغ می‌کنند، اما برای ایران اسلامی روابط با آمریکا نه تنها مسأله مهمی نیست بلکه اصلاً هیچ فایده‌یی هم ندارد. برخی در مقابل این سؤال که "ایران تحت چه شرایطی با آمریکا تجدید روابط خواهد کرد؟" می‌گویند باید آمریکا قدم اول را بردارد و حسن‌نیت نشان دهند. من به این منطق اعتقادی ندارم، زیرا روابط با آمریکا یا به نفع نظام است و یا نیست؛ اگر به نفع است قدم اول و دوم و امثال اینها صورت و شکل قضیه است و اگر نیست به فرض این که آمریکا چند ژست مثبت هم بگیرد ما رابطه را نمی‌خواهیم. به عبارت دیگر سؤال اساسی در اصل روابط است نه در نوع شروع آن و این که از طرف چه کسی باید قدم یا قدم‌های اولیه برداشته شود. امروز بخش عمده جهان اسلام زیر سلطه چپاولگرانه آمریکاست، از سوی دیگر جمهوری اسلامی ایران مرکز قیام و بیداری و انقلابی است که اولین هدف آن آزاد کردن بلاد اسلامی و امت اسلامی از یوغ سلطه ننگین کفر است بنابراین روابط با آمریکا نمی‌تواند هیچ زمینه معقولی، اقلاً در

آینده نزدیک داشته باشد. اگر آمریکاییها هم مایل باشند ما روابط با آنها را نمی‌خواهیم». ۲۲ شهریور (۱۳ سپتامبر): به نوشته روزنامه رسالت، «در پی نطق پیش از دستور روز سه‌شنبه گذشته حائری‌زاده، نماینده مردم بیرجند، مردم حزب‌الله بیرجند عصر روز گذشته با اجتماع در مقابل دادسرای انقلاب اسلامی این شهرستان، خواستار دستگیری و اخراج نامبرده از مجلس شورای اسلامی شدند». جامعه روحانیت، اصناف، فرهنگیان و دانشجویان حزب‌الله بیرجند نیز اطلاعیه‌ی مبنی بر اعلام انزجار از «حرکت ضدانقلابی» حائری‌زاده انتشار دادند.

• دفتر مجاهدین خلق در اطلاعیه‌ی با عنوان «جنگ قدرت» اعلام کرد: «امروز خامنه‌ای یک ملای وابسته به خود، به نام دعاگو، را در یک مبارزه‌جویی آشکار با رفسنجانی به سمت مسئول تشکیل و اداره شورای سیاستگذاری و نظارت بر رادیو و تلویزیون رژیم و رسیدگی به شکایات مربوطه منصوب کرد و تأکید کرد که رئیس رادیو و تلویزیون، یعنی برادر رفسنجانی، نیز در این شورا زیر نظر آخوند دعاگو خواهد بود... انتصاب امروز، که می‌تواند به استناد اصل ۱۱۰، که تعیین سیاستهای کلی رژیم و نظارت بر اجرای امور را بر عهده خامنه‌ای می‌گذارد، صورت گرفته باشد، حاکی از یک جنگ قدرت جدید در درون آخوندهای حاکم بر سر رادیو و تلویزیون است. به این ترتیب خامنه‌ای و حامیان وی موفق شده‌اند از حیطة نفوذ رفسنجانی در رادیو و تلویزیون بکاهند».

• کیهان هوایی نوشت: «رجائی‌خراسانی به وزارت خارجه توصیه کرده است برای بهسازی روابط با عربستان سریع عمل کند. او روشن نکرد که "مردانه عمل کردن" به زعم وی آیا گذشتن از خون

بیش از ۴۰۰ زائر ایرانی است که دو سال پیش در مکه توسط آل‌سعود به شهادت رسیدند یا زیر پا گذاشتن وصیت امام خمینی درباره رژیم وهابی سعودی است که بزرگترین جنایات تاریخ اسلام را مرتکب شده است؟».

۲۳ شهریور (۱۴ سپتامبر): به نوشته روزنامه رسالت، «ائمه جمعه استان خراسان در پایان بیست و هشتمین گردهمایی خود قطعنامه‌ی صادر کردند و در آن "مراتب تنفر و انزجار خود را از سخنان تفرقه‌انگیز بعضی از نمایندگان مجلس شورای اسلامی که خشم ملت مسلمان را فراهم و موجب درهم شکستن قداست مجلس شدند" اعلام نمودند».

• روزنامه جمهوری اسلامی در «تحلیل سیاسی هفته» نوشت: «کمیسیون سیاست خارجی مجلس در این هفته بیانیه‌ی منتشر کرد و اعلام داشت که آن چه رئیس این کمیسیون درباره آینده روابط با عربستان بیان داشته نظرات شخصی وی بوده است و ربطی به کمیسیون مزبور و مجلس ندارد. پیش از این نیز رئیس مجلس این نکته را خاطر نشان کرده بودند که نظرات نامبرده جنبه شخصی داشته و ارتباطی با مجلس شورای اسلامی و سمت نامبرده به عنوان رئیس کمیسیون سیاست خارجی مجلس نداشته است».

• به نوشته روزنامه اطلاعات، «شورای نگهبان طرح یک فوریتی ایجاد دفاتر ارتباط مردم با نمایندگان مجلس شورای اسلامی را مفایر با قانون اساسی تشخیص داد».

۲۶ شهریور (۱۷ سپتامبر): به گزارش رادیو رژیم، احمد خمینی در مجمع فرماندهان سپاه پاسداران در استادیوم آزادی تهران، گفت: «در حال حاضر آمریکا با استفاده از وسائل تبلیغاتی بسیاری که در

اختیار دارد، دائماً این فکر را در اذهان تزریق می‌کند که در ایران عده‌ی واقعی واقعه‌گرا هستند که می‌خواهند به غرب نزدیک شوند اما عده‌ی تندرو مانع این کار می‌شوند. آمریکا باید بداند برخلاف تحلیل‌های آنان هرگز در ایران گروهی به نام تندرو و یا معتدل و یا میانه‌رو وجود نداشته و ندارد و همه مصمم به حفظ اصولی هستند که امام آن را ترسیم فرموده‌اند، امامی که گفت آمریکا شیطان بزرگ است و بر سر این سخن تا آخر ایستاد و فخر انقلاب اسلامی را به ذلت نزدیکی به آمریکا نفروخت».

• به گزارش رادیو رژیم، خامنه‌ای در پیامی به «مجمع بزرگ فرماندهان سپاه پاسداران» که امروز در استادیوم آزادی تهران به کار آغاز کرد، گفت: «دشمن از روی کمال عناد و خصومت با القای شایعات سعی در ایجاد تفرقه میان نیروهای مسلح ما دارد و برخی دوستان نیز از روی جهالت گاه‌گاه به شایعات ساخته دست دشمن دامن می‌زنند. گاهی شایعه انحلال ارتش و گاهی شایعه انحلال سپاه بر سر زبانها افکنده می‌شود، که این هر دو و هر سخنی از این قبیل است سخنی است که از سوی دشمن یا در جهت منافع اوست. اینجانب به پیروی از امام قاطعانه می‌گویم این هر دو سازمان هم چون دو بازوی جمهوری اسلامی باقی و نیرومند خواهند ماند و تقویت خواهند شد».

• قسمتی از سخنان احمد خمینی در جمع «فرزندان شاهد» که در کنکور امسال شرکت کرده بودند، به نقل از روزنامه اطلاعات: «بعضی اوقات زمزمه‌هایی راجع به عدم حفظ کینه انقلابی ما نسبت به آمریکا می‌شود و سؤالاتی در مورد حدود ضرورت ایستادگی در مقابل آمریکا و مطامع آن مطرح می‌شود و یا این که گفته می‌شود تا کی باید به تبلیغات خود علیه آمریکا ادامه دهیم؟ این سؤالات انحرافی تنها به این واسطه طرح

می‌شود که دشمنان انقلاب می‌پندارند چون امام نیست می‌توانند به گسترش این سؤالات انحرافی در سطح جامعه دامن بزنند. باید از کسانی که این قبیل سؤالات را مطرح می‌کنند پرسید چه کسی و چه کشوری ایران را به صورت ویرانه درآورد؟ چه کسی امام شما را تبعید کرد و نگذاشت ایشان در کشور خویش بماند تا از منافع مردم مسلمان و آرمانهای اسلامی آنها دفاع کند؟ آیا غیر از آمریکا بود؟... آیا شهدای عزیز و گرانقدر ما، دکتر بهشتی، باهنر... به دست ایادی مزدور آمریکا به شهادت نرسیدند؟».

• رادیو حزب دمکرات کردستان - رهبری انقلابی - اعلام کرد: «روز ۲۱ شهریور نیروهای سپاه پاسداران به بهانه دخالت ارتش در امور سپاه در روستای سیولج، واقع در منطقه آلان سردشت، به سوی نفرات ارتش تیراندازی کردند. در این زد و خورد یک سرباز زخمی شد».

۲۷ شهریور (۱۸ سپتامبر): دفتر مجاهدین خلق در اطلاعیه‌ی اعلام کرد: «بنا به اطلاعات رسیده از داخل ایران، در روزهای آخر اوت (اوایل شهریور) گذشته، بر اثر آتشباری واحدهای سپاه پاسداران بر روی مواضع چند واحد از لشکر ۹۲ زرهی اهواز، گروهی از افراد تیپ ۳ لشکر ۹۲، منجمله سرتیپ هاشمی و سرهنگ گندمکار، از فرماندهان این تیپ کشته شدند».

۲۸ شهریور (۱۹ سپتامبر): به گزارش رویتر، رجائی‌خراسانی، امروز بار دیگر فراخوانی برای برقراری رابطه دوستانه با عربستان ارائه داد و طی سخنانی در مجلس گفت: «من هنوز هم فکر می‌کنم که ما باید با عربستان سعودی روابط دیپلماتیک داشته باشیم و در حمایت از آن دلایلی دارم. در صورت برقراری رابطه می‌توانیم بر روی تصمیمات سیاسی آنها تأثیر بگذاریم، اصلاً صحیح نیست که صحنه عربستان را به

عراق واگذار کنیم، ما باید در آن جا حاضر باشیم و توازن سیاسی را به نفع ایران برقرار نماییم. عربستان سعودی هم چنین بازار خوبی برای تولیدات ایران می باشد. ریاض به وسیله محکوم کردن کتاب "آیات شیطانی" حسن نیت خود را نسبت به ایران نشان داد.

۲۹ شهریور (۲۵ سپتامبر): قسمتی از سخنان نماینده ملایر در مجلس رژیم، به نقل از روزنامه جمهوری اسلامی: «در اثنای هجوم سیاسی کنگره آمریکا برخی... گاهی تحلیلها و اظهار نظرهایی می کنند که جای تعجب و تأسف است. آنان که علم دیپلماسی را در دانشگاههایی که امثال کیسینجر صهیونیست استاد و مدرّس آن بوده، آموخته اند باید بدانند که این سیاست با سیاست و مواضع روشن بنیانگذار جمهوری اسلامی متفاوت بلکه مغایر است... اگر خدای ناکرده از راستای اهداف والای امام کمترین تخطی کنیم ملت با ما همان خواهد کرد که با نخست وزیر دولت موقت در دیدار با برژنسکی کرد. برادری که به زعم خود شجاعت به خرج داده و خواستار پیشقدمی آشتی با غاصبان حرمین شریفین شده است، این جمله از وصیت نامه پیشوای فقید مسلمین را باید نصبالعین قرار دهیم: لازم است در نوحه ها و... به طور کوبنده فجایع و ستمگریهای... آمریکا و شوروی و سایر وابستگان به آنان از جمله آل سعود، این خائنین به حرم بزرگ الهی لعنت الله... علیهم... یادآوری، و لمن و نفرین [شوند]».

• روزنامه رسالت نوشت: «پس از طرح موضوع "اسلام آمریکایی" در جامعه، متأسفانه برخی از عناصر و دستجاتی که شناخت کافی از تفکرات امام نداشتند در پی مصداقیابی اسلام آمریکایی برآمدند و در این راه اشتباهات فاحشی را مرتکب شدند.

برخی از چهره ها و عناصری که از یاران دیرینه امام بودند، از سوی برخی عناصر و گروه های افراطی و تند به "اسلام آمریکایی" و "اسلام رفاه طلب" متهم شدند و متأسفانه از ناحیه این انحراف لطمات جبران ناپذیری را به انقلاب وارد نمودند، به عنوان مثال روحانیتی که از سالهای اول نهضت، در خط مقدم جبهه در مقابل آخوندهای متحجر و اسلام آمریکایی بودند را از مصادیق اسلام آمریکایی معرفی کردند. مقصود جامعه مدرّسین و هم چنین روحانیت مبارز است.

۳۱ شهریور (۲۲ سپتامبر): قسمتی از سخنان موسوی اردبیلی در نماز جمعه تهران: «... ما با همه احترامی که به مسئولین قائلیم آنها را معصوم نمی دانیم، احتمال خطا درباره همه محتمل است... اخیراً من احساس می کنم یک مسأله بیمارگونه در جامعه ما دارد کم کم خودش را رشد می دهد، نشان می دهد، اگر یک وقتی مسئول حرفی زد، دیگری گفت من رأیم این نیست فوراً برجسی به او می زنند که تو ضد انقلابی، تو ضد ولایت فقیهی، تو ضد نظامی، تو ضد مسئولی، نه، خیر، آن که این حرفها را می زند خودش ضد اسلامی حرف می زند. ممکن است یک دلسوخته انقلاب، حتی ارادت مند به خود مسئولین در یک جا، در دو جا، در سه جا نظر مخالفی داشته باشد، ما با چه موازین شرعی به اینها می گوئیم تو ضد انقلابی، تو ضد ولایت فقیهی، تو ضد نظامی. اگر این کار را بکنیم، از آن طرف هم بیاییم و بگوئیم وحدت خودتان را در جبهه داخلی حفظ کنید، نمی شود سروران. ما به نام اسلام جلوی حقوق مردم را نمی توانیم بگیریم، ما به نام اسلام مسائل غیراسلامی را نباید در میان مردم ترویج دهیم... نباید ما در جامعه مان به عنوان خدمت به نظام و خدمت به مسئولین، خیانت بر نظام و بر مسئولین

بکنیم... این مسئولین محترم ما یک حقی به گردن ما دارند، ما هم حقی به گردن آنها داریم... آنها باید ما را مراعات کنند. مبادا یک وقتی، دانسته یا ندانسته، یک گروهی، یک دسته ای، یک جمعیتی خیال کنند اینها دارند کنار زده می شوند... آنها اول بی تفاوت می شوند بعد کم کم تبدیل به ناراضی می شوند، بعد خدای نکرده تبدیل به ضد انقلاب می شوند. آن وقت ما باید بگوئیم نفش کش، هر کس قدرت دارد مخالفت کند...».

انتخابات

۲ مرداد (۲۴ ژوئیه): به گزارش رادیو رژیم، «پنجمین انتخابات ریاست جمهوری و هم چنین همه پرسی قانون اساسی از ساعت ۷ بامداد روز جمعه آینده (۶ مرداد) در بیش از ۲۵ هزار حوزه اخذ رأی در ایران و ۶۲ نمایندگی در خارج از کشور آغاز می شود و تا ساعت ۵ بعدازظهر همین روز ادامه خواهد داشت. حداقل سن رأی دهندگان ورود به ۱۶ سالگی می باشد.»

• رادیو رژیم به نقل از «سازمان ثبت احوال کشور» اعلام کرد: «تعدادی از متولدین ذکور سالهای ۱۳۳۸ لغایت ۱۳۴۵ که شناسنامه های نمونه قدیم آنان از ابتدای سال جاری فاقد اعتبار اعلام شده و موفق به تعویض و دریافت شناسنامه نمونه جدید نشده اند، شناسنامه های قبلی آنان فقط در روز رأی گیری جمعه ۶ مرداد ۱۳۶۸ و تنها در رابطه با اخذ رأی معتبر است.»

۶ مرداد (۲۸ ژوئیه): رادیو رژیم به نقل از «اطلاعیه ستاد انتخابات کشور» اعلام کرد: «ساعت اخذ رأی در استان آذربایجان غربی و شهرستان گرمسار تا ساعت ۲۰ تمدید شده است و هم چنین استانهای کهگیلویه و بویراحمد، خوزستان،

فارس، هرمزگان، مازندران، آذربایجان شرقی، ایلام، اصفهان، مرکزی، چهارمحال بختیاری، سیستان و بلوچستان، سمنان و تهران... تا ساعت ۲۱ و شهرستانهای مشهد و شاهرود تا ساعت ۲۲ تمدید شده است.»

• سرپرست ستاد انتخابات رژیم در گفتگو با رادیو رژیم گفت: «قانون انتخاب شرایط بسیار ساده ای برای رأی دهندگان قائل شده: صرفاً ورود به ۱۶ سالگی و تابعیت کشور جمهوری اسلامی ایران. گذشته از آن شعب سیار ما در نظر گرفتیم برای کلیه اماکنی که ساکنین آنها به نحوی از انحا نمی توانند از محل استقرار خودشان خارج شوند مثل بیمارستانها، پادگانها و مراکزی که در حالت آماده باش و کشیک هستند.»

• رادیو رژیم در ساعت ۱۹/۳۰ اعلام کرد: «با توجه به حضور گسترده مراجعین در پای صندوقهای اخذ رأی، اخذ رأی در کل کشور تا ساعت ۲۱ ادامه خواهد داشت.»

۸ مرداد (۳۰ ژوئیه): به گزارش رادیو رژیم، «رفسنجانی با ۱۵،۵۳۷،۳۹۴ رأی (۹۴/۵۱ درصد کل آرا) به مقام ریاست جمهوری ایران برگزیده شد و هم چنین جمعی ۱۶،۰۲۵،۴۵۹ نفر به اصلاح قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران رأی مثبت دادند. مجموع آرای که به صندوقهای رأی ریخته شد ۱۶،۴۳۹،۲۴۷ رأی بوده است. هاشمی رفسنجانی رأی اکثریت مطلق آرا را به دست آوردند و عباس شیبانی با ۶۳۲،۲۴۷ رأی دوم را.»

• به گزارش رادیو رژیم، محتشمی درباره علت عدم استقبال مردم از انتخابات، گفت: «بیش از ۵۰ درصد مردم کشورمان در روستاها به امر کشاورزی اشتغال دارند و در این روزها دقیقاً مشغول برداشت محصولات خود هستند.»

• مسئول شورای ملی مقاومت درباره

اعتراف بقایای رژیم خمینی به شکست مفتضحانه در انتخابات ریاست جمهوری، اطلاعیه‌ی صادر کرد.

• موسوی در پیامی به مناسبت انتخاب رفسنجانی به ریاست جمهوری، خطاب به او اعلام کرد: «اکنون که مسئولیت اداره کشور را به عهده می‌گیرید برای ملت تسکینی است که هرگز از آرمانهای انقلاب عدول نخواهد شد. البته مردم می‌دانند ایجاد انتظارات یک شبه از شما که از سوی بعضی محافل مشکوک دامن‌زده می‌شود بیش از تلاشی مزورانه برای ایجاد صدمات آتی در رشته اعتماد ملت به خدمتگزاران نیست».

۹ مرداد (۳۱ ژوئیه): قسمتی از تلگرام احمد خمینی به رفسنجانی در تهنیت انتخابش به ریاست جمهوری: «... انشاءالله در پرتو توجهات حضرت بقیه‌الله موفق شوید اصول خدشه‌ناپذیر سیاست نه شرقی و نه غربی و حمایت از مستضعفین را مستحکم‌تر نمایید... من خود را موظف می‌دانم هم‌چون گذشته در کنار شما باشم و در حد توانم به شما خدمت نمایم».

• به گزارش خبرگزاری فرانسه، رئیس‌جمهور فرانسه طی پیام تبریکی به رئیس‌جمهور جدید ایران، رفسنجانی، "دوری جدید و تحولی فرخنده" را در روابط بین فرانسه و ایران آرزو نمود».

۱۲ مرداد (۳ اوت): به گزارش رادیو رژیم، خامنه‌ای، امروز طی مراسمی که در حسینیه جماران برگزار شد، حکم ریاست جمهوری رفسنجانی را تنفیذ نمود. این حکم توسط احمد خمینی خوانده شد.

۱۴ مرداد (۵ اوت): به گزارش خبرگزاری رژیم، منتظری به مناسبت انتخاب رفسنجانی به ریاست جمهوری، پیام تبریکی برای وی فرستاد.

۲۴ مرداد (۱۵ اوت): به گزارش رادیو رژیم، رفسنجانی در جلسه امروز

مجلس گفت: «تا زمانی که دوره ریاست جمهوری حضرت آیت‌الله خامنه‌ای پایان نیافته است ایشان عهده‌دار سمت ریاست جمهوری خواهند بود مگر آن که قبل از موعد قانونی از این سمت استعفا دهند».

۲۶ مرداد (۱۷ اوت): به گزارش رادیو رژیم، «رفسنجانی، امروز با حضور در مجلس و به جای آوردن مراسم تحلیف رسماً ریاست جمهوری اسلامی ایران را به عهده گرفت».

۲۸ مرداد (۱۹ اوت): به گزارش رادیو رژیم، «رفسنجانی در نامه‌ی به کزویی، رئیس مجلس رژیم، ۲۲ نفر از وزیران کابینه خود را برای اخذ رأی اعتماد، به مجلس معرفی کرد: محمدعلی نجفی (آموزش و پرورش)، علی فلاحیان (اطلاعات)، محسن نوربخش (امور اقتصادی و دارایی)، ولایتی (امور خارجه)، وهاجی (بازرگانی)، ایرج فاضل (بهداشت، درمان و آموزش پزشکی)، غرضی (پست و تلگراف و تلفن)، فروزش (جهاد سازندگی)، اسماعیل شوشتری (دادگستری)، اکبر ترکان (دفاع و پشتیبانی نیروهای مسلح)، سعیدی کیا (راه و ترابری)، نعمت‌زاده (صنایع)، نژاد حسینیان (صنایع سنگین)، معین (فرهنگ و آموزش عالی)، خاتمی (فرهنگ و ارشاد اسلامی)، کمالی (کار و امور اجتماعی)، کلانتری (کشاورزی)، عبدالله نوری (کشور)، آقازاده (نفت)، نامدار زنگنه (نیرو)، کازرونی (مسکن و شهرسازی) و محلوجی (معاون و فلزات).

۵ شهریور (۲۷ اوت): به گزارش

رادیو رژیم، در جلسه علنی امروز مجلس رژیم، کار بحث و بررسی وزیران کابینه جدید آغاز شد. رفسنجانی در این جلسه وزیران پیشنهادش را معرفی کرد.

۷ شهریور (۲۹ اوت): به گزارش رادیو رژیم، تمام وزیران پیشنهادی

رفسنجانی، از مجلس رژیم رأی اعتماد گرفتند. محمد خاتمی، وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی، با ۲۴۶ رأی موافق، ۱۰ رأی مخالف و ۴ رأی ممتنع بیشترین رأی وسراج‌الدین کازرونی، وزیر مسکن و شهرسازی، با ۱۴۵ رأی موافق، ۹۷ رأی مخالف و ۱۴ رأی ممتنع، کمترین رأی را در بین وزیران کابینه رفسنجانی به دست آورد.

• طی سه روز بحثهای علنی نمایندگان مجلس رژیم (روزهای ۵، ۶ و ۷ شهریور)، ۳۴ نفر از نمایندگان در تأیید یا انتقاد از برنامه پیشنهادی دولت رفسنجانی و اعضای کابینه او سخن گفتند. طبق آییننامه مجلس هر نماینده فقط ۳۰ دقیقه حق صحبت کردن دارد. از ۳۴ نفر نماینده، ۱۴ نفر پشتیبانی کامل خود را از رفسنجانی و وزیران پیشنهادی وی ابراز نمودند و تنها یک نفر در مخالفت با عبدالله نوری و حمایت از محتشمی سخن گفت. ۷ نماینده‌ی که از سیاستهای وزارت خارجه انتقاد کردند، همگی به دلیل حمایت خامنه‌ای از ولایتی، از او حمایت کردند. از میان ۳۴ نماینده ۱۰ نفر در مخالفت با نجفی (وزیر آموزش و پرورش)، ۷ نفر در مخالفت با محلوجی (وزیر معادن و فلزات)، ۶ نفر در مخالفت با دکتر فاضل (وزیر درمان و بهداشت) و ۴ نفر در مخالفت با کازرونی و نژادحسینیان وزیران مسکن و شهرسازی و صنایع سنگین سخن گفتند.

تغییرات در رأس هرم

۱۵ مرداد (۶ اوت): به گزارش رادیو رژیم، «مجلس خبرگان، امروز جلسه فوق‌العاده داشت. در این جلسه، خبرگان ملت با اکثریت قاطع، با تأیید رأی قبلی، رهبری خامنه‌ای را مورد تأکید قرار دادند».

• مسئول شورای ملی مقاومت ایران، در بیانیه‌ی به مناسبت «تنفیذ» رهبری خامنه‌ی اعلام کرد: «هدف اصلی از احضار عجلولانه خبرگان، تلاش مذبوحانه برای محکم کردن چفت و بستهای درونی رژیم در برخورد با فشارها و بحرانهای حادی است که این روزها با آن دست به گریبان است».

۲۴ مرداد (۱۵ اوت): به گزارش رادیو رژیم، در جلسه علنی امروز مجلس رژیم، رفسنجانی از ریاست مجلس استعفا داد.

• به گزارش رادیو رژیم: خامنه‌ی طی حکمی محمد یزدی را به عنوان رئیس قوه قضاییه منصوب کرد.

۲۵ مرداد (۱۶ اوت): به گزارش رادیو رژیم، «در پی انتصاب یزدی به سمت ریاست قوه قضاییه، موسوی اردبیلی و موسوی خوئینی‌ها با صدور یک بیانیه مشترک... از همکاران... خداحافظی کردند».

• به گزارش رادیو رژیم، «در جلسه علنی مجلس که با حضور ۲۴۳ نفر از نمایندگان تشکیل شد، مهدی کزویی با اکثریت ۱۴۵ رأی به سمت رئیس مجلس برگزیده شد».

۲۷ مرداد (۱۸ اوت): به گزارش خبرگزاری رژیم، در جلسه امروز مجلس رژیم، طی یک رای‌گیری، حسین هاشمیان و اسدالله بیات، به ترتیب به عنوان اولین و دومین معاون رئیس مجلس انتخاب شدند.

۳۰ مرداد (۲۱ اوت): به گزارش رادیو رژیم، رفسنجانی، حسن حبیبی را به عنوان معاون اول خود و عطاءالله مهاجرانی را به عنوان معاون خود در امور حقوقی و مجلس انتخاب کرد.

• به گزارش رادیو رژیم، «در پی انتخاب حبیبی به سمت معاون اول ریاست جمهوری، موسوی امروز با ارسال پیامی از

همکاری مردم و کارکنان دستگاههای دولتی با دولت در ۸ سال گذشته قدردانی کرد. ۳۱ مرداد (۲۲ اوت): به گزارش رادیو رژیم، رفسنجانی طی حکمی حمید میرزاده را به عنوان معاون رئیس جمهوری در امور اجرایی منصوب کرد.

۷ شهریور (۲۹ اوت): به گزارش رادیو رژیم، محمد یزدی، رئیس قوه قضاییه رژیم، طی دو حکم جداگانه علی یونسی را به سمت دادستان عمومی تهران و ابراهیم رئیسی را به سمت دادستان انقلاب اسلامی تهران منصوب کرد.

۹ شهریور (۳۱ اوت): به گزارش رادیو رژیم، رفسنجانی، امروز مسعود روغنی، رضا امراللهی و محمد میرمحمدی را به ترتیب به ریاست برنامه و بودجه، سازمان انرژی اتمی و سازمان حفاظت محیط زیست، منصوب کرد.

۱۱ شهریور (۲ سپتامبر): به گزارش رادیو رژیم، رفسنجانی طی نامه‌یی به خامنه‌یی، از سمت جانشینی فرماندهی کل قوا استعفا نمود. خامنه‌یی با این استعفا موافقت کرد.

۱۲ شهریور (۳ سپتامبر): به گزارش رادیو رژیم، رفسنجانی طی حکمی میرحسین موسوی را به عنوان مشاور خود منصوب کرد.

۱۵ شهریور (۶ سپتامبر): به گزارش رادیو رژیم، «از سوی یزدی، رئیس قوه قضاییه، طی حکمی اسدالله لاجوردی به سمت رئیس سازمان زندانها منصوب شد».

* به گزارش رادیو رژیم، خامنه‌ای طی حکمی محسن رفیق‌دوست را به سمت ریاست بنیاد مستضعفان و جانبازان منصوب کرد.

۱۹ شهریور (۱۰ سپتامبر): به گزارش رادیو رژیم، «عبدالله نوری، وزیر کشور طی نامه‌یی به خامنه‌ای، خواستار تفویض اختیارات فرماندهی کل نیروهای

مسلح در امور نیروهای انتظامی کشور (ژاندارمری، شهربانی و کمیته) شد. خامنه‌ای با تقاضای او به غیر از موارد نصب و عزل فرماندهان نیروهای انتظامی، موافقت کرد».

* به گزارش رادیو رژیم، «رفسنجانی، روز گذشته طی حکمی، عبدالله نوری، وزیر کشور را به سمت رئیس شورای امنیت کشور منصوب کرد».

۲۲ شهریور (۱۳ سپتامبر): به گزارش رادیو رژیم، محمدعلی هادی‌نجف‌آبادی و حسین صادقی به ترتیب به سمت سفیر ایران در امارات عربی متحده و کویت منصوب شدند.

۲۳ شهریور (۱۴ سپتامبر): به نوشته روزنامه اطلاعات، دکتر محمدحسین عادل‌ی به ریاست بانک مرکزی منصوب شد. * به نوشته روزنامه اطلاعات،

خامنه‌ای «حجت‌الاسلام دعاگو را به عنوان مسئول شورای سیاست‌گذاری صدا و سیما منصوب کرد. مأموریت این شورا که متشکل از رئیس صدا و سیما و برخی از دستیاران او و تنی چند از صاحب‌نظران است، تبیین سیاستها و خطوط عمده فعالیتها و برنامه‌های صدا و سیما و گزارش آن به خامنه‌ای می‌باشد».

* به گزارش رادیو آمریکا، کمال خرازی، رئیس خبرگزاری دولتی ایران و سرپرست سابق ستاد تبلیغات جنگ، به ریاست دفتر نمایندگی ایران در سازمان ملل متحد منصوب شد.

۲۷ شهریور (۱۸ سپتامبر): به گزارش رادیو رژیم، «از سوی هاشمی رفسنجانی طی احکام جداگانه‌یی مصطفی میرسلیم به سمت مشاور امور تحقیقاتی، جواد اژه‌ای مشاور فرهنگی، مسیح مهاجری مشاور اجتماعی، گودرز افتخار مشاور حقوقی، ابوطالب شالچیان مشاور اقتصادی،

مجید عباس‌پور مشاور فنی، ابوالفضل توکلی‌نیا مشاور بازرگانی و امور اصناف، مولوی اسحاق‌مدنی مشاور در امور اهل سنت و علیرضا معیری به سمت مشاور امور بین‌الملل رئیس جمهور منصوب شدند».

۲۸ شهریور (۱۹ سپتامبر): به گزارش رادیو رژیم، «خامنه‌ای، امروز طی حکمی حجت‌الاسلام مهدی قائمی را به سمت ریاست سازمان عقیدتی - سیاسی وزارت دفاع و پشتیبانی نیروهای مسلح منصوب کرد».

۳۱ شهریور (۲۲ سپتامبر): به گزارش رادیو رژیم، «طی احکام جداگانه‌یی از سوی خامنه‌ای، سرتیپ علی شهبازی و محمدباقر ذوالقدر به ترتیب به سمت رئیس ستاد مشترک ارتش و رئیس ستاد کل سپاه پاسداران منصوب شدند».

روابط خارجی

اول مرداد (۲۳ ژوئیه): به گزارش رادیو رژیم، معاون وزارت امور اقتصادی و دارایی رژیم روز گذشته در مسکو با وزیر خارجه شوروی دیدار و گفتگو کرد.

* به گزارش رادیو رژیم، وزیر مشاور در امور دفاعی پاکستان در پایان دیدارش از نیروهای رژیم در نوار مرزی جنوب، گفت: «این بازدید در آینده ثمرات خوب و مثبتی را در تبادل تجربیات و همکاریهای نظامی بین دو کشور خواهد داشت».

۲ مرداد (۲۴ ژوئیه): به گزارش رادیو مسکو، قراردادی میان رئیس روابط اقتصادی شوروی با کشورهای خارجی و معاون وزارت اقتصاد و امور دارایی ایران در مورد تحویل سالانه ۳ میلیارد مترمکعب گاز از سوی ایران به شوروی به قیمت بین‌المللی، بسته شد.

۳ مرداد (۲۵ ژوئیه): به گزارش خبرگزاری فرانسه، بهزاد نبوی امروز تهران را به قصد رفتن به مسکو ترک نمود. هدف از این سفر به اجرا درآوردن موافقت‌هایی است که بین رفسنجانی و سران شوروی به امضا رسیده بود.

* به گزارش رادیو مسکو، نوبری، سفیر ایران در شوروی، روز گذشته با وزیر خارجه شوروی دیدار کرد.

۴ مرداد (۲۶ ژوئیه): روزنامه کیهان به نقل از بهارتنی، قائم مقام وزارت خارجه رژیم، نوشت: «انگلیس با حمایت از کتاب آیات شیطانی و نویسنده مرتد آن احساسات یک میلیارد مسلمان را جریحه‌دار کرده است. اگر دولت انگلیس حمایت خود را از این مسأله قطع کند مشکل خاصی برای تجدید رابطه نمی‌بینیم».

* به گزارش رادیو رژیم، «بهزاد نبوی، که در رأس یک هیأت عالیرتبه، به مسکو رفته است، دیروز اولین دور گفتگوهای خود را با وزیر اقتصاد خارجی شوروی انجام داد».

۵ مرداد (۲۷ ژوئیه): به گزارش رادیو رژیم، شمخانی، وزیر سپاه پاسداران رژیم در پایان دیدار وزیر مشاور در امور دفاعی پاکستان، گفت: «چارچوب تعیین شده برای همکاریهای دو کشور در زمینه‌های دفاعی، آموزش و پشتیبانی و فنی بوده، و توافقنامه‌یی که بین دو کشور به امضا رسید ابعاد وسیعی را در بر می‌گیرد و منافع ملی دو کشور را در جهت تثبیت صلح در منطقه تأمین می‌کند».

۶ مرداد (۲۸ ژوئیه): به گزارش خبرگزاری رژیم، ایران و پاکستان، در پایان دیدار وزیر مشاور در امور دفاعی پاکستان از ایران، همراهی شدند که در مورد یک سلسله فعالیت‌های مربوط به امور دفاعی با یکدیگر همکاری کنند.

• به گزارش رادیو رژیم، بهزاد نبوی، عصر دیروز با نخست وزیر شوروی در کاخ کرملین دیدار کرد.

۸ مرداد (۳۰ ژوئیه): به گزارش رادیو رژیم، «به دعوت ولایتی، شواردناده، فردا شب برای انجام یک دیدار کاری وارد تهران خواهد شد».

۹ مرداد (۳۱ ژوئیه): به گزارش رادیو رژیم، ولایتی در یک مصاحبه مطبوعاتی درباره سلمان رشدی گفت: «فتوای حضرت امام یک نظر مورد توافق همه کشورهای اسلامی است. ما در مورد اصول نمی توانیم مصالحه کنیم. آن چه امام فرمودند یک اصل است و مصالحه بر سر آن وجود ندارد».

۱۰ مرداد (اول اوت): به گزارش رادیو مسکو، به مناسبت انتخاب رفسنجانی به ریاست جمهوری، گورباچف پیام تبریکی برای او فرستاد.

• به گزارش رادیو رژیم، «شوارد ناده، شب گذشته در رأس یک هیأت سیاسی وارد تهران شد».

۱۳ مرداد (۴ اوت): به گزارش خبرگزاری فرانسه، «بوش، امروز تصمیم خود را مبنی بر "حداکثر بهره برداری از پیشنهاد کمکی که رفسنجانی برای آزادی گروگانها ابراز کرد، اعلام داشت».

۱۶ مرداد (۷ اوت): به گزارش رادیو رژیم، وزیر کشاورزی پاکستان دیروز با ولایتی و ایروانی (وزیر امور اقتصادی و دارایی) دیدار و گفتگو کرد.

۱۹ مرداد (۱۰ اوت): سخنگوی وزارت خارجه آمریکا در مصاحبه با خبرنگاران کانال ۵۶ تلویزیون آمریکا، گفت: «ما با دولت ایران ارتباطات غیر مستقیمی از کانال سوییس و دولتهای دیگر داریم... دولت آمریکا حاضر است با نمایندگان رسمی دولت ایران وارد مذاکره شود اما هرگونه

«حرکت آمریکاییها برای ما خیلی بدمنظره است و فکر می کنیم حتی وقتی آنها صحبت از دوستی آینده هم می کنند با زبانی صحبت می کنند که قابل شنیدن نیست. من بارها اعلام کردم اگر آمریکا توقع دارد ما در قضیه لبنان کمک کنیم باید از این حالت خصمانه بی که در عمل علیه ما دارد، دست بردارد... آقای بوش عاقلتر از آقای ریگان به نظر می رسد، در همین آخرین بار گفته است ما نمی خواهیم سیاست خصمانه بی با ایران داشته باشیم...».

• به گزارش خبرگزاری رژیم: «معاون وزیر خارجه ایران، لواسانی، روز چهارشنبه (دیروز) وارد بلگراد شد و با وزیر خارجه یوگسلاوی و دیگر مقامات رسمی وزارت خارجه این کشور ملاقات کرد».

۳۱ مرداد (۲۲ اوت): به گزارش رویترز، محمود واعظی، معاون وزیر خارجه ایران، گفت: «اگر لندن برای ارزشهای اسلامی احترام قائل شود ایران بلافاصله روابطش را با بریتانیا از سر خواهد گرفت... انگلستان پیشنهاد مشروط او را برای برقراری روابط دیپلماتیک، که در قضیه فتوای قتل سلمان رشدی گسسته شده بود، رد کرد و گفت: تهران قصد دخالت در مسائل داخلی انگلستان را دارد».

۲ شهریور (۲۴ اوت): به گزارش رادیو رژیم، «وزیر خارجه ایران با فرستادن نامه بی به عنوان دبیرکل سازمان ملل متحد اعزام ناوگان نظامی فرانسه به آبهای سرزمینی لبنان را به شدت محکوم کرد و از وی خواست که به منظور دور کردن ناوگان جنگی فرانسه از آبهای سرزمینی آن کشور فوراً اقدام کند».

۴ شهریور (۲۶ اوت): به گزارش رادیو رژیم، «در اعتراض به مواضع ضداسلامی دولت انگلیس در قبال انتشار کتاب آیات شیطانی و حمایت از نویسنده آن،

ایران در هشتاد و دومین اجلاس بین المجلدات که در لندن برگزار می شود، شرکت نخواهد کرد».

۵ شهریور (۲۷ اوت): به گزارش رادیو رژیم، بشارتی امروز با کیم ایل سونگ، رئیس جمهوری کره شمالی، دیدار و گفتگو کرد.

• به گزارش بی بی سی، سودان، در اعتراض به تفسیری از تلویزیون دولتی ایران درباره این کشور، سفیر خود را به کشورش فراخواند.

۷ شهریور (۲۹ اوت): به گزارش رادیو رژیم، ولایتی امروز در رأس هیأتی برای گفتگو با مقامات بلندپایه هند روانه آن کشور شد.

۹ شهریور (۳۱ اوت): به گزارش رادیو اسرائیل، «وزارت دفاع و پشتیبانی نیروهای مسلح در حکومت اسلامی ایران، یک قرارداد همکاری با سازمان ماهواره بی اتحاد شوروی امضا کرد. این نخستین بار است که وزارت دفاع حکومت اسلامی یک قرارداد همکاریهای اطلاعاتی با شوروی امضا می کند».

• به گزارش رادیو مسکو، از ۲۵ تا ۵ مهر (۱۶ تا ۲۷ سپتامبر) در تهران نمایشگاه بین المللی سالانه برگزار خواهد شد و اتحاد شوروی نیز در آن شرکت خواهد کرد.

• به نوشته روزنامه ابرار، «سفیر اتریش در تهران، دیروز پیام وزیر خارجه اتریش را به ولایتی تسلیم کرد. وی در پیام خود خواستار توسعه هر چه بیشتر روابط دو جانبه شده است. این روابط در پی اقداماتی که مسئولین اتریش، پس از قتل دکتر قاسملو، انجام دادند به سردی گراییده بود».

۱۰ شهریور (اول سپتامبر): به گزارش رادیو رژیم، «در آستانه برپایی اجلاس وزیران خارجه کشورهای غیرمتعهد

در بلغراد، ولایتی در رأس یک هیأت بلند پایه سیاسی و اقتصادی، دیشب وارد بلغراد شد. اجلاس وزیران خارجه ۱۰۱ کشور عضو جنبش عدم تعهد، پیش از ظهر امروز به ریاست وزیر خارجه زیمبابوه، رئیس جاری جنبش عدم تعهد، آغاز به کار خواهد کرد و دو روز به طول خواهد انجامید.

• به گزارش رادیو رژیم، «در جریان دیدار رئیس سازمان هواپیمایی کشوری ایران از شوروی، پروتکل اصول کلی ارتباطات آینده بین دو کشور در امر صنعت هواپیمایی به امضا رسید».

۱۲ شهریور (۳ سپتامبر): رجایی خراسانی، رئیس کمیته امور خارجی مجلس، در مصاحبه با روزنامه انگلیسی زبان تهران تایمز گفت: «وزارت خارجه برای روابط بهتر با عربستان باید به سرعت عمل کند».

۱۳ شهریور (۴ سپتامبر): روزنامه تهران تایمز به نقل از بشارتی، معاون اول وزارت خارجه، گفت: «دولت بوش از طریق سفارت سوییس در تهران، که حافظ منافع آمریکا در ایران است، چندین نامه به دولت ایران تقدیم کرد. آخرین نامه آمریکا به ایران ۲۰ روز پیش دریافت شد. در این نامه‌ها به مسائلی از جمله روابط ایران و آمریکا اشاره شده است. به عنوان یک حسن نیت، آمریکا باید دخالت‌های دولتهای گذشته در ایران را محکوم کند و بدون هیچ قید و شرط داراییهای ایران را آزاد نماید».

۱۶ شهریور (۷ سپتامبر): به گزارش رادیو رژیم، «استاندار آذربایجان شرقی از اهالی آذربایجان شوروی برای شرکت در مراسم بزرگداشت نخستین سالگرد درگذشت استاد شهریار - که روز ۲۷ شهریور در تبریز برگزار می‌شود - دعوت کرد و آمادگی پذیرایی از ۲۰۰ تن از علاقمندان را اعلام نمود. وزارت خارجه ایران از کنسولگری باکو خواسته است تا در اسرع وقت مقدمات

سفر آنان را به ایران فراهم سازد».

• روزنامه انگلیسی زبان ایران تایمز در سر مقاله خود با عنوان «استقبال از پیشنهاد عمان» اعلام کرد: «ایران از هر گونه اقدامی که توسط کشورهای دوست و همسایه برای از سرگیری روابط این کشور با عربستان سعودی صورت گیرد، استقبال خواهد کرد. این روزها تلاش‌های سیاسی برای از سرگیری روابط دیپلماتیک بین ایران و عربستان سعودی جریان دارد، هر دو کشور دوستان مشترکی دارند و امیدوار هستند تا شاید بتوانند پل ارتباطی بین تهران و ریاض برقرار کنند، یکی از این کشورها عمان است که طی ده سال گذشته توانسته است تعادلی را در روابط خود با جمهوری اسلامی ایران برقرار کند. ما امیدواریم که عمان این حقیقت را در نظر داشته باشد که هر اقدام کشورهای دوست مورد استقبال ما قرار می‌گیرد».

۱۷ شهریور (۸ سپتامبر): به گزارش رادیو رژیم، سام‌نجوم، رهبر سواپو، امروز، پس از پایان اجلاس سران کشورهای عضو جنبش عدم تعهد در بلغراد، وارد تهران شد.

• به گزارش رادیو رژیم، «در پی تأسیس خط کشتیرانی تجاری مشترک ایران و شوروی در دریای خزر، به زودی یک ترمینال مسافربری میان دو کشور در بندر انزلی ایجاد می‌شود... در سال جاری با پهلوگیری دهها فروند کشتی تجاری در اسکله‌های بندر انزلی متجاوز از ۴۰۰ هزار تن انواع کالا در این بندر تخلیه شده است».

۲۲ شهریور (۱۳ سپتامبر): به گزارش خبرگزاری رویتر، ایران، امروز روابط خود را با کویت به سطح سفیر ارتقا داد. حسین صادقی، مدیر کل وزارت خارجه ایران، به عنوان سفیر به کویت خواهد رفت.

۲۳ شهریور (۱۴ سپتامبر): به گزارش رادیو کلن، بیش از ۱۴۰ کارخانه جمهوری فدرال آلمان در نمایشگاه بین‌المللی بازرگانی در تهران که از روز ۱۷ تا ۲۷ سپتامبر (۲۶ شهریور تا ۵ مهر) برگزار خواهد شد، شرکت خواهند کرد. ریاست عالی کارخانه‌های آلمان در این نمایشگاه را وزارت اقتصاد این کشور به عهده خواهد داشت.

۲۴ شهریور (۱۵ سپتامبر): به نوشته روزنامه انگلیسی دیلی تلگراف، «ظاهراً بر سر مسأله سلمان رشدی مؤسسات انگلیسی از شرکت در نمایشگاه بین‌المللی تهران، که قرار است این هفته برگزار شود، محروم شدند. در این نمایشگاه بازرگانی صدها کارخانه غربی که در جستجوی بستن قرارداد برای بازسازیهای پس از جنگ در ایران هستند، شرکت خواهند کرد».

• به گزارش رادیو کلن، «نمایندگان زن مجلس نمایندگان آلمان طی نامه‌یی که برای سفیر جمهوری اسلامی در بن ارسال داشتند، نسبت به رفتار خصومت‌آمیزی که در ایران در قبال زنان صورت می‌گیرد، اعتراض کردند».

• رولان دوما، وزیر خارجه فرانسه در مصاحبه با رادیو فرانسوی RTL گفت: «من از دبیرکل وزارت خارجه خواستم تا با مقامات ایران دوباره تماس برقرار کند. او از روز دوشنبه (۲۷ شهریور) در آن جا (ایران) خواهد بود و مذاکرات از سر گرفته خواهد شد. این بار مقامات ایرانی به وسیله یک مقام عالی‌رتبه اطلاع دادند که سرنوشت انیس نقاش مانعی برای از سرگیری مذاکرات نیست».

۲۵ شهریور (۱۶ سپتامبر): به گزارش رادیو رژیم، «پانزدهمین نمایشگاه بین‌المللی بازرگانی تهران، امروز با سخنان رفسنجانی گشایش یافت. در این نمایشگاه

۴۱ کشور جهان شرکت دارند».

• به نوشته روزنامه کویتی السیاسة، نخست وزیر و وزیر خارجه کویت در مصاحبه با مجله لبنانی الاسبوع العربی، گفت: رابطه کویت با ایران بد نیست، به زودی سفیر ایران وارد کویت خواهد شد و مانعی برای اعزام سفیر از سوی کویت به ایران وجود ندارد.

۲۷ شهریور (۱۸ سپتامبر): به گزارش رادیو رژیم، فرانسوا شر، معاون اول وزارت خارجه فرانسه، دیشب وارد تهران شد. او امروز با واعظی، معاون وزارت خارجه، امراللهی، معاون رئیس جمهوری و رئیس سازمان انرژی اتمی ایران، و ولایتی دیدار و گفتگو کرد.

• به گزارش خبرگزاری فرانسه، فرانسوا شر مذاکرات خود را با واعظی «چرخشی در روابط بین فرانسه و جمهوری اسلامی» خواند. قرار شد این مذاکرات به طور ماهانه پی‌گیری شود. جلسه بعدی مذاکره در حدود یک ماه بعد در پاریس برگزار خواهد شد.

• به گزارش رادیو رژیم، محمدعلی هادی‌نجف‌آبادی، سفیر جدید ایران در امارات متحده عربی، امروز پیش از عزیمت به محل مأموریت خود با رفسنجانی دیدار کرد. در این دیدار رفسنجانی بر لزوم گسترش روابط با کشورهای مسلمان و همجوار به ویژه کشورهای حوزه خلیج فارس تأکید کرد و گفت: «انتخاب شخصی مثل ایشان، که از چهره‌های انقلابی و سیاسی کشورند دلیل بر اهمیتی است که جمهوری اسلامی برای جو خلیج فارس قائل است».

• به گزارش رادیو رژیم، فاروق الشرع، وزیر خارجه سوریه، در رأس هیأتی امروز وارد تهران شد.

۲۸ شهریور (۱۹ سپتامبر): به گزارش رادیو مسکو، «امروز بازدید فرانسوا

شر از ایران پایان یافت. وی در مذاکراتی که با ولایتی انجام داد گفت: این دیدار نقطه عطفی در مناسبات میان دو کشور است. مسأله وام یک میلیارد دلاری که کمیته انرژی هسته‌یی فرانسه در سال ۱۹۷۴ [از ایران] گرفت جای مرکزی در مذاکرات داشت. طرفین عجلتاً موفق نشدند به راه حل قابل قبولی دست یابند.

۲۹ شهریور (۲۰ سپتامبر): به گزارش رادیو رژیم، فاروق الشرع، وزیر خارجه سوریه، امروز با رفسنجانی دیدار کرد. در این دیدار، وزیر خارجه سوریه از حمایت‌های ایران از سوریه تشکر کرد. در بیانیه مطبوعاتی که در پایان سفر فاروق الشرع، به طور همزمان در تهران و دمشق منتشر شد، طرفین بر «ادامه حمایت از مبارزه علیه رژیم اشغالگر صهیونیستی، برقراری آتش‌بس در لبنان، بازگشایی فرودگاه بین‌المللی بیروت و تشکیل کمیسیون امنیتی لبنان» تأکید کردند.

صدور تروریسم

۳ مرداد (۵ ژوئیه): رادیو حزب دمکرات ایران به نقل از شرفکندی، جانشین دبیرکل این حزب گزارش داد: «رژیم خونخوار آخوندی با به شهادت رساندن دکتر قاسملو ثابت کرد که قصد ندارد نه در ماهیت فعلی و نه در رفتار و کردار ضد خلقی و ضدایرانی خود تغییری ایجاد نماید... ما از جنگ و خونریزی بیزاریم و همواره بر این باور بوده‌ایم که مسأله کردستان را حتی‌الامکان، از راه‌های مسالمت‌آمیز حل نماییم».

۵ مرداد (۲۷ ژوئیه): پاسدار صحرارودی، یکی از دست‌اندرکاران ترور قاسملو در اتریش، ضمن مصاحبه با رادیو رژیم، گفت: «آقای قاسملو پیرو تحلیل و

نظراتی که داشتند تنها راه را راه مذاکره با جمهوری اسلامی می‌دانستند. از چند ماه قبل از طریق برادر مبارزمان آقای طالبانی درخواست کردند که با جمهوری اسلامی وارد مذاکره بشوند. ما تا حالا سه دور مذاکرات داشتیم که دو دور آن در زمستان ۶۷ بود و این دور جدید بعد از رحلت حضرت امام در سال ۶۸ بود که این اتفاق افتاد».

۸ مرداد (۳۰ ژوئیه): به گزارش بی.بی.سی، محتشی در یک مصاحبه مطبوعاتی درباره فتوای قتل سلمان رشدی، گفت: «صدور حکم دینی قتل نویسنده انگلیسی قطعی و نهایی است. رشدی از دین برگشته‌بی است که به حرمت میلیون‌ها مسلمان ناسزا گفته و اگر ملل دیگر خواستار روابط خوب با ایران هستند باید حمایتشان را از او دریغ کنند و به جهان اسلام تحویلش دهند تا فرمان اسلامی درباره‌اش اجرا شود».

* به گزارش بی.بی.سی، «یک گروه چریکی طرفدار ایران در لبنان اعلام کرد اگر تا فردا رهبر حزب‌الله لبنان (شیخ عبید) آزاد نشود سرهنگ هیگینز را خواهند کشت».

۹ مرداد (۳۱ ژوئیه): به گزارش خبرگزاری فرانسه، ربایندگان ویلیام هیگینز، سرهنگ آمریکایی وابسته به سازمان ملل، از طریق یک کاست ویدئو اعدام او را اعلام کردند.

* به گزارش خبرگزاری عراق، «تشکل خرابکارانه‌یی که هفته گذشته در قاهره کشف شد با ایران ارتباط داشت. طبق اعتراف همسر رئیس این گروه، شوهرش مرتباً از ایران دیدار می‌کرد و آخرین دیدارش تابستان گذشته بود».

۱۰ مرداد (اول اوت): به گزارش رادیو آمریکا، «ربایندگان جوزف سیسی‌پیو، گروگان آمریکایی، ضرب‌الاجل قتل او را ۴۸ ساعت به تعویق انداختند. آنها اعلام کرده

بودند در صورتی که اسرائیل روحانی شیعه (شیخ عبید) را تا عصر سه‌شنبه (امروز) آزاد نکند او را خواهند کشت».

* رویتر به نقل از هفته‌نامه ساندی‌تایمز گزارش داد: «اسرائیل پس از شکست در گفتگوهای مقام‌های ایرانی و اسرائیلی، که در ماه ژوئن در لندن صورت گرفت، اقدام به ربودن شیخ عبید نمود».

۱۱ مرداد (۲ اوت): کیسینجر در مصاحبه با سی.بی.اس، درباره گروگانگیری در لبنان، گفت: «مسأله شماره یک ما این است که چگونه می‌توانیم به تروریسم پایان دهیم. برای این کار باید سرچشمه اصلی تروریسم را تحت فشار قرار دهیم، یعنی در درجه اول ایران، و در درجه دوم سوریه را که سرچشمه‌های اصلی این مسأله هستند. اگر گروه‌های تروریست مورد حمایت این دولت‌ها نباشند به سرعت منزوی می‌شوند... صحبت کردن کافی نیست. ما هشت سال است که صحبت می‌کنیم و هنوز بعضیها تصور می‌کنند

مذاکره راه حل این مسأله است... مگر نه این که رئیس‌جمهور آن کشور چند ماه پیش، از تروریستها خواست که آمریکاییها را بکشند بدون این که هیچ دلیلی برای این کار داشته باشد، یا وزیر کشور همان دولت همین درخواست را روز یکشنبه (۸ مرداد) تکرار کرد، منظورم ایران است... این مسأله بیش از این نمی‌تواند ادامه پیدا کند. تا کی اینها باید بتوانند چنین استفاده‌یی از آمریکاییها بکنند: چند نفر را آزاد کنند و بلافاصله چند نفر دیگر را به گروگان بگیرند؟».

۱۲ مرداد (۳ اوت): دفتر مجاهدین خلق، در اطلاعیه‌یی اعلام کرد: «گروگانگیری و اعدام و عملیات تروریستی در لبنان، مستقیماً توسط رفسنجانی هدایت می‌شود. وی برای هدایت اقدامات تروریستی اخیر در لبنان، از چند روز پیش برادرش را به سوریه اعزام کرده است... تا از نزدیک

اقدامات تروریستی ایادی رژیم، از جمله اعدام گروگان آمریکایی (سرهنگ هیگینز) را هدایت نماید... رفسنجانی از مدتها پیش... مسئولیت هماهنگی کلیه اقدامات و سیاست‌های تروریستی رژیم را در لبنان، در کمیته لبنان اداره سوم وزارت خارجه متمرکز نمود و برادر خود را به ریاست این اداره گمارد تا تحت نظر مستقیم خودش عمل کند...».

۱۳ مرداد (۴ اوت): به گزارش رادیو آمریکا، «گروهی که خود را سازمان عدالت اسلامی می‌نامد با صدور اطلاعیه‌یی اعلام کرد تصمیم خود را در مورد به دار آویختن گروگان آمریکایی (جوزف سیسی‌پیو) به حالت تعلیق درآورده است».

* رادیو اسرائیل به نقل از «یک منبع آگاه در بیروت» گزارش داد: «دستور لغو تهدید اعدام سیسی‌پیو، گروگان آمریکایی، از جانب رفسنجانی صادر شده است».

* به گزارش رادیو آمریکا، مجلس سنای این کشور طی قطعنامه‌یی، هرگونه اقدام تلافی‌جویانه آمریکا را در برابر قتل گروگانهای آمریکایی مورد پشتیبانی قرار داد.

* رفسنجانی در خطبه دوم نماز جمعه تهران درباره گروگانهای آمریکایی گفت: «من عرض می‌کنم به کاخ سفید، لبنان راه حل دارد، آزادی گروگانها راه حل دارد، راه حل عاقلانه و مدبّرانه دارد. بیایید عاقلانه وارد شوید، ما هم کمک می‌کنیم مسائل آن جا را حل بکنیم که مردم منطقه بتوانند توی صلح و صفا زندگی بکنند».

* به گزارش خبرگزاری رژیم، خلخالی در سخنرانی پیش از خطبه‌های نماز جمعه تهران گفت: «اگر هیگینز کشته شده باشد، من تأسف خودم را ابراز می‌کنم».

۱۴ مرداد (۵ اوت): قسمتی از مصاحبه عبدالله حسن‌زاده با رادیو حزب دمکرات کردستان ایران: «ما تا به حال و به احتمال زیاد در آینده نیز هیچ شک نداریم در این که این توطئه (ترور قاسملو) از طرف جمهوری اسلامی طرح‌ریزی و اجرا شده است. در واقع آمادگی برای مذاکره تنها برای این بوده که از این راه رفیق شهید، دکتر قاسملو، را به دام اندازند... درست است که مجاهدین رجوی با حزب دمکرات کردستان مخالفت زیادی دارند، اما به هیچ وجه نمی‌توانیم انگشت اتهام به سمت مجاهدین دراز کنیم و آنها را متهم کنیم».

۱۵ مرداد (۶ اوت): حسین موسوی، رهبر گروه امل اسلامی لبنان در مصاحبه با خبرگزاری فرانسه، گفت: «ایرانیها در حل و فصل بحران گروگانها تأخیر نخواهند کرد به شرطی که آمریکاییها و طرفهای مربوطه دیگر، حداقل آن طور که فرانسویان به ایران کمک کردند، آنها نیز به ایران کمک کنند».

۱۶ مرداد (۷ اوت): رویتر به نقل از مجله آمریکایی نیوزویک گزارش داد «سازمان سیا و دایره تحقیقات فدرال اف.بی.آی متقاعد شده‌اند که ایران عامل انفجار هواپیمای پان‌آمریکن بوده است... و توطئه به وسیله تندروهای تهران و جبهه خلق برای آزادی فلسطین - فرماندهی کل - طراحی شده است».

• به گزارش خبرگزاری فرانسه، محتشمی در پیامی که توسط حزب‌الله هوادار ایران در لبنان منتشر شد، با اشاره به ربوده شدن شیخ عبید، گفت: «من مطمئنم که مردم مسلمان لبنان و فلسطین در مقابل این جنایت دست به سینه نخواهند ماند».

۱۸ مرداد (۹ اوت): به گزارش رادیو آمریکا، سخنگوی کاخ سفید اعلام کرد که «دولت بوش مخالف مذاکره با آدم‌ربایان می‌باشد و مایل نیست مسأله گروگانها را با

موضوع داراییهای ایران مرتبط سازد».

• به گزارش رویتر، «در اثر برخورد یک اتومبیل انفجاری حاوی مواد منفجره به یک کاروان خودروهای ارتش اسرائیل ۵ سرباز مجروح شدند. یک گروه طرفدار ایران به نام "مقاومت اسلامی" مسئولیت این حمله را به عهده گرفت و گفت: این حمله هدیه‌یی به امام خمینی است به مناسبت عاشورا».

• شیخ‌الاسلام، مشاور وزیر خارجه ایران در امور خاورمیانه، در مصاحبه با روزنامه لبنانی الحیات، چاپ لندن، در رابطه با میانجیگری برای آزادی گروگانهای آمریکایی، گفت: «ما آمادگی برای هیچ میانجیگری نداریم و این به خاطر حفظ آبروی خودمان است که در دفعات پیش در نتیجه عدم پایبندی طرفهای درگیر به وعده‌هایشان، خدشه‌دار شد مثل آزادی انیس نقاش یا زندانیان در کویت».

۲۵ مرداد (۱۶ اوت): به گزارش رویتر، وزیر خارجه پاکستان، امروز به قصد میانجیگری در رابطه با بحران گروگانهای آمریکایی در لبنان، روانه تهران و دمشق شد.

۳۰ مرداد (۲۱ اوت): مجله آمریکایی «یواس. نیوز اند ورلڈ ریپورت» نوشت: «اسرائیل بازجویی مفصل شیخ عبید را بر روی نوار ویدئو ضبط کرده است. عبید در این نوار جزئیات شرکت ایران در ربودن سرهنگ هیگینز و اسامی اعضای مهم شبکه حزب‌الله لبنان و دستورها و مبالغ پرداختی ایران به حزب‌الله را برای انجام عملیات تروریستی افشا کرده است».

۵ شهریور (۲۷ اوت): به گزارش رادیو آمریکا، یکی از اعضای کومله به نام بهمن جوادی که با نام غلام کشاورز مقالات سیاسی می‌نوشت، (شب گذشته) در لارناکای قبرس ترور شد.

۶ شهریور (۲۸ اوت): در اطلاعیه «کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران» به نقل از رادیو کومله، ترور غلام کشاورز (بهمن جوادی) از اعضای کمیته مرکزی این حزب، به عوامل رژیم خمینی نسبت داده شده است.

۸ شهریور (۳۰ اوت): به گزارش رادیو رژیم، کاردار رژیم در بیروت، دیروز با نبیه‌بری، رئیس جنبش امل دیدار کرد و گسترش همکاری بین ایران و جنبش امل را مورد بررسی قرار داد.

۱۱ شهریور (۲ سپتامبر): به گزارش خبرگزاری فرانسه، ولایتی در مصاحبه با رادیو بلگراد گفت: «راه‌حل دیگری جز به اجرا درآوردن حکم قتل که توسط خمینی علیه نویسنده انگلیسی‌اعلام گردیده، وجود ندارد».

۱۴ شهریور (۵ سپتامبر): به گزارش رویتر، «سعید بدل، قائم‌مقام دبیرکل حزب دمکرات، گفت: پس از ترور قاسملو رفسنجانی پیشنهاد کرد مذاکرات فیما بین ادامه یابد، در حالی که رفسنجانی، خود، طراح این قتل بوده است. ما در پاسخ به پیشنهاد او گفتیم: تا زمانی که قاتلان مجازات نشوند گفتگویی امکان‌پذیر نیست».

• در اطلاعیه کمیته مرکزی کومله درباره ترور صدیق کمانگر آمده است «۱۳ شهریور قلب صدیق کمانگر با حمله جنایتکارانه یک خائن مزدور جمهوری اسلامی از تپش افتاد. وی از بنیانگذاران حزب کمونیست ایران و عضو کمیته مرکزی این حزب و عضو کمیته مرکزی کومله بود و بیش از یک سال مسئولیت هدایت "صدای انقلاب ایران" را به عهده داشت».

۱۶ شهریور (۷ سپتامبر): هفته‌نامه کیهان، چاپ لندن، نوشت: «در پی ترور بهمن جوادی، پنج موتور سوار حزب‌اللهی در استکهلم به دو تن از یاران بهمن جوادی و نماینده کیهان در سوئد که برای گفتگو

درباره ریشه‌های ترور بهمن جوادی به دیدار یکدیگر رفته بودند، حمله کردند و هر سه نفر را به شدت مضروب نمودند».

۱۹ شهریور (۱۰ سپتامبر): به گزارش رادیو رژیم، سیدحسین موسوی و جمعی دیگر از اعضای شورای رهبری حزب‌الله لبنان، امروز با رفسنجانی و ولایتی، جداگانه، دیدار کردند. رفسنجانی و ولایتی حمایت همه‌جانبه ایران را از حزب‌الله و مبارزات مردم لبنان اعلام کردند.

۲۳ شهریور (۱۴ سپتامبر): دفتر مجاهدین خلق در اطلاعیه‌یی با عنوان «تروریستهای صادراتی رژیم خمینی یک پناهنده ایرانی هوادار مجاهدین را ترور کردند» اعلام نمود: «به دنبال حمله تروریستهای صادراتی بازماندگان رژیم خمینی به یکی از هواداران مجاهدین به نام حسین کشاورز، که صبح امروز در برابر کمیساریای عالی پناهندگان شهر کراچی پاکستان رخ داد، رهبر مقاومت ایران، آقای مسعود رجوی، تلگرامی به خانم بی‌نظیر بوتو، نخست‌وزیر پاکستان فرستاد و از وی خواست که دولت پاکستان، تروریستهای رژیم خمینی در آن کشور و به خصوص عاملان جنایت امروز را، تعقیب و محاکمه کند. آقای رجوی در این تلگرام یادآور شد که این اولین بار نیست که مزدوران دیکتاتوری تروریستی حاکم بر ایران با دست باز و خیال آسوده در پاکستان پناهندگان ایرانی را هدف قرار می‌دهند، قبلاً نیز در مقاطع مختلف، از جمله در ژوئیه ۱۹۸۷، با حمله به منازل پناهندگان ایرانی سه تن از آنان را به شهادت رسانده و گروه زیادی را زخمی نمودند، در دسامبر ۱۹۸۸ نیز یک پناهنده ایرانی در برابر دفتر کمیساریای عالی پناهندگان در کراچی توسط همین تروریستها به قتل رسید».

۲۴ شهریور (۱۵ سپتامبر): به نوشته هفته‌نامه فرانسوی اکسپرس، «یک گردهمایی پنهانی در اواسط ماه اوت با شرکت رئیس‌ان سرویس‌های امنیتی سوریه (علی طوبا)، لیبی (ابراهیم البشیری) و ایران (علی فلاحیان) در تهران تشکیل شد. هدف از این گردهمایی، هماهنگی سه کشور علیه مخالفینشان و تشکیل یک جبهه ضد عراقی و ضد عرفات بوده است».

۲۵ شهریور (۱۶ سپتامبر): روزنامه کیهان در مقاله‌یی با عنوان «ترور یک پناهنده ایرانی در کراچی توسط منافقین» نوشت: «یک مقام مسئول در سرکنسولگری جمهوری اسلامی ایران در کراچی گفت: حسین کشور [کشاورز] یک پناهنده ایرانی که روز پنجشنبه (۲۳ شهریور) توسط دو موتور سوار ترور و به شدت زخمی شد هیچ تماسی با نمایندگی سیاسی ایران نداشته است».

۲۸ شهریور (۱۹ سپتامبر): به گزارش رادیو آمریکا، «جان کلی، مدیر کل وزارت امور خارجه آمریکا، امروز در نشست تحقیقاتی کمیته روابط خارجی مجلس نمایندگان کنگره آمریکا درباره ادامه مخمصه ۸ گروگان آمریکایی در لبنان، گفت: «... دولت ایران از گروه‌های مسئول گروگانگیری پشتیبانی سیاسی و مالی و روانی می‌کند. سخنگویان دولت ایران هرگونه مسئولیتی را در این زمینه انکار می‌کنند و گروگانگیری را محکوم می‌نمایند اما بلافاصله، بدون شرم و احساس هرگونه تناقض منطقی، اضافه می‌کنند که ایران از نفوذ خود در میان گروگاندارها استفاده خواهد کرد، مشروط بر آن که آمریکا شرایط گوناگونی را بپذیرد. ما انتظار داریم که دولت ایران برای تأمین رهایی گروگانها اقدام کند، فروگذاری آن دولت از این اقدام مانعی اساسی در راه عادی شدن روابط دو

کشور است... ما حاضریم، اگر ایران بخواهد، در بازسازی اقتصاد ایران نقشی بازی کنیم مشروط بر این که هیأت حاکمه ایران، برای همیشه بر تروریسم بین‌المللی پشت کند... تا زمانی که ایران نفوذ خود را برای رهایی گروگانها به کار نگیرد برقراری روابط عادی با آمریکا و به طور کلی بازگشت ایران به جامعه کشورهای متمدن امکانپذیر نخواهد شد».

۳۰ شهریور (۲۱ سپتامبر): به گزارش رویتر، ۱۰ تن از ۱۶ نفری که در ارتباط با بمب‌گذاری در مراسم حج امسال، امروز در عربستان اعدام شدند ایرانی‌الاصل بودند. یکی از اعدام شدگان، پیش از اعدام در تلویزیون این کشور گفت: سفارت ایران در کویت برای ایجاد انفجار در مراسم حج امسال، مواد منفجره در اختیار آنها گذاشته است.

۳۱ شهریور (۲۲ سپتامبر): به گزارش رویتر، «گروه حزب‌الله لبنان - هوادار ایران - امروز اعلام داشت که انتقام ۱۶ کویتی را که به خاطر بمب‌گذاری در مراسم حج توسط عربستان اعدام شده‌اند، خواهد گرفت. شیخ محمدحسین فضل‌الله، رهبر حزب‌الله، در نماز جمعه بیروت به عربستان اخطار کرد که به دنبال این اعدامها آشوب وجود خواهد داشت».

• به گزارش رادیو رژیم، «یک هیأت متشکل از اعضای حزب‌الله به سرپرستی شیخ صبحی طفیل، جبهه خلق برای آزادی فلسطین - فرماندهی کل - به سرپرستی احمد جبرئیل و جنبش انقلابی فتح به ریاست سرهنگ ابوموسی دیشب، برای مشورت در مورد مسائل لبنان و چگونگی تداوم مبارزه علیه دشمن صهیونیستی و استکبار جهانی، وارد تهران شدند».

• روزنامه واشنگتن تایمز در سر مقاله امروز خود نوشت: «یک هواپیمای

تجاری DC10 فرانسوی، با ۱۲۱ مسافر که ۷ تن از آنها آمریکایی، از جمله همسر سفیر آمریکا در چاد، بودند، [در روز ۲۸ شهریور] سقوط کرد. پراکندگی بقایای هواپیما نشان‌دهنده انفجار آن در ارتفاع بالاست. یک سرویس خبری انگلیسی و دفتر هواپیمای فرانسوی UTA تلفنهایی از افرادی ناشناس دریافت داشته‌اند که اعلام می‌کرد این عمل را جهاد اسلامی انجام داده است».

پیامدهای آتش‌بس

۴ مرداد (۲۶ ژوئیه): رفسنجانی در مصاحبه با روزنامه رسالت گفت: «این حالت نه صلح و نه جنگ به نفع ما و فشار روی عراق بیشتر از ماست... به علاوه مساله اروندرود برای عراق حیاتی است اما برای ما حیاتی نیست، چون سواحل و بنادر ما آن قدر وسیع است که بنادر آبادان و خرمشهر برای ما بخش کوچکی محسوب می‌شود... ما رود بهمنشیر را در جوار اروندرود داریم که همان خاصیت اروندرود را برای ما دارد... بنادر اطراف آن هم خاصیت بنادر آبادان و خرمشهر را دارد. در بلند مدت عراق نمی‌تواند از اروندرود صرف‌نظر کند ولی ما برای همیشه می‌توانیم صرف‌نظر کنیم. عراق با آن جمعیت کم، اسرای فراوانی در ایران دارد، حتماً مردمش می‌فهمند که مقصر کیست و تا از خاک ما بیرون نرود اسرا آزاد نمی‌شوند. اگر عراق از خاک ما بیرون رود اولین کاری که می‌کنیم این است که اسرا را آزاد می‌کنیم. اما ما چنین فرضی هم نداریم. مجموعاً فشار نه جنگ و نه صلح روی عراق به شدت بیشتر از ماست و لذا نمی‌تواند این حالت را خیلی طولانی کند. پس نقطه قوت این است که فشار روی طرف ما بماند تا این که مستأصل شود و صلح را بپذیرد».

۱۶ مرداد (۷ اوت): وزارت خارجه عراق به مناسبت سالگرد پذیرش آتش‌بس در جنگ ایران و عراق بیانیه‌یی انتشار داد. در قسمتی از این بیانیه که توسط رادیو بغداد پخش شد، آمده است: «ایران در این زمینه (اجرای قطعنامه ۵۹۸) باید به گامهای ملموس و نه صدور بیانیه‌ها اقدام نماید، در رأس این گامها ورود به مذاکرات مستقیم با عراق تحت نظارت دبیرکل و در گام بعدی، اقدام بدون قید و شرط... به آزاد کردن اسیران به صورتی همه جانبه و سریع قرار دارد. خودداری از این دو گام به این معنی است که طرف ایرانی برای محقق شدن صلح دائمی و همه جانبه آمادگی ندارد و... امور و اهدافی را، به جز آن چه که اعلام می‌کند، در نظر دارد».

• طارق عزیز در مصاحبه با مجله التضامن، چاپ لندن، گفت: «وقتی وزیر ایرانی از گفتگوی مستقیم با من خودداری می‌کند به این معنی است که نمی‌خواهد در مقابل من به چیزی التزام دهد. از همان آغاز طرف ایرانی مذاکره به بازی با کلمات و جنگ تبلیغاتی متوسل شد و تا کنون تصمیم روشنی برای برقراری صلح همه جانبه و دائمی با عراق اتخاذ نکرد... من نمی‌توانم تکذیب کنم که رژیم ایران برای جنگ جدیدی طراحی می‌کند، نمی‌توانم تکذیب کنم که در جستجوی فرصتی و امکاتی است که سیاستهای سابقش را، نه فقط در قبال عراق بلکه در قبال کشورهای منطقه از سرگیرد».

۱۷ مرداد (۸ اوت): صدام حسین طی پیامی از رادیو تلویزیون بغداد، گفت: «... آتش‌بس به تنهایی دیوار مستحکمی برای صلح نیست بلکه دیوار مستحکم موافقتنامه همه‌جانبه، کامل و واضحی است که در آن حقوق مشروع و وظایف مشخص شده باشد و دست‌اندرکاران امر در ایران، هنوز، در برخوردهایشان، یا شاید هم در

نیتهایشان از آن دور هستند. با این حال تاویل ما به صلح را تمامی ۹ سال گذشته نشان داده است، اما ایران جز پذیرش قطعنامه ۵۹۸ در شرایط شناخته شده، پیامی را به ثبت نرسانده... آن که خواستار صلح واقعی است باید مشکل اسیران دو کشور را بر طبق معاهده ژنو حل نماید... و آن را در چارچوب چک و چانه زدنهای ناچیز قرار ندهد».

۱۸ مرداد (۹ اوت): روزنامه تهران تایمز - یکی از منابع نزدیک به رفسنجانی - درخواست روز گذشته صدام حسین، رئیس جمهور عراق، را مبنی بر آمادگی این کشور به صلحی همه جانبه رد کرد و آن را «تلاشی برای انتشار اطلاعات نادرست» نامید.

۲۰ مرداد (۱۱ اوت): وزیر تبلیغات عراق در مصاحبه با مجله الحوادث، چاپ لندن، گفت: «عراق جنگ با ایران را، از هنگام اعلام آتش‌بس تمام شده تلقی می‌کند. اما اگر رژیم ایران بخواهد گستاخانه جنگ را از سرگیرد، عراق در بازگشت به جنگ سستی به خود راه نمی‌دهد... ما هر طرف بین‌المللی را - خواه کوچک یا بزرگ - که بخواهد ایران را تسلیح کند، به عنوان کسی که به امنیت ملی عراق زیان می‌رساند تلقی می‌کنیم».

۲۳ مرداد (۱۴ اوت): به گزارش رادیو رژیم، خامنه‌ای در جمع خانواده‌های اسیران و مفقودان جنگ گفت: «عقب‌نشینی به مرزهای شناخته شده بین‌المللی مقدمه هرگونه حرکت دیگری است و اگر عقب‌نشینی صورت پذیرد، حاضر به انجام مذاکره مستقیم هم هستیم».

۲۷ مرداد (۱۸ اوت): به گزارش بی.بی.سی، «دبیرکل سازمان ملل در بیانیه‌ی به مناسبت اولین سالگرد صدور قطعنامه سازمان ملل برای برقراری آتش‌بس

در جنگ ایران و عراق اعلام کرد: صلح در این منطقه تنها در صورتی پایدار خواهد بود که بر اساس این اصل برقرار شود که در جنگ کسی پیروز یا مغلوب نشده است».

۳۰ مرداد (۲۱ اوت): به گزارش رادیو مسکو، «دبیرخانه کل سازمان کنفرانس اسلامی از ایران و عراق دعوت کرد که در چارچوب مذاکرات مستقیم پیرامون برقراری صلح عادلانه و پایدار میان دو کشور، کوشش‌های بیشتری به عمل آورند».

۳ شهریور (۲۵ اوت): به گزارش خبرگزاری فرانسه، طارق عزیز در پیامی خطاب به دبیرکل ملل متحد، خواستار از سرگیری مذاکرات صلح با ایران گردید.

۱۴ شهریور (۵ سپتامبر): به گزارش خبرگزاری فرانسه، «علیرغم تلاشهای دوکونیلار در بلغراد، برای فراهم کردن زمینه از سرگیری مذاکرات صلح بین ایران و عراق، عراق امروز هر نوع پیشنهادی برای از سرگیری غیرمستقیم مذاکرات با ایران را رد کرد. طارق عزیز اعلام کرد که شرایط برای مذاکرات فراهم نیست».

۱۶ شهریور (۷ سپتامبر): به گزارش رویتر، «امروز ایران و عراق نسبت به هر زمان دیگر از هم دور می‌باشند و امیدهایی را که پس از یک سال آتش‌بس ایجاد شده بود، به باد دادند. وزیران خارجه این دو کشور در مصاحبه‌های جداگانه‌ی با رویتر در بلغراد یکدیگر را متهم به ایجاد بن‌بست در مذاکرات صلح می‌نمایند. دیروز در یک گردهمایی متشکل از همه اعضای اجلاس غیرمتعهدها دو هیأت ایران و عراق به یک مشاجره لفظی کشیده شدند. در این مشاجره، ایران عراق را متهم می‌ساخت که چرند می‌گویند و پیش‌شرطهایی آورده است که مذاکرات را به بن‌بست کشانده است. طارق عزیز گفت: در هر مذاکره کلیت صلح و روابط بین دو کشور باید مورد بررسی قرار

هستند و نباید سخنان رفسنجانی را بیرون از این چارچوب معنی کرد. گزارشهای نیروهای حافظ صلح نیز حاکی از از سرگیری درگیری میان دو کشور نیست».

۲۹ شهریور (۲۰ سپتامبر): به گزارش رادیو رژیم، خامنه‌ای در سخنانی به مناسبت «هفته دفاع مقدس»، گفت: «... عقب‌نشستن دشمن تهدید صلح در منطقه است و این همان خوی تجاوزگری است که در طول چند سال گذشته رژیم عراق از خود نشان داده است و همه جهانیان می‌دانند که یک ملت انقلابی تحمل نخواهد کرد که یکوجب از خاکش در دست دشمن باقی بماند و ملت ایران باید با حفظ عامل پیروزی یعنی اتحاد و... فکر تجاوز را از ذهن دشمنان و متجاوزان بیرون کنند».

* به گزارش رادیو بی.بی.سی، مأموریت نیروهای ناظر بر آتش‌بس در جنگ ایران و عراق، ۶ ماه دیگر تمدید شد.

۳۰ شهریور (۲۱ سپتامبر): قسمتی از پیام خامنه‌ای به مناسبت هفته جنگ، به نقل از رادیو رژیم: «از وحشیانه‌ترین حلقه‌های توطئه دشمن شروع جنگی بود که... خرابیهایی در دو کشور و در منطقه به بار آورد که کم نظیر بود و جنایت‌هایی در دفتر تاریخ به ثبت رساند که تا کنون نظیر آن مشاهده نشده بود. ملت رشید ایران سلی محکمی بر دشمن نواخت. در این مرحله از توطئه دشمن ناکام ماند و ذلیل و شکست خورده با پرونده‌ی مالا مال از جنایت به تغییر حيله پرداخت... با حيله و فریب شعار جنگ به شعار صلح تبدیل شد... صدور قطعنامه ۵۹۸ عکس‌العمل ناگزیری بود که در برابر شکستهای رژیم متجاوز عراق از سوی قدرتهای حمایت‌کننده او زمینه‌سازی شد و از شورای امنیت صادر گشت... نگهداشتن بخشی از اراضی ایران اسلامی به قیمت تعطیل قطعنامه‌ی که مدتها دم از

گیرد نه مفاد قطعنامه به طور مجزّد. وقتی طرف ایرانی خواهان نشستن و مذاکره با ما برای یک صلح جامع نیست چگونه ما مطمئن باشیم که نیت آنها صادقانه است. آنها به دنبال نیتهای دیگری جز دستیابی به صلح هستند، آنها می‌خواهند به یکی از مفاد قطعنامه یعنی خروج عراق از خاک ایران دست یابند، این مسأله ممکن است موقعیت را برای آنها، برای اجرای مقاصد دیگرشان بهتر سازد».

۱۷ شهریور (۸ سپتامبر): به نوشته روزنامه عراقی الثوره، «طه‌یاسین رمضان، رئیس هیأت عراق در کنفرانس سران عدم تعهد، تأکید کرد که عراق آماده مبادله همه جانبه کلیه اسرای جنگی بدون ربط دادن آن به مذاکرات صلح یا حل منازعه با ایران، می‌باشد».

۲۶ شهریور (۱۷ سپتامبر): به گزارش رادیو رژیم، رفسنجانی در مجمع فرماندهان سپاه پاسداران در استادیوم آزادی تهران، گفت: «... ما در مذاکرات هم همان استقامت دوران جنگ را خواهیم داشت و اگر این مذاکره ده سال هم طول بکشد و یا حتی منجر به جنگ هم بشود حاضر نیستیم از یک وجب خاک کشور اسلامی خود دست برداریم و دشمن را تا آن جایی که قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر تعیین کرده عقب می‌زنیم و اگر خود عقب‌نشینی نکرد تحقیقاً با زور آنها را بیرون خواهیم کرد... انقلاب تحمل اشغال خاک خود را ندارد».

۲۸ شهریور (۱۹ سپتامبر): به گزارش رادیو آمریکا، دبیرکل ملل متحد در اولین روز چهل و چهارمین مجمع عمومی سازمان ملل در رابطه با سخنان رفسنجانی پیرامون بیرون راندن نیروهای عراقی از خاک ایران، گفت: «سخنان رفسنجانی با "اگر" آغاز شد به این جهت مرا نگران نکرد. من می‌دانم دولت و مردم ایران خواهان صلح

اجرای آن می‌زدند جز نکبت و پشیمانی چیزی برای آنها به ارمغان نخواهد آورد و این حیلۀ شیطانی نیز به خود آنان برخواهد گشت. آنان دیر یا زود مجبور به تخلیه این اراضی خواهند شد. ایران انقلابی حضور متجاوز فاسد پلید را در مرزهای خود زمان درازی تحمل نخواهد کرد...»

فعالیت‌های جنگی

۵ مرداد (۲۷ ژوئیه): به نوشته روزنامه جمهوری اسلامی، خلبانهای هوانیروز باختران «به مناسبت سالگرد عملیات مرصاد، با به پرواز درآوردن دهها فروند هلیکوپتر شکاری بر فراز شهرستان اسلام‌آباد و باختران، قدرت رزمی خود را به نمایش گذاشتند».

۲۸ شهریور (۱۹ سپتامبر): به گزارش خبرگزاری رژیم، در روز یکشنبه آینده (۲ مهر ماه) سپاه پاسداران طی مانورهایی در خلیج، صحنه‌هایی از جنگهای دریایی جنگ ایران و عراق را بار دیگر تمرین خواهند کرد. این مانور از شهر بندرعباس آغاز می‌شود. بندر قدیمی این شهر به عنوان ترمینال بارگیری خورالامیه عراق در نظر گرفته خواهد شد که در عملیات کربلای ۳ از عراق گرفته شد و در اواخر جنگ دوباره به تصرف عراق درآمد.

شهدای مقاومت

۳ شهریور (۲۵ اوت): دفتر مجاهدین خلق «در اطلاعیه‌یی با عنوان

«اعدام دهها زندانی سیاسی در ایران طی هفته‌های اخیر» اعلام کرد: «بقایای رژیم خمینی همزمان با اوجگیری جنگ قدرت در درون هیأت حاکمه بار دیگر به اعدام گسترده زندانیان سیاسی روی آورده‌اند... گسترش اعدامهای سیاسی، که در بسیاری موارد ظرف ماههای اخیر تحت عنوان قاچاقچی مواد مخدر نیز ادامه یافته است - بیانگر تلاش ملایان حاکم برای پرده‌پوشی جنگ فزاینده قدرت و مرعوب ساختن مردم می‌باشد».

۴ شهریور (۲۶ اوت): در کنگره حزب محافظه‌کار کانادا، که از اول تا چهارم شهریور (۲۳ تا ۲۶ اوت) در شهر اتاوا برگزار شد، هیأتی از سوی شورای ملی مقاومت به سرپرستی دکتر مهابادی، نماینده شورا در کانادا، شرکت کرد. این حزب که حکومت فدرال کانادا و حکومت ایالتی را در چهار استان این کشور تشکیل می‌دهد و دو سوم نمایندگان پارلمان فدرال و نیمی از سناتورها به آن تعلق دارند، قوی‌ترین حزب سیاسی کاناداست.

در طول برگزاری این کنگره، هیأت نمایندگی شورا با مقامهای عالی‌رتبه حزبی، از جمله رئیس حزب حاکم در پارلمان فدرال، وزیران امور خارجه، تجارت و بازرگانی، دادگستری، انرژی، آموزش عالی و رئیس کمیسیون امور خارجه پارلمان دیدار کرد و وضع اسفبار اقتصادی و اجتماعی ایران تحت حاکمیت بقایای رژیم خمینی و نیز موقعیت شورای ملی مقاومت و ارتش آزادیبخش ملی را برای آنها تشریح نمود.

۵ شهریور (۲۷ اوت): دکتر علام‌الدین توران، از مسئولان روابط بین‌المللی مجاهدین، در فرودگاه بین‌المللی لس‌آنجلس، به هنگام ورود به آمریکا، توسط پلیس این کشور دستگیر شد. دفتر مجاهدین خلق در این مورد اطلاعیه‌یی

از مردم با این رژیم مخالفت دارند. در ایران، تنها در یک سال اخیر بیش از کل تاریخ هزار ساله کشور من اعدام صورت گرفته است».

نمایندۀ رژیم نیز در این کمیسیون سخنرانی کرد. او ضمن اعتراف به اعدام هزاران تن از مردم به اتهام قاچاق مواد مخدر، آن را مایه مباهات شمرد و گفت: «همه کشورها، از جمله حاضران در این جلسه از ما باید راضی باشند، چرا که ما آن همه برای از میان بردن قاچاقچیان و سد کردن راه برای حمل مواد مخدر به اروپا و آمریکا تلاش و سرمایه‌گذاری کرده‌ایم... تجربه به ما آموخته است که برای ریشه‌کن کردن اعتیاد درمان لازم نیست و تنها راه بردن معتادان به اردوگاههای کار اجباری است... تمام مدارک و اطلاعات نماینده ویژه دبیر کل ملل متحد توسط سازمان تروریستی مجاهدین تهیه شده و در اختیار او قرار گرفته است از جمله لیست اسامی ۱۲۰۰ نفر اعدام شده در ایران. در این لیست ۱۴۰ اسم نادرست است».

۱۰ شهریور (اول سپتامبر): دفتر مجاهدین خلق در اطلاعیه‌یی اعلام کرد: «به دنبال اعدام صدها زندانی سیاسی در هفته‌های اخیر، صبح امروز گروه کثیری از خانواده‌های اعدام‌شدگان و زندانیان سیاسی در گورستان بهشت‌زهرا اجتماع کردند و با شعارهایی علیه بقایای رژیم خمینی، یاد شهدا و زندانیان سیاسی را گرامی داشتند. لحظاتی پس از شروع اجتماع مزبور، پاسداران سرکوبگر به دستور مستقیم رفسنجانی به گورستان مزبور هجوم آورده و با تیراندازی و ضرب و شتم در صدد پراکنده نمودن جمعیت برآمدند و صدها نفر از شرکت کنندگان در این مراسم را دستگیر نمودند».

۱۳ شهریور (۴ سپتامبر): هشتاد و

انتشار داد و این دستگیری را، که بدون هیچ دلیل موجهی صورت گرفته است، قویاً محکوم نموده و آزادی فوری او را خواستار شد. در این اطلاعیه آمده است: «دستگیری آقای توران، که یادآور حملات سیاسی و تبلیغاتی آمریکا علیه مجاهدین و مقاومت ایران در ماجرای ایران‌گیت می‌باشد، قویاً این شبهه را ایجاد می‌کند که گویا نزدیکی با بقایای رژیم سرکوبگر و تروریستی خمینی پیش پرداخت دیگری از جیب مقاومت عادلانه مردم ایران به رفسنجانی را طلب می‌کند. سیاستی که البته تا کنون فقط مشوق رژیم خمینی در صدور تروریسم و گروگانگیری باز هم بیشتر بوده است».

۷ شهریور (۲۹ اوت): چهل و یکمین اجلاس کمیسیون «منع تبعیض و حمایت از اقلیتها»ی ملل متحد، از روز ۱۶ مرداد در شهر ژنو به کار آغاز کرد. در این کمیسیون ۲۶ کارشناس حقوق بشر از پنج قاره جهان به عنوان اعضای اصلی، و هم چنین هیأت‌های نمایندگی رسمی ۱۵۹ کشور عضو ملل متحد و صد سازمان غیردولتی به عنوان ناظر شرکت داشتند. هیأت نمایندگی شورای ملی مقاومت نیز از اعضای ناظر این کمیسیون بود.

این کمیسیون در روز ۲۹ اوت (۷ شهریور) برای هشتمین بار با تصویب قطعنامه‌یی با آرای بیش از دو سوم اعضای اصلی، رژیم خمینی را به دلیل نقض مستمر حقوق بشر محکوم نمود و خواستار توقف فوری اعدام و شکنجه در ایران شد.

نمایندگان بعضی از کشورهای عضو در این کمیسیون سخن گفتند، از جمله نماینده نروژ گفت: «ایران جدی‌ترین نقض کننده حقوق بشر در جهان است. این کشور به نحوی استثنایی در از بین بردن اعتماد، چه در صحنه داخلی و چه در صحنه بین‌المللی، موفق بوده است. اعدامهای گسترده در ایران نشان می‌دهد که بخش‌هایی

دومین اجلاس بین‌المجالس در روزهای ۱۳ تا ۱۸ شهریور (۴ تا ۹ سپتامبر) در لندن برگزار شد. در این اجلاس که با صدمین سالگرد پایه‌گذاری بین‌المجالس مصادف بود، علاوه بر هیأت‌های نمایندگی کشورهای عضو، هیأت‌هایی نیز، از احزاب و سازمان‌های بین‌المللی به عنوان ناظر شرکت کردند. رژیم به بهانه برگزاری آن در لندن، نماینده‌یی به این اجلاس نفرستاد، در عوض هیأتی از سوی شورای ملی مقاومت به سرپرستی دکتر مهابادی در آن شرکت کرد. هیأت نمایندگی شورا در طول اجلاس با تعداد زیادی از هیأت‌های نمایندگی کشورها دیدار و گفتگو کرد و اوضاع فلاکت‌بار اقتصادی و اجتماعی ایران، بحران‌های دست و پاگیر رژیم رو به تلاشی، و موقعیت شورای ملی مقاومت و ارتش آزادیبخش را برایشان تشریح نمود که با استقبال مخاطبان رو به رو شد.

در پایان اجلاس بین‌المجالس نمایندگان کشورهای مختلف شرکت کننده، از جمله آمریکای شمالی، آمریکای لاتین، اروپای غربی و شرقی، آسیا، استرالیا و آفریقا نامه‌یی را خطاب به دبیرکل ملل متحد امضا کردند که در آن با اشاره به نقض پیگیر حقوق بشر توسط خمینی و وارثانش، تحریم نفتی و تسلیحاتی و اخراج رژیم از سازمان ملل و واگذاری کرسی‌های آن به شورای ملی مقاومت درخواست شده بود (متن نامه در «ضمیمه شورا» چاپ شده است).

۱۴ شهریور (۵ سپتامبر): علاءالدین توران، امروز، پس از ۱۵ روز ماندن در

اسارت پلیس آمریکا، آزاد شد و مورد استقبال گروه کثیری از ایرانیان مقیم لس‌آنجلس قرار گرفت.

۱۵ شهریور (۶ سپتامبر): به گزارش آسوشیتدپرس، ۱۸۶ تن از نمایندگان کنگره آمریکا (۱۲۱ نماینده دموکرات و ۶۵ نماینده جمهوریخواه) در نامه‌یی به وزیر خارجه این کشور خواهان قطع امید از ظهور یک رهبری میانه‌رو در ایران و به رسمیت شناختن جنبش مقاومت ایران، که برای سرنگون کردن رژیم تلاش می‌کنند، شدند. در این نامه هم چنین تحریم نفتی و تسلیحاتی رژیم خمینی درخواست شده است.

۱۸ شهریور (۹ سپتامبر): کنفرانس سالانه حزب سوسیال و لیبرال دموکرات انگلستان، که سومین حزب بزرگ این کشور می‌باشد، از روز ۱۸ شهریور به کار آغاز کرد و تا یک هفته ادامه یافت. بنا به دعوت رسمی این حزب، نماینده‌یی از سوی سازمان مجاهدین خلق در این کنفرانس شرکت کرد. وی طی دیدارها و گفتگوهایش با اعضای برجسته این حزب، وضعیت بحرانی رژیم و ترس و هراسش را از مقاومت عادلانه مردم ایران تشریح کرد.

رئیس حزب سوسیال و لیبرال دموکرات و اکثریت نمایندگان این حزب در پارلمان انگلستان با امضای بیانیه‌یی، خواهان اخراج رژیم خمینی از سازمان ملل متحد و واگذاری کرسی‌های آن به شورای ملی مقاومت شدند.

ضمیمه ۱

* نقض حقوق بشر در ایران

* پشتیبانی از مقاومت

* واکنش‌های مخالفان

در برابر نمایندگان کنگره آمریکا



ملل متحد

کمیسیون حقوق بشر

۲۹ اوت ۱۹۸۹

قطعنامه

کمیسیون فرعی منع تبعیض و حمایت از اقلیتها
اجلاس چهل و یکم

«وضع حقوق بشر در جمهوری اسلامی ایران»

- ۱ - با توجه به قطعنامه‌های (۳۴) ۸ به تاریخ ۹ سپتامبر ۱۹۸۱، ۱۹۸۲/۲۵، به تاریخ ۸ سپتامبر ۱۹۸۲، ۱۹۸۳/۱۴، به تاریخ ۵ سپتامبر ۱۹۸۳، ۱۹۸۴/۱۴، به تاریخ ۲۹ اوت ۱۹۸۴، ۱۹۸۵/۱۷، به تاریخ ۲۹ اوت ۱۹۸۵ و به ویژه قطعنامه ۱۹۸۷/۱۲، به تاریخ اول سپتامبر ۱۹۸۷،
- ۲ - با در نظر گرفتن قطعنامه‌های مجمع عمومی، به ویژه جدیدترین آنها - قطعنامه شماره ۴۳/۱۳۷ به تاریخ ۸ دسامبر ۱۹۸۸ -، که در آن نسبت به موج جدید اعدام‌های سیاسی ابراز نگرانی عمیق شده است،
- ۳ - با ارجاع به قطعنامه‌های متعدد کمیسیون حقوق بشر، به ویژه قطعنامه ۱۹۸۹/۶۶ به تاریخ ۸ مارس ۱۹۸۹، که در آن کمیسیون در قبال گزارش‌هایی حاکی از موج اعدام‌های شتابان که از ژوئیه ۱۹۸۸ به بعد انجام گرفت و نیز اشکالات چشمگیر در نظام قانونی و دستگیری‌های بسیار زیاد و گزارش‌های متعدد از اعمال شکنجه و بدرفتاری با زندانیان در زندانها، نگرانی عمیق خود را ابراز نموده بود،
با در نظر گرفتن گزارش‌های متعدد گزارشگران ویژه ملل متحد و سازمانهای غیر دولتی، به ویژه گزارش‌های آقای رینالدو گالیندوئل، نماینده ویژه ملل متحد، در رابطه با حقوق بشر در جمهوری اسلامی ایران و از آن جمله تازه‌ترین گزارش، به

تاریخ ۲۶ ژانویه ۱۹۸۹، که در آن اسامی و مشخصات ۱۰۰۰ زندانی سیاسی اعدام شده از ژوئیه ۱۹۸۸ تا آن زمان ذکر شده است.

با ابراز نگرانی از گزارشهای مربوط به اعدام هزاران زندانی سیاسی، که بسیاری از آنان تحت عنوان به اصطلاح قاچاقچی مواد مخدر اعدام شده و اسامی بیش از ۱۰۰۰ تن از آنان از ژانویه ۱۹۸۹ تاکنون، توسط جمهوری اسلامی ایران رسماً اعلام گردیده است،

هم چنین با ابراز نگرانی از گزارشهایی که از محروم نمودن اقلیتها از حق برخورداری از فرهنگ خود و حق حفظ اعتقادات و اجرای مناسک ویژه‌شان حکایت می‌کند،

۱ - نگرانی عمیق خود را نسبت به نقض شدید حقوق بشر در جمهوری اسلامی ایران، که در انبوه قطعنامه‌ها و گزارشها به آن اشاره شده است، ابراز می‌دارد. این موارد شامل نقض حق حیات، حق مصونیت از شکنجه و برخوردها یا مجازات وحشیانه، غیرانسانی و تحقیر آمیز، و حق آزادی اندیشه، وجدان، مذهب و بیان می‌شود،

۲ - نگرانی عمیق خود را نسبت به گزارشهای حاکی از موج اعدامهای شتابان از ژوئیه ۱۹۸۸ به بعد ابراز می‌دارد. این گزارشها در گزارش گزارشگر ویژه ملل متحد درباره اعدامهای شتابان و بی‌رویه و هم چنین گزارشهای سازمانهای غیر دولتی منعکس شده است،

۳ - از جمهوری اسلامی ایران فوراً می‌خواهد تا به اعدامها، به ویژه اعدام زندانیان سیاسی، خاتمه دهد،

۴ - از جمهوری اسلامی ایران تقاضا دارد که با نماینده ویژه ملل متحد همکاری کامل نماید و به او اجازه دهد تا تحقیقات خود را در داخل جمهوری اسلامی ایران دنبال کند و از جمله به بازدید زندانها و سایر بازداشتگاهها بپردازد،

۵ - از دبیرکل می‌خواهد تا اجلاس چهل و دوم کمیسیون فرعی را از گزارش نماینده ویژه و گزارشهای ذیربط سایر گزارشگران ویژه یا مجامع دست‌اندرکار حقوق بشر و هم چنین اقدامات انجام شده یا در حال انجام از سوی نهادهای ملل متحد برای جلوگیری از نقض حقوق بشر در جمهوری اسلامی ایران، مطلع سازد.

اطلاعیه دفتر مجاهدین خلق ایران

چهل و یکمین اجلاس «کمیسیون فرعی منع تبعیض و حمایت از اقلیتها»ی ملل متحد، شب گذشته با صدور قطعنامه‌یی بازماندگان رژیم ضد بشری خمینی را، به خاطر استمرار شکنجه و کشتار زندانیان سیاسی، به شدت محکوم نمود. این قطعنامه با ۱۷ رأی مثبت در مقابل ۳ رأی منفی و ۴ رأی ممتنع، توسط کارشناسان حقوق بشر این کمیسیون به تصویب رسید. رژیم ضدبشری خمینی که تاکنون ۹۰ هزار تن از زندانیان سیاسی را کشته و ۱۵۰ هزار نفر را به اسارت و شکنجه کشیده، تا به حال دهها بار توسط مجامع مختلف بین‌المللی و ارگانهای مختلف ملل متحد، از جمله ۸ سال پیایی توسط کمیسیون حقوق بشر ملل متحد و ۴ سال پیایی توسط مجمع عمومی ملل متحد، محکوم گردیده است.

قطعنامه کمیسیون منع تبعیض هم چنین کشتار جنایتکارانه زندانیان سیاسی تحت عناوین مختلف، از جمله قاچاق مواد مخدر، را افشا و محکوم کرد. این حیلۀ کثیف رژیم خمینی بارها از سوی مجاهدین خلق ایران افشا شده و سازمانهای حقوق بشری، از جمله عفو بین‌الملل نیز آن را تأیید کرده‌اند. قطعنامه کمیسیون منع تبعیض ضمن ابراز نگرانی نسبت به موج فزاینده اعدامها در ایران و با اشاره به بیش از ۱۰۰۰ اعدام که از ژانویه ۸۹ توسط خود رژیم اعلام شده است، خواهان توقف هر چه سریعتر آنها از جانب بازماندگان رژیم خمینی گردید. یادآور می‌شود که امسال اسامی بیش از ۲ هزار تن از زندانیان سیاسی که از ژوئیه ۱۹۸۸ توسط رژیم خمینی اعدام شده‌اند، از جانب مجاهدین خلق به کمیسیون منع تبعیض و حمایت از اقلیتهای ملل متحد ارائه شد. این فهرست سوای اسامی بیش از ۱۴ هزار تن از اعدام‌شدگان سیاسی توسط رژیم خمینی است که در سالهای قبل به کمیسیون مزبور داده شده بود.

۱ سپتامبر ۸۹



گزارشهای عفو بین الملل

ایران: اعدامهای جمعی برای جرمهای عادی سپتامبر ۸۹

به دنبال موج اعدامهای سیاسی، نوبت به اعدامهای جمعی برای جرمهای عادی رسیده است. از آغاز سال جاری بیش از ۱۰۰۰ نفر اعدام گردیده‌اند. پس از تهاجم نظامی به غرب ایران توسط سازمان مجاهدین خلق ایران در ژوئیه ۱۹۸۸، گزارشهایی از اعدامهای جمعی مخفیانه رسید. عفو بین الملل اسامی بیش از ۱۷۰۰ زندانی سیاسی را، که از آن تاریخ تا ژانویه ۱۹۸۹ اعدام شده‌اند، دریافت نموده است. اکثر قربانیان اعضا یا هواداران سازمان مجاهدین خلق ایران بوده‌اند ولی صدها زندانی از گروههای سیاسی دیگر نیز به قتل رسیده‌اند. بسیاری از قربانیان از سالها پیش در زندان بسر می‌برده و غالباً در قسمتهایی از کشور بوده‌اند که از آن تهاجم به دور بود. تعدادی از آنان وقتی به مدرسه می‌رفتند، به جرم پخش اعلامیه دستگیر شده بودند. تعدادی از زندانیان سابق، که پس از گذراندن دوره محکومیت آزاد گشته بودند، دوباره دستگیر و اعدام شدند، حال آن که پس از آزادی خود در فعالیتهای سیاسی ممنوع شرکت نجسته بودند. عفو بین الملل نمی‌داند که افراد اعدام شده آیا مورد محاکمه قرار گرفته‌اند یا خیر. در دسامبر ۱۹۸۸، عفو بین الملل در مورد ۳۲۵ زندانی سیاسی که گفته می‌شد اعدام شده‌اند، از مقامهای ایران توضیح خواست، ولی هیچ جوابی دریافت نکرد. از سوی دیگر نماینده دائمی ایران در سازمان ملل در فوریه ۱۹۸۹ نامه‌یی به عفو بین الملل نوشت. در این نوشته آمده است: «مقامهای جمهوری اسلامی ایران همواره وجود هرگونه اعدام سیاسی را انکار نموده‌اند... ولی این مسأله با اظهارات دیگری که تأیید کننده اعدام جاسوسان و تروریست‌هاست، تضادی ندارد». اگرچه گزارشهای مربوط به اعدامهای سیاسی از شروع سال جاری کمتر شده‌اند، مقامات علناً پذیرفته‌اند که اعدامهای غیرسیاسی به طور

خارق العاده‌یی افزایش یافته‌اند. در اوایل سال جاری اعدام قاچاقچیان مواد مخدر شروع شد؛ در ۱۶ ژانویه، ۵۶ نفر در شهرهای مختلف ایران به دار آویخته شدند. در ۲۱ ژانویه قانون جدیدی برای اعدام به خاطر داشتن مقدار معینی مواد مخدر به مرحله اجرا درآمد. تا پایان ماه مه حدود ۶۰۰ نفر به اتهام قاچاق مواد مخدر، که در بعضی موارد با اتهامات دیگری همراه بود، اعدام شده‌اند. زندانیانی نیز به جرم قتل، سرقت مسلحانه و تجاوز اعدام شده و حداقل ۲۶ نفر به جرم زنا، فحشا، امرار معاش از راههای غیراخلاقی، سنگسار گشته‌اند. کوتاه بودن جریان محاکمه، که احتمال اعدام بیگناهان را بالا می‌برد. در ۲۰ ژانویه پس از اعطای قدرت ویژه به قوه قضایی برای سرعت بخشیدن به جریان محاکمات، اردبیلی، رئیس شورای عالی قضایی، برای «اجرای سریع عدالت» خواستار محاکمات «فوری» شد. بسیاری از دار زدن‌ها و سنگسارها در ملاعام صورت گرفته‌اند. در یک مورد چوبه‌های دار را در پشت یک کامیون تعبیه کرده بودند که با اجساد به دار آویخته شده، در خیابانها می‌گشت. تا حدود ۸۱ نفر قاچاقچی مواد مخدر در شهرهای مختلف، ظرف یک روز اعدام شده‌اند. طبق گزارشهای مطبوعاتی، به هنگام سنگسارها، هزاران تماشاچی حضور داشته‌اند و در بعضی موارد مردم عادی نیز در سنگسار کردن شرکت می‌کرده‌اند.

عفو بین الملل - اقدام فوری ۱۵ سپتامبر ۸۹

مجازات مرگ

ایران: زندانیان سیاسی که به جرم قاچاق مواد مخدر اعدام شده‌اند:

نام	محل اعدام
محمد یونسی	همدان
محمدقلی ابراهیمی	رشت
بیژن بیگلری	کرمانشاه
بهرام کاظمی	شیراز
مسعود ثابت	شیراز

عفو بین‌الملل گزارشی دریافت نموده مبنی بر اعدام ۷۹ نفر به جرم قاچاق مواد مخدر، در تاریخ ۱۹ اوت ۱۹۸۹، که در میانشان چند تن از هواداران گروه‌های مخالف دولت ایران وجود دارند (نامهای بالا). گفته می‌شود که آنان هیچ رابطه‌ی با قاچاق غیرقانونی مواد مخدر ندارند و به خاطر فعالیتهای سیاسی‌شان اعدام شده‌اند. تعداد نامعلومی از فعالین و هواداران اپوزیسیون، در اعدامهای جمعی گذشته، به عنوان دست داشتن در قاچاق مواد مخدر، اعدام شده‌اند. اسامی آنان به قرار زیر است:

نام	محل اعدام	تاریخ اعدام
همایون صولتی	تهران	نامعلوم
شاهرخ شمس	اسدآباد همدان	آوریل ۱۹۸۹
مهدی ثابتی	مشهد	۱۸ ژوئیه ۱۹۸۹

سالهای طولانی است که عفو بین‌الملل نسبت به عدم محاکمه زندانیان سیاسی ایران بر طبق موازین بین‌المللی، ابراز نگرانی نموده است. به دنبال موج اعدامهای سیاسی در نیمه دوم سال ۱۹۸۸، سازمان عفو بین‌المللی اسامی ۱۷۰۰ قربانی را دریافت نمود. این سازمان نگران آن است که احتمالاً دولت ایران در پی مخفی نمودن کشتار مخالفان سیاسی خود با انتساب آنان به قاچاقچیان غیرقانونی مواد مخدر باشد.

پشتیبانی از مقاومت

بیانیه کنگره کارگری کانادا

پس از مرگ آیت‌الله خمینی جهان مشتاق است بداند که آیا این رژیم فنانیک تغییر لازم را خواهد کرد تا شایسته آن شود که روابط دیپلماتیک عادی با آن برقرار شود؟ مخالفت جانشینان خمینی با لغو حکم قتل سلمان رشدی تنها یکی از نکاتی است که نشان می‌دهد ما نباید انتظار تغییر واقعی از این رژیم را داشته باشیم. در مارس ۱۹۸۹، کنگره کارگری کانادا از دولت خواست «با قطع فروش اسلحه و منع خرید نفت از ایران، به یک سلسله اقدامات مستمر علیه این کشور دست بزنند. این اقدامات در نهایت می‌بایست به اخراج ایران از سازمان ملل و قطع روابط دیپلماتیک با این کشور بینجامد مگر این که دستور ترور لغو شود». ما هم چنان معتقدیم که همین روش برای تحت فشار قرار دادن جانشینان خمینی باید اجرا گردد. تقاضای پارلمان اروپا برای اخراج رژیم خمینی از سازمان ملل باعث دلگرمی کنگره کارگری کانادا شد. به عقیده ما سایر سازمانهای جهانی و دولتی نیز باید از آن پیروی کنند و ما خواست خود را از دولت کانادا برای برداشتن این قدم تکرار می‌کنیم. کنگره کارگری کانادا هم چنین خرسند است به تمامی آنهایی که پشتیبانی خود را از اهداف شورای ملی مقاومت ایران به رهبری مسعود رجوی اعلام کرده‌اند، بپیوندند. هدف شورای ملی مقاومت برای تبدیل ایران به یک کشور صلح‌جو و دموکراتیک باید توسط کسانی که از سالها خونریزی بی‌امان در این کشور خسته شده‌اند، حمایت شود.

۷ ژوئیه ۱۹۸۹

آقای دبیرکل، ما از شما می‌خواهیم تمامی مساعی خود را به کار ببرید تا دولتهای عضو ملل متحد کلیه روابط خود را با رژیم خمینی قطع و آن را تحریم تسلیحاتی و نفتی کنند و از هیچ کوششی فرونگذارند تا این رژیم قرون وسطایی از سازمان ملل اخراج گردد و اطمینان حاصل شود که شورای ملی مقاومت ایران، مردم ایران را در مجامع بین‌المللی نمایندگی می‌کند.

۳۱ اوت ۸۹

* ۷۵ نماینده از ۳۷ کشور شرکت‌کننده در اجلاسیه «کمیسیون منع تبعیض و حمایت از اقلیتها»ی ملل متحد، متن فوق را امضا کرده‌اند. اسامی امضاکنندگان:

۱. آرنولد (دانمارک) - ن. آلونسو (اوروگوئه) - آ. آلونسو باریاس (گواتمالا) - ل. ل. ثر (لوکزامبورگ) - ه. ات (سوییس) - ر. اسپازا (اسپانیا) - ت. ا. اسماعیل (مصر) - ا. اللوزی (اردن) - ا. الونوه امبتونو (گینه) - ج. براون (ایرلند) - ژ. پ. برژه (سوییس) - س. بریندا (گابن) - خ. تارهبریستو (ونزوئلا) - ج. ف. ترنزی (سان‌مارینو) - م. تره‌مالیا (ایتالیا) - ا. خیمنز (کوستاریکا) - ت. داسیلو (کاپور) - آ. دلپانیو (ایتالیا) - ه. دو رنکور (فرانسه) - و. ه. دیپائولا (ونزوئلا) - ر. دیو (نروژ) - آ. رامبرگ (نروژ) - ه. رتھف (هلند) - د. ساوری ریانچو (مکزیک) - ج. ساسر (آمریکا) - ب. ستام (هلند) - ف. ستولفی (سان‌مارینو) - م. سمیث (انگلستان) - ا. سوینیوارا (فنلاند) - خ. ا. سینخر (اوروگوئه) - م. فرایل (اسپانیا) - آ. فروفینو (بگیوی) - ج. فنچ (مالت) - پ. فورشهامر (دانمارک) - ه. ل. کریستنسن (دانمارک) - س. کورنه دلزیوس (بلژیک) - ف. کولینک (لوکزامبورگ) - ر. کولینیون (بلژیک) - ت. کیلمن پدرسون (نروژ) - س. ا. گاسپه‌رونی (سان‌مارینو) - خ. ا. گوارا لاکایو (سالوادور) - ر. گورمن (استرالیا) - ر. گومز (پرتغال) - ا. گومز فرناندز (کاپور) - ج. گونارسن (ایسلند) - ل. گیلدنکیلد (دانمارک) - ژ. پ. لاپر (فرانسه) - خ. ا. لوبو (کوستاریکا) - خ. لوبو دوبون (گواتمالا) - س. ف. لوزو (نروژ) - ا. مارتینز دومینگز (مکزیک) - ج. ماری (ایتالیا) - ن. س. ماکومبه (زیمبابوه) - س. مایننز (لوکزامبورگ) - ه. مایورا (گواتمالا) - م. موریرا (پرتغال) - ا. موکریا (اتیوپی) - ا. مولت لوسیور (گواتمالا) - ا. ا. موماهازا (تانزانیا) - م. ژ. مونزالوئو (پرتغال) - ج. میر (سوییس) - ج. نصیبه (اردن) - ی. نورگارد (دانمارک) - ج. نیمن (کانادا) - ت. وارلا داسیلوا (کاپور) - س. وریگوین (آرژانتین) - ا. ولچک (چکسلواکی) - ژ. وینیکیس (بلژیک) - ه. هانکه (بلژیک) - ا. ب. هنریکسون (دانمارک) - ر. هنگل (لوکزامبورگ) - ا.

نامه نمایندگان ۳۷ کشور به

دبیر کل ملل متحد.

آقای دبیر کل، خاویر پرزدوکوتیلار،

موج جدید اعدامهای سیاسی، که از ژوئیه ۸۸ در ایران آغاز شد، هم چنان در اشکال مختلف ادامه دارد. از آغاز سال جاری اعدام بیش از ۱۱۰۰ نفر، تحت عناوین مختلف، به طور رسمی اعلام شده و این در حالی است که آمار اعدام زندانیان سیاسی در دوران رژیم خمینی، تاکنون به ۹۰،۰۰۰ بالغ می‌گردد. همزمان با افزایش اختناق در داخل ایران، اقدامات تروریستی رژیم خمینی در خارج نیز افزایش پیدا کرده است. به همین دلیل ما نمایندگان امضاکننده،

۱ - با توجه به این که هزاران ایرانی دیگر با خطر اعدام قریب‌الوقوع روبه‌رو هستند و کارشناسان حقوق بشر در آخرین اجلاسیه کمیسیون منع تبعیض و حمایت از اقلیتها نیز در قویترین قطعنامه خود، به تاریخ ۳۰ اوت، نسبت به این اعدامها به شدت ابراز نگرانی کرده و خواهان توقف هر چه سریعتر آنها شده‌اند،

۲ - با توجه به این که سران رژیم دیکتاتوری حاکم بر ایران هم چنان بر فراخوان به قتل یک نویسنده انگلیسی اصرار می‌ورزند و خواستار انجام آن هستند و این امر علاوه بر نقض قوانین بین‌المللی و موازین عام بشری، بی‌تردید در جهت حمایت از تروریسم و اشاعه و صدور آن است،

۳ - با در نظر گرفتن این که چنین رفتاری بیانگر بحرانهای علاج ناپذیر ناشی از منازعات اوجگیرنده درونی یک دیکتاتوری مذهبی در حال سقوط است که سعی می‌کند افکار عمومی را از پیامدهای آتش‌بسی منحرف کند که تحت فشار پذیرفته شد و به یک جنگ خونین و بی‌فایده هشت ساله، که دو میلیون کشته و زخمی به جای گذاشت، پایان داد، بر انزجار خود نسبت به رژیم جنایتکاری که بارها ثابت نموده که زبانی جز زبان زور نمی‌شناسد، تأکید می‌نماییم و باور داریم که تنها راه منتهی به صلح پایدار در ایران از یک حمایت آشکار از مقاومت سراسری، شجاعانه و پیگیر مردم ایران به رهبری آقای رجوی می‌گذرد.

هنیکو (لوکزامبورگ) - ی. هوختل (اتریش) - ت. هولویتی (فنلاند) - آ. هوونگن (نروژ).

هم چنین ۱۰ تن از نمایندگان حزب سوسیال - لیبرال دموکرات انگلستان متن بالا را امضا کردند: د. استیل - م. تیلور - ی. ریگلزورث (رهبر حزب سوسیال - لیبرال دموکرات) - ر. فرن - آ. کرکود - چ. کندی - ر. مکلمان - ج. والیس - ج. هاولز - س. هیوز.

نامه آقای دایملی به وزیر خارجه آمریکا

سپتامبر ۱۹۸۹

وزارت خارجه

واشنگتن دی.سی.

وزیر بیکر عزیز،

رژیم آیت‌الله خمینی در ایران که برای حفظ قدرت شرارت‌های دهشتناکی مرتکب شده است، اکنون دیکتاتور اعظم را از دست داده است. از هم اکنون رژیم نشانه‌های فروپاشی از خود بروز می‌دهد و غیرمحمتمل به نظر می‌رسد که بتواند از پس بحران‌های فزاینده اجتماعی، اقتصادی و سیاسی برآید. اعتقاد بر آن است که از هنگام آتش‌بس در جنگ ایران و عراق، هزاران نفر کشته یا زندانی و شکنجه شده‌اند. گزارش جدید عفو بین‌الملل که در تاریخ ۲۴ آوریل ۸۹ منتشر شد، نشان می‌دهد که تعداد اعدام‌ها در ایران از ماه اوت گذشته، با اختلاف فاحشی بیشتر از هر کشور دیگری در جهان بوده و یادآور شده که اغلب قربانیان به عضویت یا همکاری با مجاهدین ایرانی متهم بوده‌اند. تعداد زیاد اعدام‌ها نشان دهنده وحشت رژیم از مجاهدین و جاذبه بازوی نظامی آن، ارتش آزادیبخش ملی، در میان جوانان ایرانی است. آیت‌الله منتظری که به عنوان جانشین تعیین شده خمینی، سعی کرده بود عنصری از واقعیت را در امور سیاسی ایران وارد کند از سمتش برکنار شده است. این منتظری بود که، نگران از آینده رژیم، خاطرنشان ساخت که اعدام مجاهدین نتیجه معکوس خواهد داشت و در هر صورت در حل مسائل رژیم، به ویژه مشکل نارضایتی روزافزون، بی‌اثر بوده است. تعدادی از روحانیون و مقامات دیگر یا مجبور به استعفا شده یا دستگیر گردیده‌اند. هاشمی رفسنجانی، سخنگوی پارلمان، - که آینده خودش در خطر است - به گفته تایم «فریاد گرگ آمد سرداد» و اعلام نمود که یک کودتای آمریکایی را با دستگیر کردن مقصرین خنثی نموده است. در حقیقت دهها تن از پرسنل نیروهای مسلح از قبل دستگیر و متهم شده بودند که در مقابله با تهاجم ارتش آزادیبخش ملی، که در ماه ژوئیه گذشته به تسخیر دو شهر بزرگ در غرب

ایران موفق شد، اهمال کرده‌اند. رژیم ایران همیشه برای منحرف کردن توجه از مسائل داخلیش و حفظ حداقل اتحاد در بین همپالکیهایش بحرانهای خارجی برپا نموده است. اما از آن جا که ملاها به از دست دادن چیزی مجبور شدند که در ۸ سال گذشته نقطه اتکاشان شده بود - جنگ ایران و عراق -، تلاشهایشان برای حفظ کنترل به طور فزاینده‌یی بی‌اثر شده است. تروریسم، و حتی اقدام گستاخانه تعیین جایزه برای سر سلمان رشدی، داستان‌نویس انگلیسی، کار زیادی برای حل مسائلی که رژیم را به تحلیل می‌برد انجام نداده است. شاید بعد از مدتها، ما بالاخره داریم نور را در انتهای تونل می‌بینیم. مردی که بیرحمانه شهروندان خود را به قتل می‌رساند، کودکان را به میدانهای مین می‌فرستاد و تلاش می‌نمود همسایگانش و بقیه دنیا را تهدید و مرعوب کند، اکنون صحنه را ترک کرده است و بقایای رژیمش محکوم به سرنگونی به نظر می‌رسند. البته این هم چنان مسئولیت مردم ایران، از جمله مجاهدین، است که در میهنشان تغییر و نظمی جدید به وجود آورند. با این وجود، تا آن جا که ما قدرت نفوذ داریم، به نظر می‌رسد سرمایه‌گذاری روی مردم ایران و جنبش مقاومت آنها و تلاششان برای به دست آوردن آزادی خود سیاستی درست‌تر از ادامه دادن به این انتظار و امید باشد که از درون باند حاکم فعلی، افرادی میانه‌رو به نحوی معجزه‌آسا ظهور کنند. ما بیش از آن تجربه داشته‌ایم که اینک ندانیم با رژیم تهران تنها با قاطعیت می‌توان صحبت کرد. همپیمانان اروپایی ما تاکنون قدمهای مسئولانه‌یی برداشته و در پارلمان اروپا قطعنامه‌یی تصویب کرده‌اند که خواهان اخراج رژیم تهران از سازمان ملل و به رسمیت شناختن مقاومت دموکراتیک ایران است. برخی از گامهای عملی که آمریکا می‌تواند در این راستا بردارد، از این قرارند: صراحت بیش از پیش در انتقاداتمان به نقض شدید حقوق ابتدایی مردم ایران توسط رژیم، نوعی به رسمیت شناختن شورای ملی مقاومت - ائتلاف سیاسی با ۱۲ عضو، که مجاهدین را به عنوان عضو اصلیش در بر می‌گیرد - و گشودن راهی برای تماس منظم با رهبریش و همکاری با متحدانمان برای اعمال یک تحریم تسلیحاتی و نفتی که فشارش برای کمک به تغییر در جهت یک دولت منطقی در ایران کافی باشد، دولتی که کشورهای جهان بتوانند با آن روابط معقول داشته باشند.

خالصانه،

ماورین م. دایملی، عضو کنگره

هلن بنتلی، عضو کنگره

نامه آقای دایملی به بخش فارسی بی.بی.سی*

سردبیر عزیز،

بعد از خواندن رونوشتی از گزارش ۱۲ سپتامبر ۱۹۸۹ شما در رابطه با نامه‌یی که من مبتکر نوشتن آن به وزیر امور خارجه، جیمز بیکر، بودم، مناسب دیدم که نظرم را ابراز دارم. جای تأسف است که اشخاصی که در این برنامه شرکت نمودند فاقد اطلاع کافی از سیستم کنگره ایالات متحده و محتوای این نامه بودند. متن اصلی نامه، که توسط ۱۸۵ تن از همکاران من امضا گردید، برای وزیر بیکر ارسال شد. اطلاعیه مطبوعاتی مربوط به آن از طریق دفتر من قابل دسترسی بوده و در ایالات متحده انعکاس قابل توجهی یافته است، به طوری که آن را یکی از ابتکارات موفق در نوع خودش ساخته است. برای اطلاع شنوندگان شما باید توضیح بدهم که من، به عنوان عضوی از کنگره، این نامه را در بین همکارانم در مجلس نمایندگان، و نه در سنا که مجلسی متفاوت است، گرداندم. اما یقین دارم که ابتکاری مشابه آن، در سنا هم به همان اندازه از حمایت گسترده از طرف هر دو حزب روبه‌رو خواهد شد. میهمان شما ادعا می‌کند که با یک نماینده کنگره که اسمش ذکر نشده، صحبت کرده که به او گفته است که این نامه «ناستجیده» بوده و «زود جمع‌آوری شده است». یک نامه کنگره در مورد مسأله‌یی مربوط به امور خارجی، به ندرت توسط نزدیک به نصف اعضای مجلس نمایندگان حمایت می‌شود و من خیلی سخت می‌توانم باور کنم که «منبعی» در کنگره، این نظرات جعلی و نادرستی را که مورد استناد قرار گرفته است، ارائه داده باشد. به علاوه، چگونه ممکن است نامه‌یی که من با ۱۸۶ امضا در تاریخ ۶ سپتامبر ۱۹۸۹ به وزیر بیکر تقدیم نمودم، بعداً «جمع‌آوری شده باشد»؟ طبق ضوابط خبرنگاری منصفانه و صادقانه برای احترام به ۱۸۶ تن از اعضای کنگره، بی.بی.سی می‌بایست به جای پخش این مصاحبه، اعتبار و صحت این ادعای غلط و جعلی را از دفتر من جویا می‌شد. این مربوط به مردم ایران و جنبش مقاومت دموکراتیک آنهاست که رژیم فعلی را با حکومتی که از حمایت شهروندانش برخوردار باشد جایگزین کنند. مجاهدین، که دارای یک برنامه سیاسی و وسیعترین پایگاه مردمی در داخل کشور می‌باشند، به هر ناظر واقع‌گرا نشان داده‌اند که عامل کلیدی

در تعیین نمودن آینده ایران هستند، گزارشها نشان می‌دهند که در حکومت رفسنجانی، که با دست زدن به موج اعدامها در ایران در متقاعد کردن ما به «پراگماتیسم» خود با شکست روبه‌رو شده، تروریسم ادامه یافته است. مجلس نمایندگان، که نظرات و آرمانهای مردم آمریکا را منعکس می‌کند، حمایت طیف گسترده‌یی را از یک ایران دموکراتیک نشان داده است. تنوع امضاکنندگان، که در واقع همه ایالات این کشور را نمایندگی می‌کنند، به روشنی حکایت از آن دارد که مردم آمریکا، مثل مردم ایران، سرکوب، جنگ، تروریسم و دیدگاه قرون وسطایی ملاهایی حاکم را رد می‌کنند. بنابراین، به خلاف آن چه در برنامه شما عنوان شده، این نامه به وزیر بیکر هم سنجیده و هم واقع‌گرایانه بوده است. قبلاً از این که جواب مرا به طور کامل به سم شنوندگان خود در ایران می‌رسانید متشکرم.

خالصانه،

ماورین م. دایملی، عضو کنگره

واکنشهای مخالفان

در برابر نامه نمایندگان کنگره آمریکا

۱۶ شهریور (۷ سپتامبر): روزنامه رسالت، ضمن درج خبرنامه ۱۸۶ نماینده کنگره آمریکا به وزیر خارجه آن کشور، در بالای صفحه اول خود، نوشت: «این اولین بار نیست که نمایندگان رسمی کارتلها و تراستها از گروهک به اصطلاح ضدامپریالیستی و ضدسرمایه‌داری منافقین حمایت می‌کنند، شاید این گروهک توجیهی برای هواداران خود در داخل و خارج نسبت به جلب حمایتهای آمریکا و اروپا در اقدام خائنانه علیه ملت قهرمان و شهیدپرور ایران دارد و این توجیه بی‌تردید چیزی جز نوکرصفتی برای اجنبی و بیگانگان نمی‌تواند باشد».

• قسمتی از سرمقاله روزنامه رسالت با عنوان «آمریکا، منافقین و تروریسم»: «توصیه ما به این دولتمردان و نمایندگان مجلس آمریکا و همه گروههای ذی‌نفوذ در هیأت حاکمه آن کشور این است که برای حمله به ایران بهتر است به دنبال مستمسک بهتری باشند والا منافقین طناب پوسیده‌یی بیش نیستند و با طناب حمایت از آنان نمی‌شود به چاه رفت، به ویژه آن که دولت آمریکا خود را مخالف تروریسم می‌داند! و منافقین یکی از منفورترین گروههای تروریستی موجود در جهان به شمار می‌روند. به نظر ما موضعگیری خام و مداخله‌جویانه نمایندگان کنگره آمریکا علیه انقلاب اسلامی حاکی از ناامیدی آنان از روند رویدادها و تحولاتی است که پس از رحلت امام در حال وقوع است، رویدادهایی که مسیری خلاف پیش‌بینیهای دستگاههای اطلاعاتی غرب در پیش گرفته است... شکی نیست که منافقین برای حیات ننگین خود در حال حاضر نیاز مبرمی به حمایت نمایندگان کارتلها و تراستهای آمریکایی دارند اما هر کسی پوشیده نیست که ضربه "مرصاد" کوبنده‌تر از این بوده که بشود با

• این نامه در اعتراض به مصاحبه روز ۲۱ شهریور رادیو بی.بی.سی با فردی به نام گودرزی درباره نامه ۱۸۶ نماینده کنگره آمریکا به وزیر خارجه آن کشور، نوشته شده است. بی.بی.سی این نامه را پخش نکرد.

بیانیه‌ی یک گروهک را احیا کرد».

۱۸ شهریور (۹ سپتامبر): روزنامه‌ی اطلاعات در ستون «نقد حال» در مطلبی با عنوان «منافقین آمریکایی»، با اشاره به نامه‌ی نمایندگان کنگره‌ی آمریکا، نوشت: «بغض و کینه‌ی آمریکا نسبت به انقلاب اسلامی ریشه‌ی عمیق و گسترده دارد [که] با شیر به کامشان رفته و با جان به در شود! حمایت آشکار و صریح و رسوای نمایندگان کنگره‌ی آمریکا نشان می‌دهد که آمریکا مدافع و مشوق تروریسم بین‌المللی است و بدون پرده‌پوشی و پروا عمل می‌کند. پیداست که نقاب حقوق بشر هم پاره شده است و الاً چگونه ممکن است که آمریکاییان با تمسک به حقوق بشر از منافقین حمایت کنند؟».

۱۹ شهریور (۱۰ سپتامبر): به گزارش رادیو رژیم، کروی در جلسه‌ی علنی امروز مجلس، گفت: «در کنگره‌ی آمریکا، جمعی از نمایندگان نامه‌ی به وزیر خارجه‌ی آمریکا نوشتند و از رئیس‌جمهور آمریکا خواستند که مبارزه با ایران کند برای براندازی جمهوری اسلامی و جایگزین کردن جمهوری اسلامی با گروه منافقین... آمریکا و مسئولین آمریکا هنوز عمق انقلاب و اسلام را نشناخته‌اند یا این که نمی‌خواهند بشناسند، ملتی که سالها مبارزه کرده‌اند و ایستاده‌اند بیدی نیستند که از این باده‌ها بلرزند و همین طور که امام سال ۵۸ فرمود آمریکا هیچ غلطی نمی‌تواند بکند. پرویی و وقاحت و بی‌شرمی تا چه اندازه، از یک طرف تروریسم را محکوم می‌کنند، مظلومینی که ظلم بهشان شده یک حرکتی نشان می‌دهند جوسازی برایشان در دنیا به راه می‌اندازند و از طرف دیگر با وقاحت جمعیتی را که دستشان تا مرفق به خون ملت مظلوم ایران آلوده است حمایت می‌کنند و به صراحت می‌گویند اینها باید جایگزین جمهوری اسلامی بشوند. حمایت از یک جمعیت جانی و فاسدی که هیچ پایگاهی در بین ملت ندارند چه معنایی دارد؟... موضعگیری اصولی مسئولین آنها را وادار به یأس و ناامیدی کرده لذا یک چنین برخوردهایی می‌کنند و پایان سخنشان هم این است: اینها تجدید نظر نکردند و راه امام را می‌خواهند ادامه بدهند. اصلاً مگر غیر از این قابل تصور است؟ مسلم است اندیشه‌ی امام و راه امام معیار و ملاک است برای ما و هیچ کس از این چارچوبها و از این اصول تخطی نمی‌کند. راهی را که امام برای ما ترسیم کرده، به یاری خدا ادامه می‌دهیم و همه‌ی سختیها و دشواریها را تحمل می‌کنیم و آمریکا هم براندازی جمهوری اسلامی را، آرزویش را، برای همیشه به گور می‌برد».

* قسمتی از سرمقاله‌ی روزنامه‌ی جمهوری اسلامی با عنوان «آمریکا از صفر شروع می‌کند»: «... واشنگتن در طول دوران ۱۰ سال گذشته و در طول دوران حیات پر برکت امام همواره امیدوار بود که پس از امام، همه چیز به سود آمریکا تغییر کند و

ایران پس از امام، در مسیر اهداف واشنگتن به حرکت در آید. رسانه‌های استکباری در طول دوران پس از رحلت امام همواره امیدوار بوده‌اند وجود یک خط میانه‌رو در ایران را مطرح سازند و چنین وانمود کنند که میانه‌روهای مغرض آمریکا در حال قوت گرفتن در ایران پس از امام هستند. پس از رحلت امام، همه چیز به طرز پر ابهتی نشان داد که خط امام در ایران هم چنان و برای همیشه حاکمیت خواهد داشت و مقامات واشنگتن به چشم خود دیدند که نفوذ نیرومند امام، تنها به دوران زندگی پر برکتش محدود نمی‌شد و حتی پس از رحلتش نیز، مردم همان راهی را که از ابتدا انتخاب کرده بودند، هم چنان ادامه دادند... انتشار این طومار نشان می‌دهد که واشنگتن دستکم در یک نکته به قطعیت رسیده و آن این است که حتی آن تقسیم‌بندیهای "تندرو"، "میانه‌رو" و امثال آن هم نمی‌تواند مرزی را میان مسئولین جمهوری اسلامی ایجاد کند. واشنگتن دریافته است که در ایران اسلامی، همه آنهایی که از جانب تبلیغات استکباری به جناحهای مختلف تقسیم می‌شوند، در هر نکته‌ی که با هم اختلاف سلیقه داشته باشند، به هر حال در مخالفت با آمریکا هم عقیده‌اند و در این مورد اشتراک نظر کامل دارند...

مساله اعلام حمایت واشنگتن از سازمان تروریستی منافقین، از ابعاد دیگری هم قابل تعمق است. آمریکا همزمان با اجلاس سران کشورهای غیرمتعهد و درست در زمان تصویب قطعنامه‌ی محکومیت تروریسم دولتی توسط جنبش عدم تعهد، از یک گروه وحشی تروریستی حمایت می‌کند و این را نباید تصادفی بدانیم. هر چه آمریکا سعی می‌کند چهره و حشیانه‌ی خود را مخفی کند و هر چه می‌خواهد نقاب حقوق بشری بر چهره بزند و پرچم مبارزه با تروریسم را بر دوش بگیرد و علیه تروریسم شعار بدهد، بالاخره شرایطی به وجود می‌آید که دستش رو می‌شود. چرا که این چهره، وقیح‌تر از آن است که در زیر این‌گونه نقابها پوشیده بماند. آمریکا، سمبل تروریسم دولتی و دست اندر کار حمایت از وحشی‌ترین گروههای تروریستی در سراسر جهان است. نکته‌ی که حتی عریده‌های حقوق بشری مقامات واشنگتن و ژست ضدتروریستی آنها هم نمی‌تواند آنرا نفی کند».

۲۰ شهریور (۱۱ سپتامبر): قسمتی از نامه‌ی نمایندگان مجلس رژیم در اعتراض به نامه‌ی نمایندگان کنگره‌ی آمریکا، به نقل از روزنامه‌ی ابرار: «... از همان روزی که حکومت جمهوری اسلامی ایران شکل گرفت و بساط جاسوسی و نیرنگ و غارت آمریکاییان را برچید اینها در صدد نابودی ما بودند و... موفق به اجرای تخیلات شیطانی خویش نگردیدند. تقویت و حمایت گروههای بی‌اعتبار و رسوای ضد انقلاب هم نتوانست خللی در ارکان این نظام مقدس وارد آورد... شما چه بخواهید و چه

نخواهید ما هستیم و خواهیم بود و به قول امام فقید و مبارزمان هیچ غلطی نمی‌توانید بکنید... شما از یک سوی پنهانی به در یوزگی می‌آیید و تقاضای برقراری رابطه می‌کنید و از سوی دیگر برای ما شاخ و شانه می‌کشید. این را باید بدانید که مردم ما هرگز جنایات شما را فراموش نمی‌کنند و رابطه گرگ و میش را که سخن امام عزیزمان است، به خاطر دارند و هنوز هم فریاد مرگ بر آمریکا در فضای مقدس کشورمان طنین‌انداز است و امضای ورق‌پاره‌های شما کوچکترین تأثیری در اراده استوار مردم مسلمان ایران ندارد و بهتر است فکری برای بی‌اعتباری خود بکنید. اینک ما نمایندگان مجلس شورای اسلامی ایران نوشته بی‌ارزش ۱۸۶ نماینده کنگره آمریکا را محکوم می‌کنیم و این اقدام ابلهانه را دخالت صریح در امور داخلی خود تلقی کرده و مسئولیت عکس‌العمل‌های چنین اقدام ناپسندی را به عهده امضاکنندگان نوشته سیاه می‌گذاریم.

* روزنامه ابرار در سرمقاله خود با عنوان «تبلیغات در خدمت سلطه»، با اشاره به نامه نمایندگان کنگره آمریکا، نوشت: «این نامه هر چند که ظاهرکننده عمق دشمنی و نشان‌دهنده روحیه سلطه و تجاوز سردمداران آمریکایی است، یک دخالت آشکار در امور داخلی یک کشور، علی‌رغم تمامی قوانین بین‌المللی، محسوب می‌شود، با این حال این قضیه یک تجربه مثبت دیگر برای ایران است که بر این اعتقاد خود مبنی بر این که آمریکا هیچ‌گاه مشی سلطه‌جویی خود را کنار نخواهد گذاشت، استوار باشد».

* روزنامه تهران تایمز در سرمقاله امروز خود با اشاره به نامه نمایندگان کنگره آمریکا، نوشت: «ایران کاملاً حق داشت که نسبت به علائم و اشارات آمریکا برای توسعه روابط با ایران و خاتمه دادن به خصومتها مظنون باشد... این حرکت آمریکا، ادعای ایران را، مبنی بر این که آمریکا در کنار زدن موانع بر سر راه برقراری روابط بین دو کشور صداقت ندارد، تأیید نمود. این نشان‌دهنده دخالت آشکار در امور داخلی کشوری دیگر می‌باشد. پشتیبانی قوی نمایندگان کنگره از گروه تروریستی مجاهدین خلق، پوچی شعارهای ضدتروریستی آمریکا را که با فریبکاری لجوجانه صورت می‌گیرد، نشان می‌دهد».

* روزنامه ابرار در مقاله‌یی با عنوان «بحران سیاسی بین ایران و آمریکا ابعاد تازه به خود گرفت» با انتقاد شدید به نامه نمایندگان کنگره آمریکا، به پیام «خانواده شهدا، اسرا و مفقودین جنگ»، که در آن «دخالت آمریکا در امور داخلی ایران» محکوم شده است، اشاره کرد. از آن پیام چنین نقل شده است: «مبارزه با آمریکا در همه جای جهان یک فرمان الهی تلقی می‌شود و ملت‌های مسلمان بنا به رهنمود قائد بزرگ انقلاب اسلامی، امام خمینی، آمریکا را دشمن اصلی خود می‌دانند».

و هرگز پرچم ستیز با امپریالیسم جهانی به سرکردگی آمریکای جهان‌خوار را زمین نخواهند گذاشت. انقلاب اسلامی راهی را که حضرت امام ترسیم کرده‌اند ادامه می‌دهد و آمریکا آرزوی سقوط جمهوری اسلامی را به گور خواهد برد».

* تفسیری از رادیو مسکو با عنوان «بازگشت سیاست نو استعماری در ایران»: «مجلس شورای اسلامی ایران یک دل و جان نامه‌یی را که ۱۸۶ تن از نمایندگان کنگره آمریکا به عنوان وزیر امور خارجه آمریکا فرستاده‌اند محکوم ساخت. در این نامه پیشنهاد شده است که ایالات متحده آمریکا به اتفاق متحدان خود تحریم کامل ایران را اعلام کند و مصرانه برای برقراری نظام جدیدی در این کشور تلاش نماید... درباره نظام جدید معینی که نمایندگان کنگره آمریکا به برقراری آن در ایران دعوت می‌کنند باید گفت، مفهوم این دعوت در حقیقت امر، بازگشت به نظام سابق یعنی به زمان امر و نهی انحصارها و نظامیگران آمریکایی در ایران است. در دوران قبل از پیروزی انقلاب سال ۱۹۷۹ در ایران، نفت که ثروت عمده کشور را تشکیل می‌دهد در دست به اصطلاح کنسرسیوم بین‌المللی نفت یعنی عملاً در دست انحصارهای آمریکایی بود. پای ایران به پیمان تجاوزکار سنتو کشانده شده بود و حدود ۴۰ هزار تن مستشار نظامی آمریکایی در ارتش ایران حکمروایی می‌کردند. انقلاب ضدامپریالیستی و ضدسلطنت که ده سال پیش در ایران به وقوع پیوست، به این وضع خاتمه داد. ایران قرارداد خود با کنسرسیوم را ملغی ساخت، از عضویت سنتو خارج شد و رایشان نظامی آمریکایی را از کشورش بیرون راند، جمهوری ایران که به جای سلطنت به وجود آمد قدم به راه پیشرفت مستقل گذاشت. نمایندگان کنگره آمریکا که اکنون با سرسختی تمام برای برقراری مجدد نظم و ترتیب کهنه‌یی در ایران تلاش می‌کنند، به اعمال فشار به ایران و محاصره اقتصادی آن فرا می‌خوانند. البته همه اینها برای جمهوری اسلامی ایران به هیچ‌وجه تازگی ندارد. واشنگتن در نخستین سال موجودیت این جمهوری سعی کرد نقشه محاصره آن را عملی سازد. متحدان ایالات متحده آمریکا نیز مجازاتهای اقتصادی در مورد ایران قائل شدند، ولی جمهوری نوپای ایران از راه انعقاد قرارداد درباره ترانزیت کالا از خاک اتحاد شوروی و گسترش همکاری اقتصادی و بازرگانی خود با کشورهای سوسیالیستی و دیگر ممالک دنیا نقشه محاصره را عقیم گذاشت. سیر حوادث نشان داده است که در عصر کنونی هر کشوری که راه پیشرفت مستقل را در پیش گیرد می‌تواند در برابر تحکم نیروهای امپریالیستی در صحنه بین‌المللی ایستادگی کند...».

۲۱ شهریور (۱۲ سپتامبر): به نوشته روزنامه جمهوری اسلامی، بیات، نایب رئیس مجلس رژیم، «خواستار برخورد پارلمانهای دنیا با موضع خصومت‌آمیز

نمایندگان آمریکا علیه جمهوری اسلامی ایران شد».

* به نوشته روزنامه جمهوری اسلامی، انجمن اسلامی دانشجویان و فارغ التحصیلان دانشگاهها با انتشار بیانیه‌ی «سیاست مداخله جویانه آمریکا در امور داخلی ایران را محکوم کرد». در این اطلاعیه آمده است: «آمریکا، این شیطان بزرگ و ام‌الفساد قرن، چهره کریه و اهریمنی خود را با حرکت ناشیانه نمایندگان کنگره بر جهانیان نمایان ساخت و با این گستاخی آشکار در مقابل امت اسلامی ایران و حمایت علنی از منافق سیرتان تروریست و قاتل به وضوح نشان داد که خود سردمدار آدمکشان بین‌المللی و فی‌الواقع تروریسم بالذات دولتی و رسمیت دهنده آن است... حرکت اخیر دشمن، بطلان ادعاهای یاوه‌سرایان بی‌چیره و مواجب استکبار و بی‌خبران است که توهم عدول از اصول انقلاب را در اذهان منتسب به سران نظام می‌نمودند».

* به دنبال نامه نمایندگان کنگره آمریکا، روزنامه رسالت مقاله مفصلی در چند شماره با عنوان «زمینه‌سازان اجرای توطئه استکبار فرهنگی» به چاپ رساند. در مقدمه این مقاله، درباره علت انتشار آن، آمده است: «به دنبال عکس‌العمل انتقادآمیز مجلس شورای اسلامی به کنگره آمریکا لازم دیدیم تا مطالبی را پیرامون فراموش‌نساختن "زمینه‌سازان توطئه براندازی" گوشزد نماییم چرا که بدون شک تا زمینه فرهنگی از سوی زمینه‌سازان در داخل فراهم نگردد اقدام سیاسی - نظامی برای مخالفین نظام جمهوری اسلامی، هم چون گذشته، سودی نخواهد بخشید».

* روزنامه اطلاعات در ستون «سخن روز» در مقاله‌ی با عنوان «مرگ بر آمریکا، مرگ بر انگلیس»، نوشت: «... نامه تعدادی از نمایندگان کنگره آمریکا به جیمز بیکر، وزیر خارجه آن کشور، و پیشنهاد آنان به بوش برای اعمال فشار علیه جمهوری اسلامی ایران و حمایت از انجمن ضدآمریکایی و ضدامپریالیستی مجاهدین خلق!، نمونه بارزی است از خوی و خصلت تجاوزکارانه و استکباری دولت، نظام و طبقه حاکم بر آمریکا... حمایت رسمی اعضای کنگره آمریکا از انجمن تروریستهای ایرانی مقیم بغداد، عمق خباثت و دناوت سرمایه‌داران جهانخوار آمریکایی را - که هم دولت و هم کنگره آمریکا در دست آنهاست - نشان می‌دهد... به راستی ملت مسلمان و غیور ایران چگونه می‌تواند شرمگین و نفرت را در جام شعار "مرگ بر آمریکا، مرگ بر انگلیس" نریزد و بر چهره کریه سرمایه‌داران و دولتمردان درنده خوی آمریکا و انگلیس نباشد؟».

* روزنامه صبح ایران (سلطنت‌طلب، چاپ آمریکا) در گزارشی درباره نامه نمایندگان کنگره آمریکا نوشت: «... ایرانیان وطن‌پرست ... در فرانسه و کانادا نامه‌های اعتراض‌آمیزی برای رئیس کنگره آمریکا ارسال داشتند و از عدم توجه تعداد

قابل توجهی از اعضای کنگره آمریکا به خواسته‌های واقعی ملت ایران ابراز تأسف کردند. چنان چه ۱۸۶ نفر از اعضای کنگره آمریکا تا این حد ناآگاه باشند که ندانند دارودسته مسعود رجوی در ایران نه تنها محلی از اعراب ندارد بلکه آنها مورد نفرت شدید مردم هم هستند و ملت ایران هرگز رضایت نخواهد داد که از سوی دولتی مثل عراق گروهی بر ایران تحمیل شود، باید فاتحه سیاست خارجی آمریکا را خواند...».

* رادیو بی.بی.سی، گزارش داد: «۱۸۶ نفر از نمایندگان کنگره آمریکا هفته پیش نامه‌ی به وزیر خارجه این کشور نوشته و از دولت آمریکا خواسته‌اند که در پی کنار آمدن با حکومت فعلی ایران نباشد، بلکه از نیروهای مخالف حکومت ایران و از جمله از سازمان مجاهدین خلق پشتیبانی کند. نامه مزبور در تهران با واکنش تند نمایندگان مجلس روبه‌رو شده که آن را دخالت در امور داخلی ایران و حتی کوشش برای براندازی دولت ایران تلقی کرده‌اند. برای اطلاع بیشتر از متن نامه و تأثیر احتمالی آن بر سیاست آمریکا امروز با محمود گودرزی، از نویسندگان مجله فارسی زبان "پر"، چاپ واشنگتن، گفتگویی به عمل آمده است.

گودرزی: نامه خطاب به بیکر، وزیر خارجه است، ولی از او خواسته شده که این مسأله را به اصطلاح با دولت بوش مطرح کند و محتوای نامه یک اعلام خطری هست از نزدیکی دستپاچه‌آمیز به اصطلاح دولت بوش با دولت کنونی ایران. متن خود نامه به طور کلی در هیچ جا به طور کامل منعکس نشده و تنها اشاره‌ی به آن شده که خود من هم در تماسی که گرفتم برای این که متن نامه را به دست بیاورم متأسفانه امکانپذیر نبود که یکی از نمایندگان مجلس به من گفت: این کار خیلی ناسنجیده‌ی بوده و خودشان خیلی زود جمع کردند، حتی از پاره‌ی کسانی که نامه را دریافت کردند. منظور آن نمایندگان امضاکننده است. محرک اصلی این نامه آقای به نام مروین دایملی است که نماینده حزب دموکرات از کالیفرنیا است و در واقع از سناتورهای آمریکا کسی نامه را امضا نکرده، یعنی تمام امضا کنندگان ۱۸۶ امضایی که پای این نامه است همه‌اش مال کنگره است... از آن جایی که تهیه کننده اصلی نامه از حزب دموکرات است، این نکته را باید بگویم که اقلیت ایرانی منطقه کالیفرنیا که این آقا از آن جا نماینده شده به یک حداقلی از نیروی کثی رسیده که گاهی به عنوان به اصطلاح اهرم فشار می‌شود از آن استفاده کرد و من خیال می‌کنم این آقا یک مقداری بیشتر به نیروی اپوزیسیون مقیم کالیفرنیا توجه دارد.

س: ولی در این نامه به طور ضمنی، تا آن جایی که من در جریان هستم، مثل این که از سازمان مجاهدین خلق دفاع شده، درست است؟

ج: تنها در یک نکته هست که به طور کلی می‌گوید که به اصطلاح حق تعیین

سرنوشت آینده یا تغییر حکومت را باید به ملت ایران و نیروهای اپوزیسیون [واگذار کرد] و در مرحله آخر نامی از مجاهدین آورده و نه به طور مستقیم...».

۲۲ شهریور (۱۳ سپتامبر): کیهان هوایی در مقاله‌یی با عنوان «ثمره ناکامیهای آمریکا در ایجاد رابطه با ایران» پس از اشاره به نامه نمایندگان کنگره آمریکا به وزیر خارجه آن کشور، نوشت: «محافل سیاسی معتقدند که شکستهای پی در پی آمریکا در ایجاد رابطه با ایران سبب نگارش چنین نامه‌یی شده است».

• روزنامه جمهوری اسلامی در مقاله‌یی با عنوان «واکنش انفعالی مجلس نمایندگان آمریکا در قبال برخوردهای قوی ایران»، که با حروف درشت در بالای صفحه اول به چاپ رسیده، ضمن اشاره به «نامه وقیحانه ۱۸۶ تن از اعضای مجلس نمایندگان آمریکا»، نوشته است: واکنش تند نمایندگان مجلس شورای اسلامی، بنیاد شهید، رسانه‌های گروهی ایران و... باعث شد که اعضای مجلس نمایندگان نسخه‌های نامه را سریعاً جمع‌آوری کنند.

۲۳ شهریور (۱۴ سپتامبر): روزنامه اطلاعات در ستون «مکتوب سیاسی هفته» مقاله‌یی با عنوان «سیاست خارجی آمریکا و ایران» از لاریجانی چاپ کرده است. در این مقاله آمده است: «نامه نمایندگان کنگره و سنای آمریکا در مورد ایران این سؤال را ایجاد کرده است که آیا حرکت مزبور یک کینه‌توزی و غلیان دشمنی موضعی است یا در تصویر کلی سیاست آمریکا نسبت به ایران شان و مقامی دارد؟... مهمترین مسأله آمریکا با ایران این است که ایران مشعلدار تفکری است که امواج آن سرتاسر جهان اسلام را تکان داده است. اما چگونه مشعل انقلاب را در ایران می‌توان خاموش کرد؟ مسلم سیاستمداران آمریکایی از تجربیات گذشته می‌خواهند استفاده کنند، آنها در مورد نیکاراگوئه و آنگولا و موزامبیک سیاست خود را مبتنی بر انسجام گروههای تروریستی و ناامن کردن مرزها و شهرها و بالاخره با اعمال فشار، دولتهای مزبور را به آن چه «تعدیل آمریکایی» است کشاندن، موفق می‌دانند... اگر تئوری «تعدیل آمریکایی» را به عنوان مبنای رفتار فعلی آمریکا با ایران بپذیریم، در آن صورت، سعی خواهند کرد قطعنامه ۵۹۸ جریان بسیار کندی داشته باشد ولی قطع نشود، به نحوی که حالت صلح بین ایران و عراق به وجود نیاید، پس از مدتی در مرزهای ایران و عراق برخی ناآرامیها اتفاق بیفتد. نیروهای ناظر بین‌المللی نشان داده‌اند که در موارد لزوم می‌توانند خواب باشند! آمریکا سعی می‌کند نیروهای ضدانقلاب را در عراق سازماندهی کرده و با یک نظام «فرسایشی» به جان ایران بیندازد. آمریکا سعی خواهد کرد عراق را از یک سو کاملاً مهار نماید و از سوی دیگر آن را قدرت مسلط منطقه کند. به نظر آمریکاییها در چنین وضعیتی «اذیت» ایران نمی‌تواند

باعث شعله‌ور شدن یک جنگ تمام عیار دیگر شود و لذا تنها راه باقی برای دفع تجاوزات اشرار، تن دادن به «تعدیل» است.

• روزنامه جمهوری اسلامی در «تحلیل سیاسی هفته» با اشاره به نامه نمایندگان کنگره آمریکا نوشت: «انتشار این نامه یک بار دیگر چهره واقعی مقامات واشنگتن را نشان داد و ثابت کرد که آنها نتوانسته‌اند از واقعیتهای گذشته درس بگیرند. نکته‌یی که حتی بدون انتشار این متن هم برای اتحاد ملت ایران مشخص بود لکن دلایل موجه‌تری برای اثبات آن در اختیار ملت قرار گرفت و همگی دریافتند که مبارزه با عربده‌جوییهای آمریکا بایستی هم چنان ادامه داشته باشد چرا که در یک کلام، آمریکا هنوز «آدم» نشده است».

• به نوشته روزنامه رسالت، ائمه جمعه استان خراسان در پایان یک گردهمایی قطعنامه‌یی صادر نمودند و در آن «مراتب خشم و انزجار خویش را از رأی عده‌یی از نمایندگان کنگره آمریکا مبنی بر درخواست سقوط نظام جمهوری اسلامی ایران و پشتیبانی از ضدانقلاب اعلام نموده» و تأکید کردند که «با الهام از رهنمودهای حضرت امام، آمریکا را شیطان بزرگ و دشمن درجه یک ملت مسلمان ایران دانسته و تا آخرین نفس با آمریکای جنایتکار به مبارزه ادامه خواهیم داد».

• قسمتی از سخنان خامنه‌ای در دیدار با اقشار مختلف مردم به نقل از روزنامه اطلاعات: «مسأله ملت ما با آمریکا این است که یک غاصب، زورگو، استثمارگر و متعرض به نام سیاست، دولت، مستشار و مزدور آمریکا را با زور و قدرت از کشور خود بیرون کرده‌ایم، لذا آمریکای غاصب برای همیشه کینه این ملت، انقلاب و دولت را در دل خود نگه خواهد داشت و قصد او از آشتی و دوستی، باز هم دشمنی، سوءاستفاده و استثمار است... انقلاب اسلامی نور امیدی را در دل یک میلیارد مسلمان جهان به وجود آورده است و این به معنای تهدید آمریکا در سطح زندگی یک میلیارد مسلمان است. برای آمریکا بسیار مشکل است که بتواند مانند گذشته در کشورهای اسلامی اعمال نفوذ کند و به همین دلیل است که می‌خواهد انتقام بگیرد و مصمم است تا در برابر این حادثه که تحمل آن برای یک دولت متجاوز تلخ و سخت است بایستد».

• قسمتی از نامه بختیار به رئیس مجلس نمایندگان آمریکا به نقل از قیام ایران: «...قسمت دوم نامه که به لزوم شناسایی شورای ملی مقاومت آقای مسعود رجوی اشاره شده است، مایه تأسف عمیق نه تنها ایرانیان، بلکه همه دوستان ایران و آمریکا و طرفداران حسن رابطه دو کشور شد. عده‌یی از اعضای پارلمان اروپا نیز، در

۲۴ مه گذشته، بر اثر القای شبهه بعضی محافل مشکوک، طوماری را، که در آن شناسایی شورای ملی مقاومت توصیه شده بود، امضا کردند. ولی بر اثر موج اعتراض همصدای عموم ایرانیان داخل و خارج کشور و خارجیان علاقمند به سرنوشت ایران، که ماهیت این "شورای ملی مقاومت" را به خوبی شناخته‌اند، سخنگوی پارلمان اروپا و شخصیت برجسته‌یی ماند خانم سیمون ویل از بی‌اطلاعی و سادگی آن گروه از اعضای پارلمان که به آسانی فریب خورده بودند، اظهار تأسف کردند.

آقای رئیس، من می‌توانم با ارائه اسناد و مدارک، به شما اطمینان بدهم که این به اصطلاح شورای ملی مقاومت ایران چیزی جز سازمان مجاهدین خلق نیست، سازمانی که دستش تا مرفق به خون نه تنها ایرانیان بلکه عده‌یی از هموطنان شما آلوده است. سازمان مجاهدین خلق مکرر و علناً به قتل اتباع آمریکا که در ایران مأموریت داشته‌اند، مباحثات کرده است و هر نوع اظهار حمایت از این سازمان، اهانتی به ملت ایران و در عین حال، به ملت آمریکا خواهد بود. مجاهدین خلق ایران، از آغاز انقلاب خمینی، تا روزی که امیدوار بودند سهمی از غنیمت ببرند، در پایمال کردن حقوق انسانی ایرانیان لحظه‌یی تردید نکردند. خاطره عملیات تروریستی آنها و تشویق ملایان حاکم به کشتارهای بی‌حاکمه، قبل و بعد از انقلاب، و نقش بسیار مؤثری که در اشغال سفارت آمریکا در تهران و گروگانگیری دیپلماتهای آمریکایی، ایفا کردند، در ذهن ایرانیان زنده است و عمیقاً اعتقاد دارم که اگر ملت ایران ناگزیر باشد بین رژیم ملایان و سازمان مجاهدین خلق، یکی را انتخاب کند در تأیید رژیم کنونی لحظه‌یی تردید نخواهد کرد. البته احساس خصومت اعضای مجلس نمایندگان آمریکا، و به طور کلی ملت آمریکا، نسبت به رژیم تروریست‌پرور ملایان، به خوبی قابل فهم است ولی نباید این احساس به نحوی بروز کند که به مقابله با احساسات ملت ایران و جریحه‌دار کردن آن منجر شود. کشور شما در حال حاضر با ایران رابطه سیاسی ندارد ولی همکاران شما به یقین می‌توانند از کسانی که از کشور ما، به خصوص در یک سال اخیر، بازدید کرده‌اند، درباره احساس نفرت عمیق ملت ایران نسبت به این سازمان تروریستی و ضد ایرانی، کسب اطلاع کنند. کسانی که در ماه ژوئیه ۱۹۸۸ در ایران بودند دیدند که آن هنگام که سازمان مجاهدین خلق، با تجهیز عده‌یی افراد مسلح، از خاک عراق به ایران حمله برد، چگونه تمام ملت ایران، از بزرگ و کوچک، حتی مخالفین سرسخت رژیم ملایان، برای کمک به ارتش، با تمام امکانات خود داوطلبانه به مقابله با تهاجم آنها رفتند و بعد از وارد آوردن تلفات بسیار، آنان را از خاک ایران بیرون کردند...».

* قسمتی از مقاله «حکایت احمق و مفلس» از نشریه «قیام ایران» ارگان نهضت بختیار که در آن نامه نمایندگان کنگره آمریکا را به باد انتقاد سپرده است:

«دهها نماینده مجلس نمایندگان آمریکا - ۱۲۱ دموکرات و ۶۵ جمهوریخواه - در نامه‌یی خطاب به جیمزبیکر وزیر خارجه ایالات متحده، از وی خواسته‌اند که از جستجو برای یافتن عناصر میانه‌رو در حکومت جمهوری اسلامی دست بردارد. یک لحظه انسان خیال می‌کند که اعضای مجلس نمایندگان، حتی از نوع آمریکایی آن، دارند از کینه امور سر در می‌آورند، اما فقط یک لحظه، زیرا در همان نامه پیشنهاد شده است که دولت آمریکا با اقتدا به پارلمان اروپایی، شورای ملی مقاومت را که آقای مسعود رجوی رهبری آن را دارد، به رسمیت بشناسد!... از آنان که گزارش کمیسیون روابط خارجی سنای خود را درباره ماهیت تروریستی مجاهدین خلق نخوانده‌اند یا اگر خوانده‌اند اهمیت آن را درنیافته‌اند، چه توقعی می‌توان داشت؟ در آن گزارش، با اتکا به اسناد و مدارکی که خود سازمان مجاهدین خلق انتشار داده است، آمده است که ترور مستشاران نظامی آمریکایی در تهران کار سازمانیافته مجاهدین خلق بوده است. مجاهدین خلق در نشریه‌های خود، البته پیش از آن که قیافه‌یی اروپایی‌پسند به خود بگیرند، بارها از این آدمکشی به خود بالیدند. در طول این مدتی هم که فرنگی‌مآب شده‌اند، حتی یک بار از آن اقدامهای تروریستی ابراز پشیمانی نکرده‌اند. آتش شعار "مرگ بر آمریکا" را در زمان اشغال سفارت آمریکا و به گروگان گرفتن اعضای آن آیا مجاهدین خلق داغ نمی‌کرده‌اند؟ فقط ساده‌لوحی مجلس‌نشینانی چون اعضای پارلمان اروپایی یا مجلس نمایندگان آمریکا می‌تواند مشوق انسان در این کار باشد که با یک دست شهروندان آمریکایی را بکشد و با دست دیگر از شهروندان آمریکایی برای مطرح کردن خود امضا بگیرد. تا احمق در جهان است، مفلس در نمی‌ماند. برای مجاهدین خلق، حماقت یا غفلت برخی سیاستگران اروپایی و آمریکایی سرمایه‌یی است که مدام با آن سودا می‌کنند. ولی، چنان که بختیار گفته است، ملت ایران اگر در یک موقعیت فرضی در برابر این انتخاب قرار گیرد که یا خمینی یا مجاهدین خلق، در انتخاب خمینی درنگی نخواهد کرد. شرکت خودانگیخته مردم برای مقابله با عملیات معروف به "مرصاد" که می‌بایست مجاهدین را به تسخیر نظامی ایران برساند نشان داد که در موقعیت عینی هم مردم رژیم خمینی را به رژیم رجوی ترجیح می‌دهند. خوب بود نمایندگانی چون اعضای پارلمان اروپایی یا مجلس نمایندگان آمریکا، به جای آن که فریب ظاهر را بخورند یا آن که به مانورهای مسخره پردازند، در آن رفتار مردم ایران تأملی می‌کردند و گزارشهای مکرر و مستندی را که از بسیج خودجوش مردم ایران به خصوص اهالی کردستان در حمله مجاهدین به شاه‌آباد غرب منتشر شد، می‌خواندند و می‌دیدند که ملت ایران با همه نفرتی که از رژیم نامردم ملاها دارد، چگونه برای دفع حمله این مزدوران که با حمایت نیروهای خارجی صورت گرفت، فداکاری کردند».

• قسمتی از متن نامه دفتر رضا پهلوی در اعتراض به نامه نمایندگان آمریکا به نقل از کیهان (سلطنت طلب، چاپ لندن): «... متأسفانه منتشرکنندگان اعلامیه با موضعگیری به نفع یک سازمان سیاسی خاص حرکت گسترده‌یی را که نیروها و گرایشهای گوناگون سیاسی و ملی برای رهایی ایران آغاز نمودند نادیده گرفتند. هیچ نیرو و مقام و دولت خارجی حق ندارد پیش از این که ملت ایران بتواند نمایندگان و حکومت خاص خود را آزادانه انتخاب کند، گروهی را به نمایندگی آنان به رسمیت بشناسد. ملت ایران که سالهاست طعم تلخ استبداد و تسلط مرگبار یک نظام توتالیتر و ارتجاعی را چشیده است، مصمم است عنان زندگی خود را به دست گیرد و زیر بار هیچ گروه و سازمانی که برگزیده اراده آزاد او نباشد و آزادیها و حقوق سیاسی همه را محترم نشمارد، نرود».

• نشریه نیمروز (سلطنت طلب، چاپ لندن) درباره نامه نمایندگان کنگره آمریکا نوشت: «انتشار نامه ۱۸۶ تن بدون شک همان موهبت الهی بود که رژیم جمهوری اسلامی یا به عبارت دیگر باند رفسنجانی - خامنه‌ای، در این مرحله سخت بدان نیازمند بود. از یک طرف دستگاههای تبلیغاتی رژیم با تکیه بر عبارات مربوط به لزوم تأیید شورای ملی مقاومت در نامه نمایندگان کنگره کوشیدند آینده‌یی را که نمایندگان کنگره برای مردم ایران ترسیم کرده‌اند، به خوبی در برابرشان بگذارند و نشان دهند هرگونه تحولی در جهت تغییر نظام منجر به روی کار آمدن باند بغدادنشینان مجاهد است که بند نافشان به واشنگتن وصل است و اگر چه دادشان را از بغداد می‌زنند و دست‌پرورده صدام حسین‌اند، اما در نهایت رو به قبله کنگره و سیا و پنتاگون نماز می‌گزاردند. رژیم طی چند روز گذشته از هیچ فرصتی برای بهره‌گیری از عبارات نامه نمایندگان کنگره آمریکا فروگذار نکرد، تا ایرانیان وطن‌دوست و آزادی‌طلبی که به هیچ وجه حاضر نیستند از افسیهای حاکم به مار غاشیه مجاهد پناه ببرند، با علم به این که زندگی در جهنم موجود به مراتب از زیستن در بهشتی که رجوی و شرکا برای مردم ایران تدارک دیده‌اند بهتر است، مجبور به سکوت شدند. از سوی دیگر، انتشار نامه نمایندگان کنگره در زمانی که رفسنجانی و خامنه‌ای از سوی تندروها متهم به سازش با آمریکا و زیر پا نهادن اصول انقلاب بودند، بهترین مجال را برای رهبر و رئیس‌جمهوریش فراهم آورد تا حرفهای مخالفان خود را پوچ و بی‌اساس قلمداد کنند... در این میان از همه مضحکتر جشن و پایکوبی رفقای ضدامپریالیست مجاهد در بغداد بود که انتشار نامه نمایندگان کنگره از خمار بعد از عملیات مرصاد، یا به قول آنها فروغ جاویدان، بیرونشان آورد و وادارشان ساخت دو دهه شعارها و عملیات ضدامپریالیستی را در دجله اندازند و به نغمه‌گری برای واشنگتن بپردازند و از این که سرانجام

توانست‌اند دستگاهی را در دنیا پیدا کنند که شرکت سهامی رجوی و یازده انسان مکروه و مطرود و ورشکسته سیاسی را به عنوان شورای دوازده حزبه!! مقاومت به ثبت رسانند، سر از پا نشناسند».

۲۴ شهریور (۱۵ سپتامبر): قسمتی از سخنرانی یزدی، رئیس قوه قضاییه رژیم، در خطبه نماز جمعه تهران به نقل از رادیو رژیم: «... از مجلس تشکر می‌کنم که به سهم خود پاسخ دندان شکنی به نامه نمایندگان آمریکا دادند، اگر نبود این پاسخ، این حالت پیش نمی‌آمد که نامه امضا شده را پس بگیرند و در صدد برپایاند که نسخه‌هایش را جمع کنند... در پرونده آمریکا این نقطه سیاه اضافه شد و یک برگ دیگر به پرونده سیاهش آمد که پس از ده سال مقاومت جمهوری اسلامی ایران و خنثی کردن تمام نقشه‌های همه دشمنان، در رأس آنها آمریکا باز هم چنین فکر خام و خیال ضعیفی، در مغز بعضیها توی نمایندگانشان پیش آمده است. خوشبختانه نمایندگان بیدار و هوشیار مجلس شورای اسلامی، واقعاً پاسخ محکمی به آنها دادند».

• رادیو رژیم در برنامه «بررسی رویدادهای هفته»، گفت: «نمایندگان مجلس با انتشار بیانیه‌یی تحت عنوان "پاسخی به پرچمداران تروریسم دولتی" اقدام ۱۸۶ تن از نمایندگان کنگره آمریکا را محکوم کردند. اقدام نمایندگان کنگره آمریکا که بر خلاف موازین بین‌المللی است و مداخله در امور داخلی ایران محسوب می‌شود، نشانگر شکست سیاستهای قبلی آمریکا نسبت به ایران می‌باشد. این اقدام دشمنی همیشگی مسئولان آمریکایی را با انقلاب اسلامی به خوبی نشان می‌دهد. با توجه به این دشمنی دائمی آمریکا با انقلاب اسلامی و توطئه‌هایی که تا کنون از سوی آمریکا برای شکست دادن انقلاب اسلامی به وقوع پیوسته است، می‌توان نتیجه گرفت که آمریکا هیچگاه در روابط خود با ایران به روابط متقابل دوستانه نمی‌اندیشد بلکه درصدد شکست و یا استحاله و انحراف انقلاب اسلامی است، از این روست که مسئولان ایران به پیروی از امام خمینی، آمریکا را لایق برقراری روابط دوستانه نمی‌دانند».

• به گزارش رادیو رژیم، «نمازگزاران جمعه در دمشق، امروز با شعارهای مرگ بر آمریکا، درخواست نمایندگان کنگره آمریکا برای براندازی نظام جمهوری اسلامی ایران را محکوم کردند و [آن را] ناشی از عداوت امپریالیسم با انقلاب اسلامی دانستند».

۲۵ شهریور (۱۶ سپتامبر): قسمتی از سخنان رفسنجانی در دیدار با وزیر فرهنگ و آموزش عالی و رئیس‌ان دانشگاهها به نقل از روزنامه اطلاعات: «نمایندگان پارلمان آمریکا در این نامه ماهیت استکباری خود را نشان دادند و این هم از اتفاقات

و اشتباهاتی است که به ندرت در دنیا اتفاق می‌افتد. اینها هر چه را که بتوانند در دنیا با تبلیغات سوء خود منکر می‌شوند. اینها با این نامه نشان دادند که علی‌رغم ادعاهای توخالی‌شان مبنی بر مخالفت با تروریسم عملاً خود بزرگترین حامی تروریسم در جهان هستند».

* به نوشته روزنامه جمهوری اسلامی، مشکینی در نماز جمعه دیروز قم با اشاره به نامه نمایندگان کنگره آمریکا، گفت: «ما از نمایندگان یک کشور به اصطلاح متمدن و حامی حقوق بشر سؤال می‌کنیم بر اساس چه منطق و عقل و قانونی از دولت خود درخواست سقوط نظام جمهوری اسلامی ایران را نموده‌اید؟ مگر دولت شما از ابتدای پیروزی انقلاب تا کنون لحظه‌یی دست از شیطنت علیه نظام جمهوری اسلامی برداشته است که اکنون چنین درخواستی را نموده‌اید؟ مگر دولت شما منافقین را به جان مردم کوچه و بازار ما نینداخت و شما از آنها حمایت نکردید؟... همان‌طور که تاکنون به حول و قوه الهی تمام توطئه‌های شیطان بزرگ خنثی شده است خیانت اخیر نمایندگان کنگره آمریکا نیز در اثر هوشیاری و پاسخ دندان شکن نمایندگان مجلس شورای اسلامی خنثی شد و پس گرفتن این نامه توسط نمایندگان کنگره شکست بزرگی برای دولت‌مردان آمریکا و تمامی ضدانقلابیون است».

* روزنامه جمهوری اسلامی خلاصه‌یی از سخنان دیروز ائمه جمعه برخی از شهرها را در رابطه با نامه نمایندگان کنگره آمریکا به چاپ رسانده است: امام جمعه طالقان: «...استکبار جهانی تلاش می‌کند تا بین مسلمین جهان و خصوصاً مسئولین جمهوری اسلامی ایران اختلاف بیندازد و از این طریق به اهداف شوم خود برسد».

امام جمعه مسجد سلیمان: «...این منافقین شما (آمریکا) در ده سال اخیر چه غلطی کردند که حال می‌خواهید آنها را مسلح کنید؟ مگر در عملیات مرصاد آنها را با شعار "امروز بغداد، فردا تهران" مسلح نکردید و نتیجه را ندیدید؟ این نهایت خفت آمریکاست».

امام جمعه آستانه اشرفیه: «...آمریکا از ابتدای پیروزی انقلاب درصدد براندازی نظام جمهوری اسلامی برآمده است و در این راستا تمام ترفندهای خود را به کار برد، اما به خواست خدا و همت مردم، آمریکا هیچ غلطی نتوانسته و نمی‌تواند بکند».

امام جمعه ساوجبلاغ: «...استعمارگران و نمایندگان بی‌کفایت کنگره آمریکا فکر می‌کردند با رفتن امام خط امام هم از بین می‌رود ولی هوشیاری و اتحاد شما مردم و مسئولین اینها را مایوس ساخته و خواهند ساخت».

امام جمعه بهمنمیر: «...آمریکا و سرسپردگانش مطمئن باشند که ملت مسلمان ایران بعد از ده سال دست و پنجه نرم کردن با تمام قدرتها و تحمل این همه مشکلات، با این نامه پراکنیهای یک عده مزدور از صحنه خارج نخواهند شد».

امام جمعه قزوین: «...نامه اخیر جمعی از نمایندگان کنگره آمریکا مبنی بر لزوم مقابله با انقلاب اسلامی را یکی دیگر از بازیهای سیاسی استکبار جهانی ذکر کرد و از مجلس و رسانه‌های گروهی به خاطر عکس‌العمل به این نامه تشکر کرد».

امام جمعه استهبان: «...استکبار تا کنون وعده سرنگونی نظام و سازش با شیطان بزرگ پس از حیات حضرت امام به خود و نوکرانش می‌داد ولی حال که دیدند نظام تثبیت شد... مایوسانه دست به دامن منافقین زده و آن قدر حقیر شده که با توسل به منفورترین اقشار یعنی تروریستهای منافق امید براندازی نظام را در سر می‌پرورانند».

امام جمعه پاکدشت: «...دشمنان انقلاب اسلامی فکر می‌کردند که با ارتحال امام حماسه خمینی نیز به خاموشی می‌گراید لذا نمایندگان صهیونیست کنگره آمریکا در یک اقدام سفیهانه گویند که چون بعد از امام خمینی نیز مسئولین و مردم ایران مصرا نه بر اهداف امام خمینی پافشاری می‌کنند لذا ما خواهان مبارزه با رژیم اسلامی هستیم. افتخار ماست که صهیونیستها از ما قطع امید کرده باشند».

امام جمعه آبادان: «...برملا شدن خوی ضدبشری و دخالتگری آمریکا در جهان نشان‌دهنده درستی راه رهبر و مسئولین و مردم و تداوم خط امام خمینی می‌باشد و ما باید در این راه مصمم باشیم».

امام جمعه شیروان: «...بار دیگر با نوشتن این نامه ثابت شد که آمریکا آن قدر مستأصل شده که هیچ روزنه‌امیدی برای برقراری ارتباط با ایران نمی‌بیند و چاره کار را در این دیده است که دوباره دنبال گروهکهای منزوی شده و از هم پاشیده و منفور ملت ایران برود و به تقویت آنان بپردازد. آن افرادی که به مسئولین این نظام برچسب می‌زنند که می‌خواهند با آمریکا رابطه برقرار کنند بدانند که این مسئولین بعد از رحلت امام عزیزمان همان سیاست نه شرقی - نه غربی را دنبال می‌کنند».

۲۶ شهریور (۱۷ سپتامبر): قسمتی از سخنان رفسنجانی در دیدار با رؤسای دانشگاهها و مؤسسات آموزش عالی به نقل از روزنامه رسالت: «سردمداران دنیای استکبار نه تنها در زمینه‌های علمی و فنی و در اختیار گذاردن امکانات پژوهشی به کشورهای جهان سوم دروغ می‌گویند بلکه همواره می‌کوشند در امور سیاسی و اجتماعی ملتها دخالت کنند... نامه نمایندگان کنگره آمریکا به وزیر خارجه این کشور مبنی بر حمایت از مخالفان جمهوری اسلامی، سند رسوایی و فضاحت کسانی است که همواره دیگران را به حمایت از تروریسم محکوم می‌کنند که بارها خود نیز از آنها به

عنوان تروریست یاد کرده‌اند».

* قسمتی از سخنان امام جمعه اهواز به نقل از رادیو رژیم: «...مسأله دیگر عبارت است از آن تجاسری که تعدادی از نمایندگان پارلمان آمریکا کردند در نامه‌یی به رئیس‌جمهورشان. نوشته بودند از قرار معلوم ایران همان ایران خمینی است و اینها به هیچ وجه نمی‌خواهند از ایده‌هایشان تنزل کنند و لذا ما هم باید تصمیم خودمان را بگیریم و این انقلاب را سرنگون کنیم... به هر حال ما از آن بیدیهایی نیستیم که با این بادها بلرزیم. این تهدیدات از اول بوده، تازه اینها پیش‌بینیهای ما را اثبات می‌کند، بعضیها و شاید خیلیها بودند که واقعاً عمق جنایتکاری آمریکا را لمس نمی‌کردند، هر چه هم به آنها گفته می‌شد این دست آمریکاست از پشت پرده که هدایت می‌کند همه این جنایتها را باورشان نمی‌شد، و خدا خواست که خودشان به دست خودشان خودشان را معرفی کنند و رسوا سازند».

* روزنامه رسالت در مطلبی راجع به نامه نمایندگان کنگره آمریکا نوشت: «در پی انتشار نامه وقیحانه ۱۸۶ تن از اعضای مجلس نمایندگان آمریکا و واکنش شدید مجلس شورای اسلامی، بنیاد شهید، رسانه‌های گروهی ایران، اعضای مجلس نمایندگان نامه خود را سریعاً جمع‌آوری کردند».

توضیح: منبع خبر «جمع‌آوری نامه» همان مصاحبه بی‌بی‌سی است.

۲۷ شهریور (۱۸ سپتامبر): به گزارش رادیو رژیم، نماینده گران در مجلس رژیم، گفت: «آمریکا و ایادیش باید بدانند که مردم ما هنوز پیام امامشان را فراموش نکرده و کشتار وحشیانه دست‌نشانندگان را در سرزمین امن الهی - مکه مکرمه - از یاد نبرده است. چگونه می‌توان فراموش کرد جنایت دشمنان را که با ملت سربلند ایران سر ستیز دارند و از جانیانی حمایت کرده‌اند که دستشان تا مرفق به خون عزیزان بی‌گناه، ائمه جمعه محترم و حزب‌اللهیان فداکار آغشته است».

* قسمتی از سخنرانی امام جمعه آبادان به نقل از رادیو رژیم، مرکز خوزستان: «۱۸۶ نفر نماینده نامه می‌نویسند برای وزیر امور خارجه که وزیر امور خارجه گریبان رئیس‌جمهور را بگیرد و این مطلب را به او تفهیم کند که این نظام فعلی ایران، در خط امامشان هستند و آن طور که انتظار می‌رفت که بعد از رحلت امام، راستگرا باشند، نیستند. فایده ندارد بایستی ما متوسل بشویم به رذلتین رذله‌ها و پستترین پستها، به مسعود رجوی و دار و دسته‌اش، و آنها را تقویت کنیم برای براندازی حکومت فعلی ایران. الفبای اولیه قوانین بین‌المللی می‌گوید هیچ قوه دیگری حق ندارد که دخالت کند در امر یک مملکت که ما می‌خواهیم کاری کنیم که نظام این جا به هم بخورد. به شما چه مربوط است، چقدر احمق هستید... منتظر بودند با رحلت امام فوراً این جا برایشان از مرزها قالی فرش کنند و مردم بروند

استقبال مسعود رجوی، بگویند بیایید این جا حکومت تشکیل بدهید. اما دیدند که مردم چقدر تودهنی بهشان زدند. دیدند که نه، یک هفته گذشت، ۲۰ روز گذشت، ۳۰ روز گذشت، چهل روز گذشت. این نظام برای این که توی دهن آمریکا بزند، همین‌طور محکم پیش می‌رود. آمدند رسوایی بارآوردند، می‌گویند متشبت بشویم به مسعود رجوی، برای این که این نظام را براندازیم. این مسعود رجوی کیست؟ این منافقین کی هستند؟ آنها تا این جا بودند چه غلطی کردند؟ ما باور نمی‌کردیم آمریکا این قدر حقیر کند خود را. ملت ما باید متوجه باشند که آمریکا دشمن است، انگلستان دشمن است. ما نمی‌توانیم به هیچ وجه با این دشمنها کنار بیاییم. فریاد مرگ بر آمریکا در این کشور نباید هیچ وقت پایین بیاید».

۲۸ شهریور (۱۹ سپتامبر): سخنان نماینده اردستان در مجلس رژیم به نقل از روزنامه کیهان: «...ارتباط ما با کفار به صورت سلطه‌پذیری این چنین نیست که عقیده فردی از افراد و یا حتی عقیده شخصی رهبر ما باشد. نمایندگان آمریکا فکر کرده‌اند که این مسائل شخصی است که اگر رهبر ما رحلت کرد عقیده ما برگردد. البته معنای نپذیرفتن سلطه این نیست که ما رابطه تجاری هم با کفار غیرمسلمانان نداشته باشیم و اگر رابطه برقرار کردیم افرادی بگویند نه شرقی و نه غربی ما به هم خورد. ما از نظر اسلامی هیچ دلیلی نداریم که اگر کسی روابط حسنه‌یی با ما برقرار کند ولو کافر باشد ارتباط تجاری را با او قطع کنیم».

۲۹ شهریور (۲۰ سپتامبر): قسمتی از سخنان نماینده ملایر در مجلس رژیم به نقل از روزنامه جمهوری اسلامی: «چند روز پیش آمریکا بار دیگر توسط نمایندگان صهیونیست کنگره‌اش به ایران اسلامی چنگ و دندان نشان داد و فریاد رسای مرگ بر آمریکای ملت بزرگ ما را رساتر نمود. اینها در بیانات خود اثبات نمودند که آمریکا حتی اگر هم به ظاهر دم از صلح و حقوق متقابل بزند کینه اسلام را به دل دارد و همواره در صدد انتقامجویی است».

۳۰ شهریور (۲۱ سپتامبر): کیهان لندن (سلطنت‌طلب) در مقاله‌یی با عنوان «۱۸۶ سوراخ دعای گم شده!» نوشت: «۱۸۶ تن از نمایندگان کنگره، که در میانشان هم دمکرات و هم جمهوریخواه هست، با امضای نامه‌یی از وزیر امور خارجه خود خواسته‌اند که بکوشد رژیم جمهوری اسلامی را براندازد و برای براندازی آن از مجاهدین خلق حمایت کند. امضای این نامه، به ابتکار خود این نمایندگان نیست، بلکه آشکارا (و برای چندمین بار) کسانی که مردم آمریکا به آنها رأی داده‌اند که از منافع آنها دفاع کنند، به دام کسانی افتاده‌اند که تاریخچه‌یی انکار نکردنی از کشتن آمریکاییان و اقدامات ضدآمریکایی در پشت سردارند و بر اساس اصول اعلام شده عقاید خود، اصولاً ضدآمریکایی و ضدغربی هستند. گرچه این نامه، بهترین بهانه

تبلیغاتی را به جمهوری اسلامی می‌دهد که مخالفان خود را وابسته به اجنبی وانمود کند و در حقیقت مشروعیت اخلاقی برای کشتار هر مخالفی به دست آورد ولی در مبارزات ایرانیان برای سرنگون ساختن مافیای جمهوری اسلامی و بازگرداندن دموکراسی، تمدن، حقوق انسانی و فرهنگ ملی به وطنشان، تأثیری به جا نمی‌گذارد. سازمان مجاهدین خلق، با، یا بدون حمایت آمریکا، یک گروه مارکسیست - تروریستی است که برای رسیدن به قدرت، همه کوره‌راهها را می‌پیماید و هرچه حمایت دولتهای بیگانه از او بیشتر شود، رویگردانی ایرانیان نیز از او افزایش می‌یابد، اکثریت قریب به اتفاق مردم ایران، می‌دانند که اگر روزگاری - خدای ناکرده - مجاهدین خلق در کشورشان به قدرتی دست یابند، چنان روزگاری برایشان رقم خواهند زد که همگان به ایام سیاه خمینی غبطه خورند. شمار کسانی که حاضرند رژیم جمهوری اسلامی را با حکومت احتمالی مجاهدین خلق عوض کنند، آن قدر اندک است که صرفنظر کردنی است...»

ضمیمه ۲

متن کامل مواد اصلاح شده

قانون اساسی رژیم

متن کامل مواد اصلاح شده

قانون اساسی رژیم

شورای بازنگری قانون اساسی رژیم، به دستور خمینی برای تجدیدنظر و اصلاح قانون اساسی در ۴ اردیبهشت ۶۸ تشکیل شد. این شورا طی ۴۱ جلسه، ۴۸ اصل قانون اساسی رژیم را تغییر داده و یا اصلاح نمود. متن کامل اصول بازنگری شده به نقل از روزنامه رسالت، مورخ ۵ مرداد ۶۸:

اصل پنجم:

در زمان غیبت حضرت ولی عصر «عجل الله تعالی فرجه» در جمهوری اسلامی ایران ولایت امر و امامت امت بر عهده فقیه عادل و با تقوا، آگاه به زمان، شجاع، مدیر و مدبر است که طبق اصل یکصد و هفتم عهده دار آن می گردد.

اصل پنجاه و هفتم:

قوای حاکم در جمهوری اسلامی ایران عبارتند از: قوه مقننه، قوه مجریه و قوه قضاییه که زیر نظر ولایت مطلقه امر و امامت امت بر طبق اصول آینده این قانون اعمال می گردند. این قوا مستقل از یکدیگرند.

اصل شصتم:

اعمال قوه مجریه جز در اموری که در این قانون مستقیماً بر عهده رهبری گذارده شده از طریق رئیس جمهوری و وزراست.

اصل شصت و چهارم:

عده نمایندگان مجلس شورای اسلامی دویست و هفتاد نفر است و از تاریخ همه پرسی سال یک هزار و سیصد و شصت و هشت هجری شمسی پس از هر ده سال، با در نظر گرفتن عوامل انسانی، سیاسی، جغرافیایی و نظایر آنها حداکثر بیست نفر نماینده می تواند اضافه شود. زرتشتیان و کلیمیان هر کدام یک نماینده و مسیحیان آشوری و کلدانی مجموعاً یک نماینده و مسیحیان ارمنی جنوب و شمال هر کدام یک نماینده انتخاب می کنند. محدوده حوزه های انتخابیه و تعداد نمایندگان را قانون معین می کند.

اصل شصت و نهم:

مذاکرات مجلس شورای اسلامی باید علنی باشد و گزارش کامل آن از طریق رادیو و روزنامه رسمی برای اطلاع عموم منتشر شود. در شرایط اضطراری، در صورتی که رعایت امنیت کشور ایجاب کند، به تقاضای رئیس جمهور یا یکی از وزرا یا ده نفر از نمایندگان جلسه غیر علنی تشکیل می‌شود. مصوبات جلسه غیر علنی در صورتی معتبر است که با حضور شورای نگهبان به تصویب سه چهارم مجموع نمایندگان برسد. گزارش و مصوبات این جلسه باید پس از برطرف شدن شرایط اضطراری برای اطلاع عموم منتشر گردد.

اصل هفتادم:

رئیس جمهور و معاونان او و وزیران، به اجتماع یا به انفراد، حق شرکت در جلسات علنی مجلس را دارند و می‌توانند مشاوران خود را همراه داشته باشند و در صورتی که نمایندگان لازم بدانند، وزرا مکلف به حضورند و هرگاه تقاضا کنند مطالبشان استماع می‌شود.

اصل هشتاد و پنجم:

سمت نمایندگی قائم به شخص است و قابل واگذاری به دیگری نیست. مجلس نمی‌تواند اختیار قانونگذاری را به شخص یا هیاتی واگذار کند ولی در موارد ضروری می‌تواند اختیار وضع بعضی از قوانین را با رعایت اصل هفتاد و دوم به کمیسیونهای داخلی خود تفویض کند. در این صورت این قوانین در مدتی که مجلس تعیین می‌نماید به صورت آزمایشی اجرا می‌شود و تصویب نهایی آنها با مجلس خواهد بود. هم چنین مجلس شورای اسلامی می‌تواند تصویب دائمی اساسنامه سازمانها، شرکتها، مؤسسات دولتی یا وابسته به دولت را با رعایت اصل هفتاد و دوم به کمیسیونهای ذیربط واگذار کند یا اجازه تصویب آنها را به دولت بدهد. در این صورت مصوبات دولت نباید با اصول و احکام مذهب رسمی کشور و یا قانون اساسی مغایرت داشته باشد. تشخیص این امر به ترتیب مذکور در اصل نود و ششم با شورای نگهبان است. علاوه بر این مصوبات دولت نباید مخالف قوانین و مقررات عمومی کشور باشد و به منظور بررسی و اعلام عدم مغایرت آنها با قوانین مزبور باید ضمن ابلاغ برای اجرا به اطلاع رئیس مجلس شورای اسلامی برسد.

اصل هشتاد و هفتم:

رئیس جمهور برای هیأت وزیران پس از تشکیل و پیش از هر اقدام دیگر باید از مجلس رأی اعتماد بگیرد. در دوران تصدی نیز در مورد مسائل مهم و مورد اختلاف می‌تواند از مجلس برای هیأت وزیران تقاضای رأی اعتماد کند.

اصل هشتاد و هشتم:

در هر مورد که حداقل یک چهارم کل نمایندگان مجلس شورای اسلامی از رئیس جمهور و یا هر یک از نمایندگان از وزیر مسئول، درباره یکی از وظایف آنان سؤال کنند رئیس جمهور یا وزیر موظف است در مجلس حاضر شود و به سؤال جواب دهد و این جواب نباید در مورد رئیس جمهور بیش از یک ماه و در مورد وزیر بیش از ده روز به تأخیر افتد مگر با عذر موجه به تشخیص مجلس شورای اسلامی.

اصل هشتاد و نهم:

۱ - نمایندگان مجلس شورای اسلامی می‌توانند در مواردی که لازم می‌دانند هیأت وزیران یا هر یک از وزرا را استیضاح کنند. استیضاح وقتی قابل طرح در مجلس است که با امضای حداقل ده نفر از نمایندگان به مجلس تقدیم شود. هیأت وزیران یا وزیر مورد استیضاح باید ظرف مدت ده روز پس از طرح آن در مجلس حاضر شود و به آن پاسخ گوید و از مجلس رأی اعتماد بخواهد. در صورت عدم حضور هیأت وزیران یا وزیر برای پاسخ، نمایندگان مزبور درباره استیضاح خود توضیحات لازم را می‌دهند و در صورتی که مجلس مقتضی بداند اعلام رأی عدم اعتماد خواهد کرد. اگر مجلس رأی اعتماد نداد هیأت وزیران یا وزیر مورد استیضاح عزل می‌شود. در هر دو صورت وزرای مورد استیضاح نمی‌توانند در هیأت وزیرانی که بلافاصله بعد از آن تشکیل می‌شود عضویت پیدا کنند.

۲ - در صورتی که حداقل یک سوم از نمایندگان مجلس شورای اسلامی رئیس جمهور را در مقام اجرای وظایف مدیریت قوه مجریه و اداره امور اجرایی کشور مورد استیضاح قرار دهند، رئیس جمهور باید ظرف مدت یک ماه پس از طرح آن در مجلس حاضر شود و در خصوص مسائل مطرح شده توضیحات کافی بدهد. در صورتی که پس از بیانات نمایندگان مخالف و موافق و پاسخ رئیس جمهور اکثریت دو سوم کل نمایندگان به عدم کفایت رئیس جمهور رأی دادند مراتب جهت اجرای بند ۱۰ اصل یکصد و دهم به اطلاع مقام رهبری می‌رسد.

اصل نود و یکم:

به منظور پاسداری از احکام اسلام و قانون اساسی از نظر عدم مغایرت مصوبات مجلس شورای اسلامی با آنها، شورایی به نام شورای نگهبان با ترکیب زیر تشکیل می‌شود: ۱ - شش نفر از فقهای عادل و آگاه به مقتضیات زمان و مسائل روز. انتخاب این عده با مقام رهبری است. ۲ - شش نفر حقوقدان، در رشته‌های مختلف حقوقی، از میان حقوقدانان مسلمانی که به وسیله رئیس قوه قضاییه به مجلس شورای اسلامی معرفی می‌شوند و با رأی مجلس انتخاب می‌گردند.

اصل نودونهم:

شورای نگهبان نظارت بر انتخابات مجلس خبرگان رهبری، ریاست جمهوری، مجلس شورای اسلامی و مراجعه به آرای عمومی و همه‌پرسی را بر عهده دارد.

اصل یکصد و هفتم:

پس از مرجع عالیقدر تقلید و رهبر کبیر انقلاب جهانی اسلامی و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران حضرت آیت‌الله العظمی امام خمینی «قدس سره الشریف» که از طرف اکثریت قاطع مردم به مرجعیت و رهبری شناخته و پذیرفته شدند، تعیین رهبر به عهده خبرگان منتخب مردم است. خبرگان رهبری درباره همه فقهای واجد شرایط مذکور در اصل پنجم و یکصد و نهم بررسی و مشورت می‌کنند هرگاه یکی از آنان را اعلم به احکام و موضوعات فقهی یا مسائل سیاسی و اجتماعی یا دارای مقبولیت عامه یا واجد برجستگی خاص در یکی از صفات مذکور در اصل یکصد و نهم تشخیص دهند او را به رهبری انتخاب می‌کنند و در غیر این صورت یکی از آنان را به عنوان رهبر انتخاب و معرفی می‌نمایند. رهبر منتخب خبرگان، ولایت امر و همه مسئولیتهای ناشی از آن را بر عهده خواهد داشت. رهبر در برابر قوانین با سایر افراد کشور مساوی است.

اصل یکصد و هشتم:

قانون مربوط به تعداد و شرایط خبرگان، کیفیت انتخاب آنها و آییننامه داخلی جلسات آنان برای نخستین دوره باید به وسیله فقهای اولین شورای نگهبان تهیه و با اکثریت آرای آنان تصویب شود و به تصویب نهایی رهبر انقلاب برسد. از آن پس هر گونه تغییر و تجدیدنظر در این قانون و تصویب سایر مقررات مربوط به وظایف خبرگان در صلاحیت خود آنان است.

اصل یکصد و نهم:

شرایط و صفات رهبر: ۱ - صلاحیت علمی لازم برای افتا در ابواب مختلف فقه. ۲ - عدالت و تقوای لازم برای رهبری امت اسلام. ۳ - بینش صحیح سیاسی و اجتماعی، تدبیر، شجاعت، مدیریت و قدرت کافی برای رهبری. در صورت تعدد واجدین شرایط فوق، شخصی که دارای بینش فقهی و سیاسی قوی‌تر باشد مقدم است.

اصل یکصد و دهم:

وظایف و اختیارات رهبر:

۱ - تعیین سیاستهای کلی نظام جمهوری اسلامی ایران پس از مشورت با مجمع تشخیص مصلحت نظام.

۲ - نظارت بر حسن اجرای سیاستهای کلی نظام.

۳ - فرمان همه‌پرسی.

۴ - فرماندهی کل نیروهای مسلح.

۵ - اعلان جنگ و صلح و بسیج نیروها.

۶ - نصب و عزل و قبول استعفا.

الف - فقهای شورای نگهبان.

ب - عالیترین مقام قوه قضاییه.

ج - رئیس سازمان صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران.

د - رئیس ستاد مشترک.

ه - فرمانده کل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی.

و - فرماندهان عالی نیروهای نظامی و انتظامی.

۷ - حل اختلاف و تنظیم روابط قوای سه‌گانه.

۸ - حل معضلات نظام که از طرق عادی قابل حل نیست، از طریق مجمع تشخیص مصلحت نظام.

۹ - امضای حکم ریاست جمهوری پس از انتخاب مردم. صلاحیت داوطلبان ریاست جمهوری از جهت دارا بودن شرایطی که در این قانون می‌آید، باید قبل از انتخابات به تأیید شورای نگهبان و در دوره اول به تأیید رهبری برسد.

۱۰ - عزل رئیس جمهور با در نظر گرفتن مصالح کشور پس از حکم دیوان عالی کشور به تخلف وی از وظایف قانونی، یا رای مجلس شورای اسلامی به عدم کفایت وی بر اساس اصل هشتاد و نهم.

۱۱ - عفو یا تخفیف مجازات محکومین در حدود موازین اسلامی پس از پیشنهاد رئیس قوه قضاییه.

رهبر می‌تواند بعضی از وظایف و اختیارات خود را به شخص دیگری تفویض کند.

اصل یکصد و یازدهم:

هرگاه رهبر از انجام وظایف قانونی خود ناتوان شود، یا فاقد یکی از شرایط مذکور در اصول پنجم و یکصد و نهم گردد یا معلوم شود از آغاز فاقد بعضی از شرایط بوده است، از مقام خود برکنار خواهد شد. تشخیص این امر به عهده خبرگان مذکور در اصل یکصد و هشتم می‌باشد. در صورت فوت یا کناره‌گیری یا عزل رهبر، خبرگان موظفند در اسرع وقت نسبت به تعیین و معرفی رهبر جدید اقدام نمایند. تا هنگام معرفی رهبر، شورایی مرکب از رئیس جمهور، رئیس قوه قضاییه و یکی از فقهای شورای نگهبان به انتخاب مجمع تشخیص مصلحت نظام، همه وظایف رهبری را به طور موقت به عهده می‌گیرد و چنان چه در این مدت یکی از آنان به هر دلیل نتواند

انجام وظیفه نماید، فرد دیگری به انتخاب مجمع، با حفظ اکثریت فقها در شورا به جای وی منصوب می‌گردد. این شورا درخصوص وظایف بندهای ۱ و ۳ و ۵ و ۱۰ و قسمتهای (د) و (ه) و (و) بند ۶ اصل یکصدودهم، پس از تصویب سه چهارم اعضای مجمع تشخیص مصلحت نظام اقدام می‌کند. هرگاه رهبر بر اثر بیماری یا حادثه دیگری موقتاً از انجام وظایف رهبری ناتوان شود، دراین مدت شورای مذکور در این اصل وظایف او را عهده‌دار خواهد بود.

اصل یکصدودوازدهم:

مجمع تشخیص مصلحت نظام برای تشخیص مصلحت در مواردی که مصوبه مجلس شورای اسلامی را شورای نگهبان خلاف موازین شرع یا قانون اساسی بداند و مجلس با در نظر گرفتن مصلحت نظام نظر شورای نگهبان را تأمین نکند و مشاوره در اموری که رهبری به آنان ارجاع می‌دهد و سایر وظایفی که در این قانون ذکر شده است به دستور رهبری تشکیل می‌شود. اعضای ثابت و متغیر این مجمع را مقام رهبری تعیین می‌نماید. مقررات مربوط به مجمع توسط خود اعضا تهیه و تصویب و به تأیید مقام رهبری خواهد رسید.

اصل یکصدوسیزدهم:

پس از مقام رهبری، رئیس جمهور عالیترین مقام رسمی کشور است و مسئولیت اجرای قانون اساسی و ریاست قوه مجریه را جز در اموری که مستقیماً به رهبر مربوط می‌شود، بر عهده دارد.

اصل یکصدوبیست و یکم:

رئیس جمهور در مجلس شورای اسلامی در جلسهای که با حضور رئیس قوه قضاییه و اعضای شورای نگهبان تشکیل می‌شود، سوگند یاد می‌کند و سوگندنامه را امضا می‌نماید.

اصل یکصدوبیست و دوم:

رئیس جمهور در حدود اختیارات و وظایفی که به موجب قانون اساسی و یا قوانین عادی به عهده دارد در برابر ملت و رهبر و مجلس شورای اسلامی مسئول است.

اصل یکصدوبیست و چهارم:

رئیس جمهور می‌تواند برای انجام وظایف قانونی خود معاونانی داشته باشد. معاون اول رئیس جمهوری با موافقت وی اداره هیأت وزیران و مسئولیت هماهنگی سایر معاونتها را به عهده خواهد داشت.

اصل یکصدوبیست و ششم:

رئیس جمهور مسئولیت امور برنامه و بودجه و امور اداری و استخدامی کشور

را مستقیماً بر عهده دارد و می‌تواند اداره آنها را به عهده دیگری بگذارد.
اصل یکصدوبیست و هفتم:

رئیس جمهوری می‌تواند در موارد خاص، بر حسب ضرورت با تصویب هیأت وزیران نماینده یا نمایندگان ویژه با اختیارات مشخص تعیین نماید. در این موارد تصمیمات نماینده یا نمایندگان مذکور در حکم تصمیمات رئیس جمهور و هیأت وزیران خواهد بود.

اصل یکصدوبیست و هشتم:

سفیران به پیشنهاد وزیر امور خارجه و تصویب رئیس جمهوری تعیین می‌شوند. رئیس جمهور استوارنامه سفیران را امضا می‌کند و استوارنامه سفیران کشورهای دیگر را می‌پذیرد.

اصل یکصدوسی‌ام:

رئیس جمهوری استعفای خود را به رهبر تقدیم می‌کند و تا زمانی که استعفای او پذیرفته نشده است به انجام وظایف خود ادامه می‌دهد.

اصل یکصدوسی و یکم:

در صورت فوت، عزل، استعفا، غیبت یا بیماری بیش از دو ماه رئیس جمهوری و یا در مواردی که مدت ریاست جمهوری پایان یافته و رئیس جمهور جدید بر اثر موانعی هنوز انتخاب نشده و امور دیگری از این قبیل، معاون اول رئیس جمهور با موافقت رهبری اختیارات و مسئولیتهای وی را بر عهده می‌گیرد و شورایی متشکل از رئیس مجلس و رئیس قوه قضاییه و معاون اول رئیس جمهور موظف است ترتیبی دهد که حداکثر ظرف مدت پنجاه روز رئیس جمهور جدید انتخاب شود. در صورت فوت معاون اول و یا امور دیگری که مانع انجام وظایف وی گردد و نیز در صورتی که رئیس جمهور معاون اول نداشته باشد مقام رهبری فرد دیگری را به جای او منصوب می‌کند.

اصل یکصدوسی و دوم:

در مدتی که اختیارات و مسئولیتهای رئیس جمهور بر عهده معاون اول یا فرد دیگری است که به موجب اصل یکصدوسی‌ویکم منصوب می‌گردد، وزرا را نمی‌توان استیضاح کرد یا به آنان عدم رأی اعتماد داد و نیز نمی‌توان برای تجدیدنظر در قانون اساسی و یا امر همه‌پرسی اقدام نمود.

اصل یکصدوسی و سوم:

وزرا توسط رئیس جمهور تعیین و برای گرفتن رأی اعتماد به مجلس معرفی می‌شوند. با تغییر مجلس، گرفتن رأی اعتماد جدید برای وزرا لازم نیست. تعداد وزیران و حدود اختیارات هر یک از آنان را قانون معین می‌کند.

اصل یکصدوسی و چهارم:

ریاست هیأت وزیران با رئیس جمهور است که بر کار وزیران نظارت دارد و با اتخاذ تدابیر لازم به هماهنگ ساختن تصمیمهای وزیران و هیأت دولت می‌پردازد و با همکاری وزیران، برنامه و خط مشی دولت را تعیین و قوانین را اجرا می‌کند. در موارد اختلاف نظر و با تداخل در وظایف قانونی دستگاههای دولتی در صورتی که نیاز به تفسیر یا تخییر قانون نداشته باشد، تصمیم هیأت وزیران که به پیشنهاد رئیس جمهور اتخاذ می‌شود لازم الاجراست. رئیس جمهور در برابر مجلس مسئول اقدامات هیأت وزیران است.

اصل یکصدوسی و پنجم:

وزرا تا زمانی که عزل نشده‌اند و یا بر اثر استیضاح یا درخواست رأی اعتماد، مجلس به آنها رأی عدم اعتماد نداده است در سمت خود باقی می‌مانند. استعفای هیأت وزیران یا هر یک از آنان به رئیس جمهور تسلیم می‌شود و هیأت وزیران تا تعیین دولت جدید به وظایف خود ادامه خواهند داد. رئیس جمهور می‌تواند برای وزارتخانه‌هایی که وزیر ندارد حداکثر برای مدت سه ماه سرپرست تعیین نماید.

اصل یکصدوسی و ششم:

رئیس جمهوری می‌تواند وزرا را عزل کند و در این صورت باید برای وزیر یا وزیران جدید از مجلس رأی اعتماد بگیرد و در صورتی که پس از ابراز اعتماد مجلس به دولت، نیمی از هیأت وزیران تغییر نماید باید مجدداً از مجلس شورای اسلامی برای هیأت وزیران تقاضای رأی اعتماد کند.

اصل یکصدوسی و هفتم:

هر یک از وزیران مسئول وظایف خاص خویش در برابر رئیس جمهوری و مجلس است و در اموری که به تصویب هیأت وزیران می‌رسد مسئول اعمال دیگران نیز هست.

اصل یکصدوسی و هشتم:

علاوه بر مواردی که هیأت وزیران یا وزیری مأمور تدوین آییننامه‌های اجرایی قوانین می‌شود هیأت وزیران حق دارد برای وظایف اداری و تأمین اجرای قوانین و تنظیم سازمانهای اداری به وضع تصویبنامه و آییننامه بپردازد. هر یک از وزیران نیز در حدود وظایف خویش و مصوبات هیأت وزیران حق وضع آییننامه و صدور بخشنامه را دارد ولی مفاد این مقررات نباید با متن و روح قوانین مخالف باشد. دولت می‌تواند تصویب برخی از امور مربوط به وظایف خود را به کمیسیونهای متشکل از چند وزیر واگذار نماید. مصوبات این کمیسیونها در محدوده قوانین پس از تأیید رئیس جمهور لازم الاجراست. تصویبنامه‌ها و آییننامه‌های دولت و مصوبات

کمیسیونهای مذکور در این اصل ضمن ابلاغ برای اجرا به اطلاع رئیس مجلس شورای اسلامی می‌رسد تا در صورتی که آنها را بر خلاف قوانین بیابد با ذکر دلیل برای تجدیدنظر به هیأت وزیران بفرستد.

اصل یکصدوچهل و یکم:

رسیدگی به اتهام رئیس جمهوری و معاونان او و وزیران در مورد جرائم عادی، با اطلاع مجلس شورای اسلامی در دادگاههای عمومی دادگستری انجام می‌شود.

اصل یکصدوچهل و یکم:

رئیس جمهور، معاونان رئیس جمهور، وزیران و کارمندان دولت نمی‌توانند بیش از یک شغل دولتی داشته باشند و داشتن هر نوع شغل دیگر در مؤسساتی که تمام یا قسمتی از سرمایه آن متعلق به دولت یا مؤسسات عمومی است و نمایندگی مجلس شورای اسلامی و وکالت دادگستری و مشاوره حقوقی و نیز ریاست و مدیریت عامل یا عضویت در هیأت مدیره انواع مختلف شرکتهای خصوصی، جز شرکتهای تعاونی ادارات و مؤسسات برای آنان ممنوع است. سمتهای آموزشی در دانشگاهها و مؤسسات تحقیقاتی از این حکم مستثنی است.

اصل یکصدوچهل و دوم:

دارایی رهبر، رئیس جمهور، معاونان رئیس جمهور، وزیران و همسر و فرزندان آنان قبل و بعد از خدمت، توسط رئیس قوه قضاییه رسیدگی می‌شود که بر خلاف حق افزایش نیافته باشد.

اصل یکصدوپنجاه و هفتم:

به منظور انجام مسئولیتهای قوه قضاییه در کلیه امور قضایی و اداری و اجرایی، مقام رهبری یک نفر مجتهد عادل و آگاه به امور قضایی و مدیر و مدبر را برای مدت پنج سال به عنوان رئیس قوه قضاییه تعیین می‌نماید که عالیتترین مقام قوه قضاییه است.

اصل یکصدوپنجاه و هشتم:

وظایف رئیس قوه قضاییه به شرح زیر است:

- ۱ - ایجاد تشکیلات لازم در دادگستری به تناسب مسئولیتهای اصل یکصدوپنجاه و ششم.
- ۲ - تهیه لوایح قضایی متناسب با جمهوری اسلامی.
- ۳ - استخدام قضات عادل و شایسته و عزل و نصب آنها و تغییر محل مأموریت و تعیین مشاغل و ترفیع آنان و مانند اینها از امور اداری طبق قانون.

اصل یکصدوشصتم:

وزیر دادگستری مسئولیت کلیه مسائل مربوط به روابط قوه قضاییه با قوه

مجریه و قوه مقننه را بر عهده دارد و از میان کسانی که رئیس قوه قضاییه به رئیس جمهور پیشنهاد می‌کند انتخاب می‌گردد. رئیس قوه قضاییه می‌تواند اختیارات تام مالی و اداری و نیز اختیارات استخدامی غیر قضات را به وزیر دادگستری تفویض کند. در این صورت وزیر دادگستری دارای همان اختیارات و وظایفی خواهد بود که در قوانین برای وزرا به عنوان عالیترین مقام اجرایی پیش‌بینی می‌شود.

اصل یکصد و شصت و یکم:

دیوان عالی کشور به منظور نظارت بر اجرای صحیح در محاکم و ایجاد وحدت رویه قضایی و انجام مسئولیتهایی که طبق قانون به آن محول می‌شود بر اساس ضوابطی که رئیس قوه قضاییه تعیین می‌کند تشکیل می‌گردد.

اصل یکصد و شصت و دوم:

رئیس دیوان عالی کشور و دادستان کل باید مجتهد عادل و آگاه به امور قضایی باشند و رئیس قوه قضاییه با مشورت قضات دیوان عالی کشور، آنها را برای مدت پنج سال به این سمت منصوب می‌کند.

اصل یکصد و شصت و چهارم:

قاضی را نمی‌توان از مقامی که شاغل آن است بدون محاکمه و ثبوت جرم یا تخلفی که موجب انفصال است، به طور موقت یا دائم، منفصل کرد یا بدون رضای او محل خدمت یا سمتش را تغییر داد مگر به اقتضای مصلحت جامعه با تصمیم رئیس قوه قضاییه پس از مشورت با رئیس دیوان عالی کشور و دادستان کل، نقل و انتقال دوره‌یی قضات بر طبق ضوابط کلی که قانون تعیین می‌کند، صورت می‌گیرد.

اصل یکصد و هفتاد و سوم:

به منظور رسیدگی به شکایات، تظلمات و اعتراضات مردم نسبت به مأمورین یا واحدها یا آیین‌نامه‌های دولتی و احقاق حقوق آنها، دیوانی به نام دیوان عدالت اداری، زیر نظر رئیس قوه قضاییه تأسیس می‌گردد. حدود اختیارات و نحوه عمل این دیوان را قانون تعیین می‌کند.

اصل یکصد و هفتاد و چهارم:

بر اساس حق نظارت قوه قضاییه نسبت به حسن جریان امور و اجرای صحیح قوانین در دستگاه‌های اداری سازمانی به نام «سازمان بازرسی کل کشور» زیر نظر رئیس قوه قضاییه تشکیل می‌گردد. حدود اختیارات و وظایف این سازمان را قانون تعیین می‌کند.

اصل یکصد و هفتاد و پنجم:

در صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران، آزادی بیان و نشر افکار با رعایت موازین اسلامی و مصالح کشور باید تأمین گردد. نصب و عزل رئیس سازمان صدا و

سیمای جمهوری اسلامی ایران با مقام رهبری است و شورایی مرکب از نمایندگان رئیس جمهور و رئیس قوه قضاییه و مجلس شورای اسلامی (هر کدام دو نفر) نظارت بر این سازمان خواهند داشت. خط مشی و ترتیب اداره سازمان و نظارت بر آن را قانون معین می‌کند.

اصل یکصد و هفتاد و ششم:

به منظور تأمین منافع ملی و پاسداری از انقلاب اسلامی و تمامیت ارضی و حاکمیت ملی، شورای عالی امنیت ملی به ریاست رئیس جمهوری، با وظایف زیر تشکیل می‌گردد: ۱ - تعیین سیاستهای دفاعی - امنیتی کشور در محدوده سیاستهای کلی تعیین شده از طرف مقام رهبری. ۲ - هماهنگ نمودن فعالیتهای سیاسی، اطلاعاتی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی در ارتباط با تدابیر کلی دفاعی - امنیتی. ۳ - بهره‌گیری از امکانات مادی و معنوی کشور برای مقابله با تهدیدهای داخلی و خارجی.

اعضای شورا عبارتند از: - رؤسای قوای سه‌گانه. - رئیس ستاد فرماندهی کل نیروهای مسلح. - مسئول امور برنامه و بودجه. - دو نماینده به انتخاب مقام رهبری. - وزیر امور خارجه، کشور، اطلاعات. - حسب مورد وزیر مربوط و عالیترین مقام ارتش و سپاه.

شورای عالی امنیت ملی به تناسب وظایف خود شوراهای فرعی از قبیل شورای دفاع و شورای امنیت کشور تشکیل می‌دهد. ریاست هر یک از شوراهای فرعی با رئیس جمهور یا یکی از اعضای شورای عالی است که از طرف رئیس جمهور تعیین می‌شود. حدود اختیارات و وظایف شوراهای فرعی را قانون معین می‌کند و تشکیلات آنها به تصویب شورای عالی می‌رسد. مصوبات شورای عالی امنیت ملی پس از تأیید مقام رهبری قابل اجراست.

اصل یکصد و هفتاد و هفتم:

بازنگری در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، در موارد ضروری، به ترتیب زیر انجام می‌گیرد: مقام رهبری پس از مشورت با مجمع تشخیص مصلحت نظام طی حکمی خطاب به رئیس جمهور موارد اصلاح یا متمیم قانون اساسی را به شورای بازنگری قانون اساسی با ترکیب زیر پیشنهاد می‌نماید: ۱ - اعضای شورای نگهبان. ۲ - رؤسای قوای سه‌گانه. ۳ - اعضای ثابت مجمع تشخیص مصلحت نظام. ۴ - پنج نفر از اعضای مجلس خبرگان رهبری. ۵ - ده نفر به انتخاب مقام رهبری. ۶ - سه نفر از هیأت وزیران. ۷ - سه نفر از قوه قضاییه. ۸ - ده نفر از نمایندگان مجلس شورای اسلامی. ۹ - سه نفر از دانشگاهیان.

شیوه کار و کیفیت انتخاب و شرایط آن را قانون معین می‌کند. مصوبات شورا

پس از تأیید و امضای مقام رهبری باید از طریق مراجعه به آرای عمومی به تصویب اکثریت مطلق شرکت‌کنندگان در همه‌پرسی برسد. رعایت ذیل اصل پنجاه و نهم در مورد همه‌پرسی «بازنگری در قانون اساسی» لازم نیست. محتوای اصول مربوط به اسلامی بودن نظام و ابتدای کلیه قوانین و مقررات بر اساس موازین اسلامی و پایه‌های ایمانی و اهداف جمهوری اسلامی ایران و جمهوری بودن حکومت و ولایت امر و امامت امت و نیز اداره امور کشور با اتکا به آرا عمومی و دین و مذهب رسمی ایران تغییرناپذیر است.

علاوه بر اصول فوق، شورا موارد زیر را تصویب کرد: ۱ - در تمامی اصول و سرفصلها و مقدمه قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، عبارت «مجلس شورای ملی» به «مجلس شورای اسلامی» تغییر می‌یابد. ۲ - عنوان مبحث اول فصل نهم به «ریاست جمهوری و وزرا» تبدیل شود و عنوان مبحث دوم همین فصل عبارت «مبحث دوم: نخست‌وزیر و وزرا» حذف گردد و عنوان «مبحث سوم» همین فصل به «مبحث دوم» تغییر یابد. ۳ - عنوان فصل دوازدهم: «رسانه‌های گروهی» به «فصل دوازدهم: صدا و سیما» تغییر یابد. ۴ - قبل از اصل یکصد و هفتاد و ششم «فصل سیزدهم: شورای عالی امنیت ملی» و قبل از اصل یکصد و هفتاد و هفتم عنوان «فصل چهاردهم: بازنگری در قانون اساسی» اضافه شود.

آدرس ماهنامه:

SHOWRA
BP 18
95430 AUVERS-SUR-OISE
FRANCE

SHOWRA
REVUE MENSUELLE DU CONSEIL NATIONAL DE LA RESISTANCE D'IRAN
N° 49 août et septembre 1989 - MORDAD et SHAHRIVAR

Prix : 40 F